



شماری از فعالان «گروه ستاره / اتحاد کمونیستی»

# از گروه ستاره تا سازمان وحدت کمونیستی

## راهی به‌رهایی

بازاندیشی یک تجربه در درون جنبش مسلحانه



از گروه ستاره  
تا  
سازمان وحدت کمونیستی

راهی به رهایی

بازاندیشی یک تجربه در درون جنبش مسلحانه

شماری از فعالان  
«گروه ستاره / اتحاد کمونیستی»



از گروه ستاره تا سازمان وحدت کمونیستی  
راهی به رهایی  
بازاندیشی یک تجربه در درون جنبش مسلحانه

شماری از فعالان «گروه ستاره / اتحاد کمونیستی»

شابک: ۹۷۸-۳-۹۵۰۵۱۵۲-۰۶

چاپ اول

دی ۱۴۰۰ / ژانویه ۲۰۲۲

همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است

چاپخش از نشر باران

Email: info@baran.se

تلفن تماس: ۰۰۴۶۸۸۸۵۴۷۴

www.baran.se

قیمت ۲۵ یورو



Ketabe Raha  
Postfach 0016  
1190 Wien  
Austria

ketabe.raha@gmail.com



تقدیم به کوشنده‌گان امروز و نسل‌های آینده





چند تأمل ..... ۱۱

ساختار کتاب ..... ۱۶

### فصل ۱

گروه ستاره و آغاز فعالیت در خاورمیانه ..... ۲۵

نظریه‌ی دموکراسی مرکزیت‌یافته ..... ۲۹

فعالیت‌های آغازین در عراق ..... ۳۲

انتشار باختر/صروز ..... ۳۵

### فصل ۲

گروه ستاره و ایرانیان در عراق ..... ۳۹

آشنایی با دیگر مبارزان ..... ۴۰

تماس با روحانیون ..... ۴۳

تماس با ایرانیان مهاجر و گروه‌های قومی / ملی ..... ۴۴

### فصل ۳

سیاهکل و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه ..... ۵۱

به سوی سازمان‌دهی در ایران ..... ۵۱

گسترش فعالیت‌ها و راه‌اندازی برنامه‌های رادیویی ..... ۵۳

بیروت و گسترش فعالیت‌ها در منطقه ..... ۵۷

آموزش‌های نظامی در بغداد و دمشق ..... ۶۱

تماس با دولت یمن ..... ۶۴

جنگ اکتبر ۱۹۷۳ ..... ۶۵

در آستانه‌ی تماس با چریک‌های فدائی خلق ..... ۶۹

### فصل ۴

پروسه‌ی تجانس ..... ۷۱

نظریات تئوریک اولیه‌ی گروه ستاره و مباحثه با فدائیان ..... ۷۳

درباره‌ی انقلاب ..... ۷۵

نقد فدائیان به درباره‌ی انقلاب ..... ۷۹

فشرده‌ی نقد حمید مؤمنی ..... ۸۳

چرا فعالیت مشترک؟ ..... ۹۱

- ۹۲..... امید به تغییر .....
- ۹۴..... تئوری و مَنیش .....
- ۹۵..... «عصر طلائی» هم‌کاری‌های دو جریان .....
- ۹۶..... انقلاب در بُعد منطقه‌یی .....
- ۹۹..... لبنان و ظفار .....
- ۱۰۲..... استقرار در دمشق .....
- ۱۰۴..... گسترش ارتباط با الفتح .....
- ۱۰۶..... تسلیحات .....
- ۱۱۰..... تعلیمات و نیازهای ویژه .....
- ۱۱۴..... حمل تجهیزات به عراق برای انتقال به ایران .....
- ۱۱۶..... مرز ترکیه .....
- ۱۱۸..... از سرگیری فعالیت در یمن و شرکت در جنبش ظفار .....

## فصل ۵

- ۱۲۳..... **پایان پروسه‌ی تجانس** .....
- ۱۲۴..... اعدام‌های درونی فدائیان .....
- ۱۳۶..... اعدام‌های دیگر .....
- ۱۴۱..... مسئله‌ی ارتباط با شوروی .....
- ۱۵۳..... چرایی رابطه‌ی فدائیان با شوروی .....
- ۱۵۷..... دیالوگ علنی با «کشورهای سوسیالیستی برادر» .....
- ۱۶۴..... تأثیر مارکسیسم روسی و گروه منشعب از فدائیان .....
- ۱۶۷..... نکات اساسی درباره‌ی رابطه با شوروی .....
- ۱۷۰..... دیدار حسن ماسالی با عباس شهریاری .....
- ۱۷۵..... اعزام نماینده‌ی جدید سچفخا به خارج: کودتای تشکیلاتی .....
- ۱۸۲..... موقعیت رفیق حامدی، امکان گفت‌وگو و سرنوشت وی .....
- ۱۸۵..... ادعایی بی‌پایه: عملیات نظامی به نام جبهه‌ی ملی .....
- ۱۹۱..... تأملی بر پایان پروسه‌ی تجانس .....
- ۲۰۲..... پس از خاتمه‌ی پروسه‌ی تجانس .....
- ۲۰۴..... نگاهی به تجربه‌ی هم‌کاری با فدائیان .....
- ۲۱۰..... چه نباید کرد؟ .....

## فصل ۶

- ۲۱۵..... **نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی** .....
- ۲۱۵..... برخی از ویژه‌گی‌های بنیادین گفتمان چپ مستقل، رادیکال و آزاداندیش .....

۲۲۲.....	برخی از تمایزهای گروه با دیگر جریان‌های چپ
۲۲۳.....	بینش و مَنش گروه - برخی از ویژه‌گی‌ها
۲۲۷.....	برداشت از تئوری انقلاب
۲۳۴.....	نقد نظریات انحرافی
۲۳۹.....	۱. استالینیسیم
۲۴۴.....	۲. مائوئیسم
۲۴۸.....	نظریات گروه در آستانه‌ی انقلاب
۲۷۱.....	<b>یادداشت‌های توضیحی</b>
۲۹۱.....	<b>پیوست‌ها</b>
	<b>پیوست ۱</b>
۲۹۳.....	شرحی کوتاه درباره‌ی شکل‌گیری سازمان وحدت کمونیستی
۲۹۸.....	اصول مرامی سازمان وحدت کمونیستی
	<b>پیوست ۲</b>
۳۰۱.....	رفقای درگذشته
	<b>پیوست ۳</b>
۳۱۹.....	اعلامیه‌ی مشترک چهار سازمان در خاورمیانه
	<b>پیوست ۴</b>
۳۲۳.....	سرزمین مشترک جنگ انقلابی خلق‌های منطقه
	<b>پیوست ۵</b>
۳۳۲.....	«پلاتفرم مشترک» گروه ستاره و نماینده‌گان سچفخا - تیر ۱۳۵۵
	<b>پیوست ۶</b>
۳۴۰.....	پاسخ سازمان وحدت کمونیستی به چند ادعا
	<b>پیوست ۷</b>
۳۵۱.....	تذکراتی درباره‌ی «طرح تحقیقی درباره‌ی بورژوازی ملی ایران»
	<b>پیوست ۸</b>
۳۶۳.....	پلاتفرمی برای شرکت در تدارک انقلاب و ارائه‌ی آلترناتیو چپ
۳۶۳.....	وظایف نیروهای مترقی

## پیوست ۹

ادامه و تشدید انحراف: تزهای بیژن جزنی درباره‌ی جبهه‌ی ضددیکتاتوری ..... ۳۷۷

## پیوست ۱۰

فهرست کتاب‌ها، کتابچه‌ها و نشریه‌ها ..... ۳۹۳

نمایه‌ی نام‌ها ..... ۴۰۱

414..... **Abstract**

## چند تأمل

بجز تاریخچه‌ی کوتاهی که «گروه ستاره» / «گروه اتحاد کمونیستی» / «سازمان وحدت کمونیستی»<sup>۱</sup> پیش از انقلاب منتشر کرده، و آنچه در وب‌گاه آرشیو سازمان وحدت کمونیستی<sup>۲</sup> آمده، تاکنون شرحی از فعالیت‌های این جریان منتشر نشده است. این امر دلایل چندی دارد:

• نوشتن تاریخچه‌ی فعالیت‌های یک جریان سیاسی که بیش از نیم قرن پیشینه‌ی مبارزاتی دارد، و بر جنبش سیاسی و بر تاریخ چپ در ایران تأثیر گذاشته و خود طی آن دگرگون شده، کار آسانی نیست. به‌ویژه برای کسانی که خود در شکل‌گیری این تاریخ سهم بوده‌اند.

• شماری از فعالان این جریان که پس از انقلاب سازمان وحدت کمونیستی (سوک) نامیده شد با نام واقعی شناخته نشده‌اند و مایل نیستند زندگی و فعالیت کنونی‌شان با گذشته تداخل کند. بعضی به قرائن و برخی در نتیجه‌ی ضربه‌های وسیع سال ۱۳۶۹ به سازمان وحدت کمونیستی شناخته شده‌اند، اما «ستی» ادامه‌یافته باعث شده

۱. «ستاره» نام اولیه‌ی گروهی بود که شکل‌گیری‌اش ریشه در رادیکال‌شدن جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور در اواخر دهه‌ی چهل شمسی داشت. شکل‌گیری این گروه مصادف با تشکیل جبهه‌ی ملی ایران بخش خاورمیانه بود. این نام در ابتدا داخلی بود، اما بعدها علنی شد. گروه ستاره پس از تماس مقدماتی و موقت با بنیان‌گذاران گروه احمدزاده - پویان در سال ۱۳۴۹، در پاییز ۱۳۵۲ در تماس رسمی با سازمان چریک‌های فدائی خلق قرار گرفت. این گروه، با آغاز پروسه‌ی تجانس (۱۳۵۲-۱۳۵۵) با سازمان فدائیان، روابط تشکیلاتی درونی خود را منحل کرد (این موضوع را در طول این نوشته توضیح خواهیم داد)، و پس از پایان یافتن «پروسه‌ی تجانس» در بهار ۱۳۵۶ به عنوان گروه اتحاد کمونیستی اعلام موجودیت کرد. سازمان وحدت کمونیستی در ادامه‌ی فعالیت‌های این گروه در سال ۱۳۵۷ شکل گرفت. نگاه کنید به پیوست ۱ - شرحی کوتاه درباره‌ی شکل‌گیری سازمان وحدت کمونیستی در کتاب حاضر.

2. <https://vahdatcommunisti.com>

که آن‌ها نیز، بدون توجه به همه‌ی جوانب، در حد امکان درباره‌ی شخص خود و آن گذشته‌ی مطلبی ننویسند. خوش‌بختانه تشخیص طلبی، رهبری فردی یا کوشش برای شکل‌دادن و پیروی از کاریزما در این جمع و فرهنگ آن معنایی نداشته است.

● پرداختن به تاریخچه‌ی جامع یا نسبتاً جامعی از فعالیت‌های سیاسی و تحولات فکری این گرایش که پیش از انقلاب سیاسی بهمن ۵۷، در جریان آن انقلاب و پس از آن تبدیل به یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری رادیکال، مستقل، و آزاداندیش جنبش چپ ایران شد، احتیاج به گذر زمان و فاصله‌گیری از آن دوره و بررسی انبوهی از اسناد و مدارک داخلی منتشرنشده و حجم زیادی اسناد انتشار یافته و فضای باز سیاسی برای تحقیق، جست‌وجو و رایزنی دارد. هیچ‌یک از این پیش‌شرط‌ها امروز فراهم نیست.

افزون بر گفت‌وگوهایی که در سال‌های گذشته در تهران با رفیق احمد شایگان<sup>۱</sup> در شرح نظرات، دوره‌های زندان و مقاومت او انجام و در کتابی تنظیم شده و در برنامه‌ی انتشار است، بخش دیگری از تاریخچه‌ی این مجموعه به شکل گفت‌وگو با تنی چند از فعالان تهیه شده یا در دست تهیه است.

در گذشته و پس از کشته‌یاعدم‌شدن زنده‌یادان رفقا منوچهر حامدی، مرتضی سیداسماعیل، یوسف یوسفی، منصور نجفی، ابوالقاسم آقاباباخنجری، ساسان دانش، اسعد جانالی، عمر جانالی، ابراهیم ولی‌زاده، منوچهر دستنبو و ابوالفضل صالحی، و درگذشت سهراب ملکی، محسن امینی‌نژاد، سیما فرهنگ‌آزاد، محبوبه اشرف‌زاده کرمانی، فریدون ایل‌بیگی، محمدعلی خوانساری، احمد شایگان، شهرام وفایی‌کیش، بیژن مصاحب‌نیا و کامبیز روستا، مطالبی درباره‌ی آنان نوشته شده که به جنبه‌هایی از فعالیت‌های فردی و جمعی این رفقا اشاره دارد. اما این اشاره‌ها بیان‌گر تاریخچه‌ی فعالیت گروه و تداوم آن

۱. احمد شایگان در ارتباط نزدیک با فعالان گروه ستاره از بنیان‌گذاران گروه اتحاد کمونیستی و سپس سازمان وحدت کمونیستی بود.

در سازمان وحدت کمونیستی یا حتی خود آن رفقا نیست. برای توضیح بیش‌تر درباره‌ی این رفقا، نگاه کنید به پیوست ۲ - *رقمائی درگذشته*، در کتاب حاضر.

حسن ماسالی<sup>۱</sup>، یکی از فعالان پیشین این جریان، مطالب مفصلی درباره‌ی سال‌های فعالیت مشترک منتشر کرده که متأسفانه اطلاعات نادرست و اشتباه‌های زیادی در بر دارد. در نوشته‌ی حاضر، جز درباره‌ی سه موضوع در نوشته‌های او (اعدام‌های درون سازمانی فدائیان، ارتباط با شوروی، و ملاقات او با عباس علی شهریاری، مرد هزار چهره‌ی ساواک)، توضیح ویژه‌ی نیامده است. نگاه به نوشته‌های ماسالی در اساس برای روشن کردن این رویدادها است.

در سال ۱۳۹۵، کتابی به نام *روابط برون مرزی سازمان چریک‌های فدائیی خلق ایران تا بهمن ۱۳۵۷* نوشته‌ی حیدر تبریزی در خارج از ایران منتشر شد. توضیحات چند تن از دست‌اندرکاران تدوین نوشته‌ی حاضر که در ارتباط با

۱. حسن ماسالی از فعالان قدیمی کنگدراسیون جهانی و جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور، از بنیان‌گذاران گروه ستاره، جبهه‌ی ملی، خاورمیانه گروه اتحاد کمونیستی و سازمان وحدت کمونیستی، و فردی مبارز و مؤثر بود. ولی در عین حال تک‌روی‌هایی داشت که در روابط دموکراتیک تشکیلاتی ایجاد اختلال می‌کرد. این ویژه‌گی هنگام تعلیق روابط تشکیلاتی گروه ستاره در پروسه‌ی تجانس با سازمان چریک‌های فدائیی خلق تشدید شد چون نماینده‌گان سچفخا برحسب خصوصیات فرد و به‌ویژه میزان اتوریته‌پذیری او وظایفی برایش تعیین می‌کردند که سایر افراد گروه از آن بی‌اطلاع بودند و ماندند. به برخی از این اقدام‌ها در طول این کتاب اشاره شده است و بعضی را هم حسن ماسالی خود بعداً بیان کرده است.

ماسالی چند ماه پس از تشکیل سازمان وحدت کمونیستی در ایران از سازمان جدا شد و چندی بعد در انتخابات مجلس نامزد شد و رأی قابل توجهی هم به دست آورد.

وی پس از خروج از ایران مطالب متعددی درباره‌ی برخی از فعالیت‌های خود نوشته است که ما از بسیاری از آن‌ها اطلاعی نداشته‌ایم و نداریم. نکته‌ی تأسف‌آور در برخی از زمینه‌ها توجیه‌های غالباً نادرست او از اعمال تکررانه‌ی خود است. ما تاکنون، جز مسئله‌ی ارتباط او با شوروی که به نماینده‌گی از فدائیان صورت گرفته بود، نیازی به پاسخ به هیچ‌یک از مطالب او ندیده‌ایم.

در عین حال وسعت تفاوت‌های نظری و عملی ما با او نافی ارزش تلاش‌های پی‌گیرانه‌ی او طی سال‌های اول فعالیت سیاسی مشترک با او نیست.

گروه ستاره و بعد گروه اتحاد کمونیستی بودند و در پروسه‌ی تجانس نیز شرکت داشتند، و مبتکر یا شاهد ایجاد روابط برون‌مرزی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (از این پس سچفخا) بودند، به روشن‌شدن پاره‌یی از ابهام‌ها یا کاستی‌های کتاب حیدر تبریزی کمک می‌کند.

در آغاز باید از حیدر تبریزی تشکر کرد که به جنبه‌های مهمی از روابط برون‌مرزی و فعالیت‌های سچفخا در خارج از کشور پرداخته است. تز اصلی نوشته‌ی او این است: مشخصه‌ی اصلی فکری و سیاسی سچفخا از همان آغاز شکل‌گیری «تأکید بر استقلال، عدم وابستگی، تبعیت‌نکردن از قطب‌های جهانی و تأکید بر هم‌بستگی، هم‌کاری و همیاری با نیروهای انقلابی در سراسر جهان، به‌ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه بود.» (ص ۱۶)

این تز که بیش‌تر سیاسی است تا نظری و چند بار در طول نوشته تکرار شده، تاحدودی از تأیید ما نیز برخوردار است. البته، توضیحات نسبتاً مفصل او درباره‌ی ارتباط سچفخا با شوروی (ص ۳۱ تا ۴۶) ناقص است و چنان‌چه توضیح خواهیم داد بر آنیم که حیدر تبریزی درباره‌ی وجود و زشتی این ارتباط که به‌قاعده تصمیم به برقراری آن در ایران و پیش از اعزام او به خارج گرفته شده سکوت کرده است. تأیید تز او در بند بالا به معنای تأیید همه‌ی جنبه‌های آن نیست. این تأیید نسبی به‌رغم وجود همه‌ی اختلاف نظرهای جزئی و اساسی ما با فدائیان و ملاحظه‌ی ردپاهای عملی و نظری است که به استحاله‌ی آنان انجامید. حیدر تبریزی تا آن‌جا که حیطه‌ی اطلاعات او اجازه می‌داده مطالبی ارائه کرده که روشن‌گر بسیاری از جنبه‌های روابط خارجی سازمان فدائیان است. با وجود این، از پاره‌یی از موضوع‌ها اطلاع نداشته یا به نقل از بعضی از افراد، بدون راستی‌آزمایی گفته‌های آن‌ها، بسنده یا بدتر از آن در قبال آن‌ها سکوت کرده است.

ما که چند سال در نوک پیکان روابط سچفخا در خارج از ایران بودیم، کوشش می‌کنیم اطلاعاتی را که احتمالاً وی به آن‌ها دسترسی نداشته<sup>۱</sup> یا

۱. حیدر تبریزی در دی ماه سال ۱۳۵۴ به خارج اعزام شد، ولی آغاز روابط رسمی گروه با فدائیان به پاییز سال ۱۳۵۲ بازمی‌گردد.



نکاتی را که دیگران با او مطرح کرده‌اند و دقیق نبوده، و یا به دلیل تربیت سیاسی یا نظری قادر به تشخیص آن‌ها نبوده است روشن کنیم. این روشن‌گری از جنبه‌ی دیگری نیز اهمیت دارد: توصیف این سازمان (و تاحدودی حیدر تبریزی) از فعالیت‌های گروه ستاره به عنوان «پشت جبهه»ی سازمان فدائیان قطعاً نادرست است (ص ۲۱).<sup>۱</sup> هم‌چنین موافق نیستیم که فعالان گروه ستاره در اروپا و آمریکا خود را «هوادر» (ص ۲۵) فدائیان می‌دانستند. همین‌که هیچ‌کدام از آنان در زمان جدایی فعالان گروه ستاره از سچفخا به فدائیان نپیوستند نادرستی این ادعای هواداری را نشان می‌دهد.

به‌علاوه، این ادعا درباره‌ی روابط گروه ستاره با فدائیان، اصلاً واقعی نیست. گروه ستاره خود را یک پای متمایز در درون جنبش چریکی می‌دانست، و چنان‌که خواهد آمد در فضای فکری و فرهنگی متفاوتی از فدائیان زندگی می‌کرد و سوداهای بزرگ‌تری در سر داشت. عنوان **پروسه‌ی تجانس** در ادبیات سیاسی جنبش چپ جا افتاده است. سچفخا و حیدر تبریزی هم آن را

۱. اشاره‌ی که در آخرین شماره‌ی *باختر/امروز* (شماره ۷۷، دی ۱۳۵۵)، یعنی پس از پایان «پروسه‌ی تجانس»، در مقاله‌ی «در اعتلای کیفیت: دفاع از مبارزه‌ی مسلحانه» به فعالیت‌های جبهه‌ی ملی خاورمیانه بعد از آغاز مبارزه‌ی مسلحانه به‌مثابه‌ی فعالیت‌های «پشت جبهه»ی شده مضمونی کاملاً متفاوت دارد. این مقاله درحقیقت جمع‌بندی گروه ستاره از شش سال مبارزه‌ی مسلحانه در ایران است و بخشی از آن را، به‌رغم طولانی‌بودن، در این‌جا نقل می‌کنیم: «ما تا قبل از اعلام وجود این سازمان‌ها {جریان‌های چریکی} هنوز تصور می‌کردیم باید سازمانی جبهه‌یی را بر مبنای محتوا و شکل نوین احیاء کرد. طبیعی بود که پس از آگاهی از وجود این سازمان‌ها و درست به خاطر آن‌که برخورد ما به جنبش انقلابی عاری از مواضع سکتاریستی بود مسائلی را علناً اعلام کردیم که تا آن‌جا که می‌دانیم هیچ سازمان سیاسی دیگری چنین نکرده است. ما اعلام کردیم که از این پس سازمان‌های جبهه‌ی ملی تنها به صورت پشت جبهه‌ی سازمان‌های انقلابی داخل کشور تلقی خواهند شد و این را به سازمان‌های انقلابی موجود اطلاع دادیم. این عمل بر مبنای اعتماد عمیق ما انجام گرفت. بر مبنای این اعتقاد زمانی که نیروهای انقلابی درون کشور در نوک پیکان مبارزه قرار دارند، گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی دیگر در خارج از کشور باید حتی‌الامکان در رابطه با این سازمان‌ها — یعنی از طریق این سازمان‌ها — به جنبش خدمت کنند.» (ص ۲).

پذیرفته‌اند و به کار برده‌اند. صرف کاربرد این عنوان و رایج شدن آن به‌تنهایی برداشت‌های «پشت جبهه» و «هواداری» را نفی می‌کند و گویای چگونگی محتوا و شکل رابطه‌ی واقعی گروه ستاره و سچفخا است.<sup>۱</sup> «تجانس» بین دو جریان جدا و با هویت مستقل رخ می‌دهد نه میان یک سازمان و هواداران یا پشت جبهه‌ی آن. همان‌گونه که خواهد آمد، اشاره‌های پرشمار به گروه ستاره و به پروسه‌ی تجانس در نوشته‌ی حیدر تبریزی به نقل از رهبران اصلی سچفخا در آن دوره، حمید اشرف و حمید مؤمنی، و به‌ویژه نامه‌ی مرکزیت سچفخا به مرکزیت مجاهدین مارکسیست‌شده که به‌صراحت بر هویت مستقل «جریان سوم» (گروه ستاره)، امکانات و هم‌کاری با آن تأکید می‌کند (نگاه کنید به فصل ۵ - پایان پروسه‌ی تجانس) نیز تأییدی بر این واقعیت است. هم‌کاری نزدیک و ثمربخش گروه ستاره با فدائیان تنها بخش کوچکی از تاریخ این گروه را تشکیل می‌دهد. زندگی سیاسی این جریان متمایز سیاسی با شکل‌گیری جریان فدائیان و هم‌کاری با آن آغاز نشد و با جدایی از سچفخا نیز پایان نیافت.

## ساختار کتاب

کتاب حاضر شرحی از بخشی از تاریخ گروه ستاره و برخی از مهم‌ترین فعالیت‌های این جریان در خاورمیانه و چگونگی روابط آن با فدائیان، شکل‌گیری و سپس برهم‌خوردن پروسه‌ی تجانس و پیدایش گروه اتحاد کمونیستی است. کوشیده‌ایم نگاه و امید این کتاب به آینده‌ی فراگروهی باشد و نه به گذشته. این کتاب در شش فصل تنظیم شده و به توضیح تدریجی و شکل‌گیری برخی از ویژه‌گی‌های بنیادین گفتمان چپ مستقل، رادیکال، و آزاداندیش از درون جنبش چریکی ایران می‌پردازد:

- ۱) گروه ستاره و آغاز فعالیت در خاورمیانه
- ۲) گروه ستاره و ایرانیان در عراق
- ۳) سیاهکل و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه

۱. درباره‌ی اهمیت و زبان‌های چنین دید ابزارگرایانه‌ی در برداشت فدائیان با بررسی اعزام حیدر تبریزی به خارج در دی ماه ۱۳۵۴ بدون اطلاع نمایندگان سچفخا در خارج و گروه در فصل ۴ - پروسه‌ی تجانس توضیح خواهیم داد.

۴) پروسه‌ی تجانس

۵) پایان پروسه‌ی تجانس

۶) نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی.

**فصل اول** - «گروه ستاره و آغاز فعالیت در خاورمیانه» - دربرگیرنده‌ی توضیح فشرده‌ی است درباره‌ی فضای مبارزاتی دهه‌ی شصت میلادی، جنبش سیاسی و دانش‌جویی ایرانیان در خارج از کشور و تأثیر فرهنگی و سیاسی این فضا در شکل‌گیری اولین نطفه‌های جریانی در درون جبهه‌ی ملی ایران (اروپا و آمریکا) که بعدها به عنوان گروه ستاره شناخته شد. در این روایت به دو میراث مهم جبهه‌ی ملی اشاره خواهیم کرد که در شکل‌گیری نظریات و عمل‌کرد بعدی این جریان و گفتمان آن تأثیرگذار بودند.

• اولین میراث را «تقدم سیاست بر ایدئولوژی و تأکید بر استقلال سیاسی و دموکراسی» توصیف کرده‌ایم.

با توجه به این نگاه رشد مارکسیسم در میان اعضای گروه را با آن‌که تحت تأثیر جو جهانی و دارای بار «ایدئولوژیک» تصویر کردیم، این ایدئولوژی‌گرایی را «گذرا» دانسته و «مسیر طی شده و نتایج آن» را «متفاوت» ارزیابی کردیم. سپس با اشاره به این‌که «فعالان گروه خود را آگاهانه جزئی از جنبش چپ نوین و ضداتوریته‌ی جهانی می‌دانستند» نتیجه گرفتیم:

«تأکید جبهه‌ی ملی بر استقلال سیاسی و دموکراسی تأثیر مهمی بر چگونگی تحولات درونی این جریان و گرایش فعالان آن به سوسیالیسمی دموکراتیک، آزادمنشانه و غیراردوگاهی داشت. استقلال و آزادی هدف بود نه وسیله... تفاوت عمده‌ی گروه ستاره با دیگر گروه‌بندی‌های چپ درون جبهه‌ی ملی رادیکالیسم سیاسی و عملی آن و مرزبندی با سوسیال‌دموکراسی بود.»

• میراث دوم تأثیر سنت‌های سیاسی و تشکیلاتی جبهه‌ی ملی در زندگی سیاسی و سازمانی گروه ستاره بود و آن‌چه بعدها از دل آن برآمد. همان‌گونه که در این فصل توضیح داده‌ایم:

«این میراث تشکیلاتی آگاهانه پاس داشته شد و رفته‌رفته بیان تئوریک خود را یافت... برای نمونه، گروه ستاره، جبهه‌ی ملی بخش خاورمیانه، و بعدها گروه اتحاد کمونیستی و سازمان وحدت کمونیستی، هیچ‌یک دارای مرکزیت (هیئت اجرایی یا کمیته‌ی مرکزی) نبودند.»

البته در طول زمان بیان تئوریک نحوه‌ی سازمان‌دهی دقیق‌تر شد. طوری‌که گروه اتحاد کمونیستی و، پس از انقلاب بهمن، «سازمان وحدت کمونیستی... برخلاف مرکزیت دمکراتیک یا "سانترالیسم دموکراتیک" که در احزاب و سازمان‌های لنینی رایج بود، در اساس‌نامه‌ی خود "دموکراسی مرکزیت‌یافته" (یا دموکراسی سانتالیزه) را پذیرفت و در مناسبات تشکیلاتی به کار گرفت.»

در ادامه‌ی این فصل به انتشار دوره‌ی چهارم نشریه *باختر/مروزر* پرداخته و تأثیر پنج‌شماره‌ی اول این نشریه در زندگی نظری و سیاسی گروه و جبهه‌ی ملی را بررسی می‌کنیم. این نشریه برای اولین بار با ارائه‌ی تز «از جنگ چریکی شهری تا تشکیل ارتش خلق» برداشتی نوین از «مبارزه‌ی مسلحانه» ارائه داد و بر «هم‌بستگی انقلابی» و بعد منطقه‌ی مبارزه متمرکز شد. این اولین باری بود که این نوع از موضع‌گیری‌ها از زبان جبهه‌ی ملی و با هدف «احیای جبهه‌ی ملی ایران» انجام می‌گرفت. گرچه حال‌وهوای چریکی در این دوره و پیش از آغاز مبارزه‌ی مسلحانه در ایران در فعالیت‌ها و انتشار *باختر/مروزر* آشکار است، وجود جرعه‌های فکری متفاوت با نظریات رایج درباره‌ی جنگ چریکی شهری در آمریکای لاتین (ماریگلا) و نظرات بعدی رفیق پویان مشهود است. در این فصل به برخی از مهم‌ترین این تفاوت‌ها، به‌ایجاز، اشاره می‌شود.

**فصل دوم** - «گروه ستاره و ایرانیان در عراق» - گزارش کوتاهی است درباره‌ی ارتباط‌های این گروه با دولت عراق، ایرانیان مقیم عراق و دیگر بخش‌های اپوزیسیون. این گزارش نشان‌دهنده‌ی استقلال و عمل‌کرد سیاسی گروه در مقابل دولت عراق و یکی از دارودسته‌های برخوردار از حمایت آن مانند باند پیرو شوروی پنهان / رزم‌آور است. افزون‌بر آن، در این بخش به توضیح

ارتباط اولیه‌ی فعالان گروه از طریق سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) با جریان‌های سیاسی اپوزیسیون ایران اشاره می‌شود. از آن جمله است ارتباط با عده‌ی از مبارزان که بعدها گروه فلسطین خوانده شدند. نخستین بار، رفقای گروه ستاره آن‌ها را به این نام خواندند و این نام در جنبش جا افتاد. گزارش کوتاه دیگری درباره‌ی تماس با جریانی است که بعدها خود را سازمان مجاهدین خلق ایران نامید. توضیح ارتباط‌های گروه با روحانیت نیز با این اشاره در این فصل آمده است:

«گروه در آن زمان، هم‌کاری با روحانیت را فعالیتی در چارچوب مبارزات دمکراتیک و جبهه‌ی تلقی می‌کرد که با توجه به تمامی داده‌ها و تجارب آن زمان درست بود.»

اما، شاید یکی از مهم‌ترین تجربه‌های فعالان گروه در آن دوره آشنایی و هم‌کاری با زحمت‌کشان ایرانی و افغانستانی مهاجر مقیم عراق بود. این اولین تجربه‌ی فعالیت توده‌ی این جمع بود که پیش‌تر فقط در جنبش دانش‌جویی در خارج از ایران فعالیت کرده بود.

**فصل سوم - «سیاهکل و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه»** - با گزارشی از کوشش گروه ستاره برای آغاز سازمان‌دهی مستقل در ایران آغاز می‌شود. شکل‌گیری برنامه‌های رادیویی «صدای انقلابیون»، «میهن پرستان» و «سروش» و شروع نظام‌مند فعالیت‌ها در بیروت، دمشق و عدن برای توسعه‌ی امکانات لجستیکی و برقراری ارتباط بیش‌تر با نیروهای انقلابی در منطقه در این بخش مرور خواهد شد. دو رادیوی اول قبل از ورود فدائیان به منطقه، به‌ابتکار و مدیریت رفقای گروه ستاره راه افتاد. گروه از سازمان مجاهدین خلق نیز برای هم‌کاری در رادیو میهن‌پرستان دعوت کرد. به دنبال این هم‌کاری رادیو سروش ایجاد شد. در تمامی این دوره فعالان گروه سهم عملی فدائیان خلق در گرداندن این رادیوها را حتی پس از ورود آنان به منطقه و مدتی پس از پایان پروسه‌ی تجانس نیز بر عهده داشتند. در این فصل هم‌چنین توضیح کوتاهی از استقرار گروه در بیروت و آموزش‌های نظامی در کمپ‌های فلسطینی در عراق و سوریه

و تماس‌های اولیه با رفقای ترک ارائه می‌شود.

در همین دوره است که فعالان گروه در جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳، به‌رغم آگاهی از ماهیت این جنگ، به عنوان داوطلب در کنار نیروهای الفتح در جبهه‌های سوریه و لبنان جنگیدند و در سازمان‌دهی و اجرای چند عمل نظامی موفق سهم عمده‌ی داشتند. این تجربه باعث افزایش اعتمادبه‌نفس رفقای گروه به عنوان بخشی از جریان مبارزه‌ی مسلحانه در منطقه شد.

آغاز مبارزه‌ی مسلحانه در سیاهکل و انتشار نوشته‌های رفقا امیرپرویز پویان (ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه و رد تئوری بقا) و مسعود احمدزاده (مبارزه‌ی مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک) که سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) بازتکثیر کرد هم بر استراتژی حرکت گروه در جهت سازمان‌دهی مستقل در ایران تأثیر گذاشت و هم بر حرکت سازمان فدائیان به سوی خارج. پروسه‌ی تجانس ریشه در این تحولات داشت. گروه که فعالیت خود را در منطقه از طریق سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) انجام می‌داد در آستانه‌ی تماس فدائیان با آن با داشتن کادرهایی باتجربه و برخوردار از امکانات و تماس‌های نسبتاً گسترده و همه‌جانبه مؤثرترین، شناخته‌شده‌ترین و شاخص‌ترین جریان اپوزیسیون ایران در منطقه به شمار می‌آمد.

**فصل چهارم** - «پروسه‌ی تجانس» - به بررسی آغاز تماس رسمی با سازمان چریک‌های فدائی خلق توجه دارد. بازنگری مباحث تئوریک این دوره که در نوع خود در آن زمان گامی به جلو بود نشان‌دهنده‌ی اولین کوشش‌های گروه برای شکل‌دادن به گفتمان مستقل و آزادمنشانه‌ی چپ رادیکال و غرق - شدن تدریجی فدائیان در دام «مارکسیسم» روسی است. در این فصل پس از بازبینی وجوه اشتراک و اختلاف دو جریان، درباره‌ی گسترش فعالیت‌های گروه در لبنان، سوریه، یمن، لیبی و ترکیه نیز توضیحاتی ارائه شده است.

اشاره‌ها به برخی از فعالیت‌های عملی گروه در این فصل برای شماری از دوستان و فعالان نزدیک این جمع هم تازه‌گی خواهد داشت. ضرورت فعالیت‌های انجام‌شده برای عاملان آن امری بدیهی بود و انجام آن‌ها وظیفه

تلقی می‌شد. این اشاره‌ها برای مستندکردن این گزاره است که رشد سازمانی سچفخا در آن سال‌ها در ایران و افزایش امکانات تبلیغاتی، دفاعی، نظامی و مالی آن تا حد زیادی مدیون همکاری با گروه ستاره بوده است. گروه ستاره نقشی اساسی در تقویت بنیه‌ی عملی، سیاسی، تبلیغاتی، مالی، و نظامی جنبش چریکی در ایران داشت. متأسفانه به این سهم در تاریخ‌نگاری جنبش چپ تقریباً هیچ توجهی نشده است. در شرح فعالیت‌های عملی گذشته (پیش از ارتباط دوباره با فدائیان در پاییز ۵۲ و پس از آن)، به دلایل گوناگون امنیتی از ذکر برخی از آنان، به‌رغم اهمیت فراوان‌شان، ناچار خودداری شده است. هم‌چنین با این‌که فعالان گروه در اروپا و آمریکا در آن دوره فعالیت‌های زیادی انجام دادند، به آن‌ها و فعالیت‌های‌شان جز به‌صورت گذرا اشاره‌ی نشده است. درحقیقت، تمامی این مجموعه‌ی شش فصلی و پیوست‌های آن را باید بیش‌تر تاریخچه‌ی گروه دانست تا تاریخ آن.

هم‌کاری‌های گروه با فدائیان در طول «پروسه‌ی تجانس» در اوج بود. در دوره‌ی که ما آن را اوج انقلاب منطقه‌ی توصیف کرده‌ایم. رفته‌رفته و در تجربه برای فعالان گروه آشکار شد که رهبری سیاسی سچفخا در ایران متفاوت از آن است که در آغاز تصور می‌شد. نه‌تنها نظریات جدیدتر آنان با نظریات دوره‌ی احمدزاده - پویان متفاوت بود، بل‌که فعالان گروه به‌تدریج از رفتارهایی آگاه شدند که نشان از حاکمیت رفتار استالینیستی و باندبازی سیاسی در روابط درونی داشت. آنچه رفیق چنگیز (محسن نوربخش) و رفیق داداشی (محمدعلی خسروی اردبیلی) درباره‌ی اعدام‌های داخلی سازمان می‌گفتند نشان از آن داشت که سازمان فدائیان دیگر آن سازمانی نبود که درفش امید را در ایران برافراشته بود. برای فعالان گروه کم‌کم آشکار می‌شد که پروسه‌ی تجانس سرنوشت خوشی نخواهد داشت.

بعدها آگاهی از اعزام رفیق حیدر تبریزی به خارج از ایران از طرف سچفخا و تماس او با جریان «نوزده بهمن» پنهان از نماینده‌گان رسمی سچفخا در خارج از کشور - محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی - تأییدی بر ارزیابی گروه بود. داستان ارتباط با شوروی، و سازمان‌دهی موازی سچفخا در خارج از کشور در واقع بخش‌های دیگری از این سناریوی سقوط آزاد

بود که در فصل بعد به شرح می‌آید. هم‌زمان با شکل‌گرفتن این سقوط ضربه‌های شدید به فدائیان وارد آمد.

**فصل پنجم - «پایان پروسه‌ی تجانس» -** به بررسی مشکلات و مسائل پیش‌آمده در این پروسه، اعدام‌های داخلی فدائیان، ارتباط سچفخا با شوروی و برخی از ادعاهای حسن ماسالی در این باره و یکی دیگر از نکاتی که او پس از سال‌ها درباره‌ی این دوره بیان کرده (یعنی ملاقات با عباس‌علی شهریاری، مرد هزارچهره‌ی ساواک، که رفقای گروه بدون استثناء بعد از انتشار خاطرات ماسالی به آن پی بردند) اختصاص دارد.

علاوه‌برآن، در این بخش به تحلیل اعدام شهریاری توسط فدائیان خلق می‌پردازیم. این اقدام و انتشار جزوه‌ی *اعدام انقلابی عباس شهریاری، مرد هزار چهره ساواک...* را نقطه‌ی عطف جدیدی در تاریخ سازمان فدائیان دانسته‌ایم و آن را آغاز سیاست دیالوگ علنی این جریان با کشورهای «سوسیالیستی برادر» و نزدیکی به شوروی ارزیابی کرده‌ایم. قاعدتاً جافتادان تدریجی نظریات جزئی در میان فدائیان در این دوره راه را برای نزدیکی به سیاست‌های حزب توده و از آن‌جا شوروی هموار کرده بود.

هم‌چنین اشاره‌ی کوتاهی خواهیم داشت به دلایل نظری و سیاسی جدایی «گروه منشعب» از سازمان چریک‌های فدائی خلق. این گروه پس از رسیدن به مواضعی جدید در درون سچفخا (آبان ۱۳۵۵) در آبان ۱۳۵۶ به سازمان نوید حزب توده پیوست. دلایل این انشعاب، و سرنوشت منشعبین بیش‌ازهرچیز نشان از گسترده‌گی نفوذ مارکسیسم روسی و روایت توده‌ئیستی آن در جریان فدائیان در آستانه‌ی انقلاب داشت. گروه منشعب درحقیقت آینده‌ی فدائیان را رقم زد.

در بررسی دلایل تصمیم رهبری سازمان برای تماس با شوروی به حاکمیت یافتن تدریجی طرفداران نظر رفیق بیژن جزئی در سازمان اشاره کرده‌ایم، تصمیم رهبری سچفخا در این باره را ناشی از انحراف نظری این گرایش دانسته‌ایم و رفیق اشرف دهقانی را که به گفته‌ی حسن ماسالی در این تماس‌ها حضور فعال داشته فراخوانده‌ایم تا دانسته‌های خود درباره‌ی خواست رهبری سازمان برای برقراری این ارتباط و جزئیات تماس‌ها را برای اطلاع جنبش



سیاسی ایران اعلام کند.

در ادامه‌ی این فصل به تصمیم رهبری فدائیان در ایران برای اعزام نماینده‌ی جدید (حیدر تبریزی) می‌پردازیم و تأثیر این اقدام را که هم‌زمان با شروع چرخشی نوین در فدائیان به سوی نظریات جزئی بود وامی‌کاویم. می‌پرسیم محاسبه‌ی مرکزیت فدائیان برای اعزام نماینده‌ی جدید به خارج، آن هم به این سبک و سیاق، بر چه اساسی استوار بود؟ آیا این سبک کار حاکی از بحران درونی چریک‌های فدائی و باندبازی‌های آن‌ها بود یا نشان از انتخاب هوش‌مندانه و استراتژیک رهبری داشت؟ این اقدام را کودتای تشکیلاتی و سفید رهبری فدائیان علیه یاران و نماینده‌گان خود در خارج و گروه ستاره تلقی کرده و دلایل این کودتا را توضیح داده‌ایم. در همین چارچوب، کنج‌کاوِ موقعیت و سرنوشت رفیق زنده‌یاد خود منوچهر حامدی در درون سچفخا هستیم و از تمامی رهبران و مسئولان فدائی، صرف نظر از وابستگی کنونی سیاسی آن‌ها، خواسته‌ایم کلیه‌ی اطلاعات خود را درباره‌ی این رفیق قدیمی و مبارز منتشر کنند. به عنوان کسانی که در پروسه‌ی تجانس شرکت یا ارتباط نزدیک با آن داشتیم توضیح خواهیم داد که چرا به نظر ما مسئولیت مستقیم برهم‌خوردن این پروسه عملاً بر دوش نماینده‌گان فدائیان خلق، محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی، قرار دارد که پس از ازدواج با یک‌دیگر به‌مثابه‌ی قدرت واحد عمل می‌کردند. از رفقای فدائی آن دوره می‌خواهیم نوار مذاکرات دو جلسه‌ی آخر میان نماینده‌گان سازمان و اعضای گروه ستاره درباره‌ی بازسازی سچفخا بعد از ضربات ۱۳۵۵ را (که متأسفانه ما در اختیار نداریم) منتشر کنند. درنهایت، در این فصل ابتدا نگاهی کوتاه به شرایط مبارزه‌ی مخفی و مسلحانه در ایران در سال‌های مبارزه‌ی چریکی انداخته‌ایم و پی‌آمدهای آن را در زمینه‌های گوناگون بررسی کرده‌ایم. سپس در رابطه‌ی گروه با سچفخا و جبهه‌ی ملی درنگ کرده‌ایم.

**فصل ششم** - «نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی» - شرح شکل‌گیری گروه، نظریات آن و برخی از بنیادهای عملی / تجربی، سیاسی و نظری این جریان در آستانه‌ی انقلاب ایران است. مجموعه‌ی تحولات پیش‌گفته

در نهایت به شکل‌گیری دوباره‌ی گروه ستاره و اعلام موجودیت گروه اتحاد کمونیستی — تنها جریان رادیکال ضداستالینیستی، ضدمائوئیستی و ضدتروتسکیستی چپ ایران — انجامید.

در این فصل به بازگویی نظریات منتشر شده گروه در آستانه‌ی انقلاب می‌پردازیم و با برشمردن تفاوت نظرهای گروه با دیگر جریان‌های سیاسی و نظری، توضیح خاستگاه، روش فکری و منشی این جریان به ظرفیت‌های نهفته در تزه‌های ارائه‌شده اشاره می‌کنیم و ادای سهم گروه در شکل‌گیری گفتمان رادیکال و مستقل چپ را در یک دوره‌ی بحرانی و مهم توضیح می‌دهیم. با این توضیحات روشن می‌شود که چرا و چه‌گونه گروه اتحاد کمونیستی توانست به تنها جریان سیاسی و متشکل چپ ایران تبدیل شود که در ماه‌های پایانی حاکمیت سلطنت پهلوی به مخالفت با جریان مذهبی و متحدان به‌اصطلاح لیبرال آن برخاست و پلاتفرمی برای هم‌کاری نیروهای چپ ارائه داد.

در این فصل، هم‌چنین با برشمردن مشخصات ضداستالینیستی نظریات جمع در دفاع از آزادی اندیشه، به ایستاده‌گی گروه در مقابل تصفیه‌های خونین درونی مجاهدین مارکسیست‌شده اشاره کرده و نوشته‌ایم:

«فقدان موضع‌گیری روشن و نقادانه‌ی بسیاری از نیروهای چپ ایران، و از جمله فدائیان خلق، علیه اقدامات سکتاریستی مجاهدین و سکوت درباره‌ی آن و تأیید صریح شماری از نیروهای دیگر به‌ویژه در خارج از ایران فاجعه‌آمیز بود.»

در این فصل کوشیده‌ایم با برجسته‌کردن تفاوت‌های نظری، سیاسی و عملی گروه با دیگر جریان‌های سیاسی به تبیین ادای سهم این جریان در شکل‌گیری جنبش چپ مستقل، رادیکال و آزاداندیش (ضداتوریته) در ایران پردازیم. آن دوره را می‌توان فصل جدیدی از تاریخ شکل‌گیری این گفتمان در چپ ایران دانست. گروه به سهم خود در شکل‌دادن به برخی از ویژگی‌های بنیادین این گفتمان در این دوره نقش مؤثری داشته است.

## فصل ۱

### گروه ستاره و آغاز فعالیت در خاورمیانه

گروه ستاره در آغاز از میان آن دسته از مبارزان جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور که خود را سوسیالیست می‌دانستند شکل گرفت. آن‌ها یا هنگام پیوستن به جبهه‌ی ملی مارکسیست بودند یا با تأثیرپذیری از جو جهانی و الهام از مبارزات ضدامپریالیستی به‌ویژه در ویتنام، کوبا، الجزایر، و شرکت در جنبش ضد جنگ ویتنام، جنبش دانش‌جویی دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی و ارتباط با چپ نوین اروپایی و آمریکایی به تدریج مارکسیست شده بودند.

مارکسیسم این رفقا در آغاز تعریف دقیقی نداشت و تحت تأثیر نظام گفتمانی آن دهه، «مارکسیست - لنینیستی» و زبان سیاسی شان «پرخاش‌گرانه» و شعاری بود.<sup>۱</sup> اما، خاستگاه، دینامیزم درونی و محیط شکل‌گیری این مارکسیسم، آن را در چارچوب جرم‌گرایانه‌ی محصور نمی‌کرد. این مارکسیسم مُهر زمانه بر خود داشت و متأثر از ایدئولوژی بود، اما ساخت درونی آن در روایت گروه ایدئولوژیک نبود. اساس حرکت فکری و عملی این رفقا که جای پای محکمی در جبهه‌ی ملی داشت، **تقدم سیاست بر ایدئولوژی** و پای‌بندی به **استقلال سیاسی و دموکراسی** بود. این مارکسیسم در تقابل با مارکسیسم اردوگاهی از نوع چینی یا روسی و مدافعان وطنی آن‌ها شکل گرفت. رفقای اولیه‌ی گروه مبارزات جاری در جبهه‌ی ملی و کنفدراسیون دانش‌جویان ایرانی را کافی نمی‌دانستند و به دنبال یافتن راه‌حل‌های رادیکال

۱. زبان سیاسی - نوشتاری اعضای گروه در *باختر/امروز* با زبان تئوریک همان نویسنده‌گان در نوشته‌های گروهی متفاوت و اولی به‌مراتب پرخاش‌گرانه‌تر بود. شاید دلیل آن متفاوت بودن دو حوزه‌ی عمل‌کردی بود: فعالیت سیاسی جبهه‌یی و فعالیت سیاسی/فکری مارکسیستی. دوزبستی‌بودن این جریان تأثیرهای گوناگونی در تحولات بعدی آن داشته است.

بودند. این خمیرمایه‌های اولیه در مسیر حرکت بعدی و تفاوت دریافت‌های این جمع با دیگر جریان‌های فکری و سیاسی تعیین‌کننده بود. «ایدئولوژیک» - شدن این جمع گذرا و مسیر طی شده و نتایج آن متفاوت بود. سال‌ها طول کشید تا این جریان جدید در چپ ایران بتواند به تمایز و ویژه‌گی‌های خود شکل ببخشد. البته شور و التهاب برای راه‌یابی انقلابی در این سال‌ها محدود به رفقای گروه ستاره نبود. در سراسر جهان چنین تلاش‌هایی وجود داشت. پیش از تشکیل گروه ستاره، شماری از فعالان جبهه‌ی ملی در آمریکا در سال ۱۳۴۲ سازمان تدارکات انقلابی دانشجویان («ستاد») را تشکیل دادند. ستاد بیش از آن‌که به دنبال ایجاد یک راه نوین باشد، ادامه‌دهنده‌ی سنت‌های جبهه‌ی ملی بود. این فعالان با کمک بن بلا، رئیس‌جمهوری وقت الجزایر، دفتری در الجزیره تأسیس کردند و چند گذرنامه‌ی الجزایری هم گرفتند و در اختیار مبارزانی که به‌طور غیرقانونی از ایران خارج شده بودند گذاشتند. از جمله‌ی این مبارزان زنده‌یاد بیژن مصاحب‌نیا بود که بعدها به جبهه‌ی ملی آمریکا پیوست و در آغاز فعالیت‌های گروه ستاره و جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه از کوشنده‌گان آن بود. فعالیت «ستاد» ادامه نیافت.

عده‌یی از فعالان جبهه‌ی ملی در اروپا نیز تماس‌هایی با بن بلا داشتند و او نیز عکسی را به‌رسم یادگار برای آنان امضا کرده بود که در نشریه‌ی *ایران آزاد*، ارگان جبهه‌ی ملی ایران در اروپا، منتشر شد. ایرانیان مذهبی نیز از طریق مصر در جهت ایجاد امکانات تبلیغاتی و کمپ نظامی اقداماتی کرده بودند که پس از مدتی ظاهراً به نتیجه نرسیده بود. در ایران نیز گروه‌های رادیکالی در حال شکل‌گیری بود.

سازمان انقلابی حزب توده که از حزب توده انشعاب کرده و طرفدار اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و محاصره‌ی شهرها از طریق روستا بود، تحرکاتی داشت که شرح آن‌ها در نوشته‌های گوناگون و از آن میان در کتاب *خاطرات سیامک لطف‌اللهی: از سازمان انقلابی تا انقلاب (جلد اول، ۱۳۹۴)* به کوشش محمدحسین خسروپناه آمده است.

رادیکالیسم سیاسی جهان‌شمول بود، اما پیشینه‌ی فعالان گروه ستاره به رادیکالیسم این جریان شکل ویژه‌ی داد و آینده‌ی متفاوتی را رقم زد. درک

اولیهی فعالان گروه از پیوند آزادی با استقلال سیاسی که میراثی از آموزه‌های جبهه‌ی ملی بود، نقش به‌سزایی در چگونگی تدوین نظریات مارکسیستی این جمع و شکل‌گیری مواضع سیاسی، نظری و ایجاد تشکیلاتی متفاوت از تشکیلات دیگر جریان‌های چپ در آن دوره داشت. این عمده‌ترین وجه تمایز گروه ستاره با جریان‌هایی مثل گروه جزنی بود که تبارشان به حزب توده می‌رسید. تشکیل‌دهنده‌گان اولیهی گروه ستاره نه‌تنها در جنبش‌های رادیکال دهه‌ی ۱۹۶۰ در اروپا و آمریکا فعال بودند، بل که با بسیاری از جریان‌ها و نظریه - پردازان چپ غیراردوگاهی در آمریکا و اروپا در تماس بودند و برخوردار از تبادل نظر نزدیک با آنان. آن‌ها از نشریه‌هایی مانند *مانتلی ریویو*<sup>۱</sup> (آمریکا)، *نیولفت ریویو*<sup>۲</sup> (انگلستان)، *ل تام مدرن*<sup>۳</sup> (فرانسه) و *کنکرت*<sup>۴</sup> (آلمان) بهره می‌بردند و پی‌گیر مباحث سیاسی و نظری جنبش‌های چپ غربی بودند. رفقای اولیهی گروه در نیویورک / آمریکا با اندیش‌مندان و مدرسان «مدرسه‌ی جدید پژوهش‌های اجتماعی»<sup>۵</sup> از نزدیک مراوده داشتند.

فعالان گروه خود را آگاهانه جزیی از جنبش جهانی چپ نوین و ضداتوریته می‌دانستند. این پیشینه و آشنایی نزدیک با ادبیات جنبش بین‌المللی چپ، آن‌ها را از همتایان‌شان در ایران (گروه‌های احمد زاده - پویان و جزنی) و در منطقه (فعالان چپ جنبش فلسطین) متمایز می‌کرد. این تمایز چنان‌که خواهیم دید در ادامه‌ی فعالیت‌ها تأثیرگذار بود. چند تن از این رفقا دارای مطالعات سیاسی، تاریخی و نظری نسبتاً وسیع و منسجمی بودند. آنان فقط مصرف - کننده‌ی ادبیات چپ نبودند. تولیدکننده و صاحب‌نظر نیز بودند. روشن‌فکر، چپ، آزاده، رادیکال و ملی‌بودن از مشخصه‌های اساسی آنان بود. این تمایزها در اوج جنبش چریکی نیز قابل‌رویت بود.

تأکید جبهه‌ی ملی بر استقلال سیاسی و دموکراسی تأثیر مهمی بر چگونگی تحولات درونی این جریان و گرایش فعالان آن به سوسیالیسمی دموکراتیک، آزادمنشانه و غیراردوگاهی داشت. استقلال و آزادی هدف بود نه وسیله. تأکید

1. *Monthly Review*

2. *New Left Review*

3. *Les Temps Modernes*

4. *Konkret*

5. New School for Social Research

بر پیوند ناگسستنی استقلال و آزادی، و بعدها عدالت اجتماعی، مشخصه فکری تمام گرایش‌هایی بود که در جریان مبارزات جبهه‌ی ملی در خارج از کشور به مارکسیسم روی آوردند. تفاوت عمده‌ی گروه ستاره با دیگر گروه - بندی‌های جدی چپ درون جبهه‌ی ملی رادیکالیسم سیاسی و عملی آن و مرزبندی با سوسیال‌دموکراسی بود.

نشریه‌های آموزشی داخلی جبهه‌ی ملی در اروپا در این دوره درحالی‌که از فضای عمومی دهه‌ی ۱۹۶۰ (برای نمونه، اندیشه‌ی مائو تسه‌دون) تأثیر پذیرفته بود، نشان از کوشش برای آموزش و بحث‌های نظری مستقل از قطب‌های ایدئولوژیک و پرقدردت رایج آن روزها نیز داشت. نقد فئودالیسم، برداشت تأییدآمیز از تز شیوه‌ی تولید آسیایی و سپس - سال‌ها پیش از جریان‌های دیگر چپ - تشخیص سرمایه‌داری شدن ایران از دغدغه‌های اساسی آموزش‌های درونی بود. نقطه‌ی حرکت آموزش‌های درونی تشویق به تفکر انتقادی و کوشش برای شناخت روند تاریخی و سیاسی در جامعه‌ی ایران بود.

کمیسیون تعلیمات جبهه‌ی ملی در اروپا عمل‌کرد و اهدافی فراتر از اهداف و عمل‌کرد معمول چنین کمیسیونی در یک جریان جبهه‌ئی داشت. اساس جزوه‌های درونی آموزشی که عمدتاً اعضای این کمیسیون تهیه می‌کردند، دامن‌زدن به پرسش‌گری و نقد، و افزایش دانش بود. در تهیه‌ی مطالب آموزشی به هگل، مارکس، سارتر، و مائو استناد می‌شد. اما این منابع فکری با دیدی پرسش‌گرانه مطالعه می‌شد.

در بسیاری از جلسه‌های هفتگی اعضای حوزه‌های جبهه‌ی ملی در آمریکا، مطالعه و بحث‌های کلاسیک مارکسیستی و شناخت از تاریخ ایران و تحولات آن در دستور کار قرار داشت. در این جلسه‌های مخفی هم آثار مارکس و انگلس، پلخائف و رُزا لوکزامبورگ خوانده می‌شد، هم سخنرانی‌ها و نامه‌های دکتر مصدق و کتاب سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم، و هم نوشته‌های پل سوئیزی و چه گوارا. بعدها در جلسه‌های مطالعاتی گروه آثار اندیش‌مندان غیرارتدوکس و فمینیست در صدر لیست مطالعات بود. جالب این‌که در انتخاب نوشته‌ها از برنامه‌ی خاصی پیروی نمی‌شد، اما خواندن و بحث آن‌ها در حد امکان جنبه‌ی انتقادی داشت. البته علاقه و میزان شرکت

اعضای جبهه در این بحث‌ها یک‌سان نبود. برخی مشارکت صوری داشتند و معدودی در جلسه‌های فوق‌العاده‌ی هفته‌گی که چندان هم دوام نیافت بخش‌هایی از گروندریسه‌ی مارکس را می‌خواندند.

شاید بتوان گفت نخستین پایه‌های نظری یک جریان چپ مستقل که بعدها در بهار ۱۳۵۶ نام گروه اتحاد کمونیستی را برای خود برگزید، ناخودآگاه، در همان دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی ریخته شد. تصادفی نبود که فعالان این جریان بعدها به مطالعه‌ی دیدگاه‌های نوین‌تر در ادبیات جنبش چپ پرداختند و استالینسم، مائوئیسم و تروتسکیسم را نقد کردند. مارکسیسم آن‌ها از نقد مارکسیسم روسی و چینی و در مخالفت با سیاست خارجی شوروی و چین شکل گرفت. به قول یکی از رفقای قدیمی گروه، «ما به‌سان لقمان حکیم» از آن‌ها می‌آموختیم. این نوع از آموزش رفقای گروه را در معرض افکار جنبش چپ نو در اروپا و آمریکا که مشخصه‌ی اساسی آن ضدیت با حاکمیت سرمایه و اتوریته بود قرار داد.

## نظریه‌ی دموکراسی مرکزیت یافته

تأثیر تاریخ و سنت‌های سیاسی و تشکیلاتی جبهه‌یی در زندگی سیاسی و سازمانی گروه ستاره و آنچه بعدها از دل آن برآمد نیز قابل مشاهده است. ساخت تشکیلاتی جبهه‌ی ملی در هیچ‌یک از ادوار خود بر اساس رهبری متمرکز سازمانی نبود. شخصیت مصدق و هم‌کاران نزدیک او و حرکت ائتلافی جبهه‌یی تأثیر خود را بر ساخت شالوده‌ی سازمانی بعدی و فرهنگ رفتاری گروه ستاره و ادامه‌ی این جریان در داخل و خارج از ایران گذاشت. ارتباط‌های درونی جبهه‌ی ملی بر اساس اقناع و اجماع سیاسی و نظری افراد بود و نه اعمال نوعی اتوریته‌ی فردی (حتی در حد دکتر مصدق)، مرکزی یا سازمانی. فعالیت‌ها در خارج از کشور غالباً داوطلبانه انجام می‌شد. در اوج قدرت جبهه‌ی ملی در اروپا و آمریکا، اعضای هیئت اجرایی آن قدرت سازمانی چندان‌ی نداشتند. این میراث تشکیلاتی آگاهانه پاس داشته شد و رفته‌رفته بیان‌تئوریک خود را یافت. این برداشت از سازمان‌دهی سیاسی در تناقض آشکار با برداشت‌های رایج در جنبش چپ ایران بود. برای نمونه،

گروه ستاره، بخش خاورمیانه‌ی جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور، و بعدها گروه اتحاد کمونیستی و سازمان وحدت کمونیستی، هیچ‌یک دارای مرکزیت (هیئت اجرایی و کمیته‌ی مرکزی) نبودند. نفوذ افراد باتجربه‌تر و قدیمی بیش‌تر معنوی بود تا تشکیلاتی. فعالان گروه به آن‌چه در ادبیات سیاسی چپ تشکیلات «آهنین» خوانده می‌شد اعتقادی نداشتند.

سازمان و تشکیلات برای فعالان اولیه‌ی گروه «مقدس» نبود. بعدها نیز «مقدس» نشد. حفظ و گسترش تشکیلات مهم بود، اما مهم‌تر، آرمان‌ها و انسان‌هایی بودند که این تشکل را به وجود آورده بودند. سازمان وسیله‌ی بود برای تغییر. تا جایی که در آستانه‌ی انقلاب و زمانی که کم‌ویش روشن بود جبهه‌ی ملی در سیاست ایران نقش مهمی بازی خواهد کرد و با این‌که بار سیاسی و عملی جریان جبهه‌ی ملی در خارج از کشور طی سالیان دراز بر دوش رفقای گروه ستاره بود و آن‌ها می‌توانستند از «مزایای آن بهره‌برند، رسماً و برخلاف نظر و توصیه‌ی ناصحان و فرصت‌طلبان از جبهه‌ی ملی جدا شدند و عطای‌اش را به لقای‌اش بخشیدند. (نگاه کنید به فصل ۶ - نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی).

ساختار دموکراتیک درون‌سازمانی بعدها با تشکل گروه اتحاد کمونیستی و سپس سازمان وحدت کمونیستی، بیان تئوریک منسجم خود را یافت و سازمان برخلاف مرکزیت دموکراتیک یا «سانترالیسم دموکراتیک» که در احزاب و سازمان‌های لنینی رایج بود، در اساسنامه‌ی خود «دموکراسی مرکزیت‌یافته» (یا دموکراسی سانترالیزه) را پذیرفت و در مناسبات تشکیلاتی به کار گرفت. بر اساس تز سازمان‌دهی «دموکراسی مرکزیت‌یافته» که در میان نیروهای چپ و حتی دیگر نیروهای سیاسی بی‌سابقه بود، نام بالاترین ارگان انتخاباتی سازمان کمیته‌ی هماهنگی بود و نه کمیته‌ی مرکزی. این کمیته دارای اختیارات محدود و عضویت موقت بود که سالانه با رأی اعضا انتخاب می‌شد و تغییر می‌کرد و همه‌ی اعضای سازمان می‌توانستند انتخاب شوند. درباره‌ی شیوه‌ی سازمان‌دهی و دموکراسی درونی در فصل ۶ - نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی و در پیوست ۱ - شرحی کوتاه درباره‌ی شکل‌گیری سازمان وحدت کمونیستی اشاره‌های بیش‌تری خواهیم داشت.



در گروه اتحاد کمونیستی و سپس در سازمان وحدت کمونیستی آگاهانه چیزی به عنوان «راز سازمانی»<sup>۱</sup> وجود نداشت. این موضوع در اولین جلسه عمومی سازمان در تهران در اسفند ۱۳۵۷ هم به تصویب جمعی رسید. مهم‌ترین تصمیم‌های سازمان وحدت کمونیستی در جلسه‌های عمومی یا در پلنوم‌ها با شرکت نماینده‌گان بخش‌های مختلف گرفته می‌شد.<sup>۲</sup> به دنبال تشدید سرکوب پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که امکان برگزاری جلسه‌ی وسیع وجود نداشت، برای تصمیم‌گیری‌های مهم سازمانی در میان اعضا رأی‌گیری می‌شد. در جلسه‌های درونی گروه اتحاد کمونیستی و بعدها سازمان وحدت کمونیستی، بر مطالعات تئوریک و برداشت غیراقتدارگرایانه از سوسیالیسم تأکید می‌شد. نوشته‌های مارکسیست‌های شورایی و آثار مارکسیست‌های دیگر غربی مطالعه و بررسی می‌شد. در ادبیات گروهی و سازمانی اشاره‌های زیادی به «مارکسیسم - لنینیسم» وجود داشت که تا حد زیادی متأثر از جو غالب در میان جریانات چپ بود. اما نه مطالعات درونی گروه و سازمان بر این پایه استوار بود و نه ساخت درونی تشکیلاتی بر اساس سازمان‌دهی لنینی. «لنینیسم» بیش‌تر مفهوم انقلابی‌گری رادیکال گروه پیش‌رو را داشت تا نظام فکری. در اولین جلسه عمومی رفقای گروه ستاره پس از پایان پروسه‌ی تجانس با سچفخا که تصمیم به اعلام موجودیت گروه اتحاد کمونیستی گرفته شد (بهار ۱۳۵۶، پاریس)، یکی از رفقا این عبارت را با حروف بزرگ و پررنگ روی مقوایی نوشته و بر دیوار محل جلسه آویزان کرده بود: «هر جا اتوریته هست، آزادی نیست.»

دیگر میراث به‌جامانده از جبهه‌ی ملی برای گروه ستاره، گروه اتحاد کمونیستی و بعدها سازمان وحدت کمونیستی، بزرگ فکرکردن یا بلندپروازی سیاسی، عمل‌کردن با امکانات کم و یافتن راه‌حل در حین حرکت بود. گروه

۱. در مورد مصداق‌های عملی «راز سازمانی»، نگاه کنید به فصل ۵ - پایان پروسه‌ی تجانس.  
۲. در اردیبهشت ۱۳۶۰، تصمیم به ایجاد یک بخش نظامی / عملیاتی در سازمان وحدت کمونیستی در جلسه‌ی نماینده‌گان واحدها، و پس از بحث داخلی در تمامی واحدها بر روی سندی در این باره، گرفته شد (این سند در بحث‌های بخش‌های مختلف سازمان تعدیل شد و تغییر کرد).

به دنبال طرح استراتژیک بود و اراده‌گرایی سیاسی بخشی جدایی‌ناپذیر از حرکت‌های آن. «موتور کوچک موتور بزرگ را به حرکت درمی‌آورد» پیش از آن‌که ناشی از آموخته‌های گروه از ادبیات جنبش چریکی باشد، ناشی از دریافت‌های گروه از فعالیت‌های جبهه‌ی ملی بود. «عمل» در این اراده‌گرایی سیاسی نقش مهمی داشت. بی‌جهت نبود که بعدها اولین نشریه‌ی سیاسی - فرهنگی این جریان که به همت زنده‌یاد فریدون ایل‌بیگی، با مشارکت بعضی از فعالان گروه ستاره و نماینده‌گان چریک‌های فدائی خلق منتشر و توسط سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور پخش می‌شد، عصر عمل نام گرفت. انتخاب این نام نشانه‌ی از درهم‌آمیختن سنت‌های جبهه‌ی و چریکی بود. بلندپروازی‌های سیاسی از همان ابتدای شکل‌گیری گرایش‌های رادیکال در درون جبهه‌ی ملی، در آن دیده می‌شد. در سال ۱۳۴۵، چند تن از رفقای جبهه‌ی ملی ایران در آمریکا که بعدها از مؤسسان گروه ستاره بودند، کوشیدند با پیوستن به کنفرانس سه قاره (سازمان هم‌بستگی خلق‌های آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین) در هاوانا محمل‌های جدیدی برای مبارزه‌ی رادیکال فراهم کنند.<sup>۱</sup> گرچه این کوشش موفقیت‌آمیز نبود، جهت‌گیری‌های جدید را نشان می‌داد. این فعالان دریافته بودند که می‌بایست دل به دریا سپرد و دست به کار بزرگ زد. برای آن‌ها فعالیت در اروپا و آمریکا در چارچوب کنفدراسیون و جبهه‌ی ملی برای پیش‌برد کار سیاسی بسنده نبود. هدف آن‌ها مبارزه‌ی جدی در ایران بود.

## فعالیت‌های آغازین در عراق

در ادامه‌ی همین درک از مبارزه و اقدام‌های پیشین، تنی چند از فعالان جبهه‌ی ملی در آمریکا و اروپا راه جدیدی برای آغاز مرحله‌ی نوینی از مبارزه

۱. کنفرانس سه قاره در سال ۱۹۶۶ در کوبا برگزار شد و اهمیت بسزایی در گسترش مبارزات ضدامپریالیستی در جهان داشت. چه گوآرا که در آن زمان در بولیوی مخفی و به سازمان‌دهی مبارزه‌ی مسلحانه مشغول بود پیامی به این کنفرانس فرستاد که در آن نخستین بار شعار مشهور خود «دو، سه... چندین ویتنام بر پا کنیم» را مطرح کرد. این شعار تأثیر مهمی بر رفقای گروه ستاره گذاشت. نگاه کنید به فصل ۴ - پروسه‌ی تجانس، بخش انقلاب در بُعد منطقه‌ی.

در پیش گرفتند. دو تن از رفقا که در دی ماه ۱۳۴۸ (ژانویه ۱۹۷۰) به نماینده‌گی از کنفدراسیون جهانی دانش‌جویان برای شرکت در کنگره‌ی دانش‌جویان عراقی به بغداد رفته بودند از نزدیک با شماری از دانش‌جویان و فعالان عراقی، سوری، فلسطینی، لبنانی و ایرانی آشنا شدند و از این تماس‌ها به عنوان پایه‌ی حرکت‌های سیاسی بعدی در منطقه بهره بردند. علی‌اکبر صفایی فراهانی و محمد صفاری آشتیانی نیز رفت‌وآمد به خاورمیانه‌ی عربی را در بهار ۱۳۴۷ آغاز کرده بودند (حیدر تبریزی، ۱۳۹۵، صص ۱۸-۱۷). بسیاری از فعالان سیاسی ایرانی نیز کمابیش در همین سال‌ها به منطقه رفتند. جاذبه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه و انقلاب فلسطین فراگیر بود.

در آن سفر رفقا به بغداد، آن‌ها با جنبش فلسطین و با سازمان الفتح و به‌ویژه ابو علی ایاد (ولید احمد نمر) از رهبران نظامی این سازمان که بعدها در ادامه‌ی نبردهای سپتامبر سیاه در سال ۱۹۷۱ در اردن کشته شد تجدید رابطه کردند. رفیق منوچهر حامدی پیش از آن در سال ۱۳۴۷ نزد او آموزش نظامی دیده بود. در همان سفر، این رفقا با یکی از دانش‌جویان مرفقی سوری — زهیر بیرقدار — (یکی از کادرهای جوان رهبری سازمان فراملی حزب بعث و یکی از دیپلمات‌های بعدی دولت عراق) و شبلی العیثمی، دبیر کل وقت حزب فراملی بعث تماس گرفتند.<sup>۱</sup> این دو تن بعدها رابطان اصلی حزب بعث با جبهه‌ی ملی خاورمیانه شدند. آن‌ها در این سفر هم‌چنین با یک روشن‌فکر فلسطینی‌تبار لبنانی به نام کمیل حوا آشنا شدند.<sup>۲</sup> شرکت در این کنگره‌ی دانش‌جویی، آشنایی‌ها، تماس با جنبش فلسطین و رهبری سراسری حزب بعث را می‌توان نقطه‌ی آغاز فعالیت گروه ستاره در منطقه دانست.

تشنج در روابط دولت‌های ایران و عراق در اواخر دهه‌ی چهل خورشیدی (سال‌های پایانی دهه‌ی ۶۰ میلادی) روبه‌افزایش بود. دولت ایران از حزب دموکرات کردستان عراق به رهبری ملا مصطفی بارزانی حمایت می‌کرد و

۱. برای اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی حزب بعث، نگاه کنید به یادداشت [۱] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

۲. درباره‌ی کمیل حوا نگاه کنید به: فصل ۳ - سیاهکل و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه، بخش بیروت و گسترش فعالیت‌ها در منطقه، و یادداشت [۸] در بخش «یادداشت‌های توضیحی»

حزب بعث هم که در ژوئن ۱۹۶۸ به قدرت رسیده بود و هنوز نتوانسته بود تسلط کامل بر ارتش عراق پیدا کند، به دنبال ایجاد محمل‌هایی برای فشار بر رژیم ایران بود. در آوریل ۱۹۶۹ (فروردین ۱۳۴۸) به دنبال تحریک‌های عراق و قدرت‌یابی نظامی ایران، دامنه‌ی این تشنج‌ها بالا گرفت و دولت ایران عهدنامه‌ی ۱۹۳۷ با دولت عراق درباره‌ی استفاده از شط‌العرب را لغو و کشتی‌های تجاری ایرانی را با اسکورت نظامی روانه‌ی این آب‌راه کرد. عراق در مقابل به دامنه‌ی تبلیغات خود علیه ایران از طریق رادیو بغداد، صدای فارسی دولت عراق، افزود. صدای فارسی در دوره‌ی عبدالکریم قاسم (۱۹۵۸ - ۱۹۶۳) آغاز به کار کرده بود.

یکی از اولین فعالیت‌های رفقای گروه ستاره در بغداد ایراد چند سخنرانی در بخش فارسی رادیو بغداد علیه رژیم شاه بود. همین رفقا در مدت اقامت خود پس از عیادت از آقابزرگ تهرانی در بیمارستان، با روح‌الله و مصطفی خمینی، و صادقی، یکی از روحانیون مقیم نجف ملاقات کردند. در راه بازگشت رفقا از نجف به بغداد شایعه / خبر وقوع و شکست کودتای هوادار رژیم شاه در عراق پخش شد. این شایعه / خبر بر شدت تشنج‌های میان دو کشور افزود و اختلاف‌های مرزی آن‌ها تا امضای توافق‌نامه‌ی ۲۳ خرداد ماه ۱۳۵۴ (۱۳ ژوئن ۱۹۷۵) ادامه یافت. این همان عهدنامه‌ی است که به دلیل توافق ۶ مارس ۱۹۷۵ در الجزایر بر سر چگونگی حل اختلافات مرزی بین ایران و عراق، به عهدنامه‌ی الجزایر معروف است.<sup>۱</sup> ارزیابی رفقای گروه این بود که بهره‌برداری از تضاد میان دولت‌های ایران و عراق در عین حفظ استقلال سیاسی، عملی و نظری جمع و ایجاد پایگاهی در عراق، و هم‌کاری با جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی در منطقه به سود مبارزات مردم ایران است. این تشخیص پایه‌ی حرکت‌های بعدی در عراق شد.

در پی ارزیابی امکانات فعالیت در منطقه و سازمان‌دهی سیاسی در ایران،

۱. «عهدنامه‌ی الجزایر» در دو مرحله امضاء شد. ابتدا شاه و صدام حسین در پایان اجلاس‌ی اوپک «اعلامیه‌ی الجزایر» (۱۵ اسفند ۱۳۵۳) را امضاء کردند. این اعلامیه راه را برای رسیدن به عهدنامه‌ی مربوط به «مرز مشترک و حسن هم‌جواری بین ایران و عراق» (۲۴ خرداد ۱۳۵۴) معروف به «عهدنامه‌ی الجزایر» فراهم کرد.

چند تن دیگر از رفقای گروه ستاره در اواخر مرداد ۱۳۴۹ از آمریکا و اروپا به خاورمیانه رفتند. بعدها رفقای دیگری نیز به این جمع پیوستند. انتشار نشریه‌ی *باختر/امروز*<sup>۱</sup> (دوره‌ی چهارم) به عنوان ارگان سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه، و ترجمه و انتشار کتاب *راهنمای جنگ چریکی* شهری نوشته‌ی کارلوس ماریگلا اولین حرکت سازمان‌یافته‌ی گروهی در خاورمیانه بود.

## انتشار *باختر/امروز*

نخستین شماره‌ی *باختر/امروز*، دوره‌ی چهارم،<sup>۲</sup> در قطع روزنامه‌یی بزرگ در شهریور ۱۳۴۹ در بغداد منتشر شد و انتشار آن در دو، چهار، شش یا هشت صفحه تا شماره‌ی ۷۷ (دی ۱۳۵۵) ادامه یافت. انتشار *باختر/امروز* در منطقه توجه عده‌ی زیادی از ایرانیان مقیم خاورمیانه و یا افرادی را که از ایران آمده بودند یا بعداً آمدند جلب کرد. بخشی از شماره‌های ۶ و ۲۱ *باختر/امروز* (دی ۱۳۴۹ و آذر ۱۳۵۰) و شماره‌های ۱۲، ۱۶، ۳۱، ۴۰، و ۴۲ به عربی منتشر شدند. در دو شماره‌ی ۴۰ و ۴۲ نشریه به زبان عربی نام *باختر/امروز* به *ایران الیوم* تغییر یافت. در شماره‌ی ۴۲/ *ایران الیوم*، نیمه‌ی اول مرداد ۱۳۵۲، اعلام شد که از آن پس *ایران الثوره* به عنوان نشریه‌ی عربی سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه منتشر خواهد شد. انتشار *ایران الثوره*، در پاییز ۱۳۵۲ آغاز شد و هفت شماره از آن منتشر شد. نسخه‌هایی از نشریه‌ی *باختر/امروز* به اروپا و آمریکا ارسال و در آن‌جا در قطع کوچک‌تر تکثیر می‌شد. فعالیت‌های گروه در خاورمیانه و انتشار *باختر/امروز* در اروپا و آمریکا و *ایران الثوره* در منطقه‌ی خاورمیانه تأثیر شایسته‌یی در شناخته‌شدن جنبش مسلحانه‌ی داخل ایران و بسیج و پیش‌برد فعالیت‌های جبهه‌ی ملی در خارج از کشور داشت. تبلیغ رادیکالیسم سیاسی، تبلیغ و ترویج مبارزه‌ی مسلحانه، بازتکثیر اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سیاسی جنبش چریکی و درج اخبار مبارزاتی، بازتاب

۱. درباره‌ی دوره‌های قبلی *باختر/امروز*، نگاه کنید به یادداشت [۲] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

۲. برای اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی این دوره‌ی *باختر/امروز* و انتشار آن، نگاه کنید به یادداشت [۳] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

بیانیه‌های مهم مبارزه علیه رژیم سلطنتی و ارتجاع منطقه، پیش‌برد تفاهم و همکاری بین جریان‌های رادیکال ایران و منطقه و ارائه‌ی تحلیل‌های سیاسی محور کار نشریه‌ی *باختر/امروز* بود.

در این دوره‌ی *باختر/امروز*، درج شعار چه گوارا («این حق مسلم توده‌هاست که خشونت امپریالیسم را با خشونت انقلابی پاسخ دهند») که در دوره‌ی سوم *باختر/امروز* آغاز شده بود، ادامه یافت. در دومین شماره‌ی این دوره، شعار «پیروز باد انقلاب دموکراتیک ملی» نیز افزوده شد و تا شماره‌ی ۳۴ (اسفند ۱۳۵۱، مارس ۱۹۷۳) ادامه یافت و در شماره‌های بعد حذف شد، چون گروه ستاره به این نتیجه رسیده بود که ماهیت انقلاب اجتماعی ایران، سوسیالیستی است. به عبارت دیگر، گروه ستاره پیش از برقراری تماس دوباره با فدائیان در پاییز ۱۳۵۲ و آغاز پروسه‌ی تجانس، تز انقلاب دموکراتیک را کنار گذاشته بود (نگاه کنید به فصل ۴ - پروسه‌ی تجانس).

«در جبهه‌ی ملی ایران متشکل شوید»، عنوان سرمقاله‌ی اولین شماره‌ی دوره‌ی چهارم *باختر/امروز* (شهریور ۱۳۴۹) و درحقیقت یک فراخوان بود.<sup>۱</sup> سرمقاله‌ی چهار شماره‌ی که پس از انتشار این فراخوان منتشر شدند عنوان «در راه احیای جبهه‌ی ملی ایران» را دارند و به تشریح رؤس همین فراخوان پرداخته‌اند. پنج نکته درباره‌ی این مجموعه از مقاله‌ها برای نشان دادن جهت حرکت و فعالیت‌های بعدی گروه ستاره اهمیت دارد:

۱. اولین بار بود که در ادبیات جبهه‌ی ملی به‌گونه‌ی مشخص و روشن «انقلاب»،

۱. در این شماره هم‌چنین موضع صریح و تندی درباره‌ی تیمور بختیار که در عراق به سر می‌برد و دارای روابط نزدیکی با رژیم عراق و به‌ویژه صدام حسین بود آمده است:

«ما ضمن این‌که در راه اتحاد همه‌ی اقشار و طبقات انقلابی خلق و عناصر میهن‌پرست و آزادی‌خواه گام برمی‌داریم، علیه تمام عناصر و نیروهای ارتجاعی از جمله عنصر شناخته‌شده‌ی چون تیمور بختیار، جلاذ سابق سازمان امنیت، به علت سابقه‌ی دشمنی او با نهضت ملی ایران و نقش فعال او در تحکیم دستگاه ترور محمدرضا شاه و قتل ده‌ها میهن‌پرست ایرانی مبارزه خواهیم کرد.» (ص ۱)

درباره‌ی اهمیت این نوع موضع‌گیری‌ها در بخش بعدی توضیح خواهد آمد. بختیار در همان روزها به دست مأموران شاه کشته شد.

«مبارزه‌ی مسلحانه»، «انقلاب مسلحانه» و «تشکیل ارتش خلق» مطرح می‌شد.

۲. برداشت ارائه‌شده برای احیای جبهه‌ی ملی متفاوت از برداشت‌های پیشین از جبهه‌ی ملی و اهداف تاریخی آن بود. در فراخوان، ایجاد جبهه‌ی «کارگران، دهقانان، بازاریان، روحانیون مترقی، و روشن‌فکران انقلابی» و «تمام زنان و مردان آزادی‌خواه» با هدف «قیام مسلحانه» مطرح و هدف جبهه‌ی ملی به‌سرانجام‌رساندن «انقلاب دموکراتیک ملی» اعلام شد (شماره‌ی اول، ص ۲).

در شماره‌ی دوم، شعار «پیروز باد انقلاب دموکراتیک ملی» اضافه شد و تا اسفند ۱۳۵۱ که تحلیل گروه ستاره بر سوسیالیستی‌بودن انقلاب اجتماعی در ایران قرار گرفت، در نشریه منعکس می‌شد.

۳. استراتژی پیشنهادی برای ایجاد «سازمان انقلابی وسیع که بتواند قیام یک‌پارچه‌ی مسلحانه را یک‌باره عملی کند» بر هدف ایجاد رابطه‌ی ارگانیک بین مبارزه در داخل و خارج از ایران استوار بود:

«هسته‌ها و نیروهای ملی و مترقی داخل ایران اعم از آن‌ها که سابقاً در جبهه‌ی ملی شرکت داشته و یا نداشته‌اند، لازم است بر مبنای استراتژی فوق و تحت یک (برنامه‌ی واحد) که خواست‌های انقلاب دموکراتیک ملی ایران را در بر می‌گیرد، با حفظ استقلال سازمانی خود در جبهه‌ی ملی مجتمع شوند و مبارزه را با ایجاد یک جریان سیاسی در داخل کشور به جلو ببرند. هسته‌های مبارز انقلابی ایران در خارج از کشور نیز در این جریان، تحت همان برنامه‌ی واحد، فعالیت‌های خود را با نیروهای داخل کشور تطبیق خواهند داد.» (شماره‌ی ۲، ص ۲؛ تأکیدها در متن اصلی)

۴. برای اولین بار در ادبیات سیاسی ایران تز «جنگ چریکی شهری به عنوان مرحله‌ی تدارک برای انقلاب عظیم سراسری ایران» اعلام شد (شماره‌ی ۲، مهر ۱۳۴۹ و شماره‌ی ۴ نیمه‌ی دوم آبان ۱۳۴۹). این تز پیش از آگاهی ما از نظریات رفیق پویان و انتشار نوشته‌ی وی و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه در ایران مطرح شد. تز ارائه‌شده در *باختر/مروز* درباره‌ی لزوم مبارزه‌ی مسلحانه پیش از ایجاد تشکل‌های طبقاتی، شکل‌گرفتن احزاب طبقاتی در جریان مبارزه، و

طرح بحث لزوم شکستن طلسم ثبات رژیم (شماره‌ی ۲، ص ۲)، نزدیکی‌های زیادی با نظریات رفیق پویان داشت، اما تأکید مشخص *باختر/امروز* بر «جنگ چریکی شهری»، و نه هر نوع مبارزه‌ی مسلحانه و پافشاری بر ایجاد جبهه‌ی خلق به عنوان هدف اولیه‌ی این جنگ، آن را از نظریات پویان متمایز می‌کرد.

تأکید *باختر/امروز* بر «جنگ چریکی شهری» گرچه ملهم از کتاب *راهنمای جنگ چریکی شهری* کارلوس ماریگلا بود، به دلیل پافشاری بر ایجاد جبهه‌ی خلق به عنوان هدف بلاواسطه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه با نظریه‌ی ماریگلا نیز تفاوت داشت. آغاز «جنگ چریکی شهری» به نظر *باختر/امروز* در تداوم خود ایجاد جبهه‌یی از هسته‌های مسلح در شهرها را ممکن می‌ساخت. علت مهم تأکید بر ایجاد یک جبهه‌ی مشترک را باید ناشی از خصلت جبهه‌یی ناشران *باختر/امروز* دانست. هدف اولیه‌ی آن‌ها احیای جبهه‌ی ملی بود.

۵. تأکید بر خصلت منطقه‌یی انقلاب ایران و لزوم هم‌بستگی بین‌المللی و مرتبط‌کردن مبارزه‌ی ضدامپریالیستی با مبارزه علیه سرمایه‌داری در سرمقاله‌ی شماره‌ی پنجم *باختر/امروز*، آخرین شماره‌ی این سری، با عنوان «متحداً به مبارزه با امپریالیسم بر خیزیم» به بحث گذاشته شد. در آن سرمقاله به صراحت آمده بود:

«امپریالیسم جهانی را با هر چهره و لباسی که تظاهر کند در میهن خود و منطقه سرکوب کنیم و بدین وسیله هم‌بستگی انقلابی خود را با خلق‌های جهان برای رهایی بشریت از قید استثمار و استعمار تحقق بخشیم».

استراتژی اعلام‌شده در پنج شماره‌ی اول *باختر/امروز*، چنان‌که در ادامه خواهیم دید، در جهت‌گیری و چگونگی حرکت‌های بعدی گروه نقش به‌سزایی داشت.



## فصل ۲

### گروه ستاره و ایرانیان در عراق

فعالان گروه ستاره از اواسط سال ۱۳۴۹ در بغداد، ابتدا در یک هتل و بعد در خانه‌ی اجاره‌ی، مستقر شدند. هزینه‌های حرکت به عراق و زندگی و فعالیت سیاسی آن‌ها از جمله چاپ نشریه، از آغاز و تا مدت زیادی پس از آن، صرفاً از کمک‌های مالی رفقای این گروه، به‌ویژه در آمریکا، تأمین می‌شد. پس از استقرار اولیه در بغداد، بخش فراملی حزب بعث برگه‌ی با عنوان «عدم تعرض» برای تسهیل رفت‌وآمد در عراق در اختیار این رفقا گذاشت. این برگه در ابتدا غیررسمی و غیرمؤثر بود و گاه پیش می‌آمد که رفقای گروه حتی دستگیر یا مضروب می‌شدند. اما، بعدها با پیوست کردن عکس و مهر بر سر برگِ حزبی شکل رسمی به خود گرفت و کمک مؤثری به تردد رفقا در عراق کرد. پس از آن، فعالان جبهه شروع به صدور برگه‌های مشابهی به نام سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران - بخش خاورمیانه کردند و در اختیار دیگر فعالان ایرانی هم گذاشتند. رفقای گروه ستاره و گاهی دیگران با استفاده از این برگه‌ها و حتی تنها با استفاده از نام جبهه‌ی ملی ایران - بخش خاورمیانه، بدون ویزا، از کنترل فرودگاه بغداد عبور می‌کردند.<sup>۱</sup>

۱. حیدر تبریزی با اشاره به رفت و آمد به ایران از طریق مرز ایران و عراق می‌نویسد:  
«دولت عراق... کارت‌های ویژه (به نام جیش‌التحریر الفلستانی - الصاعقه) برای اجازه‌ی عبورمورور و حمل سلاح، در اختیار «سچفخا» و جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه قرار داده بود...» (۱۳۹۵، ص ۲۹)

این گزارش دقیق نیست. نیرویی به این نام وجود خارجی نداشت و ندارد. جریانی به نام «طلائع حرب التحریر الشعبیة - قوات الصاعقه» وجود دارد که طرفدار حزب بعث سوریه است و نه عراق. حیدر تبریزی هیچ زمانی در عراق نبود و قاعدتاً این مطلب را بعدها از دیگران شنیده است. به‌علاوه، برگه‌های عبور سه سال پیش از حضور رفقای سچفخا در منطقه، در اختیار رفقای گروه و سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران - بخش خاورمیانه قرار گرفته بود.

## آشنایی با دیگر مبارزان

### گروه فلسطین

پس از استقرار اولیه‌ی فعالان گروه ستاره در بغداد، چند نفر از افرادی که به شکرالله پاک‌نژاد هم‌کاری می‌کردند پس از دستگیری وی، در مرز عراق از ایران خارج شدند. دولت عراق آن‌ها را دستگیر کرد و به تیمور بختیار تحویل داد و او این رفقا را به هتلی در بغداد فرستاد.<sup>۱</sup> یکی از فعالان گروه ستاره آن‌ها را مخفیانه از آن هتل به اتاقی در خانه‌ی دانش‌جویی منتقل و برای مقابله با واکنش بختیار برنامه‌ریزی کرد ولی اتفاقی نیفتاد. رفقای گروه ستاره اعضای این جریان را «گروه فلسطین» نامیدند و آن‌ها به همین نام شهرت یافتند. در این بین و پیش از استقرار دیگر رفقای گروه ستاره در عراق، بختیار در دیالیه‌ی عراق به دست مأموران ساواک کشته شد و امکانات بختیار در اختیار ژنرال محمود پناهیان، وزیر جنگ فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، و فرد دیگری به نام مراد رزم‌آور، از اعضای گُرد حزب توده که از حزب دموکرات کردستان اخراج شده بود، قرار گرفت. گفته می‌شد که این دو نفر عضو کاگ ب هستند. پناهیان جریانی نیز به عنوان «جبهه‌ی ملی خلق‌های ایران» تأسیس کرده بود. رفقای گروه ستاره بعدها به شرحی که خواهد آمد علیه دارودسته‌ی پناهیان موضع‌گیری کردند.

صبح روز ۱۸ مهر ۱۳۴۹، سه تن از مبارزان ایرانی مرتبط با فعالان گروه پاک‌نژاد یک هواپیمای ایران ایر را در مسیر تهران به آبادان ربودند و به بغداد بردند (باختر/امروز، شماره‌ی ۳، نیمه‌ی اول آبان ۱۳۴۹، ص ۶). این مبارزان خواستار آزادی ۲۱ زندانی سیاسی از جمله شکرالله پاک‌نژاد، هم‌بندان او و بیژن جزنی شدند. این هواپیما حامل ۴۴ سرنشین از جمله شهرام پهلوی‌نیا (هدف

۱. پیش از آن نیز دولت عراق یکی از فعالان حزب ملل اسلامی (گروه موسوی بجنوردی) را به تیمور بختیار تحویل داده بود. شاید صفاری آشتیانی و صفایی فراهانی نیز هنگام ورود به عراق به بختیار تحویل داده شده بودند. در آن زمان تیمور بختیار در عراق بود و گرچه حسن البکر رئیس‌جمهوری بود، صدام حسین همه‌کاره به شمار می‌آمد و در مقابله با شاه بختیار را برگ برنده‌ی خود می‌دانست.

اصلی مبارزان) بود. دولت عراق با فریب این رفقا کنترل هواپیما را در دست گرفت و به فاصله‌ی اندکی هواپیما و سرنشینان آن را به تهران بازگرداند. به‌رغم اعتراض سفیر ایران در بغداد که خود در فرودگاه حاضر بود، رفقای ما سه مبارز یاد شده را از مسئولان عراقی تحویل گرفتند و نزد خود بردند. در آن زمان رفقای گروه ستاره و رفقای «گروه فلسطین» با هم در یک محل زندگی می‌کردند. بعدها یکی از هواپیماریان به سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران - بخش خاورمیانه پیوست و دو تن دیگر به «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» پیوستند.

### سازمان مجاهدین خلق

در پی ماجرای هواپیماریی سه ایرانی مبارز، در ۱۸ آبان ۱۳۴۹، نُه تن از مبارزان ایرانی هواپیمای تاکسی ایر ایران را در مسیر بندر عباس به دُبی ریوندند و به بغداد بردند. رژیم آن‌ها را دزد و جانی معرفی کرد. رفقای گروه ستاره آن‌ها را ابتدا در فرودگاه دیدند، اما مدتی طول کشید تا از طریق ارتباطات مختلف، از جمله از طریق سازمان الفتح، از مبارز بودن آنان اطمینان حاصل کنند. همان‌طور که در اعلامیه‌ی ۱۲ دسامبر ۱۹۷۰ (۲۱ آذر ۱۳۴۹) گفته شد، نجات این رفقا «در صدر برنامه‌ها قرار گرفت (باختر/امروز، شماره‌ی ۶، ۱۴ دی ۱۳۴۹، ص ۲). از همین‌رو بلافاصله برای ملاقات با آن‌ها در بازداشتگاه اقدام شد. یکی از رفقای شناخته‌شده‌ی گروه خود را به آن‌ها معرفی کرد و اطمینان داد که از طریق سازمان الفتح آن‌ها را شناسایی کرده است. این مبارزان در این مدت در اختیار دولت عراق بودند و آینده‌ی آن‌ها ناروشن بود. پیش‌از آن، گروه ستاره برای وابسته‌نبودن به امکاناتی که دولت عراق در اختیار جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه قرار داده بود، و آزادی عمل در موضع‌گیری علیه اقدامات دولت عراق در هنگام ضرورت، امکانات خود را در دیگر کشورهای خاورمیانه گسترش داده بود. در تلاش برای آزادی ۹ مبارز زندانی، شماره‌ی ۶ باختر/امروز با مطالبی به دو زبان فارسی و عربی در بیروت منتشر و به‌ویژه میان مسئولان دولت عراق پخش شد. در این شماره، در مقاله‌ی به زبان عربی ضمن رد اتهام‌هایی که پرویز ثابتی «مقام امنیتی» رژیم شاه به‌تازه‌گی درباره‌ی ارتباط جریان‌های مخالف رژیم ایران با تیمور بختیار مطرح کرده

بود، از حمایت گذشته‌ی دولت عراق از تیمور بختیار و حمایت جاری آن از پناهیان و رزم‌آور انتقاد و آزادی فوری آن ۹ مبارز درخواست شده بود.<sup>۱</sup> پس از آزادی این ۹ تن و اعزام آن‌ها به لبنان، تماس رفقای گروه ستاره با آنان و دوستان‌شان در بیروت بیش‌تر شد. این آغاز تماس جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه با گروهی بود که بعدها با نام سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام موجودیت کرد.

فعالان جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه با چند تن از این افراد روابط نزدیکی پیدا کردند. در آن زمان آن‌ها مواضع مذهبی خود را ابداً مطرح نمی‌کردند. در عین حال، تماس با آن‌ها روزبه‌روز نزدیک‌تر و صمیمانه‌تر می‌شد. خبر لورفتن و دستگیری اولین گروه از دوستان آن‌ها (حنیف‌نژاد، سعید محسن، لطف‌الله میثمی، علی و رضا باکری...) را رفقای گروه از جلال‌الدین فارسی<sup>۲</sup> دریافت و در اعلامیه‌ی در بیروت و سپس در *باختر/امروز* شماره‌ی ۱۷ (مهر ۱۳۵۰) منتشر کردند. تراب حق‌شناس، که روابط نزدیکی با رفقای گروه ستاره پیدا کرده بود، هنگامی که این خبر را شنید تقریباً از هوش رفت. او و دیگر یاران‌اش در پی تماس با سایر رفقای‌شان تصمیم به اعلام موجودیت سازمان مجاهدین خلق ایران گرفتند و فعالان جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه امکانات تایپ و چاپ و پخش اعلامیه را در بیروت در اختیار این مبارزان سازمان مجاهدین خلق قرار دادند. در این زمان بود که ایدئولوژی «چپ اسلامی» آن‌ها آشکار شد (۲۰ بهمن ۱۳۵۰).

## منفردها

در این دوره و طی سال‌های بعد افراد مختلفی از ایران به‌صورت فردی به خاورمیانه می‌رفتند که رفقای گروه ستاره از طریق سازمان‌های فلسطینی با

۱. جزئیات ربودن هواپیمای تاکسی ایر بعدها در نوشته‌های سازمان مجاهدین خلق و همین‌طور در کتاب *پرواز بر فراز خلیج* نوشته‌ی محسن نجات حسینی، نشر نی (۱۳۷۹) منتشر شد.
۲. جلال‌الدین فارسی ظاهراً عضو «هیئت مؤتلفه‌ی اسلامی» بود. بعد از انقلاب از طرف حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ نامزد انتخابات ریاست جمهوری شد ولی صلاحیت وی به دلیل تبار افغانستانی او رد شد.

آن‌ها آشنا می‌شدند. شماری جذب می‌شدند؛ شماری مشکوک ارزیابی می‌شدند و رابطه با آن‌ها قطع می‌شد؛ با عده‌ی هم صرفاً ارتباط برقرار می‌شد ولی هم‌کاری با آن‌ها به زمینه‌های معینی محدود بود. پس از پایان پروسه‌ی تجانس، چند تن از این افراد به گروه اتحاد کمونیستی پیوستند و چند تن هم به فدائیان. دو تن هم که ابتدا به سمت گروه آمده بودند در زمان انقلاب بهمین ۵۷ مبارزه‌ی سیاسی را کنار گذاشتند.

علاوه بر این‌ها، رفیق محمد نجف‌زاده که مبارزی مستقل بود و از طریق جبهه‌ی ملی خاورمیانه در آموزش‌های نظامی فلسطینی‌ها شرکت کرده بود، اصرار داشت که به ایران برگردد و برای تأمین مخارج جنبش به بانک‌ها حمله کند. او به‌رغم مخالفت رفقای گروه در اواخر سال ۱۳۴۹ به‌تنهایی به ایران بازگشت. رژیم خبر دستگیری او را هنگام حمله به بانکی در تهران اعلام کرد، اما بعدها هیچ‌گاه اطلاعی درباره‌ی زندانی شدن او به دست نیامد. او احتمالاً در حین عملیات یا در زیر شکنجه جان باخته بود.<sup>۱</sup>

عباس آقازمانی (ابو شریف)<sup>۲</sup> که بعدها مشخص شد عضو «حزب ملل اسلامی» به رهبری محمدکاظم موسوی بجنوردی بود، نیز از جمله افرادی بود که در اردوگاه‌های الفتح در بغداد و سوریه به همراه رفقای گروه ستاره آموزش نظامی دید. او که زبان عربی را خوب می‌دانست، حتی در ترجمه‌ی نوشته‌ها به فعالان گروه یاری می‌داد. در آن دوره، این نوع از هم‌کاری‌ها عادی بود و بخشی از مبارزه‌ی سیاسی به شمار می‌آمد.

## تماس با روحانیون

در عراق، تماس‌ها با روحانیون نیز بیش‌تر شد. خانه‌ی رفقای گروه ستاره در بغداد تبدیل به مکانی شده بود که روحانیون نزدیک به خمینی برای رفت‌وآمد خود به بغداد از آن استفاده می‌کردند. محمود دعایی، حمید روحانی (حمید حسینی - زیارتی)، حسن کروی و محمد منتظری از جمله کسانی بودند که

۱. باختر/امروز شماره‌ی ۲۲، دوره‌ی چهارم، سال دوم، نیمه اول بهمن ۱۳۵۰.

۲. برای شرح بیش‌تر درباره‌ی او، نگاه کنید به یادداشت [۴] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

شب‌های زیادی را در آن خانه به سر بردند. حمید روحانی بعدها از طریق ارتباط‌های گروهی در اردوگاه‌های فلسطینی‌ها در دمشق دوره‌ی نظامی دید. یکی دو تن از رفقای ما چند بار از طریق محمود دعایی که فردی مبارز و به‌نسبت دمکرات‌میش بود و نیز حمید روحانی با خمینی و مصطفی خمینی ملاقات کردند. رفقای گروه حتی در نجف با تنی چند از طلبه‌ها جلسه‌های منظم مطالعات فلسفی مارکسیستی برگزار می‌کردند. در جو سیاسی آن زمان، جبهه‌ی ملی با مخالفان مذهبی رژیم شاه، اعم از روحانی یا غیرروحانی، هم‌کاری داشت و هم‌کاری با روحانیون را فعالیتی در چارچوب مبارزات دمکراتیک و جبهه‌یی تلقی می‌کرد. حتی اولین *خبرنامه‌ی روحانیت مبارز* را بعضی از فعالان جبهه تایپ، چاپ و پخش کردند. در همین دوره، اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سیاسی خمینی و اخبار مبارزاتی روحانیون در *نشریه‌ی باختر/امروز* منتشر می‌شد. باختر امروز در مقاله‌ی کوتاهی ضمن درج کامل یکی از اطلاعیه‌های خمینی، نوشته‌ی کوتاهی را با عنوان «روحانیت مترقی» منتشر کرد (شماره‌ی ۱۴، تیرماه ۱۳۵۰). برخی از فعالان جبهه‌ی ملی و گروه اتحاد کمونیستی بعدها از این هم‌کاری‌ها و نوشته‌ها انتقاد کردند. تحولات سیاسی در سال‌های آخر پیش از انقلاب گروه را در مقابل روحانیت قرار داد (درباره‌ی مواضع گروه در مخالفت با قدرت‌گیری خمینی و روحانیت در آستانه‌ی انقلاب نگاه کنید به فصل ۶ - نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه / اتحاد کمونیستی).

## تماس با ایرانیان مهاجر و گروه‌های قومی / ملی

کارگران و دانش‌آموزان مهاجر ایرانی که در مدارس فارسی‌زبان دولت ایران در عراق تحصیل می‌کردند نیز هدف فعالیت‌های تبلیغاتی جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه بودند.

جبهه‌ی ملی دو تظاهرات در کاظمین و نجف در دفاع از انقلاب فلسطین برگزار کرده بود و مهاجران ایرانی که در این حرکت‌ها و مقاله‌هایی که در شماره‌های اولیه‌ی *باختر/امروز* به‌زبان ساده درباره‌ی موضوع‌های کارگری و اقتصادی، مسائل مدارس ایرانی و مسائل محلی ایرانیان مقیم عراق منتشر

می‌شد، روزنه‌ی امیدی می‌دیدند، به حرکت درآمدند و عده‌یی از آن‌ها جذب جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه شدند. رفقای گروه ستاره در بغداد و نجف در چندین حوزه برای کارگران مهاجر ایرانی و افغانستانی کلاس‌های آموزشی (سوادآموزی، سیاسی، نظامی) گذاشتند. این آموزش‌ها متقابل بود و رفقا از تجارب زندگی آن‌ها درس‌های بیش‌تری آموختند.

رفیق مرتضی سیداسماعیل (ابو شاهین) یکی از این مهاجران بود که قبل از مهاجرت به عراق و اشتغال به نانوائی، در خراسان کارگر ساده بود. او در طول مبارزه و ارتباط با گروه ستاره متحول شد و استعداد نظامی و فرماندهی درخشانی از خود بروز داد. او بعدها با نام ابو شاهین در جنگ داخلی لبنان شرکت کرد و در نقش فرمانده‌ی گروهی از جنگ‌جویان رشادت‌ها و کاردانی شگفتی از خود نشان داد.<sup>۱</sup> سازمان وحدت کمونیستی بعد از انقلاب او را به یاری کومله فرستاد. در کردستان، مبارزات و فعالیت‌های او (ابو شاهین مشهور به کاک فؤاد / فؤاد عرب)، بسیار چشم‌گیر و مؤثر بود. متأسفانه او در ۶ اردیبهشت ۱۳۵۹، در جنگ سنندج، جان باخت. چند تن از این مهاجران ایرانی ساکن عراق هم پس از انقلاب به ایران بازگشتند و معدودی از آن‌ها چند ماهی با سازمان وحدت کمونیستی هم‌کاری کردند.<sup>۲</sup>

۱. خاطرات رفیق ابو شاهین از شرکت در جنگ داخلی لبنان را گروه اتحاد کمونیستی و جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین (برای آشنایی با این جبهه، نگاه کنید به یادداشت‌های [۵] و [۱۵] در بخش «یادداشت‌های توضیحی») در کتاب *جنگ لبنان* در آذر ۱۳۵۷ منتشر کردند. در مقدمه‌ی مشترک این کتاب آمده است:

«اقدام مشترک ما در چاپ این کتاب، درحقیقت نشان‌دادن هم‌بستگی بین‌المللی زحمت‌کشان در عمل می‌باشد.»

رفقای جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین نیز در مقدمه‌ی خود از جمله نوشتند:

«این کتاب خاطرات و ملاحظات مبارزی ساده و خودجوش است که با قلبی پاک و صداقت و احساس انقلابی، آن‌چه را که دیده و حس کرده و زندگی کرده نوشته است. در این کتاب مبارزی در خلال روایاها، درک خودجوش و فهم‌اش حوادثی را تصویر می‌کند که تا حدزیادی شاهد زنده و صادقی از دوران مهمی از تاریخ فلسطین و جنگ لبنان است.» (ص ۳).

۲. برای اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی آن‌ها، ن. ک. به یادداشت [۱۸] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

علاوه بر این‌ها، گروه‌های مختلف قومی ایرانی در عراق با جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه تماس گرفتند. از جمله جبهه‌ی آزادی‌بخش عربستان (خوزستان) و جبهه‌ی آزادی‌بخش بلوچستان. اما از آن‌جا که به نظر می‌رسید هر دو جریان وابسته به حزب بعث عراق باشند، تماس با آن‌ها ادامه نیافت.

درباره‌ی گُردها وضع کاملاً متفاوت بود. حزب دموکرات کردستان ایران به‌رغم پیچیده‌گی روابط آن با حزب توده و شوروی، سابقه‌ی طولانی در مبارزه‌ی سیاسی داشت و خواست تاریخی آن «خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران» از حمایت گروه ستاره برخوردار بود. فعالان جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه با رهبر این حزب، عبدالرحمان قاسملو، که تقریباً هم‌زمان با آن‌ها به عراق رفته بود و فرد دیگری از رهبری حزب به نام سراج - ناشر نشریه‌ی *کوردستان* - ارتباط داشتند. سراج که فردی بسیار مطلع و با دانش بود، به احتمال زیاد «محمدامین سراجی اقدم»، مترجم مانیفست کمونیست به زبان کردی، است که بعدها از حزب دموکرات کردستان جدا شد و به حزب توده پیوست. همه‌ی این مبارزان کرد هم برای جبهه‌ی ملی احترام قائل بودند و هم برای کنفدراسیون دانش‌جویان ایرانی که در اوج فعالیت بود و به نهادی مؤثر در سطح جهانی تبدیل شده بود. کلیه‌ی این تماس‌ها در عراق در حد ردوبدل کردن اخبار و نقطه نظرات بود و برخلاف گزارش حیدر تبریزی (۱۳۹۵، ص ۲۸)، جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه در هیچ زمینه‌ی، از جمله در راه‌اندازی رادیو «صدای آزادی»، با حزب دموکرات کردستان و دکتر مراد هم‌کاری نداشت.

جلال طالبانی نیز در آن ایام به دنبال مخالفت‌اش با ملا مصطفی بارزانی در موضوع امضای قرارداد نافرجام «خودمختاری» بارزانی با دولت عراق در ۱۱ مارس ۱۹۷۰ (۲۰ اسفند ۱۳۴۸) در بغداد به سر می‌برد.<sup>۱</sup> امام جلال (جلال طالبانی) در بیش‌تر ملاقات‌ها یکی از فعالان کرد به نام رفیق انور را همراه داشت. انور فارسی را سلیس صحبت می‌کرد و تمایلات شدید مائوئیستی داشت.

۱. یکی از رفقای گروه یک بار به طالبانی گفت: مسئله‌ی خودمختاری قابل‌قبول است، ولی بعضی‌ها به تجزیه و تشکیل کشور کردستان فکر می‌کنند. طالبانی با قدری تأمل گفت: «در عمق قلب هر شاعر کردی چنین آرزویی هست. ولی ما شاعر نیستیم.»



طالبانی نیز که همسر ایرانی داشت به خوبی فارسی می‌دانست. نظریات سیاسی آن زمان وی بیش‌تر به نظریات مائو نزدیک بود. بعدها و هنگامی که طالبانی در دمشق و در تدارک اعلام موجودیت اتحادیه‌ی میهنی کردستان و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه علیه رژیم عراق (ژوئن ۱۹۷۵) بود، رفقای گروه ستاره چند بار با او و رفقای اش (از جمله رفیق انور) دیدار کردند. محمد حرمتی‌پور، نماینده‌ی سچفخا هم در برخی از این دیدارها حضور داشت. بازگشت محسن نوربخش به ایران بعد از ضربه‌های ۱۳۵۵ به سچفخا نیز از طریق ارتباط با مام جلال انجام شد.

در این میان، پناهیان و رزم‌آور کماکان به اخلاص‌گری‌های خود ادامه می‌دادند و سعی می‌کردند ایرانیانی را که به عراق می‌رفتند جذب کنند. رفقا صفایی فراهانی و صفاری آشتیانی نیز احتمالاً قبلاً گرفتار آن‌ها شده بودند. رفیق محمد حرمتی‌پور نیز پیش از برقراری ارتباط با ما مدتی در چنگ آن‌ها گرفتار شده بود. خراب‌کاری‌های این دو تن موجب شد که رفقای گروه ستاره دست به انتشار مقاله‌ی مفصلی در *باختر/امروز* با عنوان «عمال ظلمه» (شماره‌ی ۲۰، آذر ۱۳۵۰) بزنند و انتشار نشریه را به لبنان منتقل کنند.<sup>۱</sup> نقل بخش‌هایی از این مقاله نشان‌دهنده‌ی رفتار سیاسی رفقای گروه در عراق و مواضع آن‌ها در قبال باند پناهیان/رزم‌آور و دولت شوروی است:

«هنگامی که ما در خاورمیانه شروع به فعالیت کردیم با موجود خون‌خواری به نام {تیمور} بختیار روبه‌رو بودیم که از هیچ کاری برای تهدید و ارعاب ما خودداری نکرد. چند ماه بعد از کشته‌شدن وی کسانی که خود را زیر بال و پر او گرفته بودند شروع به جولان کردند و از این میان محمود پناهیان و مراد رزم‌آور با پشتیبانی که از طرف شوروی داشتند توانستند محیط را آلوده کنند...  
این دو، هنگامی که بختیار زنده بود بدون کوچک‌ترین تزلزلی به خدمت وی درآمدند تا به اصطلاح از «فرصت طلایی» موجود استفاده

۱. فعالان جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه یک بار دیگر در اواخر همان سال نیز در ارتباط با موضع‌گیری علیه اخراج مهاجران ایرانی از عراق مجبور به چنین اقدامی شده بودند.

کنند و سپس به اقدامات دیگری دست زدند که فقط مربوط به استفاده‌جویی شخصی نبود بل که مشخص شد که قدرتی که آن‌ها را به این نواحی گسیل داشته، با ارتکاب اعمالی قصد دارد به جنبش ایران و این منطقه صدمه بزند.<sup>۱</sup>

انتشار این مقاله باعث شد عده‌یی از ایرانیان قدیمی که در عراق سکونت داشتند و از رفتار دولت عراق متنفر بودند با رفقای گروه ستاره تماس بگیرند. از جمله باید از اشخاص زیر نام برد: سرهنگ نوایی از افسران قدیمی شورش خراسان که مدت‌ها در چین زندگی کرده بود و «ابو حامد» که ایرانی عرب‌تبار و زمانی در خوزستان عضو شورای متحده‌ی مرکزی کارگران و زحمت‌کشان وابسته به حزب توده بود. ابو حامد ناشناس به عراق رفته و صاحب چاپ - خانه‌یی شده بود که از قضا باختر/امروز در آن چاپ می‌شد. او با ترس فراوان این رفقا را به خانه‌ی خود در محله‌ی «بغداد نو» برد. می‌گفت با آن‌که خیلی می‌ترسیده، پس از سال‌ها بوی وطن به مشام‌اش رسیده و نتوانسته بود خودداری کند. ابو حامد در آن‌زمان فردی سال‌خورده بود و گمان نمی‌رود هنوز در قید حیات باشد.

رفقای جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه یکی دو بار نوشته‌هایی را که پناهیان از مبارزان گرفته بود به‌طرقی به دست آوردند و منتشر کردند. برای نمونه، نوشته‌های امیرپرویز پویان (ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه و رد تئوری بقا) و مسعود احمدزاده (مبارزه‌ی مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک)<sup>۲</sup> بلافاصله چاپ و در بیروت و اروپا پخش شد. یکی دیگر از مشکلات در عراق به مسئول سازمان الفتح در عراق صبری

۱. کمانک‌هایی که در بعضی از نقل‌قول‌ها دیده می‌شود به منظور توضیح در کتاب حاضر افزوده شده است.

۲. در زمان بازتکثیر نخست این کتاب در آذر سال ۱۳۵۰ هنوز از هویت نویسنده‌ی اصلی آن اطلاعی در دست نبود. کتاب با عنوان اصلی *تحلیلی از شرایط جامعه‌ی ایران* و عنوان فرعی «جنگ مسلحانه: هم استراتژی، هم تاکتیک» تکثیر و نویسنده‌ی آن «چریک‌های فدائی خلق» اعلام شد.

البنّا، معروف به ابو نضال، مربوط می‌شد. رفقای گروه به خاطر شناختی که از او داشتند، با وجود تمایل و تلاش به همکاری با سازمان‌های فلسطینی، مایل به ارتباط با او نبودند. رویدادهای بعدی نشان داد که این تشخیص درباره‌ی ابو نضال درست بود و رفقای گروه در بغداد تا مرز درگیری با او پیش رفتند.<sup>۱</sup>



## فصل ۳

### سیاهکل و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه

کوشش برای انتقال فعالیت‌ها به ایران در صدر برنامه‌های گروه ستاره قرار داشت. درعین‌حال، گروه هم‌زمان به گسترش فعالیت‌ها در منطقه همت می‌گماشت و در تدوین نظریات خود می‌کوشید. این اولین تجربه‌ی فعالیت حرفه‌یی سیاسی / نظامی کوشنده‌گان جبهه‌ی ملی بود که در بسیاری از زمینه‌ها می‌بایست از صفر شروع می‌کردند. شمار اندک فعالان اولیه و نداشتن تجربه‌ی فعالیت حرفه‌یی سیاسی مانع از کوشش‌های همه‌جانبه‌ی آن‌ها نبود. این رفقا با تجربه‌ی سیاسی جبهه‌یی و در دوره‌یی فعالیت خود را در خاورمیانه آغاز کردند که این منطقه تحولات پر جوش و خروشی را از سر می‌گذراند.

### به سوی سازمان‌دهی در ایران

گروه به لزوم سازمان‌دهی مستقیم در ایران اعتقاد راسخ داشت و با اختصاص بیش‌ترین نیرویش به این هدف، کوشش برای انتقال به ایران را از سه طریق دنبال کرد. اول، تماس با فعالان سیاسی داخل ایران یا کسانی که به دلایل گوناگون تصور می‌شد دست‌اندرکار فعالیت سیاسی باشند. دوم، کوشش برای یافتن مسیر رفت‌وآمد به ایران از مرزهای گوناگون و سوم، آموزش و اعزام کادرهایی که بتوانند در ایران علنی زندگی کنند.

در تابستان ۱۳۴۹ و پیش از انتشار اولین شماره‌ی دوره‌ی چهارم *باختر امروز*، نخستین تماس با جمعی که بعدها به گروه احمدزاده - پویان معروف شد، برقرار شد. این تماس به دلیل ارتباط نزدیک خانواده‌گی یکی از رفقای گروه ستاره با مسعود و مجید احمدزاده و رفاقت او با امیر پرویز پویان امکان - پذیر شد. رفیق ما با آشنایی که از روحیه و سابقه‌ی آن‌ها داشت حدس می‌زد درگیر فعالیت سیاسی هستند. گمان‌زنی او درست بود. این رفیق به‌رغم

بی‌اطلاعی از جهت‌گیری‌های دقیق آن‌ها پیش‌نویس اولیه‌ی *درباره‌ی انقلاب*<sup>۱</sup>، نوشته‌ی داخلی گروه را که بعدها با تغییراتی منتشر شد، همراه با ترجمه‌ی فارسی *راهنمای جنگ چریکی شهری* ماریگلا که به‌تازگی منتشر شده بود برای آن‌ها «سوغات» برد و از فعال‌بودن گروه در خاورمیانه آگاه‌شان کرد. احمدزاده و پویان از این ارتباط استقبال کردند و قراردایی برای تماس‌های بعدی در خاورمیانه گذاشتند. این تماس‌ها با آغاز مبارزه‌ی مسلحانه در ایران و کشته‌شدن پویان، دستگیری مسعود و مجید احمدزاده و سپس اعدام آن‌ها هیچ‌گاه عملی نشد، اما آن ارتباط تأثیر مهمی بر فعالیت گروه ستاره گذاشت. ارتباط و قرارداهای ناشی از آن هم تشویق و تأییدی بر کار گروه بود و هم باعث شد تا یکی از جریان‌هایی که بعدها در پیدایش چریک‌های فدائی خلق نقش عمده‌ی داشت با نظریات اولیه‌ی گروه ستاره آشنا شود.

تماس با گروهی از مبارزان داخل کشور نیروی بیش‌تری به جمع کوچک گروه ستاره داد. سه تن از رفقای اولیه‌ی گروه در تابستان ۱۳۵۰ بدون هیچ‌آشنایی اولیه با مرزهای ایران و افغانستان و پاکستان به این دو کشور سفر کردند تا امکانات استفاده از این مرزها را بررسی کنند. هدف از این کار یافتن محملی برای ایجاد پایگاهی مرزی در افغانستان بود. این سفر بدون نتیجه که نیروی نسبتاً زیادی را از گروه گرفت، اولین حرکت این جمع برای یافتن راه‌های عبور از مرز به ایران بود.

گرچه با فعال‌بودن در بغداد و داشتن ارتباط با دولت عراق استفاده از مرز عراق و ایران «طبیعی»ترین راه به نظر می‌رسید و بعدها نیز از این مسیر استفاده شد، کوشش گروه بر این بود که هرچه زودتر راه‌هایی را خارج از محدوده‌ی کنترل دولت عراق بیابد. میل به استقلال عمل کامل و تمایل به فعالیت عملی انقلابی مشوق گروه برای این‌گونه فعالیت‌ها بود.

با چنین دیدگاهی بود که پیش از ارتباط مجدد با فدائیان در پاییز ۱۳۵۲، تلاش برای یافتن گذرگاه مرزی از طریق کویت در سال ۱۳۵۱ ادامه یافت. و پس از آن در سال ۱۳۵۳ دوباره برای یافتن امکانی از طریق مرز افغانستان

کوشش جدی به عمل آمد. در این دو برنامه دو نفر از رفقا (ترکیبی از کادرهای گروه و فعالان محلی که در عراق جذب شده بودند) به کویت و افغانستان اعزام شدند. گروه در هیچ‌یک از این دو برنامه موفق نشد. این کوشش‌ها سرانجام با یافتن راهی از ترکیه به ایران به نتیجه رسید و گروه در سال‌های بعد موفق شد با کمک رفقای که سابقه‌ی فعالیت در ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه داشتند، گذرگاه مرزی مطمئنی به ایران بیابد و از آن استفاده کند. این همان امکانی بود که بعدها برای ارسال اسلحه و مطبوعات برای رفقای فدائی و پس از پایان پروسه‌ی تجانس در اولین تلاش ناموفق برای اعزام دو رفیق گروه اتحاد کمونیستی به ایران از آن استفاده شد (نگاه کنید به فصل ۵ - پایان پروسه‌ی تجانس در همین کتاب).

کوشش دیگر گروه برای آغاز فعالیت مستقل در ایران، فرستادن کادرهای علنی به ایران بود. منبع اصلی جذب فعالان سیاسی به گروه، همانند دیگر گروه‌های خارج از کشور، جنبش دانش‌جویی بود. شناخت از فعالان در محیط باز و علنی صورت می‌گرفت و طبیعی بود که این نوع فعالیت می‌توانست منجر به شناسایی رژیم از آن فعالان شود. به همین جهت گروه با کمک کمیسیون امور دانش‌جویی جبهه‌ی ملی - کاد - فعالان قابل‌اعتماد را از صحنه‌ی مبارزه‌ی علنی خارج و با آنان تماس‌های جداگانه برقرار و در صورت لزوم این رفقا را برای آموزش نظامی به خاورمیانه اعزام می‌کرد. تنی چند از این رفقا در طول آن سال‌ها به ایران رفتند و در ماه‌های پیش از انقلاب در موفقیت انتقال یکی از اعضای گروه به ایران نقش داشتند.

### گسترش فعالیت‌ها و راه‌اندازی برنامه‌های رادیویی

گروه ستاره، به موازات کوشش‌ها برای سازمان‌دهی مستقل در ایران، فعالیت خود را در بغداد و بیروت گسترش داد و سوریه، یمن و ترکیه را نیز به قلمرو فعالیت‌های خود افزود. جمع کوچک گروه، پیش از تماس سچفخا با آنان، به شناخته‌شده‌ترین و مؤثرترین نیروی اپوزیسیون ایران در منطقه تبدیل شده بود. حوزه‌ی فعالیت‌ها و مدار تحرکات آن گسترده‌تر از مجاهدین خلق، حزب دموکرات کردستان و جریان‌های مذهبی بود. کمی بعدتر، فلسطینی‌ها در

اوج فعالیت‌های گروه در بیروت (۱۳۵۳-۱۳۵۵)، دو تن از رفقا را از سر مهر آمیخته به طنز «مختار» — کدخدا یا کلانتر — صبرا و شاتیللا (محل سکونت پناهنده‌گان فلسطینی و مرکز دفترهای جنبش مقاومت) می‌نامیدند.

## رادیو صدای انقلابیون

رادیو صدای انقلابیون در سال ۱۳۵۱ در بغداد به ابتکار گروه ستاره و در پی تماس و موافقت دولت عراق راه‌اندازی شد. این رادیوی موج کوتاه حدود ۹ ماه فعالیت کرد.<sup>۱</sup> حزب بعث اتاق ضبطی مرتبط با ایستگاه رادیو دولتی عراق در بغداد را با تکنیسین جوانی به نام توفیق در اختیار گروه گذاشت.<sup>۲</sup> با اجرای چند برنامه‌ی آزمایشی اولیه مشخص شد که صدای هیچ‌یک از رفقای ساکن در بغداد برای گوینده‌گی رادیو مناسب نیست. برای حل این مشکل، رفقای دیگری از فعالان گروه به بغداد فرا خوانده شدند.

هم‌زمان با فعالیت‌های گروه برای تکمیل کادر خود برای راه‌اندازی رادیو، در تماس با زنده‌یاد تراب حق‌شناس، نماینده‌ی سازمان مجاهدین خلق، از آن‌ها نیز دعوت به همکاری شد.<sup>۳</sup> با آغاز فعالیت رادیو رفقای گروه عملاً بار فدائیان

۱. روایت حیدر تبریزی از چگونگی شکل‌گیری رادیوها اشتباه است. رادیو صدای انقلابیون، در روایت او، چند ماهی در اختیار ژنرال پنهان‌بوده که بعدها «صدای آزادی» جایگزین آن می‌شود و این رادیو به زبان فارسی، ترکی و کردی برنامه داشته است. او می‌نویسد قبل از رادیو میهن‌پرستان، رادیویی به نام «صدای آزادی» با مدیریت حسین ریاحی فعالیت می‌کرد که در آن «حزب دموکرات (احتمالاً منظور حزب دموکرات کردستان) ایران، سرهنگ نوایی که از چین برگشته بود، دکتر مراد، و جبهه‌ی ملی خاورمیانه» با یک‌دیگر همکاری می‌کردند. (۱۳۹۵، ص ۲۸).

۲. توفیق در اداره‌ی تکنیکی این رادیو و قوی‌کردن قدرت پخش آن نقش زیادی داشت. او به رفقای ما فهمانده بود که قدرت افزایش توان رادیو را دارد ولی خواهان دریافت مبلغی در قبال آن است. برای او مقرری ماهیانه‌ی در حدود سی یا چهل دینار در نظر گرفته شد. اگر پرداخت ماهیانه‌ی او به تأخیر می‌افتاد یا سوغاتی یک بطری ویسکی جانی واکر به او نمی‌رسید، بُرد رادیو کم می‌شد! سال‌ها بعد خبر آمد که او در تصادف با اتومبیل در بغداد کشته شده است.

۳. به دنبال گزارش مغشوش حیدر تبریزی درباره‌ی شکل‌گیری رادیوها که به آن اشاره شد، او روایت نادرست دیگری را درباره‌ی چگونگی راه‌اندازی صدای انقلابیون و رادیو میهن‌پرستان

به نقل از تراب حق‌شناس در گفت‌وگویی در پاریس در سال ۲۰۱۰ ارائه می‌دهد: ←



را که هنوز در منطقه حضور سازمانی نداشتند، در اداره‌ی آن بر دوش کشیدند. آنان فدائیان را پای غایب این رادیو می‌دانستند. برنامه‌های رادیو صدای انقلابیون دو بار در روز مدت یک ساعت بر روی موج کوتاه پخش می‌شد.

## رادیو میهن پرستان

این رادیو پس از ۹ ماه با بردی مؤثرتر روی موج متوسط جانشین رادیو صدای انقلابیون شد و تبلیغ جنبش مسلحانه را دنبال کرد. در فصل‌های ۴ (پروسه‌ی تجانس) و ۵ (پایان پروسه‌ی تجانس) کتاب حاضر به نمونه‌هایی از کاربرد عملی رادیو میهن پرستان اشاره شده است.

## رادیو سروش

رادیویی آموزشی بود و چندی پس از راه‌افتادن رادیو میهن پرستان آغاز به کار کرد. «سروش» نام پیشنهادی رفیق حق شناس بود. برنامه‌های تعلیماتی رادیو سروش بعضاً به صورت روخوانی و آهسته‌خوانی مطالب منتشرشده اجرا می‌شد. در این زمینه سعی می‌شد حقوق گرایش‌های متفاوت فعال در رادیو رعایت شود. علاوه بر روخوانی‌ها، گفتارهای تحقیقاتی و تعلیماتی ویژه‌ی رادیو به صورت گفتارهای به‌هم پیوسته تهیه می‌شد. این بخش از برنامه‌ها از کیفیت نسبتاً چشم - گیری برخوردار و برای تهیه‌کننده‌گان و نویسنده‌گان آن نیز آموزنده بود.

→ «در سال ۱۳۵۱ در بیروت بودم که دوستان الفتح گفتند یکی از مقامات عراقی می‌خواهد دیداری با من داشته باشد. تلفن زدم و قرار گذاشتم، شخصی به نام «علی‌رضا» (معروف به ابو نجوا)، گرد بود. او گفت دولت عراق مایل به کمک به انقلابیون ایران است و در برابر سؤال من که چه کمک‌هایی می‌خواهند بکنند، پاسخ داد که "فعلاً در حد رادیو"...» (۱۳۹۵، ص ۲۸).

این گزارش نادرست است: فعالان جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه با تراب حق شناس تماس گرفتند و او را به هم‌کاری دعوت کردند و نه نماینده‌ی دولت عراق. تراب حق شناس در کتابی که اخیراً و پس از فوت او منتشر شده این اشتباه را تکرار کرده است. (از فیضیه تا پیکار - خاطرات و نوشته‌ها، مارس ۲۰۲۰، اسفند ۱۳۹۸، صص ۹-۳۷۷، انتشارات اندیشه و پیکار). متأسفانه در کتاب رفیق حق شناس نکات و اظهارات نادرست دیگری نیز آمده است. نگاه به این مطالب چارچوب متفاوتی می‌طلبد.

## اداره‌ی رادیوها

این سه رادیو در عراق دو گوینده داشتند: مرتضی خاموشی (اسماعیل) نماینده‌ی مجاهدین خلق و یکی از دو رفیق گروه ستاره به‌تناوب. هرازگاهی نیز رفقای دیگری از اروپا به‌طور موقت و کوتاه‌مدت به جمع نویسندگان رادیو میهن‌پرستان اضافه می‌شدند، اما تهیه و اجرای مطالب مربوط به گروه و سچفخا به عهده‌ی یک یا دو رفیق گروه بود. همان تیم رادیو میهن‌پرستان، مسئولیت اجرای برنامه‌های رادیو سروش را نیز به عهده داشت.

ائتلافی بودن این رادیوها، بی آن‌که اعلام شود، مشخص بود. روشن بود که کدام گوینده چه مطلبی را می‌خواند. در آغاز به‌رغم عدم حضور فدائیان در خاورمیانه، رفقای گروه جای خالی آنان را پر می‌کردند. احترام عمیق رفقای گروه به فدائیان، به‌ویژه پس از آغاز مبارزه‌ی مسلحانه و انتشار نظریات پویان و احمدزاده و سابقه‌ی سیاست ائتلافی جبهه‌ی باعث شده بود که گروه در غیاب فدائیان نظر آن‌ها را ارائه کند.

رفقای فدائی پس از حضور در منطقه، در سراسر آن دوره، حتی هنگامی که پس از آغاز پروسه‌ی تجانس رسماً پای سوم رادیو شدند یا در مرحله‌ی دوم آن در لیبی که از طریق رفقای گروه ستاره پای دوم آن بودند، در تهیه و اجرای برنامه‌های رادیو میهن‌پرستان و در زندگی روزمره‌ی آن دخالت مستقیم و نقشی نداشتند. بی‌اغراق می‌توان گفت که رفقای فدائی حاضر در منطقه حتی یک مطلب برای رادیوهای میهن‌پرستان و سروش تهیه نکردند.

سابقه‌ی جبهه‌ی رفقای گروه و شخصیت و رفتار دوست‌داشتنی زنده‌یاد تراب حق‌شناس باعث شده بود که در طول سه سال هم‌کاری روزانه و حساس سیاسی مشکل عمده‌ی پیش نیاید، به‌طوری‌که در تمام آن دوره فقط دو بار اختلاف حادی بین تهیه‌کننده‌گان و مجریان برنامه رخ داد که با «ریش سفیدی» رفقای قدیمی‌تر گروه و رفیق حق‌شناس حل شد.

در دوره‌ی اول فعالیت رادیویی، سه خانه‌ی اجاره‌ی نزدیک‌به‌هم در بغداد محل زندگی و کار فعالان گروه بود. خانه‌ی سوم پس از استقرار فدائیان اضافه شد. در مواقع اضطراری نیز خانه یا اتاقی اجاره می‌شد. فعالان گروه می‌کوشیدند دولت عراق تا حد امکان از جزئیات رفت‌وآمدها و محل زندگی افراد مطلع نشود.

## بیروت و گسترش فعالیت‌ها در منطقه

بیروت از دیرباز و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم یکی از مهم‌ترین کانون‌های سیاسی، فکری و فرهنگی جهان عرب بود و امکانات وسیعی برای فعالیت‌های سیاسی، فکری و انتشاراتی فراهم می‌کرد.<sup>۱</sup> بدیهی بود که رفقای گروه نیز از همان آغاز به استقرار در بیروت بیندیشند و برای آن برنامه‌ریزی کنند. بیروت از آغاز پل‌ی بود برای رفت‌وآمد این رفقا به خاورمیانه و از اواخر سال ۱۳۵۰ رفته‌رفته به یکی از اصلی‌ترین مراکز فعالیت‌های آنان تبدیل شد. این فعالیت‌ها هم گسترش امکانات گروهی را در پی داشت و هم کانون فعالیت دیگری به جای عراق برای گروه ایجاد می‌کرد. امکانات عراق گذرا و غیرقابل‌اعتماد به نظر می‌رسید. اقدام‌های اولیه‌ی رفقای گروه در بیروت شامل گرفتن صندوق پستی، گشایش حساب بانکی،<sup>۲</sup> یافتن چاپ‌خانه برای انتشار *باختر امروز*، ارتباط با سازمان‌های فلسطینی و تماس با روشن‌فکران عرب و مطبوعات بود. در بیروت نیز همه‌چیز می‌بایست از صفر شروع می‌شد.

استقرار در بیروت چندان آسان نبود. ندانستن زبان عربی در آغاز، فقدان آشنایی اولیه با محل، کم‌شماربودن فعالان سیاسی و سفر آنان با گذرنامه‌های گوناگون جعلی از جمله مشکلات این رفقا برای یافتن محلی برای استقرار بود. گرفتن اقامت قانونی بسیار مشکل بود. هیچ‌یک از رفقای گروه گذرنامه‌ی ایرانی معتبر نداشتند. برخی از رفقا گذرنامه‌ی عراقی یا گذرنامه‌های جعلی عربی داشتند، اما عربی نمی‌دانستند.<sup>۳</sup> با گذرنامه‌ی عربی هم بیش از سه ماه نمی‌توانستند در

۱. برای شرح ساختار سیاسی لبنان و موقعیت فلسطینی‌ها، نگاه کنید به یادداشت [۶] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

۲. بعدها با دستگیری یکی از رفقا به علت شکایت ساواک در بیروت استفاده از این آدرس و حساب تقریباً متوقف شد. خواننده‌گان نشریه از عدم استفاده از این آدرس‌ها مطلع شدند (*باختر امروز*، شماره‌ی ۴۳، نیمه‌ی دوم آبان ۱۳۵۲، ص ۱).

۳. ساواک مانع تمدید گذرنامه‌های ایرانی تعدادی از فعالان شناخته‌شده‌ی گروه شده بود. اینان غالباً یا از گذرنامه‌های سفید جعلی ایرانی (چاپ رفقای فلسطینی) و مهرهایی که از اشغال کنسول‌گری‌های ایران به دست آورده یا خود ساخته بودند استفاده می‌کردند یا از گذرنامه‌های جعلی دیگر. صرفاً بعد از خروج شاه از ایران و سفر او به مصر در دی ماه ←

لبنان اقامت کنند و رفت و آمد زیاد با همان گذرنامه نیز شک برانگیز بود. اما بالاخره برای این مشکلات راه‌حل‌های مناسبی پیدا شد. گروه تا دی ۱۳۵۰ (ژانویه‌ی ۱۹۷۲) محلی برای استقرار در لبنان نداشت. سپس، حمید، یکی از رفقای قدیمی گروه، همسر و فرزندان خود را به بیروت آورد و با استفاده از حضور آن‌ها خانیه‌ی در حومه‌ی بیروت، در منطقه کوهستانی برمانا، اجاره کرد و در آن مستقر شد. استقرار خانواده‌ی این رفیق در بیروت در ساخت درونی گروه مؤثر افتاد. این موضوع کاملاً اتفاقی و بدون برنامه‌ریزی قبلی بود: برای جوان‌ترهای گروه تصمیم رفیقی قدیمی به انتقال دو فرزند خردسال به لبنان پرآشوب نشان از قاطعیت و از خودگذشتگی داشت و روحیه - بخش بود. از سوی دیگر زندگی تیمی با خانواده پشتوانه‌ی روحی و روانی مهمی برای فعالان جوان گروه ایجاد کرد. این اقدام منجر به ارتباط روزمره‌ی «انقلابیون حرفه‌ی روشن‌فکر» با زندگی واقعی یک خانواده شد. البته تصمیم - گیری برای این انتقال به این دلایل یا برای امکان‌سازی نبود. در آن روزها حتی اهمیت آن بر ساخت درونی گروه برای هیچ‌کس روشن نبود. این اقدامی معمولی، طبیعی و انسانی بود. بعدها، رفیق دیگری همسر آمریکایی و فرزند خردسال خود را به بغداد منتقل کرد. طبیعی‌بودن این اقدام‌ها اهمیت آن‌ها را بیش‌تر می‌کرد.

خانه‌ی برمانا اولین مرکز استقرار جمعی در لبنان شد و شاهد رفت و آمدهای گوناگون و محل برگزاری جلسه‌های بی‌شمار. در همان منزل بود که حمید با تراب‌حش‌ناس ارتباط منظم داشت و دوستی فعالان گروه با وی عمیق‌تر شد. در همان خانه بود که رفیق دیگری در هم‌کاری عملی و نزدیک با ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه، برای انتقال هم‌زمان دفاعیات دیز گزمیش و یوسف اصلان (دو تن از رهبران ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه) برای انتشار در خارج از ترکیه، و کمک به حمل چند قبضه اسلحه به ترکیه از طریق مرز هوایی برنامه‌ریزی کرد. این برنامه عملی نشد و به دستگیری آن رفیق و رفیق ترک

→ ۱۳۵۷ بود که دو تن از این رفقا توانستند از سفارت ایران در پاریس گذرنامه‌های جدیدی برای خود بگیرند.

منجر شد. (درباره‌ی آشنایی و هم‌کاری با رفقای ترکیه در همین فصل و فصل‌های دیگر پیش‌تر توضیح داده‌ایم.) در همان دوره و در همان خانه امکان پیش‌تری برای نوشتن جزوه‌های داخلی گروه، ترجمه و مطالعات گسترده‌تر فراهم شد.

خانه‌ی برمانا که در منطقه‌ی کوهستانی زیبایی قرار داشت، «خانه‌ی تیمی» عادی نبود. کانون عاطفی، فکری، سیاسی و عملی و محل رشد گروه بود. بعدها و با ترک خانواده‌ی رفیق حمید و آموختن نسبی زبان عربی در حد گفت‌وگو و گسترده‌شدن فعالیت‌ها و دامنه‌ی ارتباط‌ها با فلسطینی‌ها، رفقای گروه توانستند در منطقه‌ی تحت نفوذ فلسطینی‌ها که به طنز «جمهوری دموکراتیک صبرا و شاتیلا» نامیده می‌شد آپارتمانی اجاره کنند. گروه زمانی سه خانه‌ی تیمی در بیروت داشت و در صورت لزوم از امکانات الفتح نیز استفاده می‌کرد. یکی از رفقای گروه چند هفته با محافظان یاسر عرفات هم‌خانه بود که میزان اعتماد فلسطینی‌ها به رفقای گروه را نشان می‌داد.

پس از رفتن خانواده‌ی رفیق حمید از لبنان و پیش از اجاره‌ی آپارتمان و ساکن شدن در صبرا و شاتیلا، فعالان گروه به‌طور اتفاقی پانسیون در منطقه‌ی زیتونیه‌ی بیروت یافتند که هم قیمت آن مناسب بود و هم صاحب و مدیر آن گذرنامه‌ی مسافران را کنترل نمی‌کرد. تجربه‌ی عجیبی بود. این رفقا به فاصله‌ی کوتاهی متوجه شدند که پانسیون یادشده پوششی است برای فاحشه‌خانه‌ی نیمه‌رسمی با مشتریان ویژه. مأموران پلیس البته به آن‌جا می‌آمدند، اما به جای کنترل دفاتر یا گذرنامه‌ها چند دقیقه‌ی می‌نشستند، قهوه‌یی می‌نوشیدند و پاکتی حاوی پول دریافت می‌کردند و می‌رفتند. «مادام» صاحب یا مدیر پانسیون به مأمورین پلیس باج می‌داد و آن‌ها هم از خیر کنترل می‌گذشتند. رفقای ما خود را تاجر کُرد عراقی معرفی کرده بودند ولی به زبان انگلیسی با «مادام» حرف می‌زدند. از آن‌جا که کرایه‌ی پانسیون را از پیش می‌پرداختند و طی روز هم پیش‌تر اوقات آن‌جا نبودند، «مادام» کاری به کارشان نداشت و از آن‌ها بسیار راضی بود. داستان‌های آن پانسیون، که گویا نام آن نیز زیتون بود و مشاهدات این رفقا می‌تواند بُن‌مایه‌ی نمایش‌نامه یا داستانی اجتماعی از آن روزگار بیروت، این شهر عجیب بندری، در آن دوره‌ی سوررئال باشد.

در بیروت ارتباط گروه با جنبش فلسطین گسترده تر شد. رهبری جنبش فلسطین از امان پایتخت اردن به بیروت انتقال یافته بود. در آغاز مهم ترین ارتباط گروه با خلیل الوزير (ابو جهاد)، مؤثرترین رهبر سیاسی و نظامی الفتح و یکی از نزدیک ترین هم کاران وی به نام ابو یحیی بود. ابو یحیی فردی بود تحصیل کرده، باتجربه و بانفوذ. او مسئول دفتری بی نام — به احتمال زیاد دفتر بخش امنیتی و عملیاتی — در محله ای ابو شاکر بیروت غربی بود و روابط بسیار حسنه ای با رفقای گروه داشت. بعدها و به موازات گسترش فعالیت ها در بیروت، با وجود ادامه ی تماس با ابو یحیی، افراد دیگری از الفتح رابط گروه شدند. اما در تمامی این دوره فرد اصلی و تصمیم گیرنده زنده یاد ابو جهاد بود. او به علت چند هم کاری مهم به رفقای ما اعتماد زیادی داشت.<sup>۱</sup> (نگاه کنید به: فصل ۴ - پروسه ی تجانس، بخش گسترش ارتباط با الفتح).

راه یابی گروه به جهان روشن فکری و مطبوعاتی بیروت تا حدود زیادی وامدار کمیل خوا، روشن فکر لبنانی فلسطینی تبار بود که پیش تر به او اشاره شد. کمیل حوا مدت ها ترجمه های خام عربی رفقای ما را ویرایش می کرد یا آن چه را به انگلیسی برمی گرداندند به عربی ترجمه می کرد. او راه ارتباط فعالان گروه را به مراکز فرهنگی و روشن فکری غیر فلسطینی نیز هموار کرد. رفقای ما از طریق او با دوست و هم کار سوری وی ماجد نعمه آشنا شدند و به کمک آن دو اولین ترجمه ی عربی کتاب ماهی سیاه کوچولو نوشته صمد بهرنگی را از طریق موسسه ی انتشاراتی معتبر *دار الفتنی العربی* در بیروت منتشر کردند (۱۹۷۵). افزون بر آن، تراب حق شناس از طریق رفقای گروه با این دو نفر آشنا شد. آن ها در فعالیت های تبلیغاتی و انتشاراتی به او و مجاهدین یاری می رساندند. دوستی ماجد نعمه و تراب حق شناس بعد از انقلاب ایران در پاریس نیز ادامه پیدا کرد.<sup>۲</sup>

۱. برای شرح بیش تر درباره ی ابو جهاد، نگاه کنید به یادداشت [۷] در بخش «یادداشت های توضیحی».

۲. کمیل حوا هنوز یکی از نقاشان، طراحان و گرافیست های مطرح جهان عرب است. برای اطلاعات بیش تر درباره ی کمیل حوا و ماجد نعمه، نگاه کنید به یادداشت [۸] در بخش «یادداشت های توضیحی».

## آموزش‌های نظامی در بغداد و دمشق

دمشق در اواخر تابستان ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) به حوزه‌ی فعالیت‌های گروه افزوده شد. یکی از اعضای گروه همراه با دو تن از کادرهای محلی و عباس آقازمانی (ابو شریف) مدتی بعد از گذراندن دوره‌ی در کمپ نظامی الفتح در بغداد به دوره‌ی دیگری اعزام شدند که در شهرک حموریه در حوالی دمشق پایتخت سوریه برگزار می‌شد.<sup>۱</sup>

اهمیت این دوره برای رفقای گروه، در کنار آموزش نظامی، بیش‌تر برقراری ارتباط با الفتح در سوریه، آشنایی اتفاقی با فعالان ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه و هم‌دوره‌شدن بدون برنامه‌ی قبلی با دو نفر از اعضای سازمان مجاهدین خلق، زنده‌یاد محمود شامخی (ابو علی)<sup>۲</sup> و فردی دیگر، و افزایش روحیه‌ی هم‌کاری و تفاهم بین اعضای تیم اعزامی بود.

اما پیش از پرداختن به این تجربه چند توضیح درباره‌ی آموزش‌های اولیه‌ی نظامی در کمپ‌های نظامی جنبش فلسطین ضروری است. آموزش استفاده و نگه‌داری از اسلحه، یادگیری تاکتیک‌های نظامی، کار با مواد منفجره و استفاده از آن، برخلاف تصور، کار مشکلی نیست. دوره‌های آموزشی که رفیق ابو شاهین و رفیق دیگری برای پیش‌مرگان کومله در سال اول انقلاب ایران برگزار کردند و تعداد زیادی پیش‌مرگ در آن‌ها آموزش دیدند معمولاً یک هفته تا ۱۰ روز طول می‌کشید. هماهنگ‌شدن به‌مثابه‌ی یک تیم عملیاتی، درونی‌کردن آموخته‌های تاکتیکی و بدن‌سازی است که احتیاج به زمان و کار مداوم دارد. به‌همین جهت دوره‌های آموزش عمومی معمولاً دو یا سه ماه طول می‌کشند. در هر دوره‌ی آموزشی برحسب پیشینه و نظریات و علاقه، یا تجربه‌ی فرماندهی نظامی و ترکیب داوطلبان یا نیاز آنان بر وجوه خاصی تکیه می‌شود.

بعدها، رفقای گروه به تجربه دریافتند که بهترین دوره‌ی آموزش نظامی

۱. برای شرحی درباره‌ی این دوره، نگاه کنید به یادداشت [۹] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».  
۲. محمود شامخی ازجمله مجاهدینی بود که در ۱۸ آبان ۴۹ همراه ۸ مجاهد دیگر هوپیمای تاکسی ایر را که از ذبی عازم تهران بود ربودند و به بغداد بردند. او اواخر شهریور ۱۳۵۱ (چندی پس از پایان دوره‌ی نظامی در حموریه) به ایران بازگشت، پس از مدت کوتاهی فعالیت دستگیر شد و در ۲۶ سالگی زیر شکنجه‌های ساواک جان باخت. یادش گرامی باد.

جنبش فلسطین را جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین — فرماندهی عمومی در مرکز آموزش این جبهه در نزدیکی دمشق برگزار می‌کند. رفقا ایرج سپهری و ابو شاهین از رزمندگان دوره‌دیده در این مرکز آموزشی بودند.

در دوره‌های سازمان الفتح در بغداد، تأکید بر رزمندگی فردی بود و داوطلبان بیش‌تر عراقی یا فلسطینی‌های بزرگ‌شده در عراق بودند. کمپ آموزش نظامی فلسطینی‌ها در بخشی مستقل در یکی از پادگان‌های نظامی ارتش عراق در نزدیکی بغداد قرار داشت. جمعه روز مرخصی و استراحت بود و خروج از کمپ و بازگشت به آن در هماهنگی با مسئولان الفتح ممکن بود. ساختمان کوچکی نیز در کمپ برای میهمانان انقلاب — در آن ایام ایرانیان — در نظر گرفته شده بود. فرماندهی کمپ آموزشی یک جوان فدائی فلسطینی تعلیم‌دیده در چین با نام مستعار «ابو جهاد»<sup>۱</sup> بود که اساس برنامه‌ی تعلیماتی‌اش به گفته‌ی خودش کشتن «روح خرده‌بورژوازی» در داوطلبان بود. او معتقد بود که تنها راه چریک‌شدن کشتن «نفس اماره» است و برای رسیدن به این هدف سنگین‌ترین دوره‌های بدن‌سازی و ورزش‌های رزمی را برای داوطلبان، به‌ویژه میهمانان خارجی کمپ، در برنامه قرار می‌داد.<sup>۲</sup> «ابو جهاد» بیش‌تر کادر نظامی بود تا سیاسی. وی تقریباً همیشه مشغول مطالعه‌ی کتاب سرخ مائو بود، بی‌آن‌که مائوئیست باشد یا حتی درباره‌ی آن حرف بزند. اگر شنیده‌های رفقای گروه دقیق باشد، او بعدها مسئول یکی از تیم‌های ترور وابسته به ابو نضال شد که هدف اصلی آن کشتن رهبران اصلی الفتح بود و در حین انجام یکی از این عملیات کشته شد. رفقای گروه بعدها با افرادی نظیر او بیش‌تر آشنا شدند و رفته‌رفته دریافتند که «مبارزه‌ی مسلحانه» چه‌گونه می‌تواند رهروان تک‌بُعدی و خطرناکی بیابد و چرا بین کشتن «نفس اماره» و «قتل نفس» فاصله‌ی چندانی نیست.

برنامه‌ی آموزش نظامی الفتح در سوریه بر پایه‌ی دیگری استوار بود.

۱. مشابه تخلص خلیل الوزیر فرماندهی معروف فلسطینی.

۲. روزانه ساعت‌ها دویدن با اسلحه و مهمات در صبح و دو ساعت تمرین ورزش رزمی روی زمین سفت خاکی جزئی از این تمرین‌ها بود. یکی از رفقای گروه پس از چند هفته تمرین از شدت درد عضلانی ناشی از کوفته‌گی دو سه روز در بیمارستان ارتش عراق در پادگان بستری شد.



اساس آن چگونگی مقابله با ارتش‌های منظم بود. اما «نظم آهنین» در این اردوگاه وجود نداشت. ارتباط با مردم محلی برقرار بود و رفت‌وآمد مردان مسلح یا میهمانان خارجی برای اهالی محل عجیب نبود. برخی از مربی‌ها یا در شهرک‌های اطراف زندگی می‌کردند یا عصرها پس از پایان کار با وسایل نقلیه‌ی عمومی به دمشق بازمی‌گشتند.<sup>۱</sup>

جادرهای میهمانان انقلاب کنار هم قرار داشت و غالب اوقات در آن‌ها بحث‌های روشن‌فکرانه‌ی سیاسی، به‌شکلی ویژه، در جریان بود. رفقای مجاهد خود را افغانستانی معرفی می‌کردند، اما تمام گفت‌وگوهایشان، چه با رفقای گروه و چه با رفقای ترک و فدائیان فلسطینی، درباره‌ی ایران بود. عباس آقازمانی (ابو شریف) که آن روزها نامش ابوالحسنین بود نیز در این بحث‌ها شرکت می‌کرد و، با وجود تکیه بر اسلام، در مواضع سیاسی تفاوت چندانی با دیگران نداشت.

زبان گفت‌وگوی جمعی بیش‌تر عربی شکسته‌بسته بود و گاه انگلیسی. اما هیچ‌چیز مؤثرتر از چاشنی زبان نمادین نبود: کارکرد این زبان رمزی اعلان مواضع با استفاده از شاخک‌های حسی بود تا گفت‌وگو. اما، استفاده از آن برای ایجاد ارتباط و ردوبدل کردن احساسات در آن جمع به‌شدت مؤثر بود: «ثوره» یا انقلاب آن چاشنی‌یی بود که بین همه حس هم‌سرنوشتی ایجاد می‌کرد. همه خود را در جبهه‌ی انقلاب می‌دانستند و این به همه نیرو می‌داد. «الکفاح المسلح»، یا مبارزه‌ی مسلحانه، «وردی» بود که همه را به یک صف در این انقلاب فرا می‌خواند. «مارکسیه - لنینه» یا «مارکسیسم - لنینسم»، اسم رمزی بود که رفقای گروه و رفقای ترک را به هم نزدیک می‌کرد. این نوع از تبادل‌ها را به‌هیچ‌عنوان نمی‌توان گفت‌وگوهای فکری نامید. دوران غریبی بود. حتی زمانی که زبان مشترک وجود داشت بحث مهمی در نمی‌گرفت. احساس اشتراک عمیق انسانی و رضایت از زندگی در آن لحظات آشکار بود. این انسان‌ها بودند که به مفاهیم شکل می‌دادند و نه بر عکس. تجربه‌یی بود

۱. یکی دو سال بعد اطلاع به دست آمد که یکی از مهم‌ترین دفترهای الفتح، تسلیح مرکزی یا دفتر تسلیحات مرکزی، در همین شهرک قرار دارد. بعدها تجهیزات نظامی ارسالی به ایران از همین شهرک به عراق منتقل می‌شد. نگاه کنید به فصل ۴ - پیروسی‌تجانس.

شگفت‌انگیز که با زندانی شدن عده‌ی از رفقای ترک و یکی از رفقای گروه ستاره به دست ماموران *مخابرات* (دستگاه امنیتی) ویژه‌ی فدائیان فلسطینی — «*ضابط فدائی*» — در دمشق و گذراندن یک ماه در زندان و آزادی به دنبال اعتصاب غذای یک‌هفته‌ی و مداخله‌ی الفتح تکمیل شد.

رابطه‌ی آغاز شده با رفقای ترک در حموریه با زندانی شدن و اعتصاب غذا در زندان تحکیم شد و به زندگی مشترک در سوریه و به هم‌کاری‌های گوناگون بعدی، همانند یافتن راه عبور به ایران و انتقال اسلحه و تجهیزات، انجامید.<sup>۱</sup>

## تماس با دولت یمن

هم‌زمان و به موازات آغاز فعالیت در سوریه در تابستان ۱۹۷۳ (۱۳۵۲)، و پیش از برقراری ارتباط دوباره با سچفخا، تماس با دولت جمهوری دموکراتیک خلق یمن (یمن جنوبی) برقرار شد. یمن جنوبی تنها دولتی در خاورمیانه‌ی عربی بود که رهبران آن از سال ۱۹۷۰ خود را مارکسیست می‌دانستند و با جناح چپ جنبش فلسطین و مبارزان خلیج فارس (بحرین و عمان) روابط بسیار نزدیکی داشتند. چون از آغاز گمان می‌رفت که پخش رادیو میهن‌پرستان از عراق موقتی باشد، حمید، یکی از رفقای بنیان‌گذار گروه، در تابستان ۵۲ در جست‌وجوی امکان پایگاه جای‌گزین به عدن رفت و از طریق جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین و با کمک ابو هانی (دکتر ودیع حداد)<sup>۲</sup>، از رهبران این جبهه، با مسئولان دولت یمن تماس گرفت. در این تماس چند موضوع مطرح شد: گرفتن صندوق پستی و بازکردن حساب بانکی برای *باختر/امروز* برای دریافت کمک‌های علاقه‌مندان، محل سکونت و استقرار احتمالی رادیو میهن - پرستان. البته در آن مقطع موفقیتی در گرفتن مکانی برای انتقال رادیو میهن‌پرستان به دست نیامد. اما تلاش برای این منظور باعث آغاز ارتباطی بسیار مفید شد.

۱. درباره‌ی رفقای ترک، نگاه کنید به یادداشت [۱۰] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».
۲. ابو هانی مسئول ربودن و انفجار هم‌زمان سه هواپیما در اردن (سپتامبر ۱۹۷۰) و چند سال بعد گروگان‌گیری اعضای اوپک در اتریش (۱۹۷۵) بود. او به‌نوعی در تبعید از بیروت در یمن به سر می‌برد و عدن مرکز فرماندهی و مخفی‌گاه او بود. ابو هانی در سال ۱۹۷۸ در آلمان شرقی درگذشت. بعضی منابع ادعا کردند که اسرائیل او را مسموم کرد.

ابو هانی کمک فراوانی به گروه کرد. او پزشک و از برجسته‌ترین رهبران فلسطینی بود. رفقای گروه او را از قبل در بیروت می‌شناختند و در یمن نیز از کمک‌های او برخوردار شدند. برای نمونه، دروازه‌ی ورودی خانه‌ی مصادره‌ی دولت یمن در اختیار گروه ستاره قرار داده بود با قفل و زنجیر بسته شده بود. ابو هانی به نابسامانی وضع یمن آشنا بود و می‌دانست که چندین ماه طول می‌کشد تا این در به‌طور رسمی باز شود. بنابراین، با خود روی جیب خود به در کوید و آن را باز کرد. ابو هانی با همسر و دخترش در خانه‌ی در عدن ساکن بودند و از معاشرت با رفقای ما استقبال می‌کردند.

## جنگ اکتبر ۱۹۷۳

آغاز جنگ ۱۷ روزه‌ی اکتبر جهان عرب را دگرگون کرد.<sup>۱</sup> دولت‌های عربی فرصتی برای جبران شکست‌های سال ۶۷ یافتند و جنبش فلسطین که بعد از حوادث سپتامبر ۱۹۷۰ به بازسازی خود پرداخته بود در موقعیتی قرار گرفت که می‌توانست داعیه‌ی نماینده‌گی مردم فلسطین را در سطح وسیع‌تری، حداقل در میان اعراب، دنبال کند. متمرکز بودن جبهه‌ی جنگ در صحرای سینا و بلندی‌های جولان دخالت مستقل نظامی نیروهای فلسطینی را که بیش‌تر در سوریه و لبنان تمرکز داشتند امکان‌پذیر می‌ساخت. دولت‌های عربی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین برای تغییر در موازنه‌ی قوا وارد میدان جنگ شدند. شتاب و شدت رویدادها به نیروهای درگیر اجازه می‌داد تا جایگاه خود و آینده‌ی خود را نیز تعیین کنند. با آغاز این جنگ، این سؤال‌ها برای اعضای گروه ستاره پیش آمد: «بازنده و برنده‌ی جنگ کیست؟ هدف‌هایی که اعراب در

۱. باختر/امروز در اولین اظهار نظر خود درباره‌ی جنگ اکتبر نوشت:

«سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه ضمن ابراز هم‌بستگی انقلابی مردم ایران نسبت به خلق عرب، آماده‌گی خود را برای شرکت فعال در جنگ آزادی‌بخش علیه صهیونیسم و امپریالیسم به اطلاع مسئولین سازمان آزادی‌بخش فلسطین رساند.» (شماره‌ی ۴۶، مهر ۱۳۵۲)

بعدها، گروه در مقدمه‌ی نکاتی درباره‌ی پروسه‌ی تجانس از شرکت «افراد و سمپات‌های در خاورمیانه در جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳» خبر داد (۱۳۵۶، ص ۱۱).

جنگ می‌توانند به آن برسند چیست؟ و وظیفه‌ی نیروهای انقلابی چه می‌باشد؟» این پرسش‌ها درحقیقت عنوان و عنوان‌های فرعی سرمقاله‌ی *باختر امروز* شماره‌ی ۴۶، مهر ۱۳۵۲، است که در بحبوحه‌ی جنگ منتشر شد.

این پرسش‌ها فقط پرسش‌های سیاسی نبودند، جنبه‌های عملی و تئوریک نیز داشتند. رفقای گروه از خود می‌پرسیدند: وظیفه‌ی ما به‌مثابه‌ی یک گروه کوچک ایرانی عمدتاً مستقر در بغداد چیست؟ آیا باید در جنگی که دولت‌هایی چون مصر و سوریه شروع کرده‌اند و معرکه‌گردان آن هستند شرکت کرد؟ آیا حضور این گروه کوچک تأثیری در سرنوشت چنین جنگی دارد؟ آیا این مشارکت نمادین است؟ چه ارتباطی میان خاستگاه سوسیالیستی کنش‌گران و جنگ بین دولت‌ها وجود دارد؟ آیا شرکت حتی نمادین در این جنگ فعالان گروه را به بازپچه‌ی قدرت دولت‌های عربی تبدیل خواهد کرد؟ آیا بهتر نیست گروه نیروی اندک خود را بیش‌تر بر تداوم فعالیت‌های روزمره در جنبش ایران متمرکز کند؟

یافتن پاسخ مناسب برای این پرسش‌های به‌ظاهر سخت چندان دشوار نبود. امروز هم پاسخ رفقای درگیر در نگارش این تاریخچه به این پرسش‌ها در اساس، و نه در نحوه‌ی بیان، کم‌پاییش همان است. درک سیاسی رفقای گروه می‌گفت که شرکت جمعی به‌مثابه‌ی داوطلب و جنگیدن در صفوف الفتح که با آن ارتباط نزدیک داشتند، تنها راه حل است. شرکت این رفقا در این جنگ در درجه‌ی اول، ناشی از التزام و احترام به عقایدشان در عمل بود؛ این رفقا داعیه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه داشتند و شعار *باختر/امروز* از دیرباز این بود: «این حق مسلم توده‌هاست که خشونت امپریالیسم را با خشونت انقلابی پاسخ دهند».

جنگ ۱۹۷۳ اولین فرصتی بود که آن‌ها می‌توانستند در عمل در برابر صهیونیسم و امپریالیسم بایستند و مبارزه‌ی رودررو با آنان را تجربه کنند. آن‌ها بار احساسی شکست ۱۹۶۷ را نیز بر دوش خود حس می‌کردند. نمی‌توانستند مبلغ و مدافع تیز مبارزه‌ی مسلحانه باشند، خود را اترناسیونالیست بدانند و در جنگی که ادعای کسب حقوق حقه‌ی مردم عرب را داشت شرکت نکنند. آن‌ها برای تحقق باورهای خود می‌جنگیدند و افشاگری را کافی نمی‌دانستند. شم تحلیلی آن‌ها می‌گفت نتیجه‌ی هیچ فرایندی پیش از پایان آن روشن نیست و

برای تغییر موازنه‌ی قوا به سود جنبش فلسطین هیچ راهی جز دخالت مستقیم در جنگ نیست. می‌دانستند که تاکتیک آن جنگ، «جنگ محدود» است، اما در تعیین حدود آن برای نیروهای انقلابی و خود به عنوان بخشی از آن نیروها نیز نقش قائل بودند.<sup>۱</sup> کمبود نیروی گروه و نمادین بودن اقدام آن از اهمیت این دخالت نمی‌کاست.

با آغاز جنگ، بحث کوتاهی درباره‌ی «چه باید کرد» بین رفقا درگرفت و به دنبال آن چند تن از کادرهای گروه در بغداد و از جمله دو رفیق گوینده و نویسنده‌ی رادیوها همراه دو تن از کادرهای محلی به خیل داوطلبان فلسطینی پیوستند و عازم جبهه‌ی جنگ شدند. چند رفیق گروه نیز در بغداد ماندند تا شیرازه‌ی کارها از هم نپاشد. تمام رفقا شرایط را اضطراری می‌دیدند و بر اساس آن تحلیل و عمل می‌کردند.

داوطلبان الفتح که غالباً دانش‌جویان فلسطینی مقیم کویت و جوانان عراقی بودند در دفتر این سازمان در بغداد جمع می‌شدند و مسئولان الفتح اسلحه (کلاشینکف) را با خشاب‌های اضافه میان داوطلبان توزیع می‌کردند، بی آن‌که میزان آماده‌گی رزمی‌شان را بدانند یا چگونگی استفاده از اسلحه و سازمان‌دهی درونی این جمع روشن باشد. منظم‌نبودن نیروهای فلسطینی و عدم آماده‌گی آنان کاملاً آشکار بود. اتوبوس‌ها داوطلبان جنگ را سرودخوانان به طرف سوریه و به سوی مرکز پخش داوطلبان و اعزام به واحدهای رزمی منتقل می‌کردند. با نزدیک‌تر شدن به جبهه شور و شوق داوطلبان بیش‌تر و فقدان آماده‌گی فلسطینی‌ها آشکارتر می‌شد.

برای این داوطلبان و از جمله رفقای گروه ستاره این اولین درگیری نظامی در جبهه‌های جنگ بود. در پادگان توزیع داوطلبان، ابو شاهین و ابو شنب<sup>۲</sup> به جنوب لبنان و دیگران به جولان فرستاده شدند. رفقای گروه ستاره در نزدیکی مرز جولان به دسته‌یی فلسطینی تحویل داده شدند. فرماندهی این دسته با حدود ۴۰ تا ۵۰ عضو فردی بود به نام ابو محمد، در حدود ۴۰ ساله، با

۱. «جنگ محدود؟ - تاکتیک "جنگ محدود" در عمل در خدمت استراتژی سیاست سازشکارانه‌ی

مرتجعین قرار می‌گیرد». سرمقاله‌ی *باختر/امروز*، شماره‌ی ۴۷، آبان ۱۳۵۲.

۲. شنب به عربی یعنی سبیل. این رفیق افغانستانی سبیل انبوهی داشت.

سابقه‌ی عضویت در ارتش اردن. او مسئول بود این عده را در واحدهای مستقر در مرز پخش کند. فاصله‌ی بین محل تحویل این رفقا و پایگاهی که قرار بود در آن مستقر شوند چند کیلومتر بود که می‌بایست شبانه و در حین بمباران هوایی پیاده طی می‌شد. رفقای گروه و سه داوطلب عراقی، و نیروهای دائمی الفتح نزدیک صبح به پایگاه مد نظر رسیدند.

این دسته بالاخره در نزدیکی مرزهای جولان مستقر و سه یا چهار چادر برای استفاده‌ی خود برپا کرد. هدف آن حمله به یکی از پادگان‌های اسرائیل بود که در چند کیلومتری محل استقرار در اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ قرار داشت. نظامی ظاهراً کارکشته‌یی به نام ملازم (ستوان) ابو الولید نیز همراه چند فدائی فلسطینی به عنوان فرماندهان تیم‌های عملیاتی به این دسته پیوستند. ملازم ابو الولید سابقه‌ی فعالیت در ارتش اردن را داشت. هنگام برنامه‌ریزی برای عملیات که رفقای گروه نیز در آن شرکت داشتند، معلوم شد که نقشه‌ی نظامی‌یی که دولت سوریه در اختیار آنان قرار داده بود مربوط به قبل از جنگ است و با آن فقط می‌توان موقعیت پادگان اسرائیلی را حدس زد. تیمی شامل دو تن از رفقای گروه ستاره برای شناسایی و تیمی عملیاتی شامل دو تن دیگر از این رفقا انتخاب شدند. گروه شناسایی وظیفه‌ی خود را به‌خوبی انجام داد و گروه عملیاتی به فرماندهی ابو الولید مسئول نفوذ به پادگان، مین‌گذاری در جاده‌های محل رفت‌وآمد نظامی‌های اسرائیلی و، در صورت لزوم، درگیری شد. این مأموریت نیز با کارگذاشتن دو مین ضدخودرو در مسیر خودروه‌های اسرائیلی با موفقیت به پایان رسید. فردای آن روز صدای انفجار بزرگی از پادگان و از محل استقرار مین‌ها که مسئولیت کارگذاشتن آن به عهده‌ی یکی از رفقای گروه بود شنیده شد و خبرگزاری فلسطینی وفا از آن به عنوان عملیات بزرگ الفتح نام برد. رفقای گروه در چند عملیات کوچک‌تر شناسایی و عملیاتی نیز شرکت کردند.

رفقای گروه در اولین تجربه‌ی عملی خود در جنگ و مبارزه‌ی رودرو، مشاهداتی باورنکردنی از رفتار چند تن از فدائیان فلسطینی و برخی از نیروهای داوطلب داشتند. در نمونه‌یی قابل‌بیان، در بحبویه جنگ و در راه انتقال به بلندی‌های جولان، ابو محمد، فرمانده‌یی که مسئولیت انتقال و توزیع یک

گروه ۴۰ تا ۵۰ نفره از داوطلبان را بر عهده داشت در دهکده‌یی در میانه‌ی راه تنها به منزلی وارد شد که بنا به گفته‌ی فدائیان فلسطینی همراه او منزل رفیقه‌اش بود و دسته‌ی نظامی ناگزیر حدود دو ساعت در اطراف باغ در انتظار فرمانده توقف کرد: جان‌عده‌یی از داوطلبان برای کام‌جویی یک مسئول نظامی در منطقه‌ی جنگی و هنگامی که جنگ به شدت در جریان بود به خطر افتاد. نمونه‌های دیگر حتی قابل‌بیان نیستند. برای برخی از رفقای گروه این مشاهدات باعث فروریختن قداست مبارزه‌ی مسلحانه و جنبش فلسطین و جنگ آزادی - بخش شد. عده‌یی دیگر از همان جمع این رویدادها را عوارض طبیعی یک جنبش توده‌یی، محروم و شکست‌خورده می‌دانستند. اما حتی در آن زمان نیز بر دو نکته توافق ضمنی جمعی وجود داشت:

- ۱ - فاصله‌ی رُمانتیسیم انقلابی و ایده‌آلیسم ناشی از آن با واقعیت‌های سخت زمینی فاصله‌ی نوری است. رُمانتیسیم انقلابی در مقابله با محرومیت‌ها شکل می‌گیرد و با ایده‌آل‌کردن سوژه می‌کوشد بر کمبودها فائق آید. فدائی فلسطینی و جنبش مقاومت تبدیل به اسطوره می‌شود: «فدائیه، فدائیه، ثوره، ثوره شعبيه» (فدائی است، فدائی است، انقلاب، انقلاب خلقی است) رایج‌ترین سرود فلسطینی آن دوره بود. در هر حال اسطوره‌سازی را باید با تمام قدرت در هم شکست.
- ۲ - ضعف بنیه‌ی تاریخی و اجتماعی فلسطینی‌ها، امکانات رشد این جنبش را محدود می‌سازد.

شاید همین که سازمان آزادی‌بخش فلسطین، با اتکا به جنبش مسلحانه و شرکت در جنگ ۱۹۷۳، توانست در اکتبر ۱۹۷۴ شناسایی اتحادیه‌ی عرب را «به‌مثابه‌ی تنها نماینده‌ی مشروع مردم فلسطین» به دست آورد باید کافی دانست.

## در آستانه‌ی تماس با چریک‌های فدائی خلق

این تنها بخشی از فعالیت‌ها، تجربیات و امکانات گروه ستاره در آستانه‌ی تماس با فدائیان بود. گروه ستاره و به‌تبع آن سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) از تجمعی دانش‌جویی تبدیل به جریان‌ی کوچک، رزمنده و متشکل حرفه‌یی با کادرهای نسبتاً ورزیده و امکانات تبلیغاتی نسبتاً وسیع در منطقه شده بود. گروه هم‌زمان در زمینه‌ی مسائل تئوریک نیز به کار

خود ادامه داده و قوام نسبی یافته بود.

گروه با تکمیل و تدوین نهایی نوشته‌ی داخلی به نام *درباره‌ی انقلاب* که پیش‌نویس آن پیش‌تر در اختیار رفقا احمدزاده و پویان قرار گرفته بود، انسجام بیش‌تری یافت. *درباره‌ی انقلاب* تبدیل به سندی شده بود که ویژه‌گی‌های نظری این گروه را روشن می‌کرد و امکان گسترش نظری و رشد آن را فراهم می‌ساخت. آغاز جنبش سیاه‌کل و انتشار نوشته‌های رفقا پویان و احمدزاده و نزدیکی نظری آن‌ها با نظریات گروه راه هم‌کاری و تجانس بین دو جریان را فراهم می‌کرد. چگونگی شکل‌گیری این پروسه موضوع فصل بعدی است.



## فصل ۴

### پروسه‌ی تجانس

در این فصل، پس از ارائه‌ی توضیحی فشرده درباره‌ی نظرهای اولیه‌ی تئوریکِ گروه ستاره و فدائیان و مباحثه‌ی مربوط به آن‌ها، بررسی گرایش‌های متفاوت نظری و اشاره به زمینه‌های هم‌کاری و اختلاف‌های این دو جریان، به این پرسش می‌پردازیم که چه‌گونه و چرا فعالیت‌های مشترک و مؤثر به‌رغم آشکار-شدن تفاوت نظرهای روشن‌گسترش یافت. در پی این بحث کوتاه، پس از تحلیل هم‌زمانی رشد و فروکشی جنبش چریکی در ایران با فراز و فرود دیگر جنبش‌های منطقه، درباره‌ی ابعاد آن‌چه گروه در همان سال‌ها «انقلاب منطقه‌ی» می‌نامید درنگ خواهیم کرد. آیا هم‌زمانی و وجود پاره‌یی از شباهت‌ها بین جنبش‌های منطقه و هم‌سرنوشتی بعدی بین برخی از آنان اتفاقی بود یا نشان از پایان دوره‌یی داشت که آغاز آن به دهه‌ی ۱۹۶۰ برمی‌گشت؟ معنای تاریخی این فروکشی در بُعد منطقه‌یی یا حتی بین‌المللی چه بود؟

در این فصل هم‌چنین گزارش کوتاهی از بعضی فعالیت‌های عملی فعالان گروه طی پروسه‌ی تجانس ارائه خواهیم داد. تلاش بر این است که با تمرکز بر تداوم و گسست در تاریخ این جریان، پیش‌زمینه‌های عملی شکل‌گیری گروه اتحاد کمونیستی (و در پی آن سازمان وحدت کمونیستی) برای خواننده ملموس‌تر تصویر شود.

پروسه‌ی تجانس در سال‌های ۱۳۵۲ - ۱۳۵۵، «دوره‌ی طلایی» فعالیت‌ها و هم‌کاری‌های مشترک چریک‌های فدائی خلق و گروه ستاره و دوره‌ی گسترش کمی و کیفی این دو جریان بود. این دوره هم‌چنین شاهد شکل‌گرفتن رشته‌مباحثی تئوریک بین آن‌ها، استحال‌ه‌ی فدائیان به سازمانی استالینیستی و آغاز شکل‌گیری گروه اتحاد کمونیستی بود. مباحث مطرح شده طی پروسه‌ی تجانس از جمله بحث‌های مهم جنبش چپ در دوره‌ی پیش از انقلاب ایران است. بسیاری از نکاتی که گروه ستاره در آن دوره درباره‌ی استالینسم،

نقش دموکراسی در تحولات اجتماعی و سیاسی و مقوله‌های آزادی و عدالت اجتماعی طرح کرد، بعدها — و متأسفانه بسیار دیر — بر مواضع شمار چشم‌گیری از فعالان چپ و برخی از گرایش‌های جنبش چپ ایران تأثیر گذاشتند و امروزه، در شکل‌های جدیدتر، هم‌چنان از مهم‌ترین موضوع‌های بحث در میان نیروهای چپ و آزادی‌خواه به شمار می‌روند. این البته اتفاقی نیست: مسائل بنیادین یک جامعه به یک‌باره قابل حل نیستند. دوره‌های متفاوت تاریخی به شکل‌های گوناگون با یک‌دیگر مرتبط‌اند.

اهمیت مباحث مطرح میان دو جریان فدائیان و گروه ستاره به مراتب فراتر از اهمیت کارکردی و لحظه‌یی آن در همان دوره است. تأثیر این مباحث در ساخت و تکامل این دو جریان، در پرتو انقلاب ۵۷ ایران، و سرنوشت غم‌انگیز جریان فدائی و سازمان‌های چپ در ایران، به آن‌ها بُعدی تاریخی می‌دهد. فقط کافی است لحظه‌یی سرانجام متفاوتی را برای پروسه‌ی تجانس تصور کنیم تا اهمیت این مباحث در بررسی تاریخ سیاسی و فکری جنبش چپ ایران روشن‌تر شود. تصور سرانجام‌های متفاوت برای این پروسه خیال‌پردازی نیست. آن دوره می‌توانست به سرانجام‌های متفاوتی بیانجامد. فرجام دیگری می‌توانست در انتظار فدائیان و گروه ستاره — و به تبع آن‌ها شاید جنبش چپ — باشد. لحظات سرنوشت‌ساز تاریخی از توان‌های بالقوه‌ی گوناگون و یا متضاد برخوردارند و سرانجام آن‌ها از پیش قطعی نیست. در این لحظات است که آنچه به ظاهر یک حادثه یا تصمیم عادی به نظر می‌رسد می‌تواند به فرایندی با پی‌آمدهای مهم و تعیین‌کننده تبدیل شود: اندیشه در نبرد سیاسی و تاریخی نقشی سرنوشت‌ساز دارد. بحث‌های گروه ستاره و فدائیان را می‌توان مرحله‌ی جدیدی در سیر تمایز نظریات چپ مستقل، رادیکال و آزاداندیش ایران از چپ اردوگاهی و استالینی به شمار آورد.

به بن‌بست رسیدن پروسه‌ی تجانس تدریجی بود و پیش از آن‌که در عمل اتفاق افتد در حیطه‌ی نظری شکل گرفت. درحقیقت، کار مشترک فدائیان و گروه ستاره با وجود اختلاف نظر ادامه یافت و چنان‌که در فصل ۵ - پایان پروسه‌ی تجانس خواهیم دید، اگر به دلیل تصمیم‌های نابخردانه‌ی رهبری فدائیان در ایران و به‌ویژه کوتاه‌نظری نماینده‌گان سچفخا در خارج از کشور

— حرمتی‌پور و دهقانی — و فقدان اعتمادبه‌نفس آنان نبود، این فعالیت مشترک می‌توانست پس از ضربه‌های تیرماه ۱۳۵۵ به فدائیان نیز ادامه یابد.

## نظریات تئوریک اولیه‌ی گروه ستاره و مباحثه با فدائیان

سرمقاله‌های پنج شماره‌ی اول *باختر/امروز* را که پیش‌تر به آن‌ها اشاره کردیم، می‌توان اولین کوشش گروه ستاره برای بیان علنی نظریاتش دانست. گرچه این نوشته‌ها به نام جبهه‌ی ملی و هدف اعلام‌شده‌ی آن‌ها «احیای جبهه‌ی ملی ایران» بود و اشاره‌ی مستقیمی به مارکسیسم نداشتند، زبان و محتوای آن‌ها «جبهه»‌یی نبود. این نوشته‌ها از دل بحث‌های درونی گروه ستاره درآمده بود و تأیید اعضای گروه در آن مقطع را با خود داشت. گروه ستاره، مانند دیگر جریان‌های سیاسی، به موازات فعالیت عملی به تدوین نظریات خود می‌پرداخت. تفاوتی که در این زمینه با دیگران داشت، این بود که برای راه‌یابی تئوریک چارچوب یا مسیر و نتیجه‌ی ازپیش‌تعیین‌شده‌ی نداشت و پیرو کشور، قطب، «مرجع تقلید» یا اندیشه‌ی راهنمایی نبود.

گروه به دنبال تطبیق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط ایران نبود. در پی یافتن بیان مناسبی برای چپ ایران در زبان تئوریک مارکسیستی با تأکید بر دموکراسی و آزادی فردی بود. نقطه‌ی حرکت تئوریک گروه اندیشیدن آگاهانه درباره‌ی مسائل مبهم سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی ایران بود و نه تطبیق آن‌ها با پیش - داورها و فرمول‌های ازپیش‌ساخته. گروه به‌رغم توان محدود خود می‌کوشید مستقل فکر کند و منتقد و تولیدکننده باشد، نه مقلد و مصرف‌کننده. این نوع تلقی از کار تئوریک، نداشتن «کعبه»‌ی آمال و تأکید بر آزادی و کرامت انسانی به گروه اجازه می‌داد که در جست‌وجوهای فکری خود جزم‌اندیش نباشد، در پیچ‌وخم جورکردن قافیه‌ی نظری و تطبیق آن با نظریات «حزب مادر» نماند و با تجربه‌کردن و نه‌راسیدن از نتایج به پیشواز و تولید نظریات نامأنوس برود. چنین برخوردی به گروه انعطاف‌پذیری لازم را برای تطبیق با شرایط، رفع کمبودها و تناقض‌های درونی خود می‌داد. به‌این‌ترتیب، حرکت آگاهانه بر اساس برداشتهای اولیه و گسترش، تنظیم و تدقیق نظریات در حین فعالیت به یکی از خصوصیات بارز این جمع تبدیل شد. این امر بیش از هر چیز مدیون

گذشته‌ی «جبهه‌ی» گروه بود. درحقیقت این ویژه‌گی مهم‌ترین وجه تمایز گروه ستاره (و گروه احمدزاده - پویان) با گروه‌هایی مثل گروه جزنی یا گروه‌های مائوئیست بود که تبارشان، مستقیم یا غیرمستقیم، به حزب توده و سوسیالیسم اردوگاهی می‌رسید. گروه فرزند سیاست بود و نه ایدئولوژی. سیاست غیرایدئولوژیک به گروه این شانس تاریخی را داد تا با تأثیرپذیری از جناح رادیکال جبهه‌ی ملی، در جنبش‌های دهه‌ی شصت میلادی در جهان غرب شرکت کند، از آن‌ها بیاموزد و به شخصیت نظری، سیاسی و عملی مستقل دست یابد. با آغاز مبارزه‌ی مسلحانه در ایران و گسترش فعالیت‌های گروه ستاره در منطقه، ضمن ادامه‌ی فعالیت‌های عملی، بخشی از توجه و نیروی محدود جمع به کار تئوریک معطوف شد. گروه در آغاز فعالیت در اواخر دهه‌ی ۴۰ خورشیدی نوشته‌ی تئوریک منسجم و مدونی نداشت. چند نوشته‌ی درونی داشت که سمت و سوی حرکت را روشن می‌کرد، اما هنوز از قوام و انسجام لازم برخوردار نبود و در بهترین حالت نشان از حرکت اولیه برای گذار از جریان‌ی جبهه‌یی به جریان‌ی چپ داشت. با وجود این، نوشته‌ی اولیه‌ی گروه که در تابستان ۱۳۴۹ در شکل خام و در رابطه‌ی غیررسمی در اختیار رفقا احمدزاده و پویان قرار گرفته بود، در سال ۱۳۵۰ تصحیح و تکمیل و عنوان *درباره‌ی انقلاب*<sup>۱</sup> برای آن انتخاب شد. اولین استفاده‌ی فراگروهی از این جزوه‌ی داخلی ارائه‌ی آن به فدائیان در آغاز «پروسه‌ی تجانس» در پاییز سال ۱۳۵۲ و پس از آن بود که محمد حرمتی‌پور در پی آزادشدن از زندان مخابرات عراق از طرف رفقای فدائی با گروه تماس گرفت.

*درباره‌ی انقلاب* پایه‌ی رشد و تکامل بعدی گروه و اولین سند در جدل نظری مربوط به پروسه‌ی تجانس بود. روش برخورد این نوشته و نزدیکی بینشی آن با نوشته‌های پویان و احمدزاده — فاصله‌گرفتن آگاهانه از الگوهای جاافتاده‌ی روسی و چینی — و دوری آن از جزمی‌گری که بعدها در نقد حمید مؤمنی

۱. این نوشته که اولین بار در بهار سال ۱۳۵۶ در *پروسه‌ی تجانس*، تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول)، منتشر شد، در ۳۴ صفحه و ۸ بخش تنظیم شده و دارای دو پیوست بود: «نظریاتی درباره‌ی کشورهای سوسیالیستی» و «پیرامون شیوه‌ی تولید ماقبل سرمایه‌داری در ایران».

به این نوشته موج می‌زد، بیان‌گر چرایی هم‌کاری بسیار نزدیک گروه و فدائیان در سال‌های اولیه‌ی پروسه‌ی تجانس و جدایی این دو جریان در سال‌های بعد است. نقاط افتراق نظری رفته‌رفته بیش‌تر شد تا جایی که پاسخ‌های رفقای گروه به نوشته‌های رفقای فدائی جوابی نگرفت، درحالی‌که هم‌کاری گروه با فدائیان در اوج بود و گروه حتی نماینده‌یی را برای گفت‌وگوهای نزدیک‌تر به ایران فرستاده بود. اشاره‌های ما در این تاریخچه به نوشته‌ی درباره‌ی انقلاب و مقایسه‌ی آن با نظریات فدائیان (نوشته‌ی حمید مؤمنی) نه به منظور تأکید بر درستی نظریاتی است که حدود نیم قرن پیش در شرایطی کاملاً متفاوت با امروز بیان شده‌اند و نه برای دفاع از آن‌ها. اشاره‌های کنونی را نباید ادامه‌ی پلمیکی دانست که به گذشته‌یی دور تعلق دارد. برخی از انتقادهای رفقای فدائی حتی در همان دوره درست بود. هدف این بخش از این تاریخچه، درگیر شدن در بحثی اسکولاستیک درباره‌ی فرمول‌های «جادویی» مارکسیستی و انقلابی نیز نیست. هدف بازبینی زمینه‌های اختلاف در نحوه‌ی نگرش دو جریان فکری / سیاسی در محدوده‌ی مناقشه‌ها و هم‌کاری‌های آنان است. هدف بازنمایی گذشته و یافتن ردپاهای تفاوت‌های نظری است که بعدها خود را در شکل‌های سیاسی و عملی نشان دادند. بحث حاضر را باید بازبینی بنیادهای فکری دو جریان دانست که در عین وجود برخی شباهت‌های ظاهری، بسیار متفاوت بودند.

## درباره‌ی انقلاب

اساسی‌ترین نکات این نوشته به قرار زیر است:

### ۱ - ماهیت انقلاب

انقلاب اجتماعی ایران، با توجه به حاکمیت سرمایه‌داری در ایران، یک انقلاب سوسیالیستی است. اما، «به دلیل وجود اقشار وسیع میانه مانند دهقانان و زحمت‌کشان روستا و اقشار زحمت‌کش دیگر و هم‌چنین وسعت کمی و قدرت کیفی اقشاری از خرده‌بورژوازی، روند انقلاب سوسیالیستی می‌تواند از برقراری مرحله‌ی دموکراتیک که در واقع پله‌یی برای به قدرت رسیدن

پرولتاریاست بگذرد.... {به دلایل گوناگون} می‌تواند مرحله‌ی دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی حتی طولانی شود». (ص ۲).

## ۲ - مبارزه‌ی طبقاتی

**کارگران:** «امروزه در میهن ما جنبش آگاه کارگری وجود ندارد. یعنی خواست‌ها و مطالبات طبقاتی کارگران به وسیله‌ی سازمان سیاسی طبقه، و در شعارها و تظاهرات تنظیم شده و رهبری شده‌ی با اهداف انقلابی مطرح نمی‌شود.» (ص ۳).

**دهقانان:** «در وضع مشخص کنونی به علت موفقیت نسبی برنامه‌های رژیم، به علت بسط تسلط رژیم حاکم، به علت عقب‌مانده‌گی نسبی جامعه‌ی روستایی و بالاخره به علت قصور سازمان‌های سیاسی در گذشته، خیزش‌های دهقانی کم‌تر از حدی است که شرایط بد زندگی مادی آنان حکم می‌کند.» (ص ۶).

**جنبش دانش‌جویی:** «دانشگاه‌های ایران به عنوان مراکزی از مقاومت و مبارزه در فعالیت سیاسی مردم ایران مقامی برجسته دارند. مبارزات چندساله‌ی اخیر به‌درستی نشان داد که عناصر آگاه این قشر به‌درستی لزوم به‌کاربردن شیوه‌های جدید مبارزه را درک کرده‌اند و ضعف ظاهری دوران فترت نسبی نه به دلیل سرکوب کامل به وسیله‌ی ارتجاع و یا توافق توده‌های دانش‌جویی با رژیم شاه، بل که به علت انتقال انرژی مبارزاتی به قطب‌های جدیدی بوده است.» (ص ۷).

**خرده‌بورژوازی:** «از ارتشیان، پلیس و کارمندان امنیتی یا کارمندان دارای مشاغل بالا و گروه‌های به‌خدمت‌درآمده‌ی تحصیل‌کرده‌ها و خرده‌بورژوازی بهره‌مند تجاری (از سفره‌ی کمپرادورها) که بگذریم، رژیم تاکنون موفق به جلب و جذب دیگر اقشار خرده‌بورژوازی مانند معلمان، کارمندان جزء، کسبه و پیشه‌وران و غیره نشده است.» (ص ۸). اینان «بنا به ماهیت طبقاتی خود و از لحاظ سرگشتگی و دوگانگی آلترناتیوی برای وضع سیاسی امروز ندارند. {اما} رادیکالیزه‌شدن عناصری از آنان {طی مبارزه} به پیوستگی‌شان به گروه‌های مبارز و انقلابی می‌انجامد.»<sup>۱</sup> (ص ۹).

۱. در این نوشته، و دیگر مناقشه‌های گروه ستاره با فدائیان هیچ بحثی درباره‌ی مذهب و «روحانیت» وجود ندارد. در انتقادهای فدائیان نیز به این دو مسئله‌ی مهم اشاره‌ی نمی‌شود. علاوه‌براین، متأسفانه در این مجادله‌ها اشاره‌ی حتی گذرا به مسئله‌ی زن وجود ندارد.

### ۳ - شرایط ذهنی

«شکست تاریخی جنبش و محیط ترور و اختناق بی‌نظیر در ایران و احاطه‌ی پلیسی از یک طرف و تجربه‌ی ماندگار توده‌های زحمت‌کش از فعالیت‌های بی‌سرانجام سال‌های {دهه‌ی} ۳۰ از طرف دیگر، علت اصلی مشکل نمودن کار سیاسی در میان توده‌های کارگری و عدم تحرک کافی آنان در امور مربوط به مبارزه اقتصادی و سیاسی است.» (ص ۱۲).

### ۴ - پروسه‌ی ایجاد حزب

«حزب کمونیست ایران از پروسه‌ی مبارزات کارگری بیرون می‌آید و حاصل تعهد و یا توافق عناصر روشن‌فکر بر روی یک برنامه‌ی آماده و مشعشع نیست.» (صص ۱۳-۱۴). «... سازمان‌های مارکسیست انقلابی را با حزب طبقه نباید اشتباه گرفت. وجود سازمان‌هایی از این قبیل محصول مرحله‌ی سیاسی تاریخی و ضرورت مرحله‌ی دیگری است.» (ص ۱۵).

### ۵ - مرحله‌ی تدارک انقلابی

«... در ایران با وجود آماده‌بودن شرایط مادی و انقلابی شرایط ذهنی انقلابی آماده نیست، مرحله‌ی تدارک انقلابی است.» و این پروسه را «پروسه‌ی گذار از برزخ تدارک می‌دانیم.»<sup>۱</sup> (ص ۱۷).

### ۶ - وظیفه و شعار ما

«... تشکیل سازمان مارکسیستی در داخل ایران. بر اساس شرایط موجود تشکیل این سازمان با تشکیل هسته‌های مخفی و روابط سازمانی جدا از هم آغاز می‌شود.» (ص ۲۱). «... شعار مرحله‌ی مبارزات ما همانا همه‌چیز در خدمت ایجاد حزب کمونیست ایران می‌باشد. تمام فعالیت‌های ما که خود شامل مقاطع مختلفی خواهد بود، در خدمت ایجاد حزب سراسری طبقه‌ی کارگر

۱. درباره‌ی درک گروه از مرحله‌ی «تدارک انقلابی» نگاه کنید به فصل ۶ - نگاه‌ی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی.

خواهد بود.»<sup>۱</sup> (ص ۲۳. تأکید در متن اصلی).

## ۷ - مبارزه‌ی مسلحانه (جنگ چریکی شهری)

«رودرووی مسلحانه با رژیم... بدون توجه به ضرورت شرکت مستقیم توده... نیست»، «بل که زمینه‌سازی برای راه‌یافتن و جلب و جذب توده برای مبارزه‌ی بی‌امان علیه ارتجاع می‌باشد». (ص ۲۴). هسته‌های مخفی با «آکسیون‌های مسلحانه هسته‌ی سیستم حاکم (نظم، حاکمیت مسلح و قدرت کامل) را مورد حمله (نه انهدام) قرار می‌دهند و به تبلیغ مسلحانه می‌پردازند». (ص ۲۶). «تبلیغ مسلحانه شرط ضروری امکان تبلیغ غیرمسلحانه هم هست». (ص ۲۸. تأکید در اصل است).

## ۸ - شوروی

«طی دهه‌های بعد از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ ساختمان سوسیالیسم صرفاً متوجه مناسبات اقتصادی شد و در تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی به عمل آمد. روابط عقب‌مانده‌ی جامعه‌ی پیشین روسیه و بوروکراتیسم ناشی از آن، بی‌توجهی به عامل انسان آگاه، کیش شخصیت، اعمال قدرت جناح خاصی از حزب و قلع‌و‌قمع غیردموکراتیک جناح‌های دیگر و... که در سال‌های بعد از انقلاب رشد کرده بودند، باعث شدند که اثرات ویران‌کننده‌ی بر روابط اقتصادی نیز گذاشته شود و به تدریج در اثر این نقائص درونی و نیز فشار سرمایه‌داری جهانی، ساختمان مناسبات سوسیالیستی متوقف شد و انحراف و رویزیونیسم غالب گردید». (ص ۳۱).

## ۹ - شیوه‌ی تولید ماقبل سرمایه‌داری

«مناسبات تولیدی مسلط بر جامعه‌ی ما در اعصار کهن، به صورت عمده مناسباتی بوده است که ما آن را تحت «شیوه‌ی تولید آسیائی» مقوله‌بندی می‌کنیم.» (ص ۳۳). «باید بلافاصله تأکید کنیم که این استنتاج منطقی لازم ولی ناکافی

۱. «سهیم‌بودن در ساختمان حزب کمونیست ایران» بعدها به صورت «هدف نهائی» در «اصول مرامی سازمان وحدت کمونیستی» نیز آمده است. (نگاه کنید به پیوست ۱ - شرحی کوتاه درباره‌ی شکل‌گیری سازمان وحدت کمونیستی).



است و برای تأیید آن احتیاج به کار دقیق و مطالعه‌ی عمیق است.» (ص ۳۳). اما «در دوران قاجاریه شیوه‌ی تولیدی که حاکم است شباهت اساسی خود را با شیوه‌ی تولید آسیائی از دست داده و برعکس بسیاری از خصوصیات زمین‌داری فئودالی را کسب کرده است، به طوری که در ۱۵۰-۱۰۰ ساله‌ی اخیر می‌توان گفت که جامعه‌ی ایران هم از نظر شکل حکومت (نظام اجتماعی) و هم مناسبات تولیدی، جامعه‌یی بوده است که در آن مناسبات تولید فئودالی برجسته بوده است.» (ص ۳۳). «بلامنازع بودن تسلط سرمایه‌داری نباید به معنای اضمحلال کامل آثار فئودالیسم و شیوه‌های تولیدی دیگر تلقی گردد... ولی این حقیقت نباید مانع از تشخیص چهره‌ی شیوه‌ی تولید حاکم و عمده و گسترش‌یابنده‌ی سرمایه‌داری شود.» (ص ۳۴. تأکید از متن اصلی است).

### نقد فدائیان به درباری انقلاب

نقد رفقای فدائی به درباری انقلاب، با عنوان *ملاحظات درباری درباری* «درباری انقلاب» (بهار ۵۳)، نوشته‌ی رفیق حمید مؤمنی، متنی است دوستانه که نشان از آشنایی نویسنده با مباحث تئوریک مارکسیستی و آگاهی او از تاریخ ایران دارد.<sup>۱</sup> اما، متأسفانه مؤمنی در چنبره‌ی تفکر مائوئیستی و استالینیستی گرفتار مانده بود. او در چارچوبی فکری حرکت می‌کرد که نتایج آن از پیش تعیین شده بود. شاید بتوان او را اولین معمار انحرافات تئوریک فدائیان دانست،<sup>۲</sup> گرچه می‌کشید خود را ادامه‌دهنده‌ی نظریات احمدزاده بدانند.

اولین نکته‌یی که در نقد مؤمنی به چشم می‌خورد و در آن زمان اهمیت ویژه‌یی داشت، نپرداختن به بحث «مرحله‌ی انقلاب» به صورت مشخص است. بحث «مرحله‌ی انقلاب» نه تنها اولین موضوع ارائه‌شده در نوشته‌ی گروه ستاره

۱. نوشته‌ی حمید مؤمنی - درحقیقت، جزوه‌ی اصلی فدائیان - را نخستین بار در خارج از ایران گروه اتحاد کمونیستی در پروسه‌ی تجانس، تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول)، در بهار ۱۳۵۶ بازنشر کرد. از این رو، صفحه‌بندی نوشته‌ی او با صفحه‌بندی درباری انقلاب نوشته‌ی گروه متفاوت است و شماره‌گذاری صفحه‌های آن از یک آغاز می‌شود.

۲. درباری حمید مؤمنی، نگاه کنید به یادداشت [۱۱] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

بود، بل که گروه تنها جریانی در اپوزیسیون ایران بود که تز «مرحله‌ی دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی» را مطرح کرده بود. به قاعده، در آن دوره این پرسش که «در تدارک چه نوع انقلابی باید بود» بایستی اولین و اصولی‌ترین وجه گفت‌وگو بین دو جریان متفاوت کمونیستی در شرف ادغام بود و بحث درباره‌ی آن مهم یا حتی تعیین‌کننده به نظر می‌رسید.

از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه به بعد، درست‌یاغلط، بحث «مرحله‌ی انقلاب» و وظایف کمونیست‌ها در آن تبدیل به یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین بحث‌های جنبش چپ شده بود. این پرسش اساسی درحقیقت تعیین می‌کرد که در هر مرحله از انقلاب توجه اساسی باید به کدام طبقه یا طبقه‌های اجتماعی باشد، چه نوع از هم‌کاری بین نیروهای سیاسی می‌تواند شکل بگیرد، جهت حرکت سیاسی دولت حاصل از انقلاب چیست و پس از انقلاب در جوامعی که از صنعت پیشرفته‌یی برخوردار نیستند، وظایفی که تاریخاً بر عهده‌ی بورژوازی بوده چه‌گونه می‌بایست به سرانجام رسد. با این مباحث، چگونگی تسخیر قدرت دولتی و درهم‌شکستن آن به ایجاد صف‌بندی‌های سیاسی و نظری گوناگون انجامیده بود. فدائیان به‌تبع جزئی مبارزه علیه دیکتاتوری فردی را عمده می‌کردند.<sup>۱</sup> عجیب است که نبودن پاسخ گروه به این پرسش (با تز «مرحله‌ی دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی»)، و متفاوت بودن آن با نظریات رایج در آن دوره و از جمله نظر خود فدائیان درباره‌ی انقلاب ایران که در همان نوشته‌ی مؤمنی (ملاحظات درباره‌ی «درباره‌ی انقلاب») تلویحاً آن را «انقلاب

۱. برای بحث درباره‌ی نظریات رفیق جزئی و تأثیر آن بر فدائیان و حرکت آن‌ها به سوی حزب توده، نگاه کنید به فصل‌های ۵ (پایان پروسه‌ی تجانس) و ۶ (نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی) و پیوست ۹ (دامه و تشدید انحراف: تزه‌های بیژن جزئی درباره‌ی جبهه‌ی ضددیکتاتوری) این کتاب. درحقیقت، به‌رغم اختلاف بین نظریات جزئی و مؤمنی و متفاوت بودن تجربه‌های سیاسی‌شان نمی‌توان این دو را از نظر بینشی در دو جبهه‌ی کاملاً متفاوت قرار داد. هر دو دراساس از مارکسیسم روسی، البته از زوایای متفاوت، متأثر بودند. همین یگانگی در بینش بود که گذار تقریباً سریع فدائیان از موضع نوآرانه‌ی اولیه به موضع کهنه‌ی توده‌یی را ممکن کرد.

دموکراتیک»<sup>۱</sup> می‌نامند (ص ۲۶)، بر مؤمنی پوشیده مانده باشد. اما، در نوشته‌ی مؤمنی هیچ اشاره‌ی به این موضوع وجود ندارد، حتی به صورت پرسش. چرا؟ آیا فدائیان با انتخاب لحن دوستانه و نپرداختن به مسئله‌ی مرکزی هر انقلابی — ماهیت آن — می‌خواستند با توجه به امکانات زیاد گروه ستاره و با برجسته‌نکردن اختلاف‌ها باعث دوری زود هنگام آن نشوند؟ یا به نظر فدائیان برداشت گروه از «مرحله‌ی دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی» آن قدر باز بود که می‌شد از آن «انقلاب دموکراتیک» را نیز استنتاج کرد؟ در این صورت، با توجه به محوری بودن موضوع بحث قطعاً باید این را تذکر می‌دادند.

البته این نکته را نباید ناگفته گذاشت که حمید مؤمنی به‌طور گذرا و در دل بحث دیگری — «روابط تولیدی کنونی جامعه‌ی ایران» (ص ۶۰ تا ۶۵) — حکم گروه درباره‌ی حاکمیت روابط تولیدی سرمایه‌داری و سوسیالیستی — خواندن انقلاب را از «بدیهیاتی» ارزیابی می‌کند «که ذکر آن هم نویسنده و هم خواننده را از پرداختن به مسایل اصلی بازمی‌دارد.» (ص ۶۲؛ تأکید در این‌جا

۱. مسعود احمدزاده در بحثی زیر عنوان «مسئله‌ی مرحله‌ی انقلاب»، انقلاب ایران را از نوع «بورژوا - دموکراتیک طراز نوین» (ص ۴۷) می‌داند و با آن که متذکر می‌شود که طرح تز انقلاب سوسیالیستی نادرست است (ص ۴۸)، بر آن است که «مبارزه‌ی مسلحانه‌ی (طولانی) محیطی است که عناصر سوسیالیستی یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک خیلی سریع در آن رشد می‌کنند.» (مبارزه‌ی مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک، چاپ ششم، بهمن ۱۳۵۳، انتشارات سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور - بخش خاورمیانه، ص ۵۰). گروه ستاره با بررسی بحث‌های مختلف رفیق احمدزاده، بدون اطلاع از هویت نویسنده، به تفاوت نظر خود با او اشاره کرده بود:

«گروه‌ها و هسته‌های مارکسیستی متشکل در و یا مرتبط با جبهه‌ی ملی ایران (بخش خاورمیانه) به جمع‌بندی زیر رسیدند: ۱- تحلیل در مورد ضرورت و شیوه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه و نتیجه‌گیری این جزوه مورد تأیید قرار دارد. ۲- از نقطه‌نظر تحلیل مارکسیستی بر سر برخی مسائل و مباحث عمده‌ی مطروحه در این جزوه اختلاف نظر و ایرادات و انتقادات اصولی تئوریک و ایدئولوژیک وجود دارد.» (اطلاعیه‌ی جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور - بخش خاورمیانه پیوست به چاپ نخست کتاب با عنوان *تحلیلی از شرایط جامعه‌ی ایران: «جنگ مسلحانه: هم استراتژی، هم تاکتیک»*).

افزوده شده است). دلیل پرهیز آشکار او از بحث «مرحله‌ی انقلاب» و تأیید تلویحی سوسیالیستی بودن انقلاب اجتماعی، هرچه بود، تأثیر مستقیمی بر پاسخ اولیه و دوستانه و تقریباً بلافاصله‌ی رفقای گروه به فدائیان (بهار ۵۳) داشت: بحث درباره‌ی «مرحله‌ی انقلاب» کنار گذاشته شد. اما با روشن تر شدن نظریات فدائیان، در دومین پاسخ رفقای گروه به نوشته‌ی رفقای فدائی (زمستان ۵۴) به این موضوع به‌طور گسترده پرداخته شد.<sup>۱</sup> با تشکیل دوباره‌ی گروه پس از جدایی از فدائیان و تحول بعدی آن به سازمان وحدت کمونیستی بود که این بحث گسترش پیدا کرد و تبدیل به یکی از وجوه بارز نظریات تئوریک این جریان شد.<sup>۲</sup>

۱. گروه دو پاسخ به نقد رفقای فدائی داد. در دومین پاسخ گروه نظری نقادانه بر ملاحظاتی درباره‌ی «درباره‌ی انقلاب» زمستان ۵۴، بخشی از نوشته با عنوان «نکات اختلاف نظر اساسی در زمینه‌ی انقلاب ایران» به این امر اختصاص دارد (ص ۵ تا ۱۰). نگاه کنید به متن کامل این نوشته در پروسه‌ی تجانس، تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول)، (گروه اتحاد کمونیستی، بهار ۱۳۵۶، صص ۱۰۲۸). چهار نوشته‌ی این دفتر از روی متن‌هایی که برای بحث‌های درونی به‌صورت جداگانه صفحه‌بندی شده بودند تجدید چاپ شده و هر نوشته دارای شماره‌ی صفحات مستقل است.
۲. چند کتاب و نوشته و شماری مقاله به این موضوع اختصاص یافته‌اند: گروه اتحاد کمونیستی *انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک* (۱۳۵۶)؛ *مرحله‌ی تدارک انقلابی* (تابستان ۱۳۵۶) و در *تدارک انقلاب سوسیالیستی* (آذر ۱۳۵۷) را منتشر کرد. سپس سازمان وحدت کمونیستی *بحثی پیرامون تئوری انقلاب - نقد نظریات رزمندگان* (تیرماه ۱۳۵۹) در نشریه‌ی *رهائی* و کتاب *نقد نظریات اتحاد مبارزان کمونیست - پیرامون تئوری انقلاب ایران* (پاییز ۱۳۶۱) را منتشر کرد. مقاله‌های زیر نیز در شماره‌ی ۷/اندیشه‌ی *رهائی*، نشریه‌ی خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی (بهمن ۱۳۶۶)، منتشر شدند: «انقلاب سیاسی، وظیفه کمونیست‌ها - طرح مسئله»، صص ۲۴-۲۸؛ «انقلاب سیاسی، بررسی نظری منتقدین: ۱ - سازمان سوسیالیست‌های ایران»، صص ۵۰-۲۹؛ و «انقلاب سیاسی، یک تعریف»، صص ۵۶-۵۱. هم‌چنین «انقلاب مرحله‌ی» یا «انقلاب» در *انقلاب - پاسخی به انتقادات سجعفا از نظریات سازمان وحدت کمونیستی*، توسط هواداران وحدت کمونیستی در اروپا (سپتامبر ۱۹۸۲) منتشر شد. در این سری از نوشته‌ها، بحثی که پیش‌تر در *انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک* با تفکیک «انقلاب سیاسی» از «انقلاب اجتماعی» آغاز شده بود گسترش یافت.

## فشرده‌ی نقد حمید مؤمنی

حمید مؤمنی بحث‌های گروه را شامل دو بخش می‌داند: اولی، «بحث درباره‌ی مبارزه‌ی مسلحانه گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی در ایران و برنامه‌ی عمل آن‌ها به‌طورکلی تا تشکیل حزب» و دومی «تحلیل طبقاتی جامعه‌ی ایران، تاریخ ایران و قضاوت‌هایی درباره‌ی کشورهای سوسیالیستی.» (ص ۲). اولی به قول او «مطالب اصلی» نوشته‌ی گروه هستند و از «آن‌جا که این دسته از مطالب در حل مسایل نوین و گاهی حل‌نشده‌ی جنبش کمونیستی است، بنابراین اگر اشتباهاتی هم در آن‌ها مشاهده می‌شود، وجودشان طبیعی و گریزناپذیر است.» اما، درباره‌ی مطالب دسته‌ی دوم می‌نویسد: «به تصور ما در این دسته از مطالب اشتباهات گریزپذیری می‌توان یافت که به مختصری پژوهش نیاز دارد.» (ص ۲). در این‌جا نیز برای ارائه‌ی فشرده‌ی نظریات او از همین فصل‌بندی استفاده می‌شود.

## الف) درباره‌ی مطالب اصلی نوشته

حزب و سازمان: «مطالبی که رفقا در مورد تفاوت بین حزب و سازمان انقلابی، رابطه‌ی سازمان انقلابی با جنبش خودبه‌خودی و خلاصه در مورد پروسه‌ی تشکیل حزب گفته‌اند، کلاً درست است و به عنوان یک قانون عام مورد قبول هر مارکسیست - لنینیستی است.» (ص ۳).

**مبارزه‌ی مسلحانه:** «رفقا اگر چه به‌طورضمنی و غیرروشن در چند مورد تذکر می‌دهند که مبارزه‌ی مسلحانه فقط مرحله‌ی نخستین مبارزه است» (ص ۵)، «ما به‌طورمعقول و بر اساس تجربه‌ی گذشته و تحلیل شرایط موجود می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که تا قبل از تصرف حکومت به وسیله‌ی نیروهای انقلاب به رهبری حزب طبقه‌ی کارگر، همواره مبارزه‌ی مسلحانه شکل اصلی مبارزه است و حزب طبقه‌ی کارگر و جبهه‌ی واحد نیروهای انقلاب فقط در پناه آتش اسلحه قادر است تشکیل شود.» (ص ۹)

**نوع سازمان‌دهی:** «آن‌چه مسلم است این است که در جامعه‌ی ما فقط این سازمان‌های سیاسی - نظامی هستند که می‌توانند در جریان رشد و پس از تحکیم پیوند خود با توده‌ها، نخست هر چند سازمان بر اساس خط ایدئولوژیک

خود متحد شوند و احزاب انقلابی (حزب طبقه‌ی کارگر و احزاب خرده - بورژوازی و بورژوازی ملی) را به وجود آورند.» (صص ۱۹-۱۸). «ولی همواره باید به یاد داشته باشیم که شکل اصلی مبارزه، مبارزه‌ی مسلحانه چریکی است» (ص ۲۳).

### ب) درباره‌ی مطالب دسته‌ی دوم

**شیوه‌ی تولید ماقبل سرمایه‌داری در ایران:** «گفته‌های رفقا در مورد تاریخ ایران از آغاز تا عصر مشروطه، چه از نظر مبانی تنوریک و چه از نظر انطباق با واقعیت تاریخی ایران، درست نیست. رفقا نظام‌های اجتماعی را به صورت وقایع ساده‌ی می‌نگرند که توالی و ارتباطشان مبتنی بر قانون‌مندی مشخصی نیست.» (ص ۳۸). و «شیوه‌ی اجتماعی تولید دارای پنج شکل‌بندی مختلف است: شیوه‌ی تولید اشتراکی نخستین، شیوه‌ی تولید برده‌داری، شیوه‌ی تولید فئودالی، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و شیوه‌ی تولید کمونیستی.» (ص ۳۹). «کلیات این قانون‌مندی برای تمام جوامع یک‌سان است و درعین حال هر جامعه‌ی دارای ویژه‌گی خاص خود است، اما این ویژه‌گی به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند نفی کلیت کند.» (صص ۳۹-۴۰). «فئودالیزم ایران دارای یک عمر ۱۵۰۰ ساله است.» (ص ۵۴).

**کشورهای سوسیالیستی:** «در سال‌های نخستین ساختمان سوسیالیزم، تروتسکی، زینوویف، بوخارین، کامنف و هواداران رنگارنگ‌شان، اگر چه در قالب‌های مختلف و به عنوان‌های گوناگون، ولی در واقع حرف اصلی‌شان این بود که دگرگونی مناسبات تولیدی جامعه را امری «زیادی و افراطی» می‌دانستند... زینوویف و تروتسکی آشکارا علم‌داران منافع بورژوازی شهری بودند... و بوخارین بیش‌تر علم‌دار منافع کولاک‌ها بود. دیکتاتوری پرولتاریا به‌هرصورت آنان را تارومار کرد (اگر چه روش مبارزه با آنان موضوع قابل تأملی است).» (صص ۸۹-۹۰).

**کیش شخصیت:** «البته در جریان انقلاب و در طی ساختمان سوسیالیزم، پرستش شخصیت همیشه با یک شدت نیست، زمانی که خطر بورژوازی داخلی و خارجی از طریق رخنه در حزب و دولت و فریفتن توده‌ها بیش‌تر می‌شود، پرستش شخصیت هم برای مقابله با آن شدت بیش‌تر می‌گیرد.» (ص ۱۰۴؛ تأکید در این جا افزوده شده است). «پرستش شخصیت البته چیز بدی است

و باید حتی‌الامکان با آن مبارزه کرد، ولی باید به یاد داشت که یک پدیده‌ی ناگزیر در انقلاب و جامعه‌ی سوسیالیستی است و فقط به میزان محدودی می‌توان با آن مبارزه کرد. از طرفی مبارزه با کیش شخصیت نباید خیلی مهم و اساسی تلقی گردد. زیرا پزشک جراح نمی‌تواند عمل جراحی را رها سازد تا لکه‌ی خون را از لباس بیمار پاک کند.» (ص ۱۰۶).

**مبارزات و اختلافات درون حزبی:** «... باید بگوییم مبارزات درونی حزب انعکاسی از مبارزات طبقاتی {در} جامعه است. این مبارزه شدید و قاطع و بی‌رحمانه است.» (ص ۱۰۸). «درحالی‌که اگر هم ظاهر اختلافات بین دو شخص سیاسی و حتی اختلافات بین دو فرد معمولی بر سر اختلافات شخصی باشد، باز محتوای اختلاف نظر آن‌ها ناشی از تضاد بین ایدئولوژی دو طبقه است... دو شخص مختلف‌النظر به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه از ایدئولوژی دو طبقه‌ی مختلف سخن می‌گویند، آن‌وقت چه‌گونه ممکن {است} که در یک مبارزه‌ی خونین و آشتی‌ناپذیر بین دو جناح حزب، مبارزه‌ی طبقاتی نباشد و با انتقاد ما فیصله یابد.» (صص ۱۱۰-۱۰۹).

کم‌تر کسی یا جریانی در چپ استالینی ایران به این روشنی خطوط بینشی بسته‌ی فکری خود را نشان داده است: دید **مکانیکی** و **تک‌خطی** از تحول تاریخی، نظامی‌گری در سازمان‌دهی، فقدان رفتار دموکراتیک درونی، دید تک‌بعدی از مبارزه‌ی طبقاتی و ساختمان سوسیالیسم و توجیه و تأیید پرستش شخصیت با تکرار تحریف تاریخ انقلاب روسیه بر پایه‌ی نظریات رسمی شوروی در زمان حاکمیت استالین و تأیید سرکوب فجیع در دوره‌ی او. این منته‌الحد ندای آزادی‌بخشی بود که آغاز جنبش مسلحانه در ایران نوید آن را می‌داد. نظریات حمید مؤمنی خبر از آغاز استحاله‌ی فدائیان به یک جریان تمام‌عیار استالینیستی می‌داد.

### مقایسه‌ی موقعیت و نظریات گروه ستاره و سچفخا

مقایسه‌ی در دوره‌ی رهبری حمید اشرف و حمید مؤمنی به‌ساده‌گی نشان می‌دهد که این دو جریان در دو جهان متفاوت عملی و ذهنی زندگی و فعالیت، فکر و حرکت می‌کردند.

گروه ستاره در خارج از کشور مستقر بود، در مبارزه‌ی روزمره‌ی مرگ و

زندگی قرار نداشت و با پشت‌سرگذاشتن مبارزات سیاسی دانش‌جویی / جبهه‌ی و آشنایی و شرکت در جنبش‌های اجتماعی دهه‌ی شصت میلادی در جست - و جوی روزنه‌ی بی به سوی چشم‌اندازهای نوین و در پی برداشتن نخستین گام‌ها برای سازمان‌دهی در ایران بود. بنیادهای فکری و ایده‌آل‌های فردی و اجتماعی و تجربه‌ی بلافصل افراد تشکیل‌دهنده‌ی گروه با فدائیان متفاوت بود. نظام گفتمانی گروه ستاره به‌رغم تأثیرپذیری و استفاده از مفاهیم و زبان مارکسیستی - لنینیستی در چارچوب‌های تنگ ایدئولوژیک آن محصور نبود و نماند.

برای گروه درک تناقض بین استفاده از این مفاهیم در گفتمان غالب چپ و بار انقلابی ظاهری آن و کوشش آگاهانه برای فرارفتن از قالب‌های تفکر ایدئولوژیک و ارائه‌ی فکر مستقل کار آسانی نبود و احتیاج به زمان، تجربه و مطالعه داشت. نظریات گروه رفته‌رفته و به‌رغم سردرگمی‌های اولیه شکل گرفت و تفاوت‌های آن در عرصه‌های فکری و عملی با طرز تفکر غالب استالینیسیم در چپ فزونی یافت.

گروه ستاره هم فرزند عاصی زمان خود بود و هم هنجارشکن و آینده‌نگر. به دلیل پیشینه‌ی سیاسی و بافت طبقاتی اعضای گروه و تأثیر پیوند خویشاوندی تعدادی از فعالان آن با رهبران و فعالان جنبش ملی / مصدقی، دغدغه‌ی فکری جمع، دغدغه‌ی آزادی و کرامت انسان بود و از این زاویه به آزادی و نیز رهایی «پرولتاریا» می‌نگریست. این دغدغه در رشد و تحول خود به جایی رسید که این جمع رفته‌رفته پروژه‌ی آزادی را بخشی از پروژه‌ی بزرگ‌تر رهایی انسان دانست و غلبه بر از خودبیگانگی انسان را غایت مدینه‌ی فاضله‌ی مورد نظر. سوسیالیسم مدّ نظر گروه، از همان ابتدا سوسیالیسمی انسانی در مقابل سوسیالیسم اردوگاهی و استالینی بود. این برداشت در تداوم خود در تعریف از سوسیالیسم، دموکراسی سیاسی را به عنوان جزیی جدایی‌ناپذیر از آزادی‌های اجتماعی می‌دانست و آزادی فردی را به عنوان پیش شرط آزادی‌های اجتماعی.<sup>۱</sup>

۱. سال‌ها بعد در مقاله‌ی «آزادی و دموکراسی - یک جمع‌بندی از اصول»، در این باره چنین آمد: «ما معتقدیم که انسان و سعادت او در مرکز همه‌ی مسائل قرار دارد. هدف از هر نظام متعالی ترتیب مسائل ایجاد این سعادت است و سعادت بجز در یک زمینه‌ی تومانی آزادی و عدالت اجتماعی امری واهی و پوچ است.» (ص ۱۳). «آزادی در اتفاق با عدالت ←



حزب مدّ نظر گروه نیز که از ابتدا اندام‌واره‌یی فراتر از جمع جبری سازمان‌های انقلابیون حرفه‌یی و کارگری بود، تبدیل به حزبی طبقاتی شد که می‌بایست دموکراسی درونی در ساختار سازمانی آن و آزادی نظریات و دیدگاه‌های درونی پیش‌شرط رشد آن باشد. جامعه‌ی مدّ نظر گروه نه جامعه‌ی تک‌حزبی بل که پلورالیستی بود. مبارزه‌ی مسلحانه از دیدگاه گروه ستاره پاسخی تبلیغی بود به حاکمیت میلیتاریستی دولت و سرمایه و نه شکل همیشگی مبارزه‌ی سیاسی. اسلحه در خدمت سیاست بود و نه سیاست در خدمت اسلحه. هدف این سیاست، انقلاب سوسیالیستی برای رهایی انسان بود.

با توجه به این‌که رفقای گروه به موازات فعالیت‌های گروهی خود، فعالیت‌های دموکراتیک و تماس‌های وسیعی نیز داشتند، از آن‌چه ارنستو چه گوارا آن را «تفکر غارنشینی» می‌خواند برحذر بودند و به خاطر شرایط محیط از آن‌چه تفکر چریکی خوانده می‌شد (که هم در سازمان‌های ایرانی در غرب، و هم در سازمان‌های غربی، و هم بعداً در رفقای فدائی و مجاهد مشاهده می‌شد) در امان بودند. آفت بزرگ فیتیشسم سازمانی دلیلی برای رشد نداشت، گرچه نمودهایی داشت. بخش بزرگی از این خصوصیات حاصل محیط اجتماعی فعالیت گروه، تعدّد سازمان‌ها و تماس‌ها، مطالعات و آموزش‌های گروهی و بخشی نیز محصول خصوصیات فردی اعضای گروه بود که رشد آن‌ها آگاهانه پیگیری می‌شد.

**فدائیان** اما در دنیای دیگری سیر می‌کردند و راه دیگری را می‌پیمودند. آن‌ها در مبارزه‌یی خونین درگیر و پرچم‌دار مبارزه‌ی مسلحانه در ایران بودند. برای برداشتن هر قدم خطرهای بزرگی متحمل می‌شدند و بهای گزافی می‌پرداختند. این مبارزه‌جویی وجه تمایز آن‌ها در جنبش سیاسی ایران بود و احترام‌برانگیز. مبارزات و دلاوری‌های آنان مؤثر و امیدبرانگیز بود. اما سرکوب شدید و خفقان، اجازه‌ی رشد متوازن و متداوم را به آنان نمی‌داد. جرقه‌ها خاموش می‌شدند. آن‌ها نسلی بودند که هم‌چون ستاره‌گانی در آسمان غم‌زده‌ی

→ اجتماعی (که بدون آن آزادی نه میسر خواهد بود و نه معنی خواهد داشت) هدف واحد انسان سوسیالیست یعنی سعادت و شکوفایی انسانیت را بیان می‌کند. (رهائی، نشریه‌ی سازمان وحدت کمونیستی، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۱۸، آبان ۱۳۶۸، ص ۱۴).

سیاست ایران درخشیدند. اما فرصتی برای ترسیم مسیری معین به سوی آزادی و کرامت انسانی نیافتند. تراژدی نه فقط در سببیت رژیم بل که در شوره‌زار فرهنگ سیاسی حاکم و در یائسگی مارکسیسم روسی — اندیشه‌ی غالب و مرجع در میان آنان — نهفته بود. فدائیان متأسفانه نتوانستند جریان فکری مستقلی ایجاد کنند و به‌رغم انقلابی‌گری باارزش خود، سرانجام در دام نظام‌های جافتاده‌ی فکری حاکم بر غالب سازمان‌های چپ افتادند.

با شکل‌گیری جریان فدائیان و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه، فضای سیاسی در ایران دست‌خوش تغییر شد. تغییری که دامنه‌ی آن شامل خود فدائیان نیز شد. تغییر فضای سیاسی و سرکوب شدید و کشته‌شدن یا اعدام نظریه‌پردازان سازمان به دست رژیم شاه به تدریج تأثیر منفی خود را بر ساختار نظری، درونی و سیاسی فدائیان گذاشت.

نوشته‌یی از حمید اشرف، مؤثرترین و پُرسابقه‌ترین عضو رهبری فدائیان، تاحدودی بیان‌گر این وجه از تحولات درونی فدائیان بود. او در جمع‌بندی سه‌ساله که بیش‌تر نوشته‌یی است گزارش‌گونه تا تحلیلی، اشاره‌یی به «دست — آورده‌های مرحله‌ی اول»، از فروردین سال ۵۰ (ترور فرسیو) تا خرداد آن سال (کشته‌شدن امیرپرویز پویان)، دارد که می‌توان آن را به تمامی این دوره‌ی سه‌ساله تعمیم داد:

«در این مرحله ما موفقیت‌هایی بزرگ به دست آوردیم. توانستیم مبارزه‌ی مسلحانه را به‌شکل کاملی مطرح نماییم و روی آن تبلیغ نماییم. فضا را کاملاً سیاسی کردیم و امیدها را زنده ساختیم.... اتوریته و شخصیت دشمن لگدکوب چریک‌ها شد، قدرقدرتی دشمن در هم شکست و این امر بسیار مهمی بود. این دست‌آوردها برای ما از لحاظ استراتژیک بسیار مهم بود. ما تقریباً به اولین هدف خود رسیده بودیم. وقت آن بود که با استفاده از تأثیرات ایجادشده به سازمان‌دهی بپردازیم و دست‌آوردهای مان را عملاً تثبیت کرده و حفظ نماییم.»<sup>۱</sup> (ص ۳۷)

۱. جمع‌بندی سه‌ساله (۱۳۵۴)، جمع‌بندی از مبارزات فدائیان از فروردین ۱۳۵۰ تا فروردین ۱۳۵۳ (ص ۴) است. لحن و سیاق این نوشتار شباهت زیادی با راهنمای جنگ چریکی شهری ←

با کشته‌شدن امیر پرویز پویان (۳ خرداد ۱۳۵۰) و اعدام مسعود احمدزاده (۱۱ اسفند ۱۳۵۰)، فدائیان نظریه‌پردازان خود را از دست دادند. حمید اشرف چریکی برجسته و فرماندهی با تجربه و جسور بود، اما در نوشته‌های‌اش آگاهی تئوریک چندانی به چشم نمی‌خورد و در نتیجه قادر نبود خلاء فکری ایجادشده را پر کند. با پیوستن حمید مؤمنی به فدائیان، اوست که در نقش نظریه‌پرداز، فدائیان را به سوی چاه ویل مائوئیسم و استالینسم سوق می‌دهد.<sup>۱</sup> هم‌زمانی تغییر در فضای سیاسی جامعه و اقبال به فدائیان از یک‌سو و تغییر در بافت رهبری و موقعیت سازمانی فدائیان در جنبش از سوی دیگر، رفته‌رفته به استحاله‌ی آن‌ها منجر و تغییر موقعیت آنان در جنبش با تغییر جهت ایدئولوژیک و رفتاری همراه شد.

نشانه‌های فکری این استحاله کمی پیش‌تر آغاز شده بود. فدائیان پیش از انتشار جمع‌بندی سه‌ساله، در نوشته‌یی با عنوان «اثر مبارزه‌ی مسلحانه بر عناصر پیشتاز خلق»، سازمان خود را «منطبق بر جوهر و ذات مارکسیسم» دانستند (شبرد خلق، شماره‌ی ۱، نشریه‌ی داخلی، بهمن ۱۳۵۲، ص ۳). از شیوه‌ی نگارش

→ ماریگلا دارد و بیش‌ترین اسنادها هم به اوست (نفر دومی که به او اسناد می‌شود مائو است). هدف جمع‌بندی سه‌ساله آموختن از تجارب عملی فدائیان و راه‌یابی برای سازمان‌دهی مبارزه‌ی روزمره‌ی عملی و روبه‌گسترش بود. ساخت درونی این نوشته، به‌رغم ساخت منطقی و ریاضی ظاهری و دربرداشتن اشاره‌های کم‌وبیش هوش‌مندانه به برخی از جنبه‌های عملی، تکنیکی و سیاسی مبارزه، انسجام و قوام لازم را ندارد. حتی دوره‌بندی‌های آن از نظر زمانی کامل و دقیق نیست. درحقیقت، هیچ اشاره‌یی به سال‌های ۵۱ و ۵۲ در آن وجود ندارد. و روایت ارائه‌شده فاقد تسلسل منطقی است. به علاوه، در این نوشته اشاره‌یی به دیدگاه‌های تئوریک موجود در سازمان و چگونگی و چرایی هم‌زیستی جریان‌های متناقض فکری وجود ندارد. با توجه به اهمیت حمید اشرف در جنبش فدائیان، به عنوان عضو برجسته‌یی که در دوره‌های گوناگون این سازمان نقش بازی کرده، این کمبود را می‌توان ناشی از نبود تداوم و انسجام در نظریات تئوریک سازمان دانست. حمید اشرف هم شاهد دوره‌ی پویان - احمدزاده / فراهانی بوده و هم در دوره‌ی حمید مؤمنی فرماندهی او محسوب می‌شده و هم در دورانی که تفکر جزئی بر سازمان غالب شد، در رهبری سازمان نقش اصلی را داشته است.

۱. نگاه کنید به بررسی نوشته‌های سچفخا به قلم حمید مؤمنی در فصل ۶ - نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی، بخش نقد نظریات انحرافی، در کتاب حاضر.

این متن برمی‌آید که به احتمال زیاد حمید اشرف آن را نوشته است. اگر تصور جریانی از خود «منطبق» بودن اش بر «ذات» اندیشه‌ی است، صرف این بیان را باید سرآغاز انجماد فکری آن جریان دانست. چنین دریافتی، صرف نظر از این‌که چه تعریفی برای «جوهر» و «ذات» قائل شویم و چه‌گونه آن را تحلیل کنیم، و حتی به طرح این پرسش بنیادین نپردازیم که آیا اساساً می‌توان برای اندیشه‌ی پویایی مانند مارکسیسم «ذات» یا «جوهر» تعریف کرد، نشان از توهم فدائیان به موقعیت خود در جنبش داشت. این توهم به آنان اجازه می‌داد خود و اعمال خود را، اگر نه همواره، حداقل در بسیاری از مواقع، درست بدانند و خود را در انجام آن‌ها «محق» بشمارند.

چنین استنباطی، البته منحصر به فدائیان نبود و نیست. این برداشت جلوه‌ی از سازوکارهای پیچیده‌ی روانی و اخلاقی فردی یا جمعی قدرت است که در بسیاری از حزب‌ها، سازمان‌ها و حتی نظریه‌پردازان و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی دیده می‌شود. به‌رغم اهمیت تأثیر این نگرش بر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بازکردن چنین بحثی خارج از گستره‌ی این نوشته است.

حفظ سازمان و موقعیت آن — که با استفاده‌ی آزاد از تعبیر پویان شاید بتوان آن را بقای گسترش‌یابنده نامید — تبدیل به مهم‌ترین مشخصه‌ی فعالیت سازمانی شد. درحقیقت یکی از پی‌آمدهای عملی جمع‌بندی سه‌ساله تقویت سازمان‌دهی و قدرت‌یابی بیش‌تر مرکزیت بود. اثر مشهود این تغییر موقعیت را شاید بتوان در تغییرهای تدریجی نام و آرم فدائیان دانست. آن‌ها کمی بعد از تماس با گروه ستاره (پاییز ۱۳۵۲) با انتشار شماره‌ی دوم نشریه‌ی نبرد خلق (فروردین ۱۳۵۳) و به احتمال زیاد هم‌زمان با نوشتن پاسخ به گروه ستاره (بهار ۱۳۵۳)، نام «چریک‌های فدائی خلق» را به «سازمان چریک‌های فدائی خلق» تغییر دادند و سپس در شماره‌ی ۳ نبرد خلق (خرداد ۱۳۵۳)، اسلحه را در طرح دقیق‌تری از آرم به کلاشینکف تغییر دادند و داس و چکش را به آرم و «ایران» را به نام سازمان افزودند.<sup>۱</sup>

۱. حیدر تبریزی در مقاله‌ی با عنوان «رفیق بیژن جزنی و سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران» افزودن نام «ایران» را در «اواخر سال ۵۴، با توجه به گسترش فعالیت در خارج از کشور و منطقه و ارتباط با سایر جنبش‌ها» و افزودن داس و چکش را «نشانه‌ی سمت‌گیری کارگری سازمان و ←

در این دوره است که تعریف فدائیان از رادیکالیسم سیاسی بیش از پیش به سوی نظامی‌گری و ایدئولوژیک‌کردن آن درمی‌غلتد. در این مسیر است که فدائیان در تلاش برای شکل‌دادن به نظریات خود بیش‌تر و بیش‌تر از تفکر مستقل فاصله می‌گیرند، به طناب پوسیده‌ی مارکسیسم روسی می‌چسبند و چارچوب و منطق صوری ولی نظام‌مند و صیقل‌یافته‌ی آن را به عنوان مرجع فکری می‌پذیرند. در شرایط بحرانی است که فقدان یا ضعف اندیشه‌ی پیشرو به اندیشه‌های ساده‌گرا و تک‌خطی اجازه‌ی رشد می‌دهد و به منطق ساده‌نگر اجازه‌ی فرمان‌فرمایی مطلق. نقد حمید مؤمنی به نوشته‌ی *درباره‌ی انقلاب* که در بالا نقل شد، هر دو وجه نظامی‌گری و دفاع از «مارکسیسم» استالینی و ماتریالیسم تاریخی تک‌خطی او را به‌روشنی بیان می‌کند و نقطه‌ی عطفی در انحطاط تئوریک فدائیان به شمار می‌آید.<sup>۱</sup>

## چرا فعالیت مشترک؟

با توجه به این تفاوت‌ها و آشکارشدن برخی از اختلاف‌های نظری در سال اول پروسه‌ی تجانس، پرسش اساسی این است که چرا گروه ستاره و سچفخا به فعالیت‌های مشترک خود ادامه و دامنه‌ی آن را گسترش دادند؟ آیا فقط

→ مرحله‌ی نوینی در رشد و تکامل سازمان» عنوان می‌کند. (جنگی *درباره‌ی زندگی و آثار بیژن جزئی*، پانوش شماره‌ی ۴، ص ۲۶۱، بهار ۱۳۷۸، انتشارات خاوران، پاریس). این گزارش *درباره‌ی تاریخ افزوده‌شدن ایران*، و داس و چکش در اواخر سال ۵۴، یعنی تقریباً هم‌زمان با خروج حیدر تبریزی از ایران، دقیق نیست و تغییرهای دیگری را جا انداخته است. درعین حال، باید توجه کرد که در تصویرهایی که از جلد شماره‌های مختلف *نبرد خلق* در اینترنت وجود دارد، اغتشاشی به چشم می‌خورد. جلد شماره‌ی ۲ در *آرشیو اسناد / پوزیسیون ایران*، آخرین آرم سچفخا با داس و چکش و نام کامل را بر خود دارد. درحالی‌که جلد نسخه‌یی از شماره‌ی ۲ که در اختیار ماست، با آرم قدیمی، بدون داس و چکش و نام سازمان بدون «ایران» و به رنگ سرخ است. در وب‌گاه کار آنلاین، جلد شماره‌ی ۴ با آرم جدید با داس و چکش و نام کامل شامل «ایران» و جلد شماره‌ی ۵ با آرم جدید ولی بدون داس و چکش و بدون «ایران» دیده می‌شود.

۱. یکی از بارزترین وجوه عملی انحراف استالینی و میلیتاریسم درونی فدائیان مسئله‌ی اعدام‌هاست. نگاه کنید به فصل ۵ - *پایان پروسه‌ی تجانس*، بخش اعدام‌های درونی فدائیان در کتاب حاضر.

نیاز عملی و تاکتیکی این دو جریان به یکدیگر توضیح‌دهنده‌ی این هم‌کاری و گسترش فعالیت‌های مشترک بود یا باید دلایل دیگری را جست؟ یکی از دلایل مهم این هم‌کاری‌ها، به‌ویژه با توجه به این‌که اختلاف‌های بنیادی‌تر در زمینه‌ی استالینیسیم و عمل‌کرد استالینیستی هنوز آشکار نشده بود، قطعاً نیاز هر دو جریان به یکدیگر بود. گروه بر اساس هدف انتقال فعالیت‌های خود به ایران شکل گرفته بود و افراد آن به همین دلیل به خاورمیانه رفته بودند. تماس مجدد با فدائیان برای گروه ره‌گشا بود و امیدوارکننده. امید انتقال مبارزه به ایران به‌قدری برای گروه اهمیت داشت که یکی از باتجربه‌ترین اعضای خود رفیق منوچهر حامدی را به عنوان نماینده به ایران فرستاد. بعد از خاتمه‌ی پروسه‌ی تجانس نیز یکی از اولین اقدام‌های عملی گروه برای سازمان‌دهی مستقل اعزام رفقای به ایران بود. فدائیان نیز از آغاز شکل‌گیری‌شان به ارتباط‌های منطقه‌یی فکر می‌کردند. تاریخ آن‌ها با جنبش منطقه درآمیخته بود. این ارتباط تنها ارتباطی معنوی نبود، بل که به نیازهای سیاسی، تبلیغاتی، مالی و تسلیحاتی آنان نیز پاسخ می‌داد. فعالیت‌های گروه ستاره و امکانات گسترده‌اش در منطقه و به‌طورکلی در خارج از کشور، کشش و زمینه‌ی طبیعی را برای هم‌کاری فدائیان با آن ایجاد می‌کرد. اما، علاوه بر این نیازهای دو جانبه دلیل‌های دیگری نیز وجود داشت که به‌رغم اختلاف‌نظرها مشوق این هم‌کاری‌ها بود.

## امید به تغییر

امید به تحول و تغییر در جامعه و فضای سیاسی، یا متعاقباً یأس، از صافی‌های تعیین‌کننده‌ی چگونگی شرکت اشخاص و گروه‌های سیاسی در مبارزه است. در دورانی که امکان تغییر یا امید به آن زیاد باشد همه‌ی برداشت‌های دیگر تحت تأثیر نیروی امید قرار می‌گیرند. این امر به‌ویژه در دوره‌ی آغازین جنبش و در تشکل‌های سیاسی و مخفی و نیمه‌مخفی و هنگامی که فعالیت‌ها روزمره نشده‌اند و بن‌بست آشکاری در چشم‌انداز روزمره وجود ندارد دیده می‌شود. ادبیات سیاسی آن دوره نیز ادبیات تحول و امید بود. نسلی نوین با هدف غلبه بر شکست قبلی و یأس ناشی از آن به میدان آمده بود و آینده را از آن

خود می‌دانست. هم گروه و هم فدائیان مملو از امید بودند. هردو از پرچم‌داران امید این نسل بودند. پروسه‌ی تجانس را می‌توان به یک مفهوم پروسه‌ی تلاقی دو امید و به این دلیل بسیار پرانرژی و متحرک دانست.<sup>۱</sup>

تغییر در ترکیب رهبری فدائیان منجر به تفسیر نوینی از امید به تحول می‌شد و تعبیر رهبری از «تئوری» مبارزاتی و کاربردی آن با آنچه در بدنه‌ی سازمان و در زندگی روزمره‌ی سازمانی در جریان بود تفاوت پیدا می‌کرد. این به‌روشنی در تغییرات گوناگون رهبری فدائیان و چگونگی ارتباط آن با بدنه‌ی سازمانی دیده می‌شد. فعالان گروه در تجربه‌های نزدیکی که با تک‌تک فدائیان در خاورمیانه داشتند، از جمله کم‌وبیش سه سال زندگی مشترک با چهار عضو سازمان در خانه‌های تیمی، شاهد دوری تدریجی این بدنه‌ی سازمانی از تئوری‌ها و عمل‌کرد تشکیلاتی و حتی مخالفت آشکار آن‌ها با رهبری سازمان بودند. این روال کم‌وبیش تا ضربه‌های سنگین سال ۵۵ ادامه یافت.

درحقیقت یکی از دلایل اصلی اعزام حیدر تبریزی به خارج از ایران، همین احساس رهبری از فاصله‌گرفتن نماینده‌گان سازمان در خارج از کشور از آن و هراس از نزدیکی ایشان با گروه ستاره بود.<sup>۲</sup> این مشاهدات به گروه اجازه می‌داد فدائیان را جریان یک‌دست استالینیستی نپندارند و امید به تغییر آن را نزد خود بپرورانند: فعالان گروه خود را جزیی از فدائیان و مخالفان رهبری استالینی آن می‌پنداشتند و بدین‌گونه نیز عمل می‌کردند. این موضع فعالان گروه و رفتار ناشی از آن برای نماینده‌گان سازمان در خارج (حرمتی‌پور و دهقانی که بعد از ازدواج با یک‌دیگر در پاریس در سال ۵۴، به‌شکل محسوسی یگانه عمل می‌کردند)، و دیگر رفقای فدائی در خارج از کشور، چنگیز

۱. البته اشاره به وجود امید به معنای عدم اشاره به کمبودهای گروه نیست: برخورد غیرنقدانه‌ی رفقای گروه به فدائیان منجر به کم‌بهادادن به تفاوت‌های بینشی و مَنشی بود. اگر فعالان با فاصله و کم‌تر مجذوب «انقلاب» و «انقلابی‌گری» به تفاوت‌ها می‌نگریستند شاید به گونه‌ی دیگر عمل می‌کردند. فقط شاید.

۲. حیدر تبریزی این هراس را تأیید کرده است. (۱۳۹۵، ص ۴۹). برای اطلاع بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به: فصل ۵ - پایان پروسه‌ی تجانس، بخش اعزام نماینده‌ی جدید سچفخا به خارج: کودتای تشکیلاتی، در کتاب حاضر.

(محسن نوربخش) و داداشی (محمدعلی خسروی اردبیلی) بسیار روشن بود. نماینده‌گان فدائیان تا خاتمه‌یافتن «پروسه‌ی تجانس» در سال ۵۵ در عرصه‌های زیادی با رفقای گروه هم‌نظر و هم‌زبان بودند.<sup>۱</sup>

## تئوری و مَنش

تئوری به آگاهی و شناخت کمک می‌رساند و این دو به رفتار و عمل شکل می‌دهند. در ادامه‌ی پیوندِ ناگسستنی تئوری، آگاهی و شناخت است که رفته‌رفته و در طول زمان و گذر حوادث منش‌های فردی و جمعی جریان‌های سیاسی شکل می‌گیرند و به سستی نسبتاً جافتاده تبدیل می‌شوند. پاکرفتن «توده‌نیسم» و شکل‌گرفتن بینش و مَنش توده‌نیستی مثال بارز این امر در تاریخ جنبش سیاسی ایران است.

فدائیان در آغاز پروسه‌ی تجانس هنوز چارچوب تئوریک منسجمی نداشتند. مفهوم «فدائی» سنت‌شکنی، شورش علیه سازش‌طلبی و پشت‌کردن به مردم، نوآفرینی و ایثارگری را در اذهان فعالان دیگر بیدار می‌کرد. فعالان گروه وجود برخی از اختلافات مَنشی را حس می‌کردند، اما به دلیل عجینشدن رفاقت سیاسی با دوستی و احترام زیاد به مبارزات فدائیان بهای لازم را به ملاحظات خود نمی‌دادند. مضاف بر آن، «فدائی‌گری» هنوز به یک سیستم بینشی و به طریق اولی به یک مَنش تبدیل نشده بود. هنوز نظام گفتاری و عملی ویژه‌ی که بتوان آن را «فدائی‌گری» یا «فدائیسیم» نام داد شکل نگرفته بود. گروه ستاره نیز در آغاز راه بود و هنوز شکل نهایی خود را نیافته بود. این هم‌مسیری، هم‌کاری و هم‌بستگی آنان با یک‌دیگر راه، به‌رغم اختلاف‌ها، ممکن می‌ساخت. درحقیقت، به دنبال ضربه‌های بهار و تابستان سال ۱۳۵۵ به سچفخا در ایران و کزتابی‌های نماینده‌گان فدائیان در خارج از کشور عملاً پروسه‌ی تجانس به پایان رسید. حوادث ماه‌های پیش از بهمن ۱۳۵۷ و انقلاب بود که

۱. حرمتی‌پور که یکی از رفقای هم‌شهری و هم‌گروهی خود علی‌اکبر هدایتی‌تبار با نام سازمانی اسد را در جریان اعدام‌ها و تصفیه‌ی درونی (به احتمال زیاد در سال ۱۳۵۳) از دست داده بود، به‌شدت به عمل‌کرد مرکزیت اعتراض داشت. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به: فصل ۵ - پایان پروسه‌ی تجانس، بخش اعدام‌های درونی فدائیان.



دو جریان را در دو اردوی مخالف یک‌دیگر قرار داد. شکل‌گیری بیش و مَبیش «فدائی» و قوام آن از یک‌سو و آنچه بعدها مَبیش «وحدتی» خوانده شد از سوی دیگر، هم‌کاری قبلی و تقابل بعدی آنان، حاصل پروسه‌ی تاریخی بود. نگاهی از نزدیک به هم‌کاری‌های دو جریان می‌تواند نکات مطرح‌شده در بالا را روشن‌تر کند.

### «عصر طلائی» هم‌کاری‌های دو جریان

دلیل این نام‌گذاری برای این دوره از هم‌کاری‌ها، کمیت و کیفیت این فعالیت‌ها و نتایج آن‌هاست. این سال‌ها، از بهترین دوره‌های زندگی فعالان گروه، و در حد اطلاع ما، رفقای فدائی حاضر در منطقه بود. رشد چشم‌گیر سچفخا بین سال‌های ۵۲ تا ۵۵ طبعاً و در وهله‌ی اول مدیون فعالیت‌ها و از خود - گذشتگی‌های رفقای فدائی در ایران بود، ولی فعالیت‌های متنوع گروه ستاره نیز سهم قابل‌توجهی در آن داشت. شناساندن وسیع جریان فدائی در داخل و خارج از ایران، معرفی آن به جنبش‌ها و سازمان‌های منطقه و یاری‌رساندن به مبارزه‌ی آن در زمینه‌های عملی، فنی، مالی، انتشاراتی، تبلیغاتی و تسلیحاتی حاصل فعالیت‌های گروه بود. گسترش چتر دفاعی فدائیان و افزایش قدرت آتش آنان در ایران به‌طور عمده مدیون این هم‌کاری بود. این دوره‌ی کوتاه، به‌رغم اختلاف‌ها بین دو جریان و نادرست‌بودن برخورد رهبری فدائیان و نماینده‌گان آن در خارج، بخش مهمی از زندگی جنبش چپ ایران بود.

گروه در تابستان ۱۳۵۲، چند ماه پیش از تماس با فدائیان، برای گسترش فعالیت‌ها و یافتن جایگزینی برای عراق به‌عنوان پایگاه (مرکز فعالیت رادیویی و مرزی)، که احتمال ازدست‌دادن آن وجود داشت برنامه‌ریزی و اقدام کرد. استقرار در بیروت (فعالیت‌های تبلیغاتی، انتشاراتی، نظامی و ارتباطی) و تماس با دولت یمن جنوبی در صدر این برنامه‌ها بود (نگاه کنید به فصل ۳ - سیاهکل و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه). بعد از تماس با فدائیان، ارتباط برای ایجاد پایگاه جدیدی در سوریه و ایجاد کانال مرزی از طریق ترکیه و بعدها لیبی (رادیو و ارتباطی) در دستور کار قرار گرفت. این کوشش‌ها در ادامه‌ی فعالیت‌های گذشته‌ی گروه در منطقه قرار داشت، اما حجم و نوع فعالیت‌های

گروه پس از تماس با فدائیان در پاییز آن سال از نظر سیاسی و شکل سازمانی با قبل تفاوت داشت.

شرایط سیاسی منطقه بعد از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل تغییر کرده بود. با شناخت امروزی شاید بتوان آن دوره را آخرین مرحله‌ی رشد انقلابی‌گری جنبش‌های ملی و سکولار چپ دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی در منطقه دانست؛ دوره‌یی که با انقلاب ایران در بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) پایان یافت. «پیروزی نسبی» اعراب در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ را می‌توان تا حدود زیادی نقطه‌ی پایان رسمی ناسیونالیسم عربی دولتی دانست که با شکست آن‌ها در ژوئن ۱۹۶۷ آغاز شده بود. پایان جنگ، هم امکان مذاکره با اسرائیل را برای دولت‌ها و سازمان آزادی‌بخش فلسطین فراهم کرده بود و هم به ناسیونالیسم چپ و رادیکال عربی غیردولتی و هم به دولت‌هایی که هنوز مدعی نوعی از «مقاومت» بودند (سوریه) یا دور از جبهه‌ی جنگ با اسرائیل قرار داشتند (لیبی، عراق و یمن جنوبی)، اجازه‌ی میدان‌داری به عنوان نماینده‌گان ناسیونالیسم عربی را می‌داد. ناسیونالیسمی که از حمایت شوروی و بلوک شرق نیز برخوردار بود. روایت دولتی از ناسیونالیسم عربی هنوز جای قدرت‌نمایی داشت، اما این قدرت‌نمایی بیش‌تر در حیطه‌ی افزایش قدرت دولت‌ها و رهبران آن بود تا احقاق حقوق مردم عرب. در این دوره‌ی فشرده و کوتاه اما پُر حادثه، کانون ثقل حرکت‌های رادیکال پیش از آن‌که در سال ۱۳۵۷ به‌شکلی دیگر به ایران منتقل شود و رنگ‌وبوی دیگری به خود بگیرد و ادامه یابد، لبنان، یمن و ظفار بود.

## انقلاب در بُعد منطقه‌یی

آیا می‌توان اوج‌گیری نسبی جنبش مسلحانه در ایران در سال‌های ۱۳۵۲ - ۱۳۵۵، در پی آن‌پاگیری جنبش آزادی‌خواهی در آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ و سرکوب بعدی آن را بخشی از تحولات وسیع‌تر منطقه‌یی دانست؟ آیا جنبش مسلحانه در ایران - تاحدی که بتوان آن را یک جنبش چریکی نامید - بخشی از یک جریان بزرگ‌تر منطقه‌یی و بین‌المللی بود و سرنوشت آن را باید در سایه‌ی رویدادها و سیاست‌های منطقه‌یی تحلیل کرد؟  
هنوز جای تحلیلی همه‌جانبه از تأثیرات متقابل این دوره از تحولات سیاسی

در منطقه بر یک‌دیگر و بر جنبش چپ ایران خالی است، اما می‌توان گفت بسیاری از فعالان آن دوره در منطقه به اهمیت این ارتباط و پیوستگی مبارزه‌شان پی برده بودند، بی آن‌که به تمامی ابعاد این پیوند آگاه باشند یا بتوانند سرنوشت خود را در آن تصور کنند. در تحلیل‌های آن دوره و پیش از آغاز فاز جدید رادیکالیسم بعد از جنگ اکبر، منطقه‌ی خاورمیانه واحدی به‌هم‌پیوسته و ارگانیک بود که ایران در آن نقش ویژه‌ی داشت.<sup>۱</sup> این پیوستگی نه فقط بر اساس دریافت‌های عمومی و حس انترناسیونالیستی، بل که بسیار مشخص بود.

فعالان گروه ستاره این دوره را دوره‌ی انقلاب منطقه‌ی می‌دانستند و برای مبارزان ایران در آن نقش مهمی قائل بودند. چنین باورهایی تا حدود زیادی تحت تأثیر شعار معروف چه گوارا «دو، سه... چندین ویتنام برپا کنیم» بود.<sup>۲</sup>

۱. نقل بخش‌هایی از شماره‌های متفاوت *باختر/امروز* دوره‌ی چهارم در این باره بی‌فایده نیست:

۱- *انقلاب منطقه‌ی*. «برنامه‌ی تهاجمی امپریالیسم و پراکنده‌گی نیروهای انقلابی در منطقه»، عنوان سرمقاله‌ی شماره‌ی ۳۰، سال سوم، مهر ۱۳۵۱ بود. در این مقاله از جمله آمده است:

«برای تسریع در امر انقلاب منطقه‌ی خاورمیانه، و برای برهم‌زدن تعادل قوا به نفع انقلابیون، باید هم‌کاری و هماهنگی عملی نیروهای انقلابی طبق برنامه‌ی روشنی تحقق یابد.»

این مقاله در شماره‌ی بعد به زبان عربی منتشر و در پایین صفحه این شعار به عربی افزوده شد: «پیروزی خلق فلسطین و ظفار قطعی است.»

۲- *نقش ایران*. باختر امروز در سرمقاله‌ی با عنوان «خرده‌امپریالیسم» تعریفی برای خرده‌امپریالیسم ارائه داد، رژیم شاه در ایران را خرده‌امپریالیست منطقه نامید و به اهمیت مبارزه علیه سیاست‌های امپریالیستی آن اشاره کرد و از جمله نوشت:

«خرده‌امپریالیسم مرحله‌ی تشکیل مونوپولی‌ها و سرمایه در کشورهای سرمایه‌داری وابسته است. همان‌طور که رشد اقتصاد سرمایه‌داری در شرایط وابستگی موجود ناقص‌الخلقه‌ی به بار می‌آورد که تفاوت‌های اساسی با انواعی دارد که مستقلاً به مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری رسیده‌اند، رسیدن این سرمایه‌ی وابسته به مرحله‌ی پیشرفته‌تر از خود همان چیزی می‌شود که خرده‌امپریالیسم می‌نامیم.» (شماره‌ی ۳۸، سال سوم، نیمه‌ی اول اردیبهشت ۱۳۵۲).

این مقاله در پی آن به زبان عربی در *باختر/امروز* عربی (*ایران/یوم*) شماره‌ی ۴۰ منتشر شد.

۲. چریک‌های فدائی خلق در شماره‌ی اول *نبرد خلق* (بهمن ۵۲)، که به صورت نشریه داخلی منتشر شده بود، بیانیه‌ی با عنوان «دربارهی نقش امپریالیسم، صیهونیسم و سایر ←

اما، رفقای گروه با توان محدود خود طرح انقلاب منطقه‌یی را تا حد زیادی در میان مبارزان ایرانی و غیرایرانی در منطقه جا انداخته بودند، تاجایی که در آخرین شماره‌ی نبرد خلق، ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق (شماره‌ی ۷، خرداد ۱۳۵۵)، در بخشی مجزا اما در ادامه‌ی سرمقاله، سه صفحه به «جنبش مسلحانه‌ی ایران و انقلاب منطقه» اختصاص یافت. در این شماره هم‌چنین پیام‌های سازمان‌های انقلابی منطقه (صص ۱۹-۴۰) که رفقای گروه جمع‌آوری کرده بودند منتشر شد و فدائیان در مقدمه‌یی بر انتشار مصاحبه‌هایی به نقل از *ایران‌الثوره* و *باختر/امروز* با برخی از رهبران جنبش فلسطین (صص ۴۱ تا ۶۳) نوشتند:

«نبرد خلق با توجه به اهمیتی که برای وحدت نیروهای منطقه‌یی قایل است، بار دیگر متن این مصاحبه‌ها را برای پخش داخلی انتشار می‌دهد.» (صص ۴۱. تأکید در این جا افزوده شده است).

«پیوند خلق‌های منطقه با انقلاب ایران» عنوان سرمقاله‌ی شماره‌ی مخصوص *باختر/امروز* (شماره‌ی ۶۳، نیمه‌ی دوم بهمن ۱۳۵۳)، به مناسبت آغاز پنجمین سال مبارزه‌ی مسلحانه در ایران بود. در همین شماره از *باختر/امروز* نیز اعلامیه‌ی مشترک «جبهه‌ی خلق برای آزادی عمان، سازمان چریک‌های فدائی خلق، سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران» (به تاریخ ۱۳۵۳/۱۱/۱۶) منتشر شد. به دلیل اهمیت این بیانیه در نشان‌دادن حال‌وهوای آن دوره، متن کامل این اعلامیه به نقل از همان شماره‌ی *باختر/امروز* در پیوست ۳ - *اعلامیه‌ی مشترک چهار سازمان در خاورمیانه* ارائه می‌شود.<sup>۱</sup>

→ مرتجعین و ضرورت اتحاد نیروهای انقلابی در منطقه» منتشر کردند و در آن نوشتند: «تجارب چند سال اخیر عملاً به ما آموخته است که پیروزی منفرد یک جنبش در شرایط اتحاد امپریالیستی بسیار مشکل و شاید امری محال باشد.» (صص ۶).

۱. این اعلامیه را چهار سازمان امضا کردند. علاوه بر این‌ها، «در راه رهایی خلق‌های منطقه»، سرمقاله‌ی شماره‌ی ۷۰ *باختر/امروز*، بهمن ۵۴ و در آغاز ششمین سالگرد ۱۹ بهمن، این چنین آغاز می‌شود:

«جنبش مسلحانه‌ی خلق ما هر روز گام‌های بیش‌تری در جهت تثبیت خود در جامعه برمی‌دارد و هم‌زمان با آن، پیوند خود را با نیروهای انقلابی منطقه ←

آیا واقعاً انقلاب منطقه‌یی در جریان بود یا فعالان گروه چنین تصور می‌کردند؟ در این صورت، چرا این برداشت با پذیرش دیگران همراه می‌شد؟ شاید پاسخ همه‌جانبه به این پرسش‌ها هنوز زود باشد. اما، امروز با فاصله گرفتن از آن دوره و با وجود روشن شدن برخی از نتایج آن، شاید بتوان مدعی شد که برداشت گروه از آنچه در منطقه در جریان بود درست، و این از بخت فعالان گروه بود که این دوره را از نزدیک تجربه کردند و در نبردهای آن شرکت داشتند. به‌رغم شکست در آن دوره، شکی نیست که پایان هیچ دوره‌ی تاریخی از پیش روشن نیست و نبردهای منطقه در آن سال‌ها می‌توانست به نتایج دیگری منجر شود.

## لبنان و ظفار

بسیاری از شاهدان دوره‌ی اول جنگ داخلی لبنان (۱۹۷۵ - ۱۹۷۷)،<sup>۱</sup> و از جمله فعالان گروه ستاره، به‌ویژه پیش از فروکش کردن این جنگ در سال ۱۹۷۶ به دنبال حمله‌ی سوریه، آن را بخشی از انقلاب منطقه‌یی (عمان، لبنان و فلسطین،

→ مستحکم‌تر کرده و جایگاه مناسب خود را در انقلاب منطقه می‌یابد. امروز صحت اعتقاد دیرین ما بر ضرورت پیوند انقلاب‌های منطقه بیش‌ازپیش ثابت شده است و کم‌تر انقلابی وجود دارد که خاورمیانه را به صورت یک واحد ارگانیک نبیند و راه‌رهایی خلق‌های منطقه را نه در انفراد بل که در پیوند و پیوست انقلاب جوامع آن نبیند. مبارزه‌ی انقلابی خلق‌های فلسطین و خلیج فارس و ایران و ترکیه پایه‌های اساسی این اتحاد انقلابی هستند و پیوندی که در سال‌های اخیر بین این انقلاب‌ها به وجود آمده است بالفعل شدن این اعتقاد دیرین را که خود ناشی از تحلیل مشخص اوضاع منطقه بود نوید می‌دهد.»

سرمقاله‌ی شماره‌ی ۷۵ *باختر/روز*، تیرماه ۱۳۵۵، نیز این عنوان را دارد: «ایران، لبنان، فلسطین، عمان و... سرزمین مشترک جنگ انقلابی خلق‌های منطقه است». این مقاله با این جمله خاتمه می‌یابد:

«و برای انقلابی ایرانی، لبنان، فلسطین، عمان و... سرزمین جنگ اوست.» (ص ۳).  
هدف این اشاره‌ها تأکید بر دریافت منطقه‌یی از انقلاب بود. متن این سرمقاله در پیوست ۴ - سرزمین مشترک جنگ انقلابی خلق‌های منطقه در کتاب حاضر آمده است.

۱. برای توضیح بیش‌تر درباره‌ی جنگ داخلی لبنان، نگاه کنید به یادداشت [۱۲] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

ترکیه و ایران) می‌دانستند. با دخالت مستقیم ایران در دفاع از سلطان قابوس علیه جنبش ظفار (۱۳۵۱) در عمان و اعزام اولین نیروهای عملیاتی ارتش ایران (۱۳۵۲)، اعزام نیروهای اردن و دخالت بیش‌تر انگلستان، مبارزه در ظفار وارد مرحله‌ی جدیدی شده بود.<sup>۱</sup> اما، جنبش ظفار در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) به شدت ضعیف شد و در سال ۱۹۸۱ اعضای باقی‌مانده‌ی آن سازمان خود را منحل کردند.<sup>۲</sup> این دوره تقریباً با رشد فدائیان و سپس سرکوب آن‌ها در ایران هم‌زمان بود.

۱. با اوج‌گیری جنبش ظفار و پس از دخالت آشکار ارتش ایران علیه این جنبش، در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳، جبهه‌ی ملی ایران - بخش خاورمیانه طی اعلامیه‌ی یادآور شد:

«امپریالیسم و ارتجاع تلاش می‌کنند که هر جرعه‌ی انقلابی را خاموش کنند و هر روزنه‌ی امیدی را ببندند.»

و ادامه داد:

«ما این اقدامات نفرت‌انگیز رژیم ایران را که جزئی از طرح کلی مرتجعین علیه جنبش مترقی خلق عرب است به شدت محکوم می‌کنیم و پشتیبانی بی‌دریغ خلق خود را از خلق یمن و خلق عمان ابراز می‌داریم و از تمام نیروهای انقلابی و مترقی دعوت می‌کنیم که به یاری برادرانی که در یمن و عمان علیه نیروهای ارتجاعی می‌جنگند برخیزند و دست ارتجاع و امپریالیسم و صهیونیسم را برای همیشه از منطقه کوتاه کنند.» (باختر/امروز، شماره‌ی ۴۹، دی ۱۳۵۲، ص ۴).

سیس به عنوان اولین اقدام عملی، این گزارش در بالای صفحه‌ی نخست شماره‌ی بعدی، (باختر/امروز، شماره‌ی ۵۰، بهمن ۱۳۵۲) منتشر شد:

«به ابتکار و دعوت جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه، جلسه‌ی نمایندگان سازمان‌های مترقی و انقلابی تشکیل شد. در این جلسه یک بیانیه سیاسی مشترک به منظور هم‌بستگی و پشتیبانی از انقلاب مردم عمان و خلیج انتشار یافت و سپس به منظور جمع‌آوری و ارسال کمک‌های مختلف، کمیته‌ی به نام «کمیته‌ی کمک به انقلاب عمان و خلیج» تشکیل گردید تا اقدامات عملی و فوری به عمل آورد.» (باختر/امروز، شماره‌ی ۵۰، بهمن ۱۳۵۲).

ایجاد این کمیته از اولین قدم‌ها برای ایجاد کمیته‌های هم‌بستگی با خلق عمان بود که بعدها از طریق رفقای فعال کنفدراسیون و نیروهای مترقی اروپایی و آمریکایی دنبال شد و الگوی تازه‌ی از مبارزه و هم‌بستگی بین‌المللی را به وجود آورد.

۲. برای شرحی درباره‌ی جنبش مسلحانه در ظفار، نگاه کنید به یادداشت [۱۳] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

اوج‌گیری و ضربه‌خوردن تقریباً هم‌زمان سه جنبش مهم مسلحانه‌ی منطقه — ایران، فلسطین / لبنان و ظفار — را می‌توان فاز نهایی رادیکالیسم سکولار و چپ قبل از توفان اسلامی در منطقه دانست.

تغییر فضای سیاسی منطقه باعث تغییراتی در موقعیت تشکیلاتی گروه شد. اعضای گروه از آغاز پروسه‌ی تجانس در کنار فعالیت به نام جبهه‌ی ملی (بخش خاورمیانه)، به عنوان چریک‌های فدائی خلق نیز فعالیت می‌کردند. در شرایط جدید، به پیشنهاد فدائیان و توافق فعالان گروه ستاره، گروه روابط تشکیلاتی مستقل نداشت و تبدیل به مجموعه‌یی از افرادی شده بود که به‌صورت انفرادی با رابطان فدائیان در خارج (محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی) در ارتباط بودند. رهنمودها را این دو نفر می‌دادند و اعضای گروه نیز فعالیت‌های خود را به آنان گزارش می‌کردند.<sup>۱</sup> فدائیان در خارج از کشور فعالان گروه را بخشی از خود می‌دانستند و روابطی بسیار صمیمانه و دوستانه با آنان داشتند و این فعالان نیز خود را عملاً بخشی از فدائیان می‌دانستند. هرازچندگاه جلسه‌یی عمومی بین افرادی از گروه که در منطقه حضور داشتند یا برای این منظور به آن‌جا می‌آمدند و رفقای فدائی برگزار می‌شد که سیاست‌های عمومی‌تر یا مشخص در آن‌ها به بحث گذاشته می‌شد. طی آن سال‌ها در مجموع چهار یا شاید پنج جلسه از این نوع برگزار شد. علاوه‌براین، رفقای فدائی جلسه‌های مشابهی با فعالان این جمع در اروپا داشتند. روابط دوستی و رفاقت اعضای گروه و فعالان نزدیک به گروه در اروپا با یک‌دیگر هم‌چنان پابرجا بود، ولی شکل تشکیلاتی نداشت. درحقیقت فکر تشکیل دوباره‌ی گروهی مستقل به‌تدریج بعد از به‌نبست — رسیدن هم‌کاری گروه و فدائیان و پایان پروسه‌ی تجانس (تابستان ۵۵) شکل گرفت و چند ماه بعد در بهار ۱۳۵۶ گروه شکل تشکیلاتی به خود گرفت.

۱. این سبک کار فدائیان با تمام گروه‌هایی بود که مایل به پیوستن به آنان بودند. هدف این سیاست تشکیلاتی درحقیقت از بین بردن ارتباط درون‌گروهی و جذب فردی فعالان بود تا تجانس بین دو جریان. این سیاست در مورد گروه ستاره به دلیل درونی‌شدن دریافت‌های نظری جمعی و وجود ارتباط عمیق سیاسی فعالان گروه با یک‌دیگر، آگاهی نظری و تجربه‌ی فعالان آن و گسترده‌گی بدنه‌ی سازمانی در عمل شکست خورد.

به دلیل تغییر در موقعیت تشکیلاتی گروه پس از برقراری رابطه با فدائیان، رفقای گروه، به‌ویژه آن عده که در تماس با جریان‌های منطقه‌یی بودند، هم‌زمان دو هویت سیاسی متفاوت اما به‌یک‌معنا مکمل یک‌دیگر داشتند. برخی از رفقا حتی دارای دو نام مستعار سازمانی بودند: یکی در ادامه‌ی فعالیت‌های قبلی جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه و کارهایی که به نام آن انجام می‌دادند و دیگری - جدیدتر - برای نمایندگی فدائیان.<sup>۱</sup> این نوع از تفاوت‌ها در عمل البته فقط صوری بود و نه واقعی. در آن دوره هیچ اقدامی بدون مشورت و آگاهی فدائیان انجام نمی‌گرفت و این حتی دربرگیرنده‌ی اقدام‌ها و تماس‌هایی بود که به نام جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه انجام می‌شد. تصور فعالان گروه و نماینده‌گان فدائیان و تصور همه‌ی کسانی که با این جمع در ارتباط بودند این بود که اینان «یک روح‌اند در دو بدن». در این دوره بود که به یمن فعالیت‌های فدائیان در ایران و کار شبانه‌روزی گروه و اوضاع ملت‌هت منطقه، عبارت «انقلاب مسلحانه‌ی ایران» در کنار «انقلاب مسلحانه‌ی فلسطین» و «انقلاب مسلحانه‌ی ظفار» در مطبوعات مترقی عربی در بیروت جا افتاد. گروه خود را در این دوره بخشی از انقلاب منطقه می‌دانست و در چارچوب این باور مبارزه می‌کرد.

## استقرار در دمشق

دمشق را می‌توان به عنوان پایگاهی جدید برای فعالیت‌های جبهه‌ی ملی (در واقعیت گروه ستاره / فدائیان) دانست. این انتخاب با توجه به استقرار بیش‌تر

۱. البته همین‌جا باید اضافه کرد که این ارتباط‌ها به‌ویژه با سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی و رابطان آنان و روشن‌فکران عرب بیش‌تر روابط شخصی مبتنی بر اعتماد دو طرفه بود تا صرف روابط سازمانی و رسمی. ارتباط آن‌ها نیز با اعضای گروه و دیگران به‌مثابه‌ی افراد معین حقیقی بود و نه نماینده‌گان حقوقی این یا آن جریان. هرچند در ابتدا این روابط به عنوان روابط سازمانی (عمدتاً جبهه‌یی و بعدها فدائی) آغاز شده بود، در تداوم خود و تحت تأثیر فضای سیاسی آن سال‌ها و فضای اجتماعی که روابط غیررسمی را به روابط رسمی ترجیح می‌داد به روابط شخصی و در بسیاری از مواقع به دوستی تبدیل شد. برای آن‌ها و برای ما «کی» بودن افراد مهم‌تر از «چی» بودن آن‌ها بود. بعضی از این روابط با گذشت حدود نیم قرن هنوز ادامه دارد. فعالان گروه در منطقه فقط مبارزه نمی‌کردند؛ زندگی هم می‌کردند.



تأسیسات نظامی فلسطینی‌ها در سوریه پس از خروج نیروهایشان از اردن و به دلیل نیازهای نظامی و بعدها تکنیکی بود. نخستین بار یکی از رفقای گروه به نماینده‌گی از فدائیان در بهار ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) با جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی عمومی (به رهبری احمد جبرئیل)<sup>۱</sup> تماس گرفت. این جریان فلسطینی چریک‌های فدائی خلق را به دلیل ارتباط نزدیک‌شان با رفیق ایرج سپهری (ابو سعید الایرانی) که در صفوف آن‌ها تعلیم رزمی دیده و جنگیده بود می‌شناختند.<sup>۲</sup> دفتر جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی عمومی در بغداد یکی از رفقای گروه ستاره را به عنوان نماینده‌ی چریک‌های فدائی خلق به دفتر مرکزی این جبهه در دمشق معرفی کرد. این ارتباط مقدماتی بعدها گسترده‌تر شد. ابو شاهین که پیش‌تر در پادگان فتح در بغداد دوره دیده بود، نیز در تابستان ۱۳۵۴ به دوره‌ی نظامی چهارماهه‌ی این جبهه پیوست و اولین تجربه‌های جنگی خود را در اقامتی چندماهه در جنوب لبنان، و اولین تجربه‌ی فرماندهی نظامی خود را همراه این جبهه در جنگ داخلی لبنان در بیروت، به‌ویژه در نبرد هتل‌ها، تجربه کرد و دو بار زخمی شد. (درباره‌ی

۱. درباره‌ی زمینه‌های شکل‌گیری این جبهه، نگاه کنید به یادداشت [۱۴] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

۲. رفیق ایرج سپهری یکی از مجرب‌ترین چریک‌های فدائی بود که در دوم شهریور ۱۳۵۲ هنگامی که با محمد حرمتی‌پور از عراق به ایران بازمی‌گشت با شک مأموران دولتی در آبادان روبه‌رو شد و در درگیری مسلحانه جان باخت. حرمتی‌پور خوش‌بختانه از این مهلکه جان سالم به در برد. ایرج سپهری خاطراتی بسیار خواندنی دارد با عنوان جبهه‌ی نبرد فلسطین (انتشارات چریک‌های فدائی خلق، شهریور ۱۳۵۳) که نه‌تنها نشان‌دهنده‌ی ذوق و شوق جوانان مبارز ایرانی برای پیوستن به جنبش فلسطین و آماده‌گی آنان برای به‌آب‌و‌آتش‌زدن برای رسیدن به هدف است، بل که گزارشی نسبتاً کامل درباره‌ی دوره‌ی نظامی جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی عمومی (ص ۳۰ تا ۴۸) در بر دارد. سفر سپهری و حرمتی‌پور به عراق در تابستان سال ۱۳۵۲ و دستگیری آنان توسط دولت عراق را باید اولین کوشش چریک‌های فدائی خلق برای تماس مجدد با جنبش فلسطین و ارتباط در خارج از کشور دانست. در پی بازگشت آن‌ها به ایران درگیری پیش آمد. در سفر بعدی حرمتی‌پور به عراق، پاییز ۱۳۵۲، او با گروه تماس گرفت. برای توضیح بیش‌تر درباره‌ی اولین سفر مشترک حرمتی‌پور و سپهری به عراق و بازگشت آن‌ها به ایران، نگاه کنید به حیدر تبریزی (۱۳۹۵)، پانوش ۳۲، ص ۷۷).

ابو شاهین نگاه کنید به فصل ۲ - گروه ستاره و ایرانیان در عراق). در جریان تماس با این جبهه رفقای گروه با دانش جوی جوان، فرهیخته و خوش ذوقی در این سازمان، به نام محمود الزاید آشنا شدند که بعدها یار و یاور گروه در بسیاری از فعالیت‌های مطبوعاتی و تبلیغاتی در بیروت شد.<sup>۱</sup>

## گسترش ارتباط با الفتح

استقرار در دمشق باعث گسترش روابط پیشین گروه با الفتح شد. رابط اصلی کماکان خلیل الوزیر معروف به ابو جهاد بود. او بی‌شک یکی از بافراست‌ترین رهبران سیاسی و نظامی جنبش فلسطین بود و بیش از هرکس دیگری در منطقه بر گردن جنبش مسلحانه‌ی ایران و ترکیه حق داشت. ابو جهاد در پشتیبانی از این جنبش‌ها، به‌ویژه جنبش ایران، به‌راستی از جان و دل مایه می‌گذاشت و این هم‌بستگی برای همه‌ی ایرانیانی که با او در تماس بودند پراج و ارزش‌مند بود. بخشی از متن کوتاهی که به مناسبت ترور او به دست مأموران موساد در تونس در مقدمه‌ی نامه‌ی هم‌بستگی «کمیته‌ی خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی»<sup>۲</sup> خطاب به رفقای سازمان آزادی‌بخش فلسطین و الفتح در ۲۰ آوریل ۱۹۸۸، چهار روز بعد از کشته‌شدن او، نوشته شد هم روشن‌گر روابط گسترده‌ی الفتح با مبارزان آن دوره است و هم یاد و بزرگ‌داشتی از این انقلابی بزرگ:

«ابو جهاد، برای جنبش سیاسی و مسلحانه‌ی دهه ۷۰ میلادی در ایران نام ناآشنایی نیست. نام رابطی حساس، تیزهوش و کاردان است که در سال‌های آغازین این جنبش - که کوچک‌ترین گام‌های سیاسی، عملی و سازمانی مستلزم کوشش‌ها و صرف انرژی فراوان بود - از

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی او نگاه کنید به یادداشت [۱۵] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

۲. نگاه کنید به متن کامل این مقدمه‌ی کوتاه با عنوان «به یاد ابو جهاد» و متن کامل نامه‌ی هم‌بستگی خطاب به رفقای فلسطینی به زبان عربی همراه با ترجمه‌ی فارسی آن در نشریه‌ی خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی (اندیشه‌ی رهائی، شماره‌های ۸ و ۹، اسفند ۱۳۶۷، صص ۲۲۲-۲۱۸).

حمایت‌های معنوی و مادی از آن — بی‌هیچ چشم‌داشتی — دریغ نکرد. او که خود در کوره‌ی کارزار آب‌دیده شده بود و با مشکلات فعالیت‌های اولیه به‌خوبی آشنایی داشت، حتی در بحرانی‌ترین لحظات جنبش فلسطین، از کمک مستقیم به مبارزه‌ی انقلابی در ایران خودداری نکرد. او به‌فراست و به‌تجربه دریافته بود که هیچ قدم مهمی، بدون تدارک جزء به‌جزء و لحظه‌به‌لحظه، میسر نخواهد بود. او بود که بیش‌ترین امکان آموزش نظامی در «کمپ»ها را فراهم می‌آورد. او بود که اسلحه و مهمات لازم را به مبارزان تحویل می‌داد. او بود که در صورت دستگیری و به‌زندان‌افتادن آنان در کشورهای عربی برای آزادی‌شان اقدام می‌کرد. او بود که حتی با قبول ریسک حمله‌ی نظامی اسرائیل، رادیوی صدای انقلاب فلسطین را در اختیار مبارزان ایرانی قرار می‌داد.»

همان‌جا در پانویست توضیحی درباره‌ی رادیو «صدای انقلاب فلسطین» که ابو جهاد امکان استفاده از آن را برای گروه ستاره فراهم کرده بود، آمده است:

«به دنبال قرار داد ۱۹۷۵ الجزایر، دولت عراق مانع پخش برنامه‌های «رادیو میهن‌پرستان» و «رادیو سروش» گردید. در پی آن کوشش‌های گوناگونی که از پیش برای ایجاد یک فرستنده‌ی جدید رادیویی آغاز شده بود، شدت گرفت. ابو جهاد در مقابل درخواست رفقای ما جهت به‌راه‌انداختن مجدد رادیو، امکان استفاده از فرستنده‌ی صدای انقلاب فلسطین را که در جنوب لبنان قرار داشت، برای این رفقا فراهم کرد. روز بعد از پخش اولین برنامه‌ی فارسی، اسرائیل به بمباران محل این فرستنده‌ی رادیویی پرداخت. طی حمله‌ی اسرائیل، چند فلسطینی کشته و زخمی شدند.»<sup>۱</sup>

۱. همان‌جا، ص ۲۱۹. برای اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی ابو جهاد، نگاه کنید به یادداشت [۷] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

## تسلیحات

در ارتباط گروه ستاره با الفتح در دمشق، علاوه بر حمایت‌های عمومی، دو موضوع در الویت قرار داشت: تسلیحات و آموزش‌های ویژه. الفتح مهم‌ترین منبع تسلیحاتی گروه در تمامی آن دوره و سوریه مهم‌ترین راه رساندن اسلحه به ایران از طریق عراق و ترکیه بود. در سراسر سال‌های پروسه‌ی تجانس (۱۳۵۲ - ۱۳۵۵) این فعالان گروه ستاره بودند که تمامی تجهیزات نظامی و تکنیکی و کمک‌های وسیع مالی را برای ارسال به رفقای فدائی در ایران جمع‌آوری می‌کردند. بیش‌ترین میزان امکانات نظامی و تکنیکی در سوریه و لبنان و تاحدی نیز در عراق فراهم می‌شد. نماینده‌گان سازمان فدائیان در خارج و هم‌چنین فعالانی که بعد از قطع‌شدن ارتباطشان با سازمان در ایران به منطقه آمدند و از طریق رفقای گروه دوباره با فدائیان ارتباط برقرار کردند و بعدها به این سازمان پیوستند، حتی در تهیه‌ی یک فشنگ از آن انبوه مهمات یا یک قلم از تجهیزات دفاعی ارسالی به ایران نقشی نداشتند. البته مبارزه‌ی فدائیان و حضورشان در منطقه پیش‌شرط این کار بود<sup>۱</sup> حیدر تبریزی که موضوع کتاب خود را روابط برون‌مرزی سچفخا قرار داده، به مسئله‌ی مهم فراهم‌کردن تجهیزات دفاعی و ارسال آن‌ها به ایران توجه نکرده است.

مسئولیت انتقال تجهیزات نظامی از عراق به ایران با رفقای فدائی چنگیز (محسن نوربخش) و داداشی (محمدعلی خسروی اردبیلی) بود. گذشتن از رمز طبق قرارهای از قبل تنظیم‌شده و با استفاده از رمز، از طریق رادیو میهن‌پرستان

۱. به گزارش حسن ماسالی که در آن زمان مسئول رابطه با لیبی بود:

«در کل حدود هشت‌صدهزار دلار کمک مالی گرفتیم که برای چریک‌های فدائی خلق به داخل کشور فرستادیم... حمید اشرف طی نامه‌ی نوشت: به آن مرد سخاوتمند (قذافی) بگویند که کمک‌های بیش‌تری بکند.» (خاطرات، ۱۳۹۲، ص ۳۹۳).

کمک‌های مالی دریافتی از عراق و بعدها لیبی فقط بخشی از منابع بودند. بسیاری از رفقای ما که در اروپا و آمریکا برای تحصیل و زندگی کار می‌کردند، معمولاً معادل یک روز از درآمد هفتگی خود را (و در بعضی مواقع به‌مراتب بیش‌تر) برای کمک به چریک‌های فدائی به رابطه‌های خود می‌دادند. فعالیت برای ایجاد منابع مالی یکی از وظایف رفقای اروپا و آمریکا بود. گروه دو سرمایه‌گذاری کوچک، یکی در آمریکا و دیگری در اروپا، نیز انجام داد که موفقیت‌آمیز نبود.

اعلام می‌شد. رفقای فدائی در پایگاهی در اهواز (به مسئولیت علی اکبر جعفری) تجهیزات را تحویل می‌گرفتند و سپس بین واحدهای خود در ایران پخش می‌کردند. هنگام حرکت از عراق معمولاً یک تن از رفقای گروه، غالباً به همراه حرمتی‌پور و در بعضی مواقع بدون وی، این دو رفیق را تا مرز همراهی می‌کرد و آنان با اسلحه، مهمات و نیازهای دیگر تکنیکی - دفاعی و کمک‌های مالی جمع شده (نگاه کنید به: فصل ۵ - پایان پروسه‌ی تجانس، بخش حمل تجهیزات به عراق برای انتقال به ایران) وارد ایران می‌شدند. رفیق حامدی نیز از همین طریق و همراه آن‌ها محموله‌یی از تجهیزات نظامی و کوله‌باری از تجربه‌ی سیاسی را در پاییز ۱۳۵۳ برای رفقای فدائی در ایران به ارمغان برد. نوع اسلحه و تجهیزات نیز با توجه به خواست‌های رفقا در ایران و نیازهای آن‌ها تعیین می‌شد.

برنامه‌ی گروه ستاره مسلح کردن هر خانه‌ی تیمی سچفخا در ایران با حداقل یک کلاشینکف روسی دسته‌فیزی تا شو (احمصص حدیدی) بود. روشن نیست که این هدف تا چه میزان تحقق یافت، اما مسلم است که رفقای گروه برای تحقق آن از هیچ کوششی فروگذار نکردند. لزوم داشتن دفاع قوی از موضع ثابت برای پوشش هنگام فرار از آموخته‌های فعالان گروه در کمپ‌های آموزشی فلسطین (به‌ویژه در حموریه) و جنگ داخلی لبنان بود.<sup>۱</sup>

۱. مطلوب‌ترین اسلحه برای تهاجم و دفاع متحرک در جنگ چریکی شهری، هفت‌تیر و مسلسل‌های سبک ۹ میل‌متری و البته نارنجک است. مرغوب‌ترین انواع سلاح‌های انفرادی سبک که می‌شد در خاورمیانه‌ی آن زمان امید به یافتن آن‌ها داشت هفت‌تیر ۹ میل‌متری بلژیکی براونینگ و مسلسل‌های کوچک ۹ میلی‌متری ساخت ایتالیا و چکسلواکی بود. دریافت این نوع از سلاح‌ها از الفتح تقریباً غیرممکن بود. هفت‌تیر برای فلسطینی‌ها کاربرد زیادی داشت و به‌شدت ضروری بود و بسیاری از کادرهای فلسطینی فاقد آن بودند. شاید یک یا دو قبضه هفت‌تیر در طول آن سال‌ها دریافت شد. مسلسل سبک کوچک نیز کاربرد روزمره برایشان نداشت و در انبارهایشان نداشتند. برای تهیه‌ی آن ناچار بایستی به بازار آزاد رجوع می‌شد. در بازار آزاد نیز با وجود کوشش فراوان دو یا سه قبضه از این نوع مسلسل‌ها بیش‌تر به دست نیامد.

سلاح سازمانی جنبش فلسطین، همانند بسیاری از جنبش‌های چریکی که دارای پایگاه ثابت یا منطقه‌ی نفوذ بودند، کلاشینکف بود. بهترین نوع آن کلاشینکف ساخت روسیه و کارآمدترین ←

خرید اسلحه در بازار آزاد با دو مشکل مالی و امنیتی همراه بود. اسلحه‌ی فردی مرغوب مناسب برای مبارزه‌ی چریکی شهری کم‌یاب و گران بود و یافتن قاچاقچی قابل اعتماد خطرات خود را داشت. راهی که گروه برای حل مشکل مالی یافت مبادله‌ی سلاح‌های دریافتی از سازمان‌های فلسطینی در بازار آزاد با اسلحه‌ی مناسب بود. گاه نیز خرید اسلحه تنها راه چاره بود. پیش شرط اجرای چنین طرحی یافتن طرف معامله‌ی قابل اعتماد و داشتن انبار برای نگاه‌داری اسلحه بود. برای یافتن دلال اسلحه‌ی قابل اعتماد، گرفتن تسلیحات و انبارکردن آن باز از حلال مشکلات، ابو جهاد، کمک خواسته شد. پس از توضیح دلایل، او با درخواست‌های مکرر برای گرفتن اسلحه موافقت و امکان انبارکردن آن‌ها را نیز فراهم کرد. به دنبال حمایت‌های ابو جهاد انبارهایی در سوریه و لبنان ایجاد شد. انبار اسلحه‌ی گروه در سوریه بخشی از انبار مرکزی فتح در حموریه بود. در بیروت نیز از بخشی از انبار یکی از دفاتر ویژه‌ی الفتح در صبرا که زیر نظر مستقیم ابو جهاد قرار داشت استفاده می‌شد.

ابو جهاد هم کلاشینکف دسته‌فلزی تاشو (انحصار حادیبی) در اختیار گروه می‌گذاشت و هم دسته‌چوبی (انحصار خشیبی) و هم مسلسل‌های قدیمی (استرلینگ انگلیسی، تامپسون آمریکایی) که نه به درد فلسطینی‌ها می‌خورد و نه به درد نبرد چریکی. انحصار حادیبی در میان واحدهای فلسطینی بسیار محبوب و درخواست برای مجهزشدن به آن زیاد بود و در جریان جنگ داخلی لبنان افزایش نیز یافته بود. به این دلیل، آن را به‌ندرت به مبارزان غیرفلسطینی برای استفاده در خارج از میدان مستقیم نبردهای فلسطینی می‌دادند. با این حال گروه توانست با اصرار زیاد و توضیح این‌که این نوع از کلاشینکف در جنگ

→ آن دارای دسته‌ی فلزی تاشو بود که استفاده و حمل آن را آسان‌تر می‌کرد. نوعی ویژه از آن نیز وجود داشت که به علت داشتن لوله‌ی اضافی توانایی جمع‌کردن تراکم گاز بعد از شلیک یک گلوله و استفاده از گاز متراکم‌شده برای پرتاب گلوله آرپی‌جی داشت. این نوع از کلاشینکف درحقیقت هم مسلسل بود و هم موشک‌انداز که آن را اصطلاحاً *معدله* می‌نامیدند. برای استفاده‌ی مؤثر و کم‌خطر از این نوع سلاح تجربه و مهارت فراوان ضروری بود و شمار اندکی از مبارزان می‌توانستند از آن به عنوان سلاح سازمانی استفاده کنند. *معدله* سلاح سازمانی و محبوب ابو شاهین در جنگ‌های منطقه‌ی هتل‌ها در بیروت بود.

چریکی شهری برای دفاع از موضع ثابت (خانه تیمی) ضروری است، شماری از آن را دریافت کند و به ایران بفرستد. برای افزایش قدرت آتش به عنوان پوششی برای دفاع ثابت یک یا دو تفنگ پنج‌تیرپران وینچستر و مقدار زیادی گلوله‌ی معروف به «چهارپاره» — که برای شکار حیوانات بزرگ استفاده می‌شود — از مغازه‌ی بیروت که اسلحه‌ی شکاری می‌فروخت، خریداری و به عراق و از آن‌جا به ایران ارسال شد.

یافتن قاچاقچی مناسب و خرید یا تعویض اسلحه نیز با آگاهی الفتح و هم‌کاری دفاتر آن انجام می‌شد. رفقای گروه از طریق دفاتر الفتح با فروشندگانی اسلحه در سوریه و بیروت و در سوریه از طریق دفتر تسلیح مرکزی سازمان فتح در حموریه با چند قاچاقچی آشنا شدند که تجهیزات لازم را نداشتند. شاید در یک یا دو نوبت خریدی از آن‌ها انجام شد. مهم‌ترین بازار برای تهیه‌ی اسلحه بیروت بود. در «جمهوری دموکراتیک صبرا و شاتیل» عتیقه‌فروشی فلسطینی تبار به نام شاهین مغازه‌ی بی به همین نام داشت. او طرف اصلی برای تعویض اسلحه بود.<sup>۱</sup>

ابو جهاد حتی در حمل تجهیزات از دمشق به بغداد به گروه یاری رساند. در مجموع، شاید چهار یا پنج بار برای بردن اسلحه، مهمات و تجهیزات از مرز عراق استفاده شد.<sup>۲</sup> برای کاستن از خطر رفت‌وآمد در تاریکی شب از یک

۱. برای توضیح بیش‌تر درباره‌ی عتیقه‌فروشی شاهین، نگاه کنید به یادداشت [۱۶] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

۲. حیدر تبریزی خود اطلاع دست اولی از فعالیت‌ها در خاورمیانه ندارد. او ابتدا از قول حسن ماسالی می‌گوید که «سلاح و مهماتی که به ایران فرستاده می‌شد، عمدتاً از طریق نیروهای فلسطینی تهیه می‌شد» و بلافاصله اضافه می‌کند: «بنا به روایتی بخشی از سلاح‌ها به‌طور قاچاقی در بیروت خریداری شده و از طریق سوریه و ترکیه به عراق برده می‌شد». (۱۳۹۵، ص ۲۹). توضیحاتی در این زمینه ضروری است. دفعات خرید اسلحه بسیار نادر بود (گروه اسلحه تعویض می‌کرد و اسم این کار را «تبدیل به احسن» گذاشته بود). یکی از این موارد معدود، خرید یک یا دو قبضه پنج‌تیرپران بود که به آن اشاره شد. از ترکیه به عراق هیچ‌گاه اسلحه منتقل نشد. این کار نه‌تنها عملی نبود، بی‌فایده هم بود. حمل اسلحه از سوریه به عراق و ترکیه انجام می‌گرفت. تنها باری که ممکن بود محموله‌ی بی از طریق کردستان سوریه به کردستان عراق و از آن طریق به ایران ارسال شود در سفر چنگیز (محسن نوربخش) از ←

دستگاه دوربین ارتشی مجهز به اشعه‌ی مادون قرمز استفاده می‌شد که رفقای گروه آن را از فروشگاه وسایل دست دوم ارتش آمریکا در آلمان خریده بودند.

## تعلیمات و نیازهای ویژه

رفقای گروه پس از استقرار در دمشق دریافتند که الفتح بخشی ویژه ولی نه‌چندان علنی به نام اللجنة العلمية یا کمیته‌ی علمی دارد. کار این کمیته تحقیق و تولید برخی از سلاح‌های مورد نیاز الفتح و در صورت لزوم تعمیر آن‌ها بود. مسئول فنی و اجرایی این کمیته در دمشق جوانی بود به نام ابو جعفر که در آلمان در رشته‌ی مهندسی مکانیک تحصیل کرده بود. هم‌کاران ابو جعفر او را به خاطر چشم‌های آبی و محل تحصیل‌اش ابو جعفر الألمانی خطاب می‌کردند. چند مهندس دیگر و تعدادی کارگر فنی ماهر در رهبری این کمیته‌ی مستقر در دمشق بودند.<sup>۱</sup>

→ سوریه به ایران، بعد از ضربه‌های ۱۳۵۵ و با کمک «اتحادیه‌ی میهنی کردستان» بود. اما، نه تنها از نظر جغرافیایی/نظامی تصور استفاده از چنین مسیری دشوار است، بل که علاوه بر آن چنگیز برای ارتباط‌گیری اولیه بعد از ضربه‌ها به ایران می‌رفت و دارای جای مشخصی هم نبود که با خود بار اسلحه حمل کند.

۱. محل کار این تأسیسات کارگاه گارازمانند بزرگی در اردوگاه آواره‌گان فلسطینی یرموک در دمشق بود. درهای آهنی بزرگ و مستحکم این «گاراز» بی‌نام همواره بسته بود و فقط در زمان‌های معین و پس از کوبیدن به شیوه‌ی معینی بر روی در آهنی، باز می‌شد. واحدهای نظامی الفتح که در این محوطه حضور داشتند از این کارگاه بزرگ به‌شدت محافظت می‌کردند. درون این محوطه به چند بخش تقسیم شده بود و از بخش‌های تحقیقاتی و انبارهای آن ۲۴ ساعته محافظت ویژه می‌شد. این تأسیسات دارای دو لایه‌ی جدا بود. بخشی از این محوطه دارای اتاق رخت‌کن و ناهارخوری با آشپزخانه‌ی کوچکی بود که هر روز سر ساعت ناهار رایگان برای همه‌ی کارکنان فنی فراهم می‌کرد. چند اتوبوس کوچک کارکنان این کمیته و از جمله رفقای گروه را که دوره می‌دیدند هر روز سر ساعت ۹ صبح به آن‌جا می‌برد و بعدازظهر سر ساعت ۵ بازمی‌گرداند. چند نفر از مسئولان کمیته‌ی علمی، از جمله ابو جعفر در همان محل زندگی می‌کردند. این کمیته و هلال احمر فلسطین از منظم‌ترین مؤسسه‌های فلسطینی بودند که رفقای ما در آن سال‌ها دیدند. کمیته‌ی علمی الفتح دارای کارگاه نسبتاً مجهزی برای تولید موشک‌انداز و موشک آرپی‌جی، انواع نارنجک و مین، ←



البته این کارگاه، با وجود این‌که به نظر می‌رسید کارگاه مرکزی الفتح باشد، یگانه مرکز تحقیقاتی و تولیدی آن نبود. ابو جعفر، بعد از آن‌که اعتمادش به رفقای گروه فزونی یافت، آن‌ها را به یکی از محوطه‌های محافظت‌شده در همان کارگاه برد که در آن تحقیق روی ساخت زیردریایی یک‌نفره‌ی رادارگریز در جریان بود.

رفقای گروه به دنبال درخواست برای گذراندن دوره‌های آموزش‌های ویژه به این کمیته راه یافتند. آن‌ها از ابو جهاد درخواست آموزش در دوره‌ی ساخت نارنجک و صداخفه‌کن کرده بودند. هر دوی این خواست‌ها برای انتقال تجربه و فرستادن آن تجهیزات به ایران بود. ابو جهاد رفقای گروه را به ابو جعفر معرفی کرده و از او خواسته بود آن‌ها را آموزش دهد. او هم یکی از کارگران ماهر حلقه‌ی مدیریت را مسئول آموزش این رفقا کرده بود. بنا به اطلاعات موجود، این رفقا تنها میهمانان خارجی انقلاب فلسطین بودند که به این کمیته راه یافته بودند. چند تن از فعالان گروه ستاره، چند تن از کادرهای محلی جذب‌شده به جبهه‌ی ملی خاورمیانه در عراق و یک یا دو تن از فعالان قابل‌اعتمادی که از ایران گریخته و از طریق گروه با فدائیان خلق در تماس بودند در این دوره‌ی آموزشی که نزدیک به دو ماه طول کشید شرکت کردند. آن‌ها برای فراگیری نارنجک‌سازی، دوره‌ی قالب‌سازی و ریخته‌گری را گذراندند و برای ساختن صداخفه‌کن کار با ماشین تراش را آموختند. رفقای شرکت‌کننده در این دوره پس از آموزش، تولیدات خود و از جمله قالب نارنجک با آرم سازمان چریک‌های فدائی خلق و تعدادی صداخفه‌کن برای مسلسل کوچک ۹ میلی‌متری برتا و هفت تیرهای ۷ و ۹ میلی‌متری براونینگ ساخته‌شده را به عراق و از آن‌جا به ایران فرستادند. رفقای فدائی هم در ایران مستقلاً به تکنیک تولید نارنجک دست یافته بودند و آرم خود را هم به کار می‌بردند.

آموزش تکنیکی دیگری که رفقای ما چندی بعد دریافت کردند، استفاده

→ تعمیر اسلحه و تحقیق بر روی سلاح‌های جدید بود. تولید موشک‌انداز آرپی‌جی و موشک‌های آن که در واحدهای دیگر هم تولید می‌شد به حدی زیاد بود که بنا به شنیده‌ها حتی مازاد احتیاج خود را به دولت سوریه می‌فروختند.

از مُرس بود. این آموزش در بیروت انجام گرفت. یادگیری استفاده از مُرس برای شرکت‌کننده‌گان در این دوره در اولویت قرار نداشت. اما، طی این «آموزش» که حدود یک هفته یا ده روز طول کشید رفقا موفق به کشف بزرگی شدند. «کشف بزرگ» البته برای رفقای گروه که بیش‌تر از روی کنج‌کاوی و تکمیل آموزش‌های‌شان و پرکردن برنامه‌ی روزانه خود به دنبال آن رفته بودند. در حین این آموزش رفقا متوجه شدند که این دفتر دارای چند دستگاه شنود رادیویی قادر به شنود بی‌سیم‌های پلیس مخفی است. این کشف بزرگی بود چرا که استفاده از این دستگاه‌ها امکان شنود بی‌سیم‌های گشت‌های پلیس و ساواک را به چریک‌ها در ایران می‌داد. چند دستگاه از این رادیوهای شنود از طریق الفتح که آن‌ها را به نام یک شرکت کشتی‌رانی می‌خريد سفارش داده شد و مهندسان الفتح پس از انجام دست‌کاری‌های لازم برای افزایش قدرت شنود آن‌ها را در بیروت به رفقای ما تحویل دادند. این هدیه‌ی ارزش‌مند از طریق سوریه به عراق و از آن‌جا به ایران فرستاده شد. به گفته‌ی آن‌زمان محمد حرمتی‌پور این دستگاه‌های شنود در ایران برای سازمان بسیار مفید افتاده بودند.<sup>۱</sup>

۱. اشرف دهقانی در متنی «به مناسبت چهلمین سالگرد جان باختن رفیق کبیر فریدون (علی‌اکبر) جعفری» در سال ۱۳۹۴ در سایت خود می‌نویسد:

«در تهران نیز رفیق جعفری هم چنان فعال بود.... در یک مورد او که آماده‌ی رفتن بر سر قراری بود متوجه می‌شود که مأموران ساواک مشغول محاصره‌ی همان محلی هستند که او می‌بایست سر قرار حاضر شود. در آن زمان سازمان این قدرت را یافته بود که می‌توانست از طریق رادیویی، امواج بی‌سیم‌های مأموران ساواک را دریافت کند و رفیق جعفری درست با شنیدن سخنان مزدوران ساواک متوجه خطر شده و از رفتن بر سر آن قرار لورفته اجتناب می‌کند. رفیق شیرین (معاضد) واقعه را به این صورت تعریف می‌کرد: رفیق جعفری که همیشه مواظب بود قرارهایش را خیلی دقیق اجرا کند، از مدت کوتاهی قبل از زمان قرارش کنش‌هایش را هم پوشیده و آماده‌ی رفتن بود. من گوشم به رادیو بود و چشمم به رفیق جعفری. همیشه در این‌جور مواقع نگرانی داشتم که نکند رفیقی که سر قرار می‌رود قرارش از قبل لو رفته باشد. در چنین وضعی بودم که متوجه تغییر صدا در بی‌سیم‌های ساواک شدم و به رفیق جعفری گفتم کمی صبر کن انگار اتفاقی دارد می‌افتد. هر دو به صدای بی‌سیم‌ها دقیق شدیم. ساواکی‌ها به هم‌دیگر پیام می‌دادند و موضوع ←

رفقای گروه این کشف خود را با مجاهدین نیز در میان گذاشتند و آنان نیز از آن بهره بردند.

قابل توجه بود که فلسطینی‌ها برای درامان بودن از کنترل تلفنی دولت‌های لبنان و اسرائیل شبکه‌ی مخابراتی ویژه‌ی خود را ایجاد کرده و نسبت به امنیت و محافظت از آن بسیار حساس بودند.

یکی از مشکل‌ترین مأموریت‌هایی که طی آن سال‌ها چریک‌های فدائی خلق به عهده‌ی رفقای گروه گذاشتند یافتن سیانور مرغوب برای خودکشی در هنگام دستگیری بود. یکی از رفقای گروه نیز که در مسئولیت‌های مرز ترکیه و ایران نقش داشت یکی دو سال کپسول سیانور با خود حمل می‌کرد. دشواری این مأموریت بیش‌تر در بار سنگین اخلاقی آن بود تا یافتن سیانور و ارسال آن به ایران. باین‌حال به علت وحشی‌گری رژیم در شکنجه هنگام دستگیری، لزوم حفظ اسرار به هر قیمتی و قبول کردن ارزش‌های رایج آن دوره درباره‌ی ایثار و ازخودگذشتگی و اولویت حفظ سازمان و رفقای دیگر، رفقای گروه در پی انجام این مأموریت رفتند.<sup>۱</sup>

یافتن سیانور در اواسط سال ۱۳۵۴ از طریق بخش داروسازی هلال احمر فلسطین انجام شد. یکی از کارگاه‌های تولیدی این بخش در شهرک دوما در نزدیکی دمشق قرار داشت. رفقای از گروه که در آن شهرک<sup>۲</sup> زندگی می‌کردند

→ بر سر رفتن به محلی بود. در این حین نام خیابان‌ها و محل جمع‌شدن ساواکی‌ها مشخص شد. رفیق جعفری که تا این لحظه ساکت بود با خونسردی گفت، آره این محل قراره منه. خودشونو دقیقاً برای ساعتی که من در آن محل قرار دارم آماده می‌کنند. این را گفت و برای درآوردن کفش‌هایش از اتاق خارج شد.

۱. سال‌ها بعد در ایران، پس از حوادث ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، دو رفیق عضو سازمان وحدت کمونیستی که مسئولیت کارهای تدارکاتی را به عهده داشتند، با استدلال‌هایی شبیه به فدائیان دهه‌ی پنجاه خورشیدی تقاضای حمل سیانور کردند و پاسخ رسمی رفقای کمیته‌ی هماهنگی سازمان پس از بحث درباره‌ی این درخواست رفقا «نه» قاطع بود. استدلال کمیته‌ی هماهنگی ساده بود: هیچ‌چیز بالاتر از انسان و حفظ جان او نیست؛ هر انسانی نماینده‌ی انسانیت است.

۲. در آن دوره، رفقای گروه در دوما و در اتافی در پشت یک قهوه‌خانه زندگی می‌کردند. پیش از آن نیز رفقای ترکیه در آن خانه زندگی می‌کردند و پس از مدتی زندگی مشترک، ←

و با دکتر مسئول این واحد دوست بودند از او درخواست کمک کردند و او یکی از قوی‌ترین نمونه‌های سیانور را با بودجه‌ی تحت اختیارش از یکی از کشورهای اروپای شرقی (احتمالاً چکسلواکی) سفارش و به‌محض دریافت در اختیار رفقای گروه قرار داد.

## حمل تجهیزات به عراق برای انتقال به ایران

در سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۴ بیش‌تر تسلیحات و تجهیزات در بیروت و دمشق تهیه و از آن‌جا برای ارسال به ایران به عراق منتقل می‌شد. بخشی از این تجهیزات در بیروت در خانه‌های محل زندگی رفقا نگهداری می‌شد و بخش بزرگ دیگری از آن در انبارهای الفتح در بیروت و سوریه. مسئله‌ی مهم ایجاد کانال مطمئن ارتباطی برای ارسال این تجهیزات به عراق بود. رفقای گروه در بیروت از طریق دفتر ابو یحیی، دستیار ابو جهاد، به دنبال یافتن قاچاقچی «مناسب» بودند. هم‌کاران ابو یحیی رفقای گروه را به یک مؤسسه‌ی حمل‌ونقل تجاری که در بندر بیروت فعال بود معرفی کردند. البته از همان آغاز هم از امنیت این ارتباط چندان مطمئن نبودند و درباره‌ی عواقب احتمالی آن هشدار می‌دادند. از این‌رو یکی از رفقای مقیم بیروت، به‌رغم مخالفت شدید رفیق

→ خانه در اختیار رفقای گروه قرار گرفت. صاحب‌خانه که صاحب و گرداننده‌ی آن قهوه‌خانه هم بود به رفت‌وآمدهای آن‌جا کاری نداشت. خانه درحقیقت اتاق بزرگی در پشت قهوه‌خانه و دارای حیاط بود. آشپزخانه، توالت و حمام آن در یک محوطه بود و پرده‌یی پارچه‌یی آن‌ها را از یک‌دیگر جدا می‌کرد. حرمتی پور، داداشی، چنگیز و حماد شیبانی که ارتباط دوباره‌ی او با فدائیان از طریق گروه برقرار شده بود نیز مدت کوتاهی در این خانه زندگی کردند. البته، دومی آن زمان را نباید شهرک نامید. بیش‌تر حالت ییلاق اطراف دمشق را داشت با نه‌ری روان و کوچه‌پس‌کوچه‌های خاکی. دوما به دو بخش تقسیم شده بود: بخشی که بر دامنه‌ی کوه قرار داشت و منزل رفقای گروه و کارگاه داروسازی هلال احمر فلسطین در آن بود و بخشی دیگر در دره‌مانندی پر از تپه‌ماهور که شمار زیادی فلسطینی در آن زندگی می‌کردند. این دو بخش را جاده‌یی که دمشق را به بیروت متصل می‌کرد از یک‌دیگر جدا می‌ساخت. دوما با وجود این‌که دارای چند خانه با باغ بزرگ بود که تابستان‌ها به اجاره‌ی سعودی‌ها درمی‌آمد، منطقه‌یی فقیرنشین بود. این منطقه در طول جنگ‌های داخلی سوریه پس از ۲۰۱۱ یکی از آخرین محله‌هایی بود که در کنترل نیروهای جهادی قرار داشت.

دیگری که برای کمک از بغداد آمده بود، بدون همراه بردن تجهیزات به دفتر مؤسسه در بندر بیروت رفت (همان بندری که در تابستان ۱۳۹۹ انفجار بزرگی در آن رخ داد) و به محض ورود به محوطه‌ی درونی بندر به دست مأموران امنیتی لبنان دستگیر شد. ولی با اعتصاب غذا در زندان و دخالت الفتح پس از حدود ده روز از زندان آزاد شد و او را به بغداد فرستادند. چندی بعد از این حادثه، اقدام برای انتقال اسلحه به عراق از سر گرفته شد. کمک ابو جهاد در این زمینه از یاد رفتنی است. او یکی از راننده‌گان و محافظان خود به نام ابو سعید را که در دوما زندگی می‌کرد، همراه با امکانات گاراژ و تریلی حمل و نقل الفتح در سوریه در اختیار رفقای گروه گذاشت. مجموعه‌ی تجهیزات در دو یا سه نوبت از سوریه به بغداد حمل شد. حمل از بیروت به سوریه، پیش از شدت یابی جنگ داخلی لبنان، کار مشکلی نبود. فلسطینی‌ها تا قبل از تهاجم سوریه به لبنان جاده و مرز مخصوص خود را داشتند. اسلحه و تجهیزات گروه ابتدا از بیروت در ماشین‌های الفتح به سوریه حمل و در بخش ویژه‌ی از گاراژ تعمیرات الفتح در اطراف دمشق در خودروهای بی‌نمره‌ی دست دوم و آماده برای فروش متعلق به فلسطینی‌ها، جاسازی می‌شد و سپس بر روی تریلی مخصوص حمل خودروی متعلق به الفتح قرار می‌گرفت. سپس، ابو سعید همراه یکی از رفقای گروه تریلی را از طریق مرز رمادی به بغداد می‌بردند. طی این مسیر ۸۰۰ کیلومتری حدود ۱۲ ساعت طول می‌کشید. در بغداد ابو سعید تریلی را به گاراژی می‌برد و پس از تخلیه‌ی محموله‌ی آن، تجهیزات و اسلحه را به رفقای گروه تحویل می‌داد. شب را نزد آن‌ها می‌ماند و فردای آن روز با تریلی خالی به سوی دمشق حرکت می‌کرد.<sup>۱</sup> در آخرین سفر ابو سعید به بغداد اتفاقی افتاد که چیزی نمانده بود باعث درگیری بین رفقای گروه در بغداد با ابو نضال مسئول الفتح در عراق شود.<sup>۲</sup>

۱. برای توضیح درباره‌ی فعالیت‌های اقتصادی فلسطینی‌ها و ارتباط آن با فعالیت‌های سیاسی، نگاه کنید به یادداشت [۱۷] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».
۲. ابو نضال از طریق متوجه حضور ابو سعید راننده و یکی از محافظان ابو جهاد در منزل رفقای گروه در بغداد شده بود (نگاه کنید به فصل ۴ - پروسه‌ی تجانس، بخش حمل ←

## مرز ترکیه

ایجاد امکان عبور از مرز ایران و ترکیه مهم‌ترین اقدام پرمخاطره‌ی گروه برای جایگزین کردن مرز عراق برای تردد بود. فقدان کادر محلی در ترکیه و نداشتن پایگاهی در آن سوی مرز در ایران، لزوم هم‌کاری با جریان‌هایی که خود در جنگ و گریز با دولت ترکیه بودند و وجود شرایط پلیسی در ترکیه استفاده از این مرز را مشکل می‌کرد. در آن دوره، برخلاف سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، استفاده از این مرز آسان نبود. با وجود این، رفقای گروه برای انجام این

→ تجهیزات به عراق برای انتقال به ایران). او حدس می‌زد که ابو سعید اسلحه به عراق برده، اما درباره‌ی جزئیات اطلاعی نداشت. بعد از ظهر روزی که ابو سعید هنوز در منزل رفقای گروه به سر می‌برد و در طبقه‌ی بالای منزل استراحت می‌کرد، ابو نضال همراه محافظان مسلح خود به آن جا رفت و قصد دستگیری ابو سعید را داشت. چند تن از رفقا و از جمله رفیق محمد حرمتی‌پور در منزل بودند و طبق روال معمول یک مسلسل کلاشینکف، /خمص جدیدی، آماده‌ی شلیک در اتاق نشیمن/ پذیرایی وجود داشت.

رفیق حمید، که خود در رابطه با حمل اسلحه به بغداد مورد سوءظن ابو نضال و در آن اتاق مشغول به کار بود، در را به روی این میهمان ناخوانده و آشنا گشود. ابو نضال سراغ ابو سعید را گرفت و حمید با دیدن ابو نضال و همراهان مسلح او با عصبانیت فریاد زد و با اشاره به کلاشینکف موجود در خانه گفت: یا اسلحه را کنار بگذارید یا ما هم اسلحه می‌کشیم. ابو نضال بهت‌زده به محافظان خود دستور داد اسلحه را غلاف کنند و گفت در جست‌وجوی ابو سعید هستند. حمید با فریاد پاسخ داد: ابو سعید نامی این‌جا نیست و اگر هم بود می‌بایستی از روی جنازه‌ی ما رد می‌شدید تا به او دست یابید. ابو نضال که به قساوت شهرت داشت، سخت جا خورد و پس از عذرخواهی رفت. شب همان روز حمید و رفیق دیگری مسلحانه ابو سعید را با ماشین خود تا مرز سوریه در رمادی بدرقه کردند. ابو جهاد که بعدها داستان را از ابو سعید شنیده بود، به گروه بسیار نزدیک‌تر شد و اعتمادش افزایش یافت. رفقای گروه همان‌زمان و پس از حادثه حدس می‌زدند که ابو سعید به احتمال زیاد همراه محموله‌ی اسلحه، برای فعالان فلسطینی مخالف ابو نضال نیز مهمات برده بود. اما خوش حال بودند که وظیفه‌ی خود را در محافظت از ابو سعید به‌درستی انجام داده بودند. دوستی با ابو سعید که در دوما زندگی می‌کرد بیش‌تر شد و هر زمان که احتیاج به دیدار فوری ابو جهاد بود، با او تماس برقرار می‌شد.

برای توضیح بیش‌تر درباره‌ی شخص ابو نضال نگاه کنید به یادداشت [۱۹] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

مهم کوشیدند و پس از سه سال توانستند به هدف خود برسند. آن‌ها صرفاً از این بخت برخوردار بودند که به‌رغم همه‌ی رویدادها از معرکه جان سالم به در بردند. این رفقا بعد از مدت‌ها اقامت در مسافرخانه‌های گوناگون، بالاخره توانستند دو خانه در ترکیه کرایه کنند: یکی در استانبول و دیگری در آنکارا. یکی از رفقای آذری گروه با پوشش دانش‌جوی رشته‌ی شرق‌شناسی که می‌خواهد مدتی زبان ترکی را در محل یاد بگیرد، این خانه‌ها را اجاره کرد.

از دشواری‌های اساسی، یکی بردن اسلحه از سوریه به ترکیه و نگاه‌داری آن در این کشور بود و دیگری یافتن قاچاقچی قابل‌اعتماد برای گذشتن از مرز ترکیه به ایران. از آن‌جا که رفقای ترک بارها هنگام حمل اسلحه به ترکیه در سوریه بازداشت شده و به زندان افتاده بودند، رفقای ما می‌بایست از امکانات خود برای قاچاق اسلحه‌ی سبک و مهمات به ترکیه استفاده می‌کردند. نخستین بار در سال ۱۳۵۴، ابو شاهین با چسباندن اسلحه و مقداری مهمات به بدن خود و جاسازی در کیف و چمدان با استفاده از وسایل نقلیه‌ی عمومی (تاکسی سرویس در مسیر بیروت - دمشق) و اتوبوس (در مسیر دمشق - آنکارا) آن‌ها را به ترکیه برد. در بخشی از سفر از بیروت به دمشق یکی از رفقای زن لبنانی که با گروه هم‌کاری‌هایی داشت او را همراهی کرد. تعدادی دیگر اسلحه را نیز دو تن از رفقای دیگر با جاسازی در چمدان و از همان طریق به ترکیه رساندند.

رفقای گروه در ترکیه، در سال ۱۳۵۵ با کرایه‌کردن یک اتومبیل فیات ساخت ترکیه، این تجهیزات را از آنکارا به شهر دیاربکر بردند و در آن‌جا به دو بخش تقسیم کردند. بخشی از آن را نزد یکی از رفقای کُرد ترکیه به نام آرکاداش وزیر،<sup>۱</sup> به امانت سپردند و بخشی دیگر را با جاسازی در خودروی پیک فدائیان به همراه مقدار زیادی کتاب و نشریه به ایران فرستادند.<sup>۲</sup> در همان زمان، مدتی

۱. درباره‌ی آرکاداش وزیر و ارتباط با او، نگاه کنید به یادداشت [۲۰] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

۲. ارسال ماشین که اسلحه، مهمات و نشریات در آن جاسازی شده بود به ایران در حین افزایش اختلافات گروه با رهبری فدائیان، و کمی پیش از ضربه‌های اردیبهشت و خرداد ۱۳۵۵، در بهار آن سال انجام گرفت. این آخرین محموله‌ی ارسالی به فدائیان در ایران با شرکت رفقای گروه بود. دو تن از رفقای گروه با هم‌کاری رفیق ترک، آرکاداش وزیر، ←

پس از ضربه‌های سال ۱۳۵۵ به فدائیان، رفقای گروه بخشی از اسلحه و تجهیزات امانتی نزد رفقای ترک در دیاربکر را به امید یافتن راه ارتباطی و استفاده‌ی بعدی از آن در تپه‌یی در نزدیکی شهرک دغو بایزید در مرز ترکیه و ایران جاسازی کردند. اما، چند ماه بعد که برای استفاده از آن‌ها به محل انبار رفتند دریافتند که نیروهای انتظامی دولت ترکیه در نزدیکی همان محل پاسگاهی ایجاد کرده‌اند!

## از سرگیری فعالیت در یمن و شرکت در جنبش ظفار

همان‌گونه که در فصل ۳ گفته شد، در تابستان ۱۳۵۲ و پیش از برقراری ارتباط دوباره با فدائیان، رفیق حمید به یمن رفته و تماس‌هایی برقرار کرده بود. به دنبال شکل‌گیری پروسه‌ی تجانس، با این‌که رادیو میهن‌پرستان کماکان در عراق فعالیت می‌کرد، تصمیم به برقراری تماس دوباره با مسئولان یمنی و رهبری جنبش ظفار گرفته شد. این بار با چشم‌اندازی وسیع‌تر و با حضور حرمتی‌پور، نماینده‌ی فدائیان. دخالت نظامی ارتش ایران و مقاومت مردم ظفار وظایف جدیدی را در مقابل جنبش ایران گذاشته بود.

سفر به یمن به قصد ایجاد هماهنگی با جنبش ظفار و هم‌کاری‌های بیش‌تر، گرفتن صندوق پستی و حساب بانکی برای باختر/امروز، ایجاد امکانات مشابهی برای سازمان چریک‌های فدائی خلق،<sup>۱</sup> و برقراری مجدد تماس

→ مسئول انجام این کار بودند. آن‌ها ماشین را از پیک فدائی تحویل گرفته و جاسازی شده به او تحویل دادند. حیدر تبریزی با اشاره به سفر خود در دی‌ماه ۱۳۵۴ و با حذف کامل نقش اساسی گروه ستاره در این اقدام، می‌نویسد:

«حدود یک ماه بعد (اواخر اسفند ۱۳۵۴ یا اوائل فروردین ۱۳۵۵) رفیق دیگری با نام مستعار «قاسم» به خارج آمد و در لندن با من ارتباط گرفت.»

سپس می‌افزاید:

«قاسم سپس با ماشینی که در خارج خریداری شده بود، از طریق ترکیه به ایران برگشت. در ترکیه مقادیری سلاح و مهمات در این ماشین جاسازی و به ایران فرستاده شد.» (۱۳۹۵، ص ۵۳).

۱. نشانی صندوق پستی و حساب بانکی در یمن از شماره‌ی ۲ نبرد خلق در فروردین ۱۳۵۳ به بعد در پشت جلد بعضی از شماره‌ها درج شده است.



برای دریافت امکان رادیو و گذرنامه‌ی یمنی بود. رفقا حمید و حرمتی‌پور به این سفر رفتند و اولین ملاقات‌اشان با رهبر تبعیدی فلسطینی ابو هانی برای معرفی رفیق محمد حرمتی‌پور به او بود. نظر ابو هانی این بود که بهتر است با مقامات عالی‌تر تماس برقرار شود.

تماس با سالم ربیع علی رئیس‌جمهوری و شخصی به نام عمر از مسئولان دولتی یمن ظرف چند روز برقرار شد. حرمتی‌پور و حمید در فضایی بسیار دوستانه در مقر سالم ربیع علی با او دیدار داشتند. او ضمن اظهار علاقه گفت که موضوع را در شورای انقلاب مطرح خواهد کرد و نتیجه را خواهد گفت. مسئولان یمنی مردمی و ساده‌زی بودند. صرف ناهار که قدری تشریفاتی بود موجب ناراحتی ربیع علی شد. او آن را نشانه‌ی روابط گذشته می‌دانست. علاوه بر این، عصر همان روز درحالی که حرمتی‌پور و حمید در هتل محل اقامت از فرط گرما لباس‌هایشان را درآورده بودند و با لباس‌زیر نشسته بودند، ناگهان ربیع علی در زد و در میان بهت و حیرت حمید و حرمتی‌پور وارد اتاق شد، بر لبه‌ی تخت نشست و گفت ساعتی پیش‌تر مطالب را در شورای انقلاب مطرح کرده و موافقت آن را گرفته است!<sup>۱</sup>

حرمتی‌پور یکی دو روز بعد به لبنان بازگشت و حمید چندی برای راه‌اندازی رادیو آن‌جا ماند و چند پیام آزمایشی رادیویی هم فرستاد. اما از شنیده‌شدن آن‌ها در ایران هرگز اطلاعی دریافت نشد.

ظفار و یمن جنوبی رفته‌رفته تبدیل به یکی از مراکز رفت‌وآمد ایرانیان مبارز و عرصه‌ی برای فعالیت‌های آنان شد.<sup>۲</sup> به‌ویژه این‌که جنبش ظفار در حال

۱. سالم ربیع علی رئیس‌جمهوری یمن و چپ مستقل بود. او مثل غالب چپ‌های خاورمیانه گرایش به شوروی داشت، ولی مطیع آن نبود. حتی اجازه‌ی تأسیس بیمارستانی را به چین داد. بعدها در سال ۱۹۷۸، جناح دیگر حزب سوسیالیست به رهبری عبدالفتاح اسماعیل که دست‌نشانده‌ی شوروی بود علیه او کودتا کرد و او را کشت. یمن مانند غالب کشورهای عربی دارای ساختاری پیچیده و طایفه‌ی است.

۲. تراب حق‌شناس، «مختصری درباره‌ی تجربه‌ی آشنایی و هم‌کاری ما (مجاهدین، مجاهدین م. ل. و پیکار) با جنبش انقلابی عمان (ظفار) در دهه‌ی ۱۳۵۰» در کتاب *همراه با انقلابیون عمانی* — یادداشت‌های جنگ ظفار نوشته‌ی محبوبه افراز و رفعت افراز (انتشارات اندیشه ←

مقاومت و رشد بود و مبارزه‌ی آن جزئی از انقلاب منطقه شمرده می‌شد. تجربه‌ی یمن که در عین فقر و عقب‌مانده‌گی اقتصادی مدعی گام برداشتن به سوی سوسیالیسم بود نیز نظرها را به خود جلب می‌کرد.

مرتضی خاموشی (اسماعیل) پس از خاتمه‌ی سفر تراب حق‌شناس به یمن، احتمالاً در تابستان سال ۱۳۵۴، در همان خانه‌ی که رفیق حمید ساکن بود، میهمان او شد. خاموشی و حمید همراه دو تن از رفقای زن گروه ستاره که در همان تابستان به یمن رفته بودند راهی ظفار شدند. حمید پس از مدت کوتاهی به یمن بازگشت، اما آن دو رفیق زن حدود یک سال و اندی در غیظه (شهر مرزی یمن جنوبی و ظفار) و در منطقه‌ی کوهستانی خوف در ظفار (در پنجاه کیلومتری غیظه) در جبهه و پشت جبهه فعالیت کردند: تدریس در مدارس و فعالیت در بیمارستان‌ها، بدون داشتن حداقلی از امکانات اولیه‌ی کار و زندگی. آن‌ها مدتی کوتاه نیز با خواهران افراز در همان مناطق فعالیت می‌کردند.

این تجربه‌ی زندگی، کار و مبارزه در شرایط بسیار عقب‌مانده در زیر بمباران‌های ارتش شاهنشاهی، به گفته‌ی یکی از آن رفقای زن بهترین و آموزنده‌ترین تجربه‌ی زندگی او بوده است. یکی از آن دو رفیق زن خاطرات، مشاهدات و تجربیات خود را با بیانی شاعرانه نوشته بود که متأسفانه از

→ و پیکار، مارس ۲۰۱۵، اسفند ماه ۱۳۹۳، صص ۱۴ - ۱۵). به روایت رفیق تراب حق‌شناس، مرتضی خاموشی (اسماعیل) در سال ۱۳۵۳ به عنوان نماینده‌ی سازمان مجاهدین به یمن رفت. بعدها با سفر حق‌شناس به یمن این دو توانستند «دفتری» برای مجاهدین بگیرند و ده دقیقه برنامه‌ی رادیویی موج کوتاه به زبان فارسی، به عنوان «برنامه‌ی فارسی صدای انقلاب عمان» خطاب به سربازان ایرانی راه بیاندازند. این برنامه‌ی رادیویی تا «چند هفته» بعد از انقلاب نیز ادامه داشت و در هند و پاکستان و مناطقی از ایران نیز شنیده می‌شد. مقصود تراب حق‌شناس از «دفتر» به احتمال زیاد خانه‌هایی بوده که دولت یمن در اختیار مجاهدین قرار داده بود. اساساً هیچ‌یک از گروه‌های مخفی یا نیمه‌مخفی ایرانی در هیچ زمانی در خاورمیانه یا یمن دارای «دفتر» نبودند و احتیاجی هم به آن نداشتند. حجم و نوع فعالیت‌ها، و تعداد فعالان اجازه‌ی تاسیس «دفتر» به معنای رایج کلمه را نمی‌داد. فعالیت سیاسی نه از طریق «دفتر» بل که از خانه‌های تیمی انجام می‌شد. به روایت رفیق حق‌شناس، به تدریج تعداد فعالان مجاهد در ظفار و یمن افزایش یافت: «مجتبی طالقانی، هایده (حوری) بازرگان، محبوبه افراز، رفعت افراز، وحیدی (مستعار)، ژاله (مستعار)، ناصر و پروین (مستعار) و پوران بازرگان».

دست رفته است. بعدها نیز دو رفیق دیگر گروه (از جمله زنده‌یاد شهرام وفائی‌کیش) برای کمک به جنبش ظفار به یمن رفتند. حسن ماسالی نیز در اوائل سال ۱۳۵۵ به عدن رفت و در تابستان همان سال به‌عنوان نماینده‌ی جبهه‌ی ملی خاورمیانه در جلسه‌ی نماینده‌گان سه جریان — چریک‌های فدائی خلق (به‌نماینده‌گی حرمتی‌پور)، مجاهدین (میرسپاسی، خاموشی و حق‌شناس) و جبهه‌ی ملی — با مسئولان دولتی یمن شرکت کرد.

در یکی از سفرهای حمید به یمن محمدعلی خسروی اردبیلی که همه از روی ملاحظت به او داداشی می‌گفتند همراه او بود. وی نیز مانند محسن نوربخش از مسائلی که درباره‌ی رویدادهای داخلی سازمان در ایران شنیده بود به‌شدت متأثر بود، ولی درباره‌ی آنها صحبت نمی‌کرد.<sup>۱</sup> او که زندگی بسیار سختی را در کودکی از سرگذرانده بود به حمید قول داده بود که بخشی از خاطرات کودکی خود را بنویسد. اما، در ۲۹ مرداد ۱۳۵۴ در غیظه جان خود را از دست داد. هنگامی که پس از چند ماه خبر درگذشت او رسید، رفیق حمید که برای بازگرداندن دو فعال زن گروه به غیظه رفته بود، در هنگام تحویل گرفتن وسایل داداشی به یادداشت کوچکی به این مضمون برخورد: «رفیق حمید، این‌جا به‌قدری سختی و بیچاره‌گی مردم را دیدم که از ذکر خاطرات خود شرم دارم. امیدوارم عهدشکنی مرا ببخشی.» متأسفانه این یادداشت که از عزیزترین نوشته‌های این دوره بود در کوران حوادث بعدی گم شد.

رفقای دیگر فدائی نیز در انقلاب ظفار شرکت کردند و در فعالیت‌ها در یمن نقش داشتند: فرهاد سپهری در ۲ آبان ۱۳۵۴ در نبردی رودررو در ظفار

۱. داداشی یکی از صمیمی‌ترین مبارزانی بود که رفقای گروه می‌شناختند. واکنش اولیه‌ی او به اعدام‌های درون سازمانی تصمیم به عملیات انتحاری و کشتن سفیر ایران در لبنان، منصور قدر بود که رفقا او را منصور کردند. او که همیشه مسلح بود و به این دلیل در شرایط جنگ داخلی لبنان چند بار هم خود و هم دیگران را ناخواسته در معرض خطر قرار داده بود، بالاخره راضی شد که به ظفار برود. در آن زمان نیروهای ارتش شاه برای سلطان قابوس می‌جنگیدند و بنابراین کمک به جبهه‌ی آزادی‌بخش ظفار مقابله با ارتش شاه بود. رفقای گروه به پاس خاطره‌ی او کتاب *سوسیال فتودال‌ها، خشمناک از امپریالیسم، ترسان از انقلاب* را به نام انتشارات خسروی اردبیلی در پاییز ۱۳۵۵ منتشر کردند.

کشته شد. حماد شیبانی مدت‌ها در ظفار بود. اشرف دهقانی و بعدها حیدر تبریزی مسافرت‌های کوتاهی به عدن کردند. یمن محل مناسبی برای آشنایی با برخی از کسانی بود که در کشورهای محل رفت‌وآمدهای پیشین امکان آشنایی با آن‌ها وجود نداشت.<sup>۱</sup>

داستان پروسه‌ی تجانس اما در این‌جا خاتمه نمی‌یابد. این داستان، بدون روایت رویدادهای پرحاشیه‌ی چون اعدام‌های درونی فدائیان، تماس با شوروی در پی غالب‌شدن نظریات جزئی درون فدائیان و کودتای تشکیلاتی رهبری علیه نماینده‌گان خود در خارج و گروه ستاره و... آنچه در دو جلسه‌ی آخر گروه با نماینده‌گان فدائیان خلق (حرمتی‌پور و دهقانی) گذشت و بالاخره گزارش اقدام‌هایی که به تولد گروه اتحاد کمونیستی انجامید، ناتمام است.

۱. برای شرح چند مورد آشنایی‌ها در یمن و لیبی و مشاهدات رفقای ما، نگاه کنید به یادداشت [۲۱] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

## فصل ۵

### پایان پروسه‌ی تجانس

در این فصل، ابتدا به اعدام‌های داخلی فدائیان و ارتباط با شوروی می‌پردازیم. این دو موضوع در ادبیات درونی گروه به «دو راز» معروف بودند. سپس، تحلیلی از دلایل تمایل سچفخا به برقراری رابطه با شوروی ارائه می‌دهیم. در این بخش هم‌چنین به برخی از ادعاهای حسن ماسالی درباره‌ی ارتباط با شوروی و یکی دیگر از رویدادهای بسیار عجیبی که او در حدود چهل سال بعد درباره‌ی دوره‌ی پروسه‌ی تجانس فاش کرده (یعنی ملاقات با عباس‌علی شهریاری، مرد هزار چهره‌ی ساواک، که رفقای دیگر گروه بدون استثناء پس از انتشار خاطرات ماسالی بدان پی‌بردند) توجه خواهد شد.

در ادامه، این موضوع بررسی می‌شود که چرا رهبری فدائیان در ایران تصمیم گرفت نماینده‌ی جدید یعنی حیدر تبریزی را در دی‌ماه ۱۳۵۴ کاملاً پنهان از نمایندگان رسمی خود (محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی) برای سازمان‌دهی جدید و ارتباط با جریان ۱۹ بهمن به خارج از کشور اعزام کند. این اقدام که هم‌زمان با شروع چرخشی نوین در فدائیان به سوی نظریات جزئی بود چه تأثیری به همراه داشت؟ محاسبه‌ی مرکزیت فدائیان برای اعزام نماینده‌ی جدید به خارج، آن هم به این شیوه چه بود؟ آیا این اقدام به دلیل تحولات درونی خود فدائیان (آغاز جدی‌تر شدن طرح نظریات جزئی درون سازمان) بود یا ناشی از عدم اعتماد رهبری به نماینده‌گان خود در خارج و رابطه‌ی آنان با گروه؟ یا هردو؟ آیا این اقدام و سبک کار نشان از بحران درونی چریک‌های فدائی و باندبازی‌های آن‌ها داشت یا نشان از انتخاب ناهوش‌مندانه‌ی استراتژیک رهبری؟ تأثیر چنین اقدامی در فعالیت‌های بعدی فدائیان چه بود؟

پاسخ کاملی برای همه‌ی این پرسش‌ها نداریم. اما با ارزیابی این اقدام فدائیان به عنوان کودتای سفید رهبری علیه اعضای فدائیان در خارج (از جمله

نماینده‌گان سازمان) و گروه ستاره، برداشت‌های خود را از تأثیر این اقدام در چگونگی پایان پروسه‌ی تجانس، پس از ضربه‌های بهار و تابستان ۱۳۵۵ و فعالیت‌های بعدی فدائیان ارائه می‌کنیم.

در این جا پرسشی نیز درباره‌ی دلایل گفت‌وگونکردن سچفخا درباره‌ی مشکلات پروسه‌ی تجانس با رفیق منوچهر حامدی (ابو جعفر) که به نماینده‌گی از گروه ستاره در آبان ۱۳۵۳ به ایران رفته بود مطرح می‌کنیم. می‌پرسیم چرا رهبری فدائیان از شناخت او از گروه، و دانش و تجربه‌ی وی در حل اختلافات بین گروه و سچفخا سود نبرد و حتی تلاشی در این راه نکرد؟ به‌راستی موقعیت وی در درون سازمان چه بود؟

در این فصل هم‌چنین ادعای واهی حیدر تبریزی را درباره‌ی پیشنهاد گروه به سچفخا برای انجام عملیات نظامی در ایران به نام جبهه‌ی ملی<sup>۱</sup> بررسی خواهیم کرد. فصل پنجم با تأملی فشرده درباره‌ی خاتمه‌ی پروسه‌ی تجانس و تأثیر این تجربه بر شکل‌گیری گروه اتحاد کمونیستی به پایان می‌رسد.

## اعدام‌های درونی فدائیان

پایان‌یافتن پروسه‌ی تجانس خود نیز یک پروسه بود. اگر صرفاً از زاویه‌ی نظری به آن بنگریم، شاید بتوان آغاز این جدایی را در اولین دور مناقشه‌های درونی گروه و فدائیان یافت و هم‌کاری این دو را ناشی از احتیاج هر دو جریان به یک‌دیگر دانست (نگاه کنید به فصل‌های ۳ و ۴: سیاهکل و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه و پروسه‌ی تجانس). اما، حداقل از نظر رفقای گروه ستاره، با توجه به بی‌اطلاعی آن‌ها از عمق فاجعه در درون سچفخا، این جدایی به دلایل عملی یا صرفاً نظری نبود، بل که به دلیل تصمیم نادرست نماینده‌گان سازمان در خارج درباره‌ی چگونگی ادامه‌ی همکاری‌ها بود. در همان دوره و در پلاتفرم مشترک گروه ستاره و نماینده‌گان سچفخا آمده است: «این اختلاف ایدئولوژیک دلیلی برای عدم هم‌کاری و وحدت عمل مشترک نیست.»<sup>۲</sup>

۱. حیدر تبریزی، ۱۳۹۵، پانوش ۴۵، صص ۷۸-۷۹.

۲. نگاه کنید به: نکاتی درباره‌ی پروسه تجانس، گروه اتحاد کمونیستی، بهار ۱۳۵۶، ص ۲۲. این پلاتفرم به دلیل اهمیت آن در بررسی چگونگی پایان پروسه‌ی تجانس، جداگانه در ←

آغاز پروسه‌ی جدایی را می‌توان در نتیجه‌ی مطلع‌شدن تدریجی فعالان گروه ستاره از اعدام‌های درونی سچفخا و آگاهی‌یافتن برخی از فعالان گروه از موضوع ارتباط فدائیان با شوروی دانست. پایان آن را بایستی در شیوه‌ی رفتار نماینده‌گان فدائیان خلق (حرمتی‌پور و دهقانی) در اجرای تصمیم‌های جلسه‌ی مشترک با اعضای گروه در اوایل فروردین ۱۳۵۵ (مارس ۱۹۷۶) و تغییر مواضع و برخورد این نماینده‌گان به پروژه‌ی پیشنهادی رفقای گروه برای بازسازی سچفخا در جلسه‌ی مشترک تیرماه ۱۳۵۵، بعد از ضربه‌های وسیع به بدنه و رهبری سازمان در بهار و تیر آن سال، جست.

تصفیه‌های جسمانی درونی فدائیان در ادبیات شفاهی گروه و بعدها در نوشته‌ها عموماً اعدام نامیده می‌شد. حیدر تبریزی نیز این اقدام فجیع را اعدام می‌نامد. این نام‌گذاری برای ما طبیعی و آگاهانه و برای نشان‌دادن زشتی کار و ناهم‌خوانی شدید آن با ادعای آزادی‌خواهی بود. گروه این عمل غیرانسانی را همان‌گونه که در ادامه توضیح داده خواهد شد تجلی استالینسم در عمل — در این مورد نفی حق فرد و ناچیزشمردن فردیت و زیرپا گذاشتن حق زندگی — می‌دانست.

خبر اعدام رفیقی با نام سازمانی اسد را در درون سازمان فدائیان ابتدا رفیق فدائی محسن نوربخش (چنگیز) در پاییز سال ۱۳۵۴ در ارتباط فردی با رفقای گروه در خاورمیانه مطرح کرد. سپس، مشخص شد که رابطان سازمان محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی هر دو از آن اعدام اطلاع داشته‌اند و در گفت‌وگوهای بعدی با رفقای گروه نیز خود را جزو منتقدان آن می‌دانستند. انتقاد اشرف دهقانی کم‌تر از محمد حرمتی‌پور بود.<sup>۱</sup> خبر اعدام رفیق اسد

→ پیوست ۵- «پلاتفرم مشترک» گروه ستاره و نماینده‌گان سچفخا در کتاب حاضر آمده است.  
۱. علاوه بر آن، حسن ماسالی به اعدام درونی یکی از چریک‌های فدائی خلق به دلیل مخالفت‌اش با پروژه‌ی پولترشدن از طریق فروش «جوراب زنانه» در راه مشهد - تهران، بدون بردن نام وی و به برخورد اشرف دهقانی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«اشرف دهقانی که در آن زمان از زندان فرار کرده و به جمع رهبران پیوسته بود، با تصفیه‌ی جسمانی این مبارز موافقت کرده و در جلسه‌ی مشترک ما در خاورمیانه نیز، از این تصمیم‌گیری پشتیبانی می‌کرد.» (۱۳۹۲، ص ۳۷۵).

برای اعضای گروه آن‌چنان باورنکردنی بود که مدتی حتی درباره‌ی آن با یک‌دیگر صحبت نمی‌کردند. اطلاع از این موضوع تا مدتی محدود به عده‌ی معدودی از فعالان گروه در خاورمیانه بود که رابطه‌ی فردی مستقیم تشکیلاتی با سچفخا داشتند و دیگر رفقای گروه به علت نداشتن روابط تشکیلاتی با یک‌دیگر از آن بی‌اطلاع بودند. از آن گذشته، به دلیل نداشتن اطلاعات دقیق، ناروشن بودن تمامی ابعاد مسئله و اهمیت آن تا مدت‌ها در ادبیات بیرونی، حتی پس از انقلاب، به وقوع اعدام‌ها در درون سازمان فدائیان اشاره نشد. در ادبیات درونی گروه و سپس سازمان از دو «راز» یاد می‌شد. «راز» اول اعدام‌های درونی سچفخا بود و «راز» دوم ارتباط فدائیان با شوروی. اولین اظهار نظر علنی رفقای ما درباره‌ی اعدام‌های درون سازمانی فدائیان و نیز ارتباط سچفخا با شوروی در اسفند ۱۳۶۵ انجام گرفت. (نگاه کنید به پیوست ۶ - پاسخ سازمان وحدت کمونیستی به چند ادعا در کتاب حاضر).

واکنش اعضای گروه به مسئله‌ی اعدام‌ها در آغاز بهت و ناباوری و کوشش جمعی برای تسلی‌دادن به رفقای فدائی، به‌ویژه چنگیز و داداشی و آرام‌کردن حرمتی‌پور بود که بر بلوکه‌کردن امکانات موجود تا روشن شدن دلایل کشته‌شدن رفیق اسد پافشاری می‌کرد.<sup>۱</sup>

۱. محمد حرمتی‌پور (مسعود، ابو جمال)، نماینده‌ی اولیه‌ی فدائیان در تماس مجدد با گروه، فردی احساساتی، عاطفی، فعال، جدی و زیرک بود. از نظر تئوریک مطالعه‌ی خاصی نداشت و در ابتدا تابع کامل نظرات سچفخا بود. او پس از تعلیق روابط تشکیلاتی گروه، با تک‌تک افراد رابطه برقرار کرده بود و در این ارتباط و در ارتباط با ایران فوق‌العاده مرموز رفتار می‌کرد. پس از اعدام رفیق هدایتی‌تبار (اسد) که از دوستان او بود آشفته شده بود. و بالاخره پس از آن که فهمید سازمان بدون اطلاع او و اشرف دهقانی ارتباطات موازی با خارج برقرار کرده بود حال و هوای دیگری پیدا کرده بود. او می‌توانست به شرطی که سازمان برنامه‌ریزی درستی می‌کرد بیش از این‌ها مؤثر باشد. تأثیرپذیرفتن او از رفقای گروه ستاره موجب ناخشنودی رهبران سازمان در ایران شده بود. او پس از ضربه‌های بهار و تابستان ۱۳۵۵ می‌دانست که اکثر رهبران سابق سازمان کشته شده‌اند و رهبران تازه که پیرو جزئی بودند او را چنان‌که باید تحویل نمی‌گیرند. کما این‌که بعد از انقلاب و ورود به ایران مجبور شد راه خود را جدا کند.

نام واقعی «اسد»، که ما متأسفانه تحت تأثیر فرهنگ چریکی در آن دوره هیچ‌گاه درباره‌ی ←



بعدها درباره‌ی اعدام رفیق اسد مطالب بیش‌تری مطرح و ادعا شد که دلیل اساسی ارائه‌شده برای اعدام او «دلایل امنیتی» بوده است و رفیق اسد به دلیل ترک مبارزه و داشتن اطلاعات می‌توانسته باعث ضربه به فدائیان شود. حیدر تبریزی اعدام رفیق اسد را متأسفانه طوری تصویر می‌کند که این اعدام «موجه» جلوه می‌کند:

«اعدام اسد» توسط سازمان نیز به یکی از مسائل جدی مورد اختلاف رُبین رهبران سچفخا در ایران، برخی از فعالان فدائی در منطقه و اعضای گروه ستاره { تبدیل شد. محمد حرمتی‌پور، عباس کابلی،

→ آن پرس‌وجو نکردیم، به روایت جریان «اکثریت» علی‌اکبر هدایتی، و به روایت محمود نادری، علی‌اکبر هدایت‌تبار نخ‌کلایی است. (۱۳۹۰، چریک‌های فدایی خلق - انقلاب اسلامی و بحران گفتمان، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، جلد ۲، پیش‌گفتار، صفحه‌ی ن). «اسد» به‌احتمال زیاد، با توجه به آن‌چه حیدر تبریزی از شنیده‌های‌اش از حمید اشرف به یاد می‌آورد، در سال ۱۳۵۳ کشته شده است. (۱۳۹۵، پانوش ۵۹، ص ۸۲). حرمتی‌پور تا پیش از ضربه‌های بهار و تابستان ۱۳۵۵ به سچفخا از منتقدان پروپاقرص اعدام رفیق اسد بود و چند بار پیشنهاد کرده بود که در مقابل ارسال کمک‌های جمع‌آوری‌شده در خارج برای سازمان فدائیان قطع شود و با مخالفت شدید رفقای گروه روبه‌رو شده بود. اما هواداران سینه‌چاک او در شرح‌حال حماسی و غلوآمیز او در متنی بدون تاریخ پس از کشته‌شدن او در چهلمین سالروز تولدش در چهارم فروردین ۱۳۶۱ در جنگل‌های شمال در رهبری یک گروه چریکی چهار نفره می‌نویسند:

«پیش از سال ۵۵ گروهی معروف به "ستاره" در یک پروسه‌ی تجانس با "سازمان" قرار داشت. در طی مبارزه‌ی ایدئولوژیک این جریان با "سازمان" رفیق مسعود تضادهای اساسی میان نظریات این گروه و "سازمان" یافت. در نتیجه با قاطعیت چریک‌های فدائی، با ایمان به راه سرخ فدائی و در دفاع از میراث گران‌بهای سیاسی و ایدئولوژیک، در مقابل این جریان انحرافی ایستاده و طی یک دوره مباحثه و مبارزه آن‌ها را که حتی با قبضه‌کردن امکانات "سازمانی" به نفع گروه خود قصد تحت فشار قراردادن "سازمان" را داشتند افشاء و طرد نمود.» (نگاه کنید به: «به یاد فرماندهی جنگل، چریک فدائی خلق رفیق کبیر محمد حرمتی‌پور»، بیانیه‌های عملیات جنگل، چریک‌های فدائی خلق ایران (ارخا)، ص ۵، سایت اسناد آرشیو اپوزیسیون ایران).

حسن جان لنگوری، غلام‌علی خراطپور، محمدعلی خسروی اردبیلی، محسن نوربخش و "اسد"، اعضای گروهی در استان مازندران بودند که در اواخر سال ۱۳۵۱ (یا اوائل سال ۱۳۵۲) به چریک‌های فدائی خلق پیوستند. "اسد" مدتی پس از مخفی‌شدن و قرارگرفتن در یک تیم چریکی، بی‌خبر و بدون اطلاع به رفقای دیگرش، خانه‌ی تیمی را ترک کرد. و این برای یک سازمان مخفی مسلح بسیار جدی است. سازمان که از سرنوشت "اسد" بی‌اطلاع بود و بیم آن می‌رفت که دستگیر شده باشد، مجبور می‌شود برای پاک‌کردن اطلاعات "اسد" و جلوگیری از ضربه‌ی احتمالی، امکانات مهمی از جمله یک کارگاه نارنجک‌سازی را که وی از محل آن اطلاع داشت رها کند. اما "اسد" پس از ترک سازمان، با یک شناسنامه‌ی جعلی در یک شرکت کار پیدا کرده و تنها زندگی می‌کرد. یکی از رفقای سازمان او را به‌طور تصادفی می‌بیند و به سازمان گزارش می‌دهد. برای جلوگیری از خطرات احتمالی بعدی تصمیم می‌گیرند {چه کسانی تصمیم می‌گیرند؟} او را اعدام کنند.

در آخرین باری که محسن نوربخش (چنگیز) و (احتمالاً محمدعلی خسروی اردبیلی "داداشی") به ایران رفته بودند، علی‌اکبر جعفری، عضو مرکزیت "سجفخا"، به آن‌ها می‌گوید که سازمان "اسد" را پیدا کرده و اعدام کرده است. چنگیز و داداشی شدیداً نسبت به این عمل اعتراض می‌کنند. حتی چنگیز وقتی به خارج از کشور برگشت می‌خواست مصاحبه کرده و علناً به این اقدام سازمان اعتراض کند که رفقای دیگر {کدام رفقا؟} او را از این کار منصرف می‌کنند. حرمتی‌پور نیز نسبت به کشتن "اسد" اعتراض داشت.

چنگیز این مسئله را با رفقای گروه "ستاره" مطرح می‌کند و آن‌ها نیز به رهبری سازمان اعتراض می‌کنند. رفقای گروه "ستاره" این عمل را نشانه‌ی بی‌سلطه‌ی استالینیسیم و تصفیه‌ی مخالفان نظری در سازمان ارزیابی می‌کردند و بر این باور بودند که کشتن "اسد" به دلیل مخالفت

نظری<sup>۱</sup> بوده است {این گفته‌ی رفیق حیدر درست نیست}. رهبری سازمان در پاسخ به این انتقادات تأکید داشت که اعدام "اسد" به دلائل امنیتی صورت گرفته و اساساً ربطی به استالینسم و تصفیه‌ی مخالفان نظری نداشته است. در پی این بحث‌ها بود که سازمان گزارش کاملی درباره‌ی بحث‌ها و رفتار "اسد" در تیمی که در آن عضو بود و توسط رفقای هم‌تیمش تهیه شده بود برای رفقای خارج فرستاد تا

۱. حمید اشرف در جمع‌بندی سه‌ساله (۱۳۵۴) در یک مناسبت قصد اعدام یکی از اعضا را به علت «اختلاف نظری» تأیید می‌کند. شرح آن نمونه در سال ۱۳۵۰ و در شرایطی بحرانی، هنگامی که فدائیان به دنبال بازسازی خود بعد از ضربه‌های خرداد ۵۰ بوده‌اند، به‌ویژه به لحاظ این‌که تفاوت روش مسعود احمدزاده را، صرف‌نظر از ادعای حمید اشرف در مورد دلیل او، با عمل‌کرد بعدی سازمان نشان می‌دهد، خواندنی و یکی از شواهد فاصله‌ی رفیق احمدزاده از بینش استالینیستی است. آن را به‌رغم طولانی‌بودن در این‌جا نقل می‌کنیم:

«رفقای که در اختیار رفیق جمشیدی قرار گرفتند دوتن بودند. اولی رفیق صادق و بسیار خوبی بود ولی دومی که پس از آمدن به خانه‌ی خریداری‌شده ناگهان تصورش از مبارزه چریکی فرو ریخت....

به‌هرحال فردی که تحویل رفیق جمشیدی داده شده بود وقتی با این مسئله مواجه می‌شود که در واحد کوهستانی قرار گرفته اظهار داشت که من معتقد به کار شهری هستم و این حرکات را درست نمی‌دانم. خلاصه چند بار رفیق مفتاحی او را دید و توضیح داد ولی او به‌اصطلاح قانع نشد. البته دلایل این فرد برای مخالفت اصولی نبود چون او قضیه را نه از لحاظ تاکتیکی و تشکیلاتی بل که از لحاظ استراتژیک مطرح می‌کرد و این مسائل مدت‌ها قبل حل شده بود. به‌هرحال نتیجه‌ی صداقت وی وقتی عیان شد که او خانه‌ی تیمی را بی‌خبر ترک کرد.... پس از این جریان از طرف رفیق قاسم {حمید اشرف؟} پیشنهاد شد که تیمی برای اعدام این فرد تشکیل شود و به تبریز برود و یقه‌ی این خائن را بگیرد و حکم را در موردش اجرا کند. ولی رفیق مسعود با این پیشنهاد مخالفت کرد. البته مخالفت رفیق مسعود یک مخالفت اصولی نبود بل که به این کار توجیه نبود.» (به‌نقل از متن چاپی، انتشارات نگاه، تهران ۱۳۵۷، نگاه کنید در سایت آرشیو/اسناد/پوزسیون/ایران صص ۶۹-۶۷).

حمید اشرف هیچ توضیحی درباره‌ی اصولی‌نبودن مخالفت و توجیه‌نبودن رفیق احمدزاده ارائه نمی‌کند.

نشان دهد که ترک بی‌خبر خانهای تیمی ارتباطی با اختلافات نظری نداشته است.<sup>۱</sup>

نکته‌ی اخیر حیدر تبریزی درباره‌ی ارسال «گزارش کاملی درباره‌ی بحث‌ها و رفتار "اسد" از رهبری سازمان به «رفقای خارج»، حداقل در شکلی که بیان شده، کاملاً نادرست است. حیدر تبریزی که به‌گواه نوشته‌هایش می‌کوشد — یا حداقل این‌گونه وانمود می‌کند — مستند بنویسد، نه تاریخی از ارسال این گزارش ارائه می‌دهد و نه گفته‌ی خویش را مستند می‌سازد. ما هیچ گزارش کتبی در این باره ندیده و نخوانده‌ایم. همان‌گونه که پیش از این در اسفند ۱۳۶۵ نیز در نوشته‌ی سازمان وحدت کمونیستی ذکر شده:

«در یکی از مکاتبات بعدی چریک‌ها به اعضا — که اصل مکاتبه و گویا پرونده‌ی ارسالی هرگز توسط ما رویت نشد و ما به‌طور شفاهی از آن مطلع شدیم — در مورد مخالفت ما اظهار نظر شده بود که گروه شرایط مبارزه را در نظر نمی‌گیرد و برخورد لیبرالی می‌کند.»<sup>۲</sup>

البته حسن ماسالی که راوی دقیقی نیست، در جزوه‌ی نتایج سمینار ویسبادن — درباره‌ی بحران جنبش چپ ایران، در بخشی که به اعدام‌های درونی فدائیان اختصاص داده، مدعی «مطالعه‌ی "صورت‌جلسه" بی» می‌شود که «در غیاب "متهمین" درباره‌ی "اعدام انقلابی" آن‌ها» (ص ۵۶) تهیه شده است. او تلویحاً می‌گوید که این مطلب بخشی از نامه‌های میکروفیلم‌شده‌ی بود که هنگام دستگیری اشرف دهقانی در آلمان در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۷۶، به دست پلیس

۱. حیدر تبریزی (۱۳۹۵، صص ۴۹-۴۸).

۲. «در حاشیه‌ی سمینار ویسبادن، پاسخی به چند ادعا»، (اندیشه‌ی رهائی، نشریه‌ی خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، شماره‌ی ۶، اسفند ۱۳۶۵، صص ۱۱۷ تا ۱۲۸، پانویس ۳، ص ۱۲۸) پاسخ سازمان وحدت کمونیستی به نکات عنوان‌شده در جزوه‌ی نتایج سمینار ویسبادن — درباره‌ی بحران جنبش چپ ایران (حسن ماسالی، جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران، اکتبر ۱۹۸۵) است. تأکید در این‌جا افزوده شده است. نظر به اهمیت این سند، متن کامل آن در پیوست ۶ - پاسخ سازمان وحدت کمونیستی به چند ادعا در کتاب حاضر ارائه شده است.

افتاده و آن‌ها آن اسناد را در اختیار ساواک قرار داده‌اند. او در ادامه می‌نویسد:

«رژیم ایران نیز در سال ۱۳۵۵... یکی از همین مکاتبات را که درباره‌ی شوروی و اعدام «اسد» اظهار نظر شده بود کلیشه کرده و به چاپ می‌رساند»<sup>۱</sup>.

۱. حسن ماسالی، نتایج سمینار ویسپادن...، اکتبر ۱۹۸۵، جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران، ص ۵۶. اگر این مطالب ماسالی و اشاره‌های حیدر تبریزی (۱۳۹۵، صص ۳۹-۴۶) درباره‌ی دستگیری اشرف دهقانی در آلمان را کنار هم قرار دهیم می‌توان گفت که ظاهراً میکروفیلم‌های مکشوفه در کیف سامسونیتی جاسازی شده بود که حیدر از طرف رهبری سازمان برای رفقای فدائی به خارج آورده و در ۲ یا ۳ ژانویه ۱۹۷۶ از طریق یکی از رفقای گروه ستاره به دست اشرف دهقانی رسانده بود.

محمود نادری متن حروف‌چینی‌شده‌ی نامه‌ی را درباره‌ی تصفیه‌ی «اسد» با تاریخ ۲۷/۸/۵۴ و امضای اکبر (حمید اشرف؟) منتشر کرده است. (۱۳۸۷، جلد ۱، صص ۳-۵۳۲). در این نامه به «محاکمه و اعدام سه نفر» اشاره شده است. این همان نامه‌ی است که روزنامه‌ی اطلاعات ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۵ آن را بازنشر کرد و ماسالی نیز در نوشته‌های خود به نقل از اطلاعات کلیشه کرده و به چاپ رسانده است. نادری این نامه را جزو اسناد یافت‌شده نزد اشرف دهقانی در آلمان و نویسنده‌ی این نامه را حمید اشرف می‌خواند (ص ۵۳۲). آیا منظور ماسالی این متن است؟ حسن ماسالی در نوشته‌ی دیگر نویسنده‌ی این نامه و نامه به «رفیق نگار» (نام تشکیلاتی اشرف دهقانی) را علی‌اکبر (فریدون) جعفری می‌داند (سیر تحول جنبش چپ ایران و عوامل بحران مداوم آن، بی‌تاریخ، اسناد شماره ۱۶ و ۱۷، صص ۹-۲۹۸). ماسالی اشتباه می‌کند. علی‌اکبر جعفری در تاریخ دوم اردیبهشت ۱۳۵۴ یعنی چند ماه قبل از تاریخ نامه‌ی خطاب به رفیق نگار کشته شده بود.

آیا منظور حیدر تبریزی از «گزارش کامل» این متن است؟ آیا از نظر او این نامه سندیت دارد؟ مخاطب این نامه، برخلاف نامه‌ی درباره‌ی شوروی که خطاب به «رفیق نگار» بود، روشن نیست و عمومی است. آیا رفقای گروه ستاره نیز مخاطبان این نامه بوده‌اند؟ کم‌وکیف این قضیه برای رفقای گروه ناروشن است و برای آن پاسخی در دست ندارند. اما شاید حیدر تبریزی، که به گفته‌ی خودش از اعدام رفیق اسد حداقل قبل از سفر به خارج اطلاع داشته و از اختلافات گروه با سازمان بر سر این موضوع آگاه بوده بداند. شاید هم او می‌دانسته که گزارشی در راه است، و امروز مدعی است یک «گزارش کامل» وجود داشته است. شاید هم نکاتی را در این باره از حرم‌تی‌پور و دهقانی شنیده و آن را به این شکل نقل می‌کند. ←

ماسالی در نوشته‌ی دیگری (مهر ۱۳۶۷، اکتبر ۱۹۹۸)، در پاسخ به نقد منتشر شده در *اندیشه‌ی رهایی* (نگاه کنید به پیوست ۶ کتاب حاضر)، در تأیید خواندن متن این «ادعانامه» بدون ارائه‌ی هر گونه سند یا مدرکی، اطلاعات نادرست دیگری را نیز عنوان می‌کند:

«زمانی که «چنگیز» و «داداشی» و محمد حرمتی‌پور اطلاعات مربوط به اعدام‌ها را فاش کردند، اشرف دهقانی که هنگام اجرای اعدام‌ها در ایران بود، در جلسه‌ی اسامی افرادی {چه کسانی؟} را که در تصمیم - گیری و در اجرای حکم اعدام‌ها شرکت داشتند فاش کرد. پس از

→ حسن ماسالی چه؟ آیا او واقعاً متن «صورت‌جلسه» بی را که در غیاب «متهمین» درباره‌ی «اعدام انقلابی» آن‌ها نوشته شده دیده و خوانده است؟ چرا به بیش از یک تن («متهمین») اشاره می‌کند؟ آیا منظور ماسالی از «آن‌ها» در مطلب نقل شده «اعدام «اسد» و فرد دیگری در مشهد» است؟ از آن‌جا که به نظر نمی‌رسد فدائیان گزارشی ویژه برای وی تهیه کرده باشند که هیچ فرد دیگری از گروه آن را ندیده باشد، شاید او مانند بسیاری از موارد دیگر در نقل مطالب از ذهنیت خود حرکت می‌کند. توضیح بعدی او در این باره که در پاسخ به نقد سازمان وحدت کمونیستی به گفته‌هایش در سمینار ویسپادن آمده است و کمی پایین‌تر نقل می‌شود، نه تنها ناکافی بل که نادرست نیز هست. تنها سند ادعاهای ماسالی گفته‌های ضدونقیض خود او است. خوانش او از «صورت‌جلسه» فراتر از شنیده‌های ما در آن دوره نیست. شاید هم منظور او همین نامه‌ی بی‌سروده است که قبلاً در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان منتشر شده و خود او چند بار آن را بازنشر کرده است. ماسالی هنگام اشاره به این اسناد می‌گوید: «ما نیز ماهیت مدارک منتشرشده را انکار کرده و گفتیم که این سند جعلی است تا لطمه‌ی به چریک‌ها وارد نشود. اما می‌دانستیم که اسناد واقعی هستند.» (۱۳۹۲، ص ۳۸۲).

فدائیان در چاپ دوم نشریه‌ی *نبرد خلق* شماره‌ی ۷ (صص ۱۸۵-۶) که بلافاصله پس از ضربه‌های اردیبهشت ماه، در خرداد ۱۳۵۵، منتشر کردند در اطلاعیه‌ی این اسناد را که در روزنامه منتشر شده بود جعلی خواندند.

فربرز سنجرى نیز اسناد اشاره‌شده را جعلی می‌داند (مقاله‌ی «رزم سیاهکل و نامه‌های ساواک‌ساخته»، بی‌بی‌سی فارسی، به‌روزشده در ۲۰ بهمن ۱۳۸۹ - ۹ فوریه ۲۰۱۱).

حیدر تبریزی نیز در کتاب خود بدون اشاره به نامه‌ی منتسب به حمید اشرف درباره‌ی تصفیه‌های درونی کوشش فراوانی کرده تا جعلی‌بودن نامه‌ی حمید اشرف خطاب به اشرف دهقانی (رفیق نگار) درباره‌ی شوروی را نشان دهد.

اعتراض افراد مؤثر گروه در خاورمیانه، رفیق حمید اشرف مجبور شد که صورت جلسه‌ی تصمیم‌گیری مربوط به صدور حکم اعدام‌ها را به صورت میکروفیلم برای ما ارسال دارد. ما این میکروفیلم‌ها را در ابعاد بزرگ‌شده‌ی ظاهر و چاپ کرده بودیم تا از نحوه‌ی استدلال سازمان درباره‌ی جرم «خیانت» مطلع شویم. با مطالعه‌ی این اسناد بود که متوجه شدیم سازمان چریک‌ها، مخالفت با شیوه‌ی مبارزه چریکی و انتقاد به شیوه‌ی زندگی مخفی کادرها را «خیانت» تلقی کرده است که جزئیات آن در مقاله‌ی سمینار ویسبادن نقل شده بودند.<sup>۱</sup>

ماسالی در جای دیگری، مخالفت رفیق اسد با رهبری را به دلایل نظری می‌داند و دلیل اعدام او را از قول «چنگیز» و «داداشی» این‌گونه نقل می‌کند:

«اسد (علی‌اکبر هدایتی) از مخفی‌گاه خود برای حمید اشرف و کادر رهبری چریک‌های فدائی خلق پیام می‌فرستد که چند سال مبارزه‌ی چریکی، نشان داده که تئوری امیرپرویز پویان در مورد ایران به نتیجه نرسیده است. تجربیات چند سال گذشته، حاکی آن است که با جانبازی چند زن و مرد پیشاهنگ، مردم به میدان نمی‌آیند. شرایط ما، مثل «گلا دیاتورهای امپراتوری رم» (ایتالیا) شده است. ما وارد میدان نبرد شده‌ایم و اگر یک نفر از مزدوران مسلح رژیم و یا یک حیوان درنده را بکشیم، مردمی که در اطراف استادیوم نشسته و تماشا می‌کنند، برای ما هورا می‌کشند و به ما آفرین می‌گویند. اما اگر کشته شویم، ما را بی‌عرضه و ناتوان می‌نامند.

این تحلیل و برداشت اسد، موجب خشم حمید اشرف و مشاوران او شده و می‌گوید: اسد دارد وا می‌دهد و اگر این نظریه پخش شود، اعضاء را متزلزل کرده و به سازمان لطمه می‌زند.

از این رو مدتی به اسد جواب نمی‌دهند و به او بی‌اعتنایی می‌کنند. اسد

۱. «واپس‌گرائی سازمان وحدت کمونیستی». این اطلاعاتی طولانی در جلد اول کتاب خاطرات حسن ماسالی (۱۳۹۲، صص ۵۶-۳۴۴) دوباره چاپ شده است. تأکید از ماسالی و نقل قول مربوط به صفحه‌ی ۳۵۳ است.

از این رفتار می‌رنجد و تصمیم می‌گیرد که از چریک‌ها جدا شده و در جنگل‌های مازندران مخفی شود. کادر رهبری {چه کسانی؟} سازمان، او را ردیابی کرده و در جنگل‌های مازندران به رگبار گلوله می‌بندد و ترور می‌کند.<sup>۱</sup>

این روایت ماسالی که بدون منبع و سند مشخصی بیان کرده، البته برای رفقای گروه جدید است. حیدر تبریزی که کتاب خود را سه سال پس از ماسالی نوشته، هیچ واکنشی به روایت او نشان نداده است. به‌رغم این ناروشنی‌ها و گذشت زمان هنوز هم می‌توان پرسید: حقیقت ماجرا چه بوده؟ آیا اساساً چنین گزارشی وجود داشته؟ در این صورت، چرا در آن دوره نماینده‌گان سازمان فدائیان در خارج از کشور این گزارش را در اختیار رفقای گروه قرار ندادند و حتی شفاهی سخنی از آن نگفتند؟ آیا اشرف دهقانی، تنها فرد بازمانده از چهار عضو فدائی در منطقه، در آن دوره، نسخه‌یی از این گزارش را دیده و خوانده؟ آیا نسخه‌یی از آن را دارد؟ چرا درباره‌ی آن و مهم‌تر مضمون آن، سکوت کرده است؟ آیا رهبری فدائیان در روزهای پس از انقلاب، که رفقای سازمان وحدت کمونیستی درباره‌ی اعدام‌های درونی و مسئله شوروی با آنان تماس گرفتند، از وجود این گزارش و مآقع مطلع بودند و سخنی نگفتند؟ چرا حیدر تبریزی و دیگر فعالان و رهبران فدائی در گفت‌وگوهای خود با مجله‌ی آرش (شماره‌ی ۷۹، آبان ۱۳۸۰) درباره‌ی اعدام‌ها هیچ اشاره‌یی به چنین گزارشی نکرده‌اند؟ چه رابطه و تشابهی بین این «گزارش» که حیدر تبریزی هم گویا به آن اشاره می‌کند و نامه‌یی که محمود نادری در جلد اول کتاب خود<sup>۲</sup> به چاپ رسانده وجود دارد؟

چند نکته را باید تصریح کرد: خودداری محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی از دادن این گزارش — اگر اساساً چنین گزارشی وجود داشته است — به گروه ستاره توصیفی جز سکتاریسم و عقب‌مانده‌گی سیاسی ندارد. آن‌ها می‌دانستند که تمامی افراد گروه با تمام وجود و آشکارا به اعدام‌ها معترض هستند. در

۱. همان‌جا، ص ۳۷۳.

۲. چریک‌های فدائی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷، جلد اول، صص ۴-۵۳۲.



آن دوره تنها راه نامه‌نگاری مفصل رهبری فدائیان با نماینده‌گان خود در خارج میکروفیلم‌های ارسالی از ایران بود که حسن ماسالی هم به آن‌ها اشاره می‌کند. جای تأکید است که در «پلاتفرم مشترک» با نماینده‌گان فدائیان که با حضور و موافقت آن‌ها در تیر ماه ۱۳۵۵ تهیه شد نیز هیچ اشاره‌ی به چنین گزارشی نبود. مضاف بر آن هرگز سخنی درباره‌ی وجود چنین سندی از زبان داداشی قبل از فوت او یا از رفیق چنگیز که آخرین بار او را بعد از پایان پروسه‌ی تجانس و پیش از سفر بی‌بازگشت‌اش به ایران در دمشق دیدیم، نشنیدیم. با شناخت و ارتباط نزدیک و عمیقی که با آنان داشتیم، اگر آن‌ها این سند را دیده یا از مفاد آن آگاه بودند به ما می‌گفتند.

حیدر تبریزی که از حساسیت رفقای گروه در این باره خبر داشت و درباره‌ی مسئله اعدام‌ها نیز با آن‌ها صحبت کرده بود، در ملاقات‌های پیش از انقلاب و پس از پایان پروسه‌ی تجانس، هیچ اشاره‌ی، حتی غیرمستقیم، به این گزارش نکرد.<sup>۱</sup> آیا خود او این «گزارش» را دیده و خوانده است؟ اشاره‌ی او (۱۳۹۵، ص ۴۹) چنین برداشتی را به دست نمی‌دهد. به‌علاوه، حیدر تبریزی در مورد دیگری (نگاه کنید در ادامه‌ی همین فصل) به‌صراحت، و به نظر ما به‌نادرست، مدعی خواندن نامه‌ی گروه درباره‌ی انجام عملیات نیابتی به نام جبهه‌ی ملی در ایران و خواندن پاسخ رد سچفخا می‌شود (همان، پانوش ۴۵، صص ۷۸-۹)، اما به‌هیچ‌وجه حرفی از خواندن چنین گزارش مهمی نمی‌زند. رهبری فدائیان پس از انقلاب نیز در اولین و آخرین ملاقات با نماینده‌گان سازمان وحدت کمونیستی در گفت‌وگو درباره‌ی اعدام‌ها و دلایل اعدام رفیق اسد از وجود چنین گزارشی هیچ سخنی به میان نیاوردند. ما، از تمامی رهبران و دست‌اندرکاران جناح‌های گوناگون سچفخا می‌خواهیم اگر چنین سندی را در اختیار دارند آن را بی‌درنگ منتشر کنند.

آگاهی از وجود این «سند» امروز حق جنبش چپ ایران است. انتشار چنین

۱. «... با یکی از رفقای گروه "ستاره" هم که در پاریس بود چند بار ملاقات و صحبت کردم و او درباره‌ی چگونگی قطع پروسه‌ی تجانس توضیحاتی داد و من نیز به سئوالاتی که او درباره‌ی سازمان داشت جواب دادم و بحث مفصلی هم در مورد دلایل و علل اعدام‌های درونی داشتیم.» (حیدر تبریزی، ۱۳۹۵، صص ۷-۵۶).

گزارشی ادای دین فدائیان به تاریخ و محکمی است برای نشان دادن بلوغ سیاسی. اما حتی انتشار این متن از زشتی توصیف‌ناشدنی جنایت اعدام رفیق اسد و اعدام‌های دیگر درون‌سازمانی فدائیان — دست‌کم سه اعدام دیگر تا آن زمان که از نام دو نفر از آن‌ها حتی اطلاعی در دست نیست — نمی‌کاهد.

## اعدام‌های دیگر

لیست اعدام‌شده‌گان درون‌سازمانی طولانی‌تر است. ابراهیم نوشیروان‌پور در سال ۱۳۴۹ توسط ساواک دستگیر می‌شود، عده‌ی زیادی را لو می‌دهد، در مصاحبه‌ی تلویزیونی به نفع رژیم شرکت می‌کند و بالاخره در سال ۱۳۵۴ واحدی از فدائیان او را به عنوان خائن اعدام می‌کند. (نگاه کنید به مقاله‌ی «اعدام یک خائن»، نبرد خلق شماره‌ی ۷، خرداد ۱۳۵۵، صص ۱۰۸-۱۰۳).

اعدام رفیق عبدالله پنجه‌شاهی — حیدر — یکی از مسئولان شاخه‌ی اصفهان، پس از پایان پروسه‌ی تجانس رخ داده است. رفیق پنجه‌شاهی که چهار تن از افراد خانواده‌ی خود را در راه مبارزه همراه سازمان فدائیان از دست داده بود، در سال ۱۳۵۶ به «جرم» داشتن رابطه‌ی عاطفی در خانه‌ی تیمی با رفیق ادنا ثابت اعدام می‌شود. بنا بر روایت مهدی فتاپور، از رهبران جریان اکثریت، اعدام او با تصمیم احمد غلامیان لنگرودی (هادی) و به دست او با همکاری سیامک اسدیان (اسکندر) انجام شده است. (نگاه کنید به گفت‌وگوی سهیلا وحدتی با مهدی فتاپور، «خسونت در سازمان‌های سیاسی چپ» در وب‌گاه خبرنگارهای گویا، ۳۰ فروردین ۱۳۸۶). البته این روایت را برخی از فعالان اقلیت نمی‌پذیرند. هادی و اسکندر هر دو از افراد مؤثر و نظامی سازمان فدائیان بودند و در بازسازی و رهبری سازمان پس از ضربه‌های سراسری بهار و تابستان ۱۳۵۵ نقش مؤثری داشتند. هر دو بعداً از مسئولان جریان اقلیت بودند. فعالان دیگر فدائی هم به این اعدام‌ها اشاره کرده‌اند و به آن‌ها انتقاد داشته‌اند. (نگاه کنید به مجله‌ی آرش، شماره‌ی ۷۹، آبان، ۱۳۸۰، صص ۵۳-۲۰).

علاوه بر تمام نکات بالا، به نظر می‌رسد محمود نادری به اعدام‌های بیش‌تری اشاره می‌کند. (۱۳۸۷، صص ۴۱-۵۳۲). آیا این اطلاعات درست است؟ ما از تمامی گروه‌های به‌جامانده از فدائیان و مسئولان آن‌ها می‌پرسیم:

### فهرست اعدام‌شده‌گان داخل سازمان فدائیان چند تن را در بر می‌گیرد؟

به نظر ما باید از رفیق اسد و دیگر رفقای اعدام‌شده اعاده‌ی حیثیت و از خانواده‌ی آنان عذرخواهی شود. رهبری دوره‌ها و جریان‌های مختلف حامل عنوان و پیشینه‌ی فدائی، صرف‌نظر از تغییرها در ترکیب رهبری و انشعاب‌های گوناگون ظرف ۵۰ سال گذشته، علاوه بر عذرخواهی صریح و علنی<sup>۱</sup> به خاطر این جنایات‌ها، باید برای تشکیل کمیسیون تحقیق کامل درباره‌ی همه‌ی اعدام‌ها پیش‌قدم شوند. بار مسئولیت‌پذیری، عذرخواهی و پیگیری بر دوش اشرف دهقانی و حیدر تبریزی نیز سنگینی می‌کند. هر دو از اعضای مؤثر و قدیمی سازمان بوده‌اند. هر دو خوش‌بختانه زنده هستند. حیدر تبریزی در زمان حداقل سه اعدام در ایران بوده و اشرف دهقانی، بر اساس قرائن موجود، در زمان اعدام دو نفر از اعضای شاخه‌ی مشهد در همان شاخه فعالیت می‌کرده است.

این گفته‌ی حیدر تبریزی که «رفقای گروه "ستاره" این عمل را نشانه‌یی از سلطه‌ی استالینیسیم و تصفیه‌ی مخالفان نظری در سازمان ارزیابی می‌کردند و بر این باور بودند که کشتن "اسد" به دلیل مخالفت نظری بوده است»، نادرست است. البته، یکی از وجوه «استالینیسیم» نگرشی است ابزارگونه به انسان و عمل کرد او در مبارزه‌ی سیاسی، اما حاکمیت استالینیسیم در یک جریان

۱. تاکنون فقط جریان اکثریت تاحدی این کار را کرده است. دلایل و محاسبات سیاسی این موضع‌گیری هرچه باشد، این اقدامی است بس مهم. «قرار مصوب کنگره‌ی یازده سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در مورد قتل‌های درون سازمانی در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بین سال‌های ۱۳۵۱ - ۱۳۵۶» که شورای مرکزی این سازمان در ۳۱ خرداد ۱۳۸۹ (۲۱ ژوئن ۲۰۱۰) یعنی ۱۴ ماه پس از برگزاری کنگره در فروردین ۱۳۸۸ برابر با آوریل ۲۰۰۹ منتشر کرده اعلام می‌کند:

۱. سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به عنوان یکی از میراث‌داران سازمان چریک‌های فدائی خلق، چهار مورد قتل صورت گرفته بین سال‌های ۱۳۵۱ - ۱۳۵۶ را محکوم و از این جان‌باختگان جنبش فدائی اعاده‌ی حیثیت می‌کند.
۲. به خانواده‌ی رفقای که نام آن‌ها تاکنون مشخص شده، مراجعه و به سهم خود مراتب تأسف و عذرخواهی خود را به آن‌ها اعلام خواهد کرد.
۳. سازمان به پی‌آمدهای قرار احترام می‌گذارد.»

(نگاه کنید به: «قرار مصوب کنگره‌ی یازده...» سایت آرشیو اسناد اپوزیسیون ایران).

سیاسی همواره با اعدام مخالفان نظری همراه نیست. علاوه بر آن، رفقای گروه در موقعیتی نبودند که از وجود اختلاف نظری بین رفیق اسد با تیم اش یا با سازمان اطلاعی داشته باشند و هیچ‌گاه در این باره ادعایی نکرده‌اند. در نوشته‌های آن دوره‌ی گروه و پس از آن هیچ‌جا اشاره‌ی مستقیمی به مسئله‌ی اعدام‌های درونی فدائیان وجود ندارد، چه رسد به آن‌که «اختلافات نظری» به عنوان دلیل این اعدام‌های داخلی مطرح شده باشند.<sup>۱</sup> رفقای گروه بجز مطالبی که چنگیز عنوان کرده و از تأیید داداشی و حرمتی‌پور برخوردار بود، اطلاعی از مناسبات درونی و عمل‌کرد فدائیان در داخل تشکیلات نداشتند که بتوانند به چنین نتیجه‌ی برسند. حداکثر چیزی که گروه اعلام کرد این بود که سازمان چریک‌های فدائی خلق «موضعی قاطع به طرفداری کامل از استالین و از استالینسم اتخاذ کرده و مظاهر آن در عمل نیز دیده شده است. این موضع به این شکل و ابعاد در زمان تشکیل سازمان و تا یک سال و نیم قبل در سازمان سابقه نداشته است.»<sup>۲</sup>

استناد به مواضع «قاطع به طرفداری کامل از استالین و از استالینسم»، هم‌چون روز روشن بود و در ادبیات گروه ذکر شده بود. هم‌چنین این تأکید حیدر تبریزی که بنا بر گزارش فدائیان «اعدام» اسد<sup>۳</sup> به دلایل امنیتی صورت گرفته است و اساساً ربطی به استالینسم و تصفیه‌ی مخالفان نظری ندارد» نیز نادرست است. چنان‌که به تفصیل بیش از این اشاره شد ما هیچ‌گاه چنین

۱. گروه اتحاد کمونیستی بعدها اعلام کرد:

«ما به لحاظ رعایت مسائل امنیتی قادر نیستیم در مورد این اطلاعات فعلاً توضیحی بدهیم. آن‌چه گفتنی است این است که مطابق اطلاعات مناسبات درونی و بیرونی سازمان مطلقاً در قطب متضاد اطلاعات قبلی ما قرار داشت... انتقاد و اعتراض همه‌جانبه و شدید ما به سازمان توأم با این نظر بود که بلافاصله کادر تماس و تحقیق باید وسیع‌تر شود و تیمی به ایران اعزام شود تا تکلیف صحت و سقم اطلاعات روشن گردد. هر آینه ما به صحت اطلاعات واصله ایمان قطعی داشتیم حتی یک روز کار مشترک را مجاز نمی‌دانستیم.» (تکاتی درباره‌ی پروسه‌ی تجانس، بهار ۱۳۵۶، ص ۱۶)

۲. همان‌جا. ص ۲۰. پلاتفرم مشترک با نمایندگان سازمان چریک‌های فدائی خلق. تأکید در این‌جا افزوده شده است. نگاه کنید به پیوست ۵ کتاب حاضر.

گزارشی را ندیده‌ایم. حیدر تبریزی همان ترجیع‌بندی را تکرار می‌کند که پیش از او نماینده‌گان فدائیان در نشست مشترک تیر ماه ۱۳۵۵ (ژوئیه‌ی ۱۹۷۶) خطاب به فعالان گروه گفته بودند: «گروه ستاره در ابراز آن مظاهر عملی استالینیسیم که معتقد است در سازمان دیده شده در توهم به سر می‌برد. این توهم ناشی از دید ذهنی و غیرواقعی گروه نسبت به سازمان و عدم شناخت دقیق آن از شرایطی است که سازمان در آن به سر می‌برد»<sup>۱</sup>

شاه‌بیت نظری کسانی که با توجیه‌های گوناگون اعدام‌های درون سازمانی فدائیان را مسئله‌ی امنیتی و نه نظری می‌دانند این است: مسایل امنیتی، شرایط سخت مبارزاتی و لزوم دفاع از حفظ امکانات سازمانی، دلیل اصلی تصفیه‌ی فیزیکی بوده است.<sup>۲</sup> البته، امروز و سال‌ها پس از واقعه، بسیاری از فعالان آن دوره به شدت این تصفیه‌ها را محکوم می‌کنند؛ و درستی این نظر را که شرایط سخت مبارزاتی این گزینه را به جریان‌های چریکی تحمیل می‌کرد به پرسش می‌کشند. خوشبختانه امروز، شاید جز عده‌یی بسیار کم‌شمار، کسی را نمی‌توان یافت که از تصفیه‌ی فیزیکی در سازمان‌های سیاسی دفاع کند.

با وجود این، متأسفانه این برداشت کماکان وجود دارد که رهبران سیاسی و نظری می‌توانند به خود حق دهند که در قالب دفاع از ایده یا اصلی مجرد، جریان یا سازمانی معین، خط یا موضع سیاسی، دیگران را طرد و در صورت «لزوم» تبئیه یا تصفیه‌ی فیزیکی بکنند؛ این برداشت این‌جا و آن‌جا خود را می‌نمایاند. فعالیت سیاسی و انقلابی هیچ حقانیتی به مسئولان و رهبران نمی‌دهد که در مقام تصمیم‌گیرنده برداشت‌های خود را به دیگران و از جمله رفقای خود تحمیل کنند. تفاوت‌های فکری، عملی و روحی بین افراد یک مجموعه طبیعی و لازمه‌ی هر حرکت سیاسی و اجتماعی است. شکوفایی در تکثر و چندگانگی است و نه در یگانگی و وحدت کلمه. فاصله‌ی ترور سیاسی و

۱. همان‌جا.

۲. نگاه کنید به مصاحبه‌های پرویز قلیچ‌خانی با برخی از فعالان آن دوره در «بررسی سه کتاب جدید - درباره‌ی تاریخ معاصر ایران و یک هشدار!» که طی آن تمامی شرکت‌کننده‌گان به بحث درباره‌ی قتل‌های درونی سیاسی در دوره‌ی جنبش چریکی می‌پردازند. (مجله‌ی آرش، شماره‌ی ۷۹، آبان ۱۳۸۰، صص ۵۳-۲۰).

عقیدتی با ترور فیزیکی از یک موکم‌تر است. متأسفانه این اصول ملکه‌ی ذهن فعالان سیاسی نشده است. برای آن‌ها هنوز هدف وسیله را توجیه می‌کند. باید اساس تفکر را از بنیان دگرگون کرد و آزادی تفکر و عمل انسان و تعالی او را پایه و بنیاد حرکت‌های سیاسی و اجتماعی دانست. سعادت انسان باید به مهم‌ترین خواست جنبش‌های سیاسی و اجتماعی مرفقی تبدیل شود. سوسیالیسم بدون سعادت و منزلت انسان بی‌معناست. سوسیالیسم خواست مجرد یا غایت نهایی و مدینه‌ی فاضله نیست که روزگاری به آن خواهیم رسید. سوسیالیسم روش زندگی، اخلاق و روشی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای روزگار کنونی است که در نقد بی‌وقه‌ی جامعه‌ی کنونی و معیارهای آن شکل می‌گیرد و قوام می‌یابد.<sup>۱</sup> حرکت جمعی و سازمان‌یافته و منظم البته لازمه‌ی هر حرکت سیاسی است. هیچ جنبش سیاسی و کار مشترک جمعی را نمی‌توان بدون حداقلی از تقسیم کار درونی و انضباط سامان داد و به پیش برد. فراتر از آن، در مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی، برخورداری از نظم درونی به اوج خود می‌رسد و لازمه‌ی زندگی و تداوم تلاش فردی و زندگی سازمانی می‌شود. در سازمان چریکی برداشتن هر قدم و پیش‌برد فعالیت‌ها در گرو رعایت انضباط شدید است. این احکام را می‌توان الفبای جریان‌های چریکی دانست و رد پای آن‌ها را در تجربیات عملی و ادبیات این جریان‌ها یافت. این‌ها را هر فعال سیاسی می‌داند یا درباره‌ی آن‌ها مطالبی خوانده است. اما آنچه می‌تواند تفکر و عمل کرد انتقادی و غیراستالینی را از تفکر استالینی منجمد و میلیتاریستی در جنبش‌های سیاسی و از آن‌جا در جریان چریکی متمایز کند، نه اشاره به این بدیهیات، بل که سر تسلیم فرود آوردن بر واقعیت‌های عینی و تأکید بر انسان و ارزش‌های انسانی

۱. همین نگرش است که بعدها به این شکل بیان شد:

«اگر سوسیالیسم نبردی برای آزادی و ساختمان جامعه و جهانی نوین و انسانی است — که ما چنین می‌اندیشیم — راه‌ها و ابزارهای رسیدن به آن و نهادهایی که چنین جامعه‌یی بر آن استوار بوده و متحقق می‌شود نمی‌تواند غیرانسانی باشد. هدف نمی‌تواند وسیله را توجیه کند. با ابزارهای غیرانسانی و سرکوب‌گرانه نمی‌توان به جامعه‌ی انسانی و دموکراتیک دست یافت.» (سرسخن، در *نفی/عدم* - مجموعه مقالات، پاییز ۱۳۶۷ (۱۹۸۸)، از انتشارات هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا).

به‌مثابه‌ی مهم‌ترین مولفه‌ی شناخت هر موقعیت است.

درست است که فعالان گروه ستاره زیر بار مستقیم سرکوب رژیم شاه قرار نداشتند و هر لحظه در مبارزه‌ی مرگ و زندگی درگیر نبودند. اما با آن بیگانه هم نبودند. مهم این بود که نگاه آن‌ها به این شرایط عینی متفاوت بود. فعالان گروه به دلیل خاستگاه سیاسی خود به علت اعتقاد به سرشت انسانی سوسیالیسم که ریشه در دریافت آنان از سنت‌های اومانیستی در مارکسیسم داشت، در برابر واقعیت‌های سخت و پیچیده و متناقض اجتماعی سر تسلیم فرود نیاوردند و با تکیه بر ارزش‌های خود در برابر رفتار میلیتاریستی و استالینیستی رهبری فدائیان ایستادند.

به نظر ما همان‌گونه که پیوستن به جنبش سیاسی یا جنبش مسلحانه امری داوطلبانه بوده، گسستن از آن نیز، به هر دلیل — از جمله مشکل بودن مبارزه‌ی مسلحانه — می‌تواند حق و خواست هر داوطلبی باشد. ما مشوق شجاعت و حامی سرسختی در مبارزه‌ی سیاسی بوده و هستیم و به این ویژه‌گی ارجح می‌نهیم، اما «ترس» را نیز می‌فهمیم. «ترس» از سختی و دشواری مبارزه، خصلتی انسانی است و مستوجب مجازات نیست. «اضطراب»، «ترس» و «ترسیدن» از حسن‌های طبیعی انسان در واکنش به شرایط سخت، ناروشن و خطرناک است. همه‌ی ما در طول سالیان طولانی مبارزه بارها ترسیده‌ایم.

ضداستالینیست بودن گروه بر درک اومانیستی از سوسیالیسم استوار بود و همین دریافت به آن اجازه می‌داد که برداشت خود از آزادی و رهایی انسان را گسترش دهد. گروه در برابر هر جریان و برداشتی که به بهانه‌ی واقعی یا دروغین می‌خواست جوهر انسانی و آزاده‌گی فرد را به پرسش بکشد می‌ایستاد. انسان و تعالی او نقطه‌ی حرکت آن بود. این تأکید در رشد فکری، روانی و کارکرد جمعی و فردی تأثیر زیادی داشت.

## مسئله‌ی ارتباط با شوروی

یکی از «دو راز»ی که در ادبیات شفاهی و کتبی درونی گروه به آن‌ها اشاره می‌شد و از توضیح بیش‌تر درباره‌ی آن، حتی برای بسیاری از فعالان گروه،

خودداری می‌شد، مسئله‌ی ارتباط فدائیان با شوروی بود. اشاره به «مظاهر» عملی استالینیسیم فدائیان در پلاتفرم مشترک با نماینده‌گان آنان (تیرماه ۱۳۵۵، پیوست ۵ - «پلاتفرم مشترک» گروه ستاره و نماینده‌گان سچفخا)، افزون بر مسئله‌ی اعدام‌ها، این ارتباط را نیز مد نظر داشت. «رازداری» در این مورد خاص فقط به دلیل پنهان‌داشتن یک سر سازمانی نبود، گرچه فدائیان پس از برملاشدن این ارتباط به شدت بر سرری ماندن آن تأکید می‌کردند. این «سر» کم‌باییش با انتشار نامه‌ی مغشوش منتسب به حمید اشرف خطاب به اشرف دهقانی («رفیق نگار») در روزنامه‌های ایران (اول خرداد ۱۳۵۵) علنی شده بود. صرف وجود تماس اولیه و نقش حسن ماسالی در آن برای گروهی که سالیان سال علیه دخالت‌های شوروی و سوسیالیسم اردوگاهی مبارزه کرده و مبلغ استقلال سیاسی و نظری بود سخت تکان‌دهنده و باورنکردنی بود. «تماس مخفیانه»ی نماینده‌گان فدائیان «با شوروی نه تنها از نظر ایدئولوژیک غیرمجاز بل که دورویانه نیز بود». <sup>۱</sup> البته، همین‌جا بایستی به صراحت گفت که تا زمان انتشار سخنرانی حسن ماسالی در جزوه‌ی نتایج سمینار ویسبادن - دریاره‌ی بحران جنبش چپ در ایران (۱۹۸۵) و آنچه او بعداً در این زمینه گفت، از عمق فاجعه و چگونگی این ارتباط آگاهی بیش‌تری در دست نبود. حیدر تبریزی ۱۵ صفحه از کتاب خود را به مسئله‌ی «ارتباط با شوروی» اختصاص داده است (۱۳۹۵، صص ۴۶-۳۱) اما بیش‌تر درباره‌ی حاشیه‌های آن قلم زده تا خود مسئله. او نه سخنی درباره‌ی چرایی این تصمیم و چگونگی اتخاذ آن توسط رهبری فدائیان می‌گوید و نه باصراحت این اقدام را محکوم می‌کند. آن هم در کتابی که به قصد «ارائه‌ی تصویری کلی از روابط برون مرزی و فعالیت‌های سازمان در خارج از کشور» تنظیم شده است و قطعاً بایستی جزئیات و دلایل سیاسی و / یا ایدئولوژیک ارتباط با شوروی را روشن کند. او فقط تأیید قربان‌علی عبدالرحیم‌پور، از اعضای مرکزیت سچفخا پس

۱. «در حاشیه‌ی سمینار ویسبادن: پاسخی به چند ادعا»، اندیشه‌ی رهائی، نشریه‌ی خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، شماره‌ی ۶، اسفند ۱۳۶۵، ص ۱۲۱. نگاه کنید به این متن در پیوست ۶ - پاسخ سازمان وحدت کمونیستی به چند ادعا در کتاب حاضر.



از ۱۳۵۵، را درباره‌ی وجود چنین ارتباطی نقل می‌کند.<sup>۱</sup> اما هیچ اشاره‌ی به چگونگی و تاریخ تصمیم‌گیری فدائیان در این باره که در زمان حضور او در ایران انجام شده نمی‌کند. با چنین کمبودی در نوشته‌ی حیدر تبریزی و در غیاب نوشته یا گزارشی از اشرف دهقانی درباره‌ی این ارتباط خاص، تنها روایت موجود از این ارتباط تاکنون از آن حسن ماسالی است. پس بهتر است ابتدا شرح این ارتباط را از زبان وی، در اولین باری که به توضیح آن پرداخته، بخوانیم. ماسالی تنها فردی از گروه بوده که در جریان این موضوع قرار گرفته و در جست‌وجوی شریک جرم به نادرست مدعی شده رفیق دیگری نیز از آن اطلاع داشته است:

«هم‌زمان با تبلیغاتی که در درون سازمان و در خارج، به نفع خط مشی

۱. حیدر تبریزی به نقل از یک گفت‌وگوی پالتاکی (احتمالاً فوریه‌ی ۲۰۰۵) از قول قربان‌علی عبدالرحیم‌پور (مجید) عضو مرکزیت سه‌نفره‌ی سازمان پس از ضربه‌های ۱۳۵۵، می‌نویسد: «بعد از ضربات تیرماه ۱۳۵۵ و بعد از وصل ارتباط داخل و خارج، رفقای خارج (اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور) کد رمزی را در اختیار مسئولین داخل کشور گذاشته بودند که به وسیله‌ی آن بتوانند با شوروی تماس بگیرند ولی تا انقلاب بهمین از آن استفاده‌ی نشد.» (۱۳۹۵، ص ۳۶).

عبدالرحیم‌پور یک بار دیگر در همان سال همین اطلاعات را در گفت‌وگو با حیدر تبریزی تکرار می‌کند. پرسش‌هایی در این‌جا مطرح است: آیا منظور تلویحی عبدالرحیم‌پور این است که در پی «انقلاب بهمین» از «کد رمز» استفاده شد؟ در چه مواردی و به چه منظوری؟ حیدر تبریزی در همان کتاب چند سطر بعد اضافه می‌کند که در دیداری با اشرف دهقانی «درباره‌ی ارتباط با شوروی و وجود آن رمز برای ارتباط سوال کردم و پرسیدم ماجرای رمزی که مجید از آن صحبت می‌کند چیست؟» و بلافاصله از قول اشرف دهقانی نقل می‌کند:

«او پاسخ داد که کدی وجود نداشته است و اصولاً ارتباطی در میان نبوده است و آن‌ها پس از وصل مجدد ارتباط با داخل کشور، پس از ضربات، کدی به داخل نفرستاده بودند و اضافه کرد اگر چنین رابطه‌ی بود چرا باید از شماها مخفی می‌کردیم.» (تأکید در این‌جا افزوده شده است.)

اما عبدالرحیم‌پور چند سال پیش از آن تأکید کرده بود: «به لحاظ عملی نیز رفقا برای ارتباط‌گیری با حزب کمونیست شوروی اقدامات معینی به عمل آورده بودند.» (نگاه کنید به: *جنگی درباره‌ی زندگی و آثار بیژن جزنی*، ۱۳۷۸، انتشارات خاوران، پاریس، صص ۸۰-۲۷۹).

چین و علیه سیاست‌های شوروی به عمل می‌آمد، رهبران سازمان (رفقا حمید اشرف، حمید مؤمنی، شیرین معاضد، علی اکبر جعفری...) به رابطین سازمان در خارج از کشور (رفقا محمد حرمتی پور، و اشرف دهقانی)، دستور تشکیلاتی داده بودند که محرمانه با شوروی تماس بگیرند و از شوروی تقاضای کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی و... کنند. آن‌ها تأکید کرده بودند که این تماس نباید علنی شود و در داخل سازمان چریک‌های فدائی خلق نیز نباید از این جریان مطلع شوند. رفقا محمد حرمتی پور و اشرف دهقانی که از طرف سازمان فدائی در ارتباط با گروه «اتحاد کمونیستی»<sup>۱</sup> البته منظور ماسالی گروه «ستاره» است<sup>۲</sup> در خارج از کشور — در منطقه‌ی خاورمیانه — زندگی می‌کردند، دستورالعمل سازمان را با دو نفر<sup>۳</sup> از اعضای مؤثر گروه (که خودم یکی از این افراد بودم)، در میان گذاشتند. در این زمان مسئولیت گروه ما به علت قرار گرفتن در «پروسه‌ی تجانس»، در دست چریک‌های فدائی خلق افتاده بود و ما به‌طور انفرادی در این ارتباط و تقسیم کارها قرار داشتیم.

ما در ابتدا ضمن ابراز نگرانی و تردید و اعتراض نسبت به این تصمیم سازمان، ولی نه‌چندان جدی، اتوریته‌ی سازمان و رهبری آن را فرصت — طلبانه قبول کردیم، و برای اجرای این دستورالعمل سازمان اقدام کردیم. ابتدا هر دو نفر از اعضای گروه سعی کردیم که کانال مطمئنی برای برقراری تماس پیدا کنیم، بعداً<sup>۴</sup> {در} تقسیم کاری که رفقا حرمتی پور و اشرف دهقانی به عمل آورده بودند، مرا در کمیسیون روابط خارجی قرار دادند، به‌این ترتیب رفقا حرمتی پور و اشرف دهقانی و خودم در ارتباط رسمی با مقامات شوروی قرار گرفتیم. تماس‌های مقدماتی به اتفاق حرمتی پور انجام گرفت ولی در تماس‌های بعدی که در بیروت، رم، و صوفیه انجام گرفت هر سه نفر در تماس مستقیم این رابط قرار داشتیم و یا مشترکاً حضور پیدا می‌کردیم. رابطین

۱. ادعای اطلاع «دو نفر» از این موضوع نادرست است. در این باره در ادامه توضیح می‌دهیم.

شوروی نیز «ویکتور» و «الکساندر» بودند. قرار بعدی ملاقات {قرار پنجم؟} در دمشق بود که اختلافات اعضای گروه به‌طور دسته‌جمعی با رهبری و رابطین سازمان به اوج خود رسید و منجر به جدایی همه‌جانبه‌ی «اتحاد کمونیستی» {منظور ماسالی اعضای گروه «ستاره» است} و جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور {منظور ماسالی بخش خاورمیانه‌ی جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور است}، با سازمان فدائی شد. رفقا محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی تصمیم داشتند که تماس را ادامه دهند، ولی اطلاع ندارم که پس از شهادت حمید اشرف و سایر اعضای کادر مرکزی سازمان، این روابط به کجا انجامید.<sup>۱</sup>

آیا جزئیات گزارش حسن ماسالی و چگونگی ارتباط رسمی با مقامات دولت شوروی قابل اتکاست؟ نگاهی به ابهام‌های پرشمار در نوشته‌ی او بیندازیم. او تاریخ دستور تشکیلاتی «رهبران سازمان» و چگونگی «ابلاغ» آن را نمی‌گوید. به‌علاوه، لیست او از تصمیم‌گیرنده‌گان در رهبری یا افراد گیرنده‌ی این دستور قطعاً اشتباه است. رفیق شیرین معاضد قبل از آمدن اشرف دهقانی به خاورمیانه کشته شده بود و نمی‌توانست بعداً به او در خاورمیانه دستور تشکیلاتی بدهد. شیرین معاضد بعد از لورفتن قرارش در ۶ اردیبهشت ۱۳۵۳ در تهران دستگیر شد. اما قبل از دستگیری سیانور بلعید. ساواک او را به بیمارستان رساند و پس از شست‌وشوی معده او را زیر شکنجه کشت. اشرف دهقانی در زمان این رویداد با او و حمید اشرف در یک خانه‌ی تیمی زندگی می‌کرده و دو سه ماه پس از کشته‌شدن شیرین معاضد در تابستان ۱۳۵۳ به خاورمیانه منتقل شده بود.<sup>۲</sup>

۱. نتایج سمینار ویسبادن - درباره‌ی بحران جنبش چپ ایران (اکتبر ۱۹۸۵، جنبش دموکراتیک انقلابی زحمت‌کشان ایران)، صص ۳-۵۲. تأکیدها از متن اصلی است.  
۲. اشرف دهقانی شرح حوادث و درگیری‌های آن روز خونین را که طی آن رفیق مرضیه اسکویی هم کشته شد، با عنوان «شش اردیبهشت، روز حادثه‌های درداور» در کتاب بذره‌ای ماندگار - خاطراتی از مبارزات چریک‌های فدائی خلق و نقد برخی ایده‌ها آورده است. (نگاه کنید به: وب‌گاه سیاهکل، آوریل ۲۰۰۵، صص ۱۰۹-۱۰۲).

ماسالی می‌گوید در پی دیدار مقدماتی، همراه دهقانی و حرمتی‌پور با مقام‌های شوروی در «بیروت، رم و صوفیه» تماس گرفته بودند. او در همین گزارش صحبت از «قرار بعدی ملاقات در دمشق» — یا قرار پنجم — می‌کند. اما، در نوشته‌ی دیگری، چند سال بعد، بیروت را از این لیست حذف و عدن را می‌افزاید درحالی‌که در هر دو روایت بغداد را به عنوان محل اولین ملاقات تأیید می‌کند:

«اولین ملاقات ما با مقامات شوروی در بغداد، دومین ملاقات در صوفیا (بلغارستان)، سومین ملاقات در رم (ایتالیا)، و چهارمین ملاقات در عدن (یمن جنوبی) صورت گرفت و در اکثر این ملاقات‌ها به اتفاق محمد حرمتی‌پور شرکت داشتم.»<sup>۱</sup>

رفقای گروه اطلاعی از چگونگی این ملاقات‌ها و جزئیات آن ندارند. اما، چند پرسش دارند: این ملاقات‌ها دقیقاً (یا حتی حدوداً) کی و در چه محلی انجام گرفته‌اند؟ اگر به گفته‌ی ماسالی، ملاقات اول در بغداد انجام شده است، قاعدتاً تاریخ آن باید حداکثر اواخر سال ۱۳۵۳ یا اوائل سال ۱۳۵۴ باشد. زیرا پس از امضای «اعلامیه‌ی الجزایر» در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۵۳ (نگاه کنید به: فصل ۱ - گروه ستاره و آغاز فعالیت در خاورمیانه)، گروه حضور فعالی در عراق نداشت. اگر به گفته‌ی او چهارمین ملاقات در یمن انجام شده است، تاریخ آن بایستی اواخر سال ۵۴ یا اوائل سال ۵۵ (زمانی که حرمتی‌پور و ماسالی با هم در یمن بودند) باشد. در این صورت، حتی اگر قرارهای احتمالی بعدی را در نظر نگیریم، حدود یک سال بین فدائیان و «مقامات شوروی» ارتباط وجود داشته است!

پرسش‌های بسیار مهم دیگری درباره‌ی این جلسه‌ها و محتوای آن‌ها مطرح است، از جمله: صورت جلسه‌ی این دیدارها چه بوده و هر جلسه چه مدتی طول کشیده است؟ چه کسانی در هر یک از این جلسه‌ها شرکت داشته‌اند؟ آیا اشرف دهقانی نیز در هر سه جلسه‌ی اولیه حضور داشته است؟ (بنا به اطلاع رفقای گروه، دهقانی تا آن تاریخ به عدن سفر نکرده بود و به‌قاعده در نشست

چهارم حضور نداشته است.) در کدام یک از این ملاقات‌ها حرمتی‌پور و در کدام یک دهقانی شرکت داشته است؟ بر اساس گزارش دوم ماسالی، او «در اکثر این ملاقات‌ها به اتفاق محمد حرمتی‌پور شرکت» داشته است. در کدام یک از این ملاقات‌ها تنها ماسالی حضور داشته است؟ محل دقیق این ملاقات‌ها — و نه فقط شهر محل ملاقات — کجا بوده است؟ سفارت شوروی یا جاهای دیگر؟ و بالاخره این پرسش بنیادی: چه ارتباطی بین این ملاقات‌ها، حاکمیت تدریجی جزئیست‌ها در درون سازمان، اعدام عباس شهریاری، و آغاز تغییر مواضع فدائیان نسبت به شوروی در آن زمان وجود داشته است؟

داشتن اطلاعات درباره‌ی این جزئیات حق تمامی جنبش سیاسی ایران و تمام کسانی است که به تاریخ و سرنوشت جنبش چپ علاقه دارند. ارتباط با «مقامات شوروی» مایه‌ی ننگ جریان فدائی و جنبش چپ ایران بوده و هست و روشن شدن آن کمک به فهم همه‌جانبه‌تری درباره‌ی یکی از مهم‌ترین شاخص‌های اخلاقی در تاریخ سیاسی جنبش چپ ایران می‌کند. روشن شدن این ابهامات به‌ویژه با توجه به نقش مخرب حزب توده و توده‌نیسیم در دوره‌های مختلف تاریخ ایران مثل خراب‌کاری در جنبش ملی‌کردن صنعت نفت، مواضع فدائیان اکثریت پس از انقلاب، و هم‌کاری سیاسی و امنیتی — اطلاعاتی هر دوی آن‌ها با جمهوری اسلامی دارای اهمیت زیادی است.

اگر اعدام‌های درونی فدائیان نشان‌دهنده‌ی دریافت و درک نازل و فاجعه‌بار آمران، مجریان، توجیه‌گران و مبلغان آن از عمل سیاسی — نظامی و سازمان‌دهی است و گرایش مستبدانه‌ی آنان را به نمایش می‌گذارد، ارتباط با «مقامات شوروی» نشان از درک نازل سیاسی و عقب‌مانده‌گی سیاسی و تاریخی افراد و جریانی دارد که در این ارتباط قرار داشته‌اند.

تنها فردی که امروز می‌تواند درباره‌ی این ارتباط به عنوان شاهد عینی آن سخنی بگوید اشرف دهقانی است. او تاکنون و از جمله در آخرین کتاب خود<sup>۱</sup> در این باره سخنی نگفته و به گفته‌ی حیدر تبریزی حتی منکر وجود چنین

۱. شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی، انتشارات چریک‌های فدائی خلق،

تماسی هم شده است. ما در وجود تماس فدائیان با دولت شوروی که هم حرمتی‌پور و هم ماسالی آن را تأیید می‌کردند و ماسالی نیز به صراحت به آن اذعان کرده، شک نداریم. تصور نمی‌کنیم که حرمتی‌پور و نیز ماسالی بدون اطلاع اشرف دهقانی و حتی مباشرت او با مسئولان دولت شوروی ملاقات کرده باشند. در نتیجه، با شناخت از مناسبات حرمتی‌پور و دهقانی، این گفته‌ی دهقانی به حیدر تبریزی درباره‌ی نبود چنین ارتباطی کذب محض است.

رفیق اشرف دهقانی (اخگر، نگار) فردی صمیمی و دلسوز ولی مطلقاً ذوب در «ولایت» سازمان بود. او تجسم فتیشیسم سازمانی بود تا حدی که اشاره به یک عبارت نوشته‌های داخلی، یا حتی برخی تفاوت‌های نظری در نوشته‌های احمدزاده و پویان مطلقاً او را برآشفته می‌کرد. او در دوران زندان خود مقاومت حماسی کرده بود و در فرار از زندان (به کمک مجاهدین) افسانه آفریده بود. ولی در همان نقطه منجمد شده بود. امید است که حداقل در این باره شجاعانه سخن بگوید و با اظهار نظر خود راه را برای آگاهی همگان هموار کند. این انتظاری به‌جا از اوست.

اما پیش از بررسی اطلاعات حسن ماسالی و مقایسه‌ی آن با داده‌های دیگر لازم است همین‌جا تأکید شود که اگر او در همان سال‌ها این اطلاعات را با این تفصیل آشکار بیان کرده بود، رفقای گروه بلافاصله بحث را برای روشن کردن مسئله آغاز و با رابطان سازمان فدائیان و حسن ماسالی یک‌طرفه قطع رابطه می‌کردند. از نظر گروه این ارتباط، حتی در حد کوشش برای ایجاد ارتباط اولیه مدموم بود، چه رسد به اجرای چند دیدار رسمی. چنین اقدامی از جانب رهبری سچفخا در ایران و هر سه فرد نام‌برده نابخشودنی بود و هست. این نحوه از کار و تماس‌ها زینده‌ی کارچاق‌کن‌های سیاسی است نه کسانی که داعیه‌ی انقلاب و سوسیالیسم در سر داشتند یا دارند.

تاریخ ارسال دستور سازمانی برای این تماس‌ها در نوشته‌ی حسن ماسالی روشن نیست. اما چنان‌که از شواهد در آن برمی‌آید، بایستی اواخر ۱۳۵۳ باشد، یعنی زمانی که حیدر تبریزی در ایران بوده است. آیا حیدر تبریزی از این تصمیم بسیار مهم و تعیین‌کننده در تاریخ فدائیان مطلع نبوده است؟ یا رهبری سازمان که قصد داشت او را برای هدایت فعالیت‌های پشت جبهه‌ی

سازمان و پیشبرد سیاست‌های برون‌مرزی سچفخا به خارج از ایران اعزام کند، وی را عامدانه در تاریکی نگاه داشته بود؟ هر دو حالت بیان‌گر وضع اسفناک درونی سچفخا است.

در روایت ماسالی، دلیل اصلی فدائیان برای تماس با مقام‌های شوروی «تقاضای کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی...» ذکر شده است. اگر این گفته‌ی ماسالی واقعیت داشته باشد، داشتن چنین تقاضایی از شوروی، حتی بدون در نظر گرفتن پی‌آمدهای آن، بیش‌ازهرچیز نشان‌دهنده‌ی بلندپروازی ناشیانه، خطرناک و خام رهبران سچفخا، بی‌اطلاعی آنان از شرایط و امکانات واقعی‌شان، بی‌تجربگی، ندانم‌کاری و امرپذیری نماینده‌گان سازمان در خارج و حسن ماسالی بود. زیرا، در دوره‌ی ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ که می‌توان آن را دوره‌ی رشد سریع فدائیان دانست، امکانات فراهم‌آمده برای این سازمان از طریق گروه ستاره قطعاً مزاد بر نیازهای آن بود و سچفخا بدون نیاز به روابط پریپچوخم، نادرست، پرمسئولیت و مسئله‌ساز با «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» می‌توانست نیازهای «مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی» را به‌خوبی تأمین کند. مشکل اصلی در آن دوره دریافت «کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی و...» از «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» نبود، بل که یافتن مرز مناسب برای رفت‌وآمد و انتقال تجهیزات به ایران بود. چون پس از امضای «عهدنامه‌ی الجزایر» استفاده از مرز عراق امکان‌پذیر نبود.

در سال‌های ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴، گروه ذخیره‌ی مالی چشم‌گیری داشت که بخش عمده‌ی آن را فعالان و هواداران جنبش مسلحانه در خارج جمع کرده بودند. گروه هم‌چنین دارای دو انبار تجهیزات در بیروت و سوریه بود، مقدار کمی تجهیزات نیز به ترکیه منتقل کرده بود و حتی سه قبضه مسلسل کلاشینکف همراه تعداد زیادی گلوله در آغاز فعالیت اتحادیه‌ی میهنی کردستان به «مام جلال» طالبانی در دمشق هدیه کرد. به‌گفته‌ی طالبانی این سلاح‌ها امکان آغاز دوره‌ی جدیدی از مبارزه‌ی مسلحانه در کردستان عراق را فراهم کرده بود. شبکه‌ی فعالیت تبلیغاتی گروه گسترده و بسیار فعال بود. فدائیان حتی اگر می‌توانستند پیه بدنامی را به تن بمانند و کمک‌های جدیدی از شوروی بگیرند، توان استفاده از آن را نداشتند. توانایی فدائیان بسیار اندک بود و

به‌خوبی می‌دانستند که در صورت موفقیت در ارتباط با شوروی، رفقای گروه را در کنارشان نخواهند داشت. تصمیم سازمانی فدائیان برای گرفتن کمک از شوروی را فقط و فقط باید ناشی از دورویی و کم‌بضاعتی فکری طراحان و مجریان آن دانست. این اقدام تراژیک و نابخردانه‌ی آدم‌های متوسطی بود که ناگهان خود را بزرگ یافته و مسحور تصویر بزرگ‌بینانه‌ی خود شده بودند. در پی ادعای ماسالی درباره‌ی مشارکت یک رفیق دیگر گروه در برقراری ارتباط و پاسخ سازمان وحدت کمونیستی به او، ماسالی در جای دیگری می‌گوید:

«برای برقراری و تماس با شوروی، ابتدا من و رفیق "حمید" قرار شد که اقدام کنیم. طریقی که من پیشنهاد کردم و او هم اطلاع داشت به وسیله‌ی "ویکتور" بود. "حمید" نیز نامه‌یی به "ابو. ی" نماینده‌ی سازمان آزادی‌بخش فلسطین در یوگوسلاوی نوشت تا او نیز اقدام کند تا یکی به نتیجه برسد. "ابو. ی" از دوستان نزدیک "حمید" در بیروت بود.<sup>۱</sup> پس از مدتی جواب او رسید و "حمید" متن نامه را به من نشان داد که نوشته بود در این‌باره اقدام خواهم کرد و او از "واقع‌بینی" ما اظهار خوش‌حالی کرده بود، ولی زمانی که جواب نامه رسید، از طریق "ویکتور" رابطه برقرار شده بود. "ویکتور" در محل اقامت ما بود و ما زودتر به او دسترسی داشتیم.»<sup>۲</sup>

این ادعا را بررسی می‌کنیم. استفاده از پست و نامه‌نگاری بین یک ایرانی سیاسی از بغداد یا حتی از بیروت که به دلیل کنترل پلیسی رفقا قادر به رفتن به اداره‌ی پست برای کنترل صندوق پستی باختر/امروز نبودند، با یک رهبر شناخته‌شده‌ی فلسطینی در یوگوسلاوی (در آن دوره ابو یحیی نماینده سازمان آزادی‌بخش فلسطین در آن کشور بود) برای درخواست تماس مخفی بین فدائیان با شوروی

۱. حرمتی‌پور و ماسالی از حمید خواستند که از ابو یحیی معرفی آن‌ها را به دفتر سازمان آزادی‌بخش فلسطین در یوگوسلاوی بخواهد. حمید این کار را کرد غافل از این که تماس با دفتر سازمان آزادی‌بخش فلسطین پوشش و بهانه‌یی بوده است برای ارتباط با شوروی!

۲. «واپس‌گرایی سازمان وحدت کمونیستی»، تجدید چاپ در جلد اول کتاب خاطرات حسن ماسالی (۱۳۹۲، صص ۳۴۴-۵۶، نقل قول از ص ۳۵۲).



به منظور گرفتن «کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی...» بیش‌تر به افسانه - پردازی نویسنده‌ی آماتور و فاقد تخیل شباهت دارد تا گزارش فردی باتجربه درباره‌ی یک ارتباط مهم سیاسی، مخفی و تعیین‌کننده برای سازمان چریکی مسلح از طریق فردی شناخته‌شده درباره‌ی تماس با مسئولان دولتی شوروی. حتی استفاده از امکانات الفتح هم برای ارسال چنین نامه‌ی مهمی کاملاً به دور از احتیاط می‌بود. هیچ فرد عاقلی برای این نوع امور سری و مهم از راه نوشتن نامه و استفاده از پست و کانال‌های ارتباطی سازمانی مانند الفتح اقدام نمی‌کند، آن هم زمانی که یکی از این افراد (حمید) به ادعای ماسالی بداند که امکان ارتباط مستقیم توسط فرد دیگر (حسن ماسالی) در بغداد وجود دارد. فعالان گروه حتی برای مسایل شخصی و گزارش‌های داخلی از پست استفاده نمی‌کردند، چه رسد به این‌که برای موضوعی به این مهمی از این طریق یا کانال‌های ارتباطی درونی الفتح اقدام کنند. هیچ‌یک از اعضای گروه در تمام آن سال‌ها حتی یک بار هم نامه‌ی شخصی با استفاده از پست برای کسی نفرستادند. تلاش ماسالی برای شریک جرم تراشیدن بسیار ناشیانه است.

واقعیت این است که «فرد دوم» کاملاً به‌طور تصادفی و از طریق یکی از رابطان الفتح، یعنی همان ابو یحیی در جریان تماس ماسالی با شوروی قرار گرفت. ابو یحیی که تصور می‌کرده رفیق حمید به‌قاعده در جریان ارتباط قرار دارد از او طی دیداری در بیروت درباره‌ی ادامه‌ی تماس‌ها پرسید که با تعجب با بی‌اطلاعی او مواجه شد. رفیق حمید که از این طریق از جریان تماس با شوروی آگاه شده بود، در اولین دیدار با ماسالی و حرمتی‌پور در بیروت با چنین ارتباطی مخالفت کرد و شدیدترین انتقادهای را با صدای بلند و عصبی با آنان در میان گذاشت. پرخاش‌های شدید حمید باعث اطلاع اتفاقی یکی دو تن دیگر از رفقای گروه از تماس با شوروی و انتقاد حمید از آن شد. در پی این ماجرا، حرمتی‌پور و ماسالی عقب نشستند و اعلام کردند که تماس را ادامه نمی‌دهند. بدین ترتیب از نظر معدود فعالان حاضر گروه در منطقه که به صورت کاملاً تصادفی در جریان این تماس اولیه قرار گرفته بودند، ارتباط خاتمه‌یافته تلقی شد و حرمتی‌پور و ماسالی در هیچ مورد دیگری به آن اشاره نکردند.

حدود ده سال بعد، یعنی در سال ۱۹۸۵ در گزارش حسن ماسالی از

سمینار ویسبادن مشخص شد که نه تنها چند ملاقات دیگر نیز صورت گرفته بل که او برای اولین بار، در میان تعجب فراوان رفقای دیگر، اعلام کرد:

«تجربه‌ی دیگر ما در این تماس این بود که متوجه شدیم رابطین شوروی اطلاعات جامعی از طریق رابطین حزب توده‌ی ایران درباره‌ی افراد گروه «اتحاد کمونیستی»<sup>۱</sup> منظور گروه «ستاره» است {جمع‌آوری کرده بودند.»

ماسالی و حرمتی‌پور در سال ۱۳۵۴ یا ۱۳۵۵ یا حتی بعدها گروه را حتی در جریان این اطلاع مهم امنیتی درباره‌ی فعالان آن قرار ندادند چه رسد به این که درباره‌ی برگزاری چند جلسه با «مقامات شوروی» اطلاع بدهند.

ماسالی برای توضیح و توجیه چگونگی ادامه‌ی ارتباط با «مقامات شوروی» بدون اطلاع فعالان دیگر گروه یا درحقیقت برای پرده‌پوشی بر ادامه‌ی تماس‌ها و در تداوم «فرصت طلبانه»ی گردن‌نهادن به «اتوریته‌ی سازمان و رهبری آن» در گزارشی که در بالا نقل شد، می‌نویسد: «بعداً {در} تقسیم کاری که رفقا حرمتی‌پور و اشرف دهقانی به عمل آورده بودند، مرا در کمیسیون روابط خارجی قرار دادند.»

کمیسیون روابط خارجی حتی به شکل‌صوری وجود خارجی نداشت. دامنه و وسعت فعالیت‌ها و گسترده‌گی تماس‌ها و شمار کم فعالان در منطقه امکان این نوع از تقسیم کار را نمی‌داد. به علت شمار اندک افراد، سبک کار کمیسیونی در میان فعالان گروه در آن دوره در خاورمیانه رایج نبود. حتی باختر/امروز که نویسندگان آن مشخص بودند، دارای هیئت تحریریه به معنای رایج کلمه نبود. امکان عملی برای فعالیت کمیسیونی وجود نداشت. البته اگر کمیسیون «روابط خارجی» وجود می‌داشت، قطعاً فردی با تجربه‌ی ماسالی عضو آن و مسئول ارتباط با دولت‌ها می‌شد. این نوع از تماس‌ها عملاً فعالیت «تخصصی» او شده بود.

به جز باختر/امروز، تنها دو بخش از فعالیت‌های مشترک گروه /فدائیان در خاورمیانه دارای مسئولان مشخص و کادرهای کم‌وبیش مشخص بودند:

رادیو و مسائل مربوط به مرز. اما حتی آن‌ها هم به روش کمیسیونی اداره نمی‌شد. در آن دوره، کار کمیسیونی سبک کار جمعی گروه ستاره و فدائیان نبود. به نظر می‌رسد که بزرگ‌نمایی ماسالی فقط برای پرده‌پوشی بر عهدشکنی او و نماینده‌گان سازمان چریک‌های فدائی خلق در ادامه‌دادن به تماس با شوروی و مخفی نگه‌داشتن آن از دیگر اعضای گروه است. شاید هم حرمتی‌پور و دهقانی رگ خواب ماسالی را یافته بودند و با ایجاد یک کمیسیون صوری و با عنوانی پرطمطراق و دهان‌پرکن قصد مانیپوله‌کردن این کهنه‌کار سیاسی را داشتند و او را با تشکیل یک کمیسیون یک‌سره یا سه‌سره (شامل دو نفر خودشان) به‌ساده‌گی به دام انداخته بودند!<sup>۱</sup>

## چرایی رابطه‌ی فدائیان با شوروی

پرسیدنی است که به‌راستی چرا فدائیان به دنبال چنین تماسی بودند؟ هدف واقعی آن‌ها چه بود؟ چرا حاضر شده بودند چنین ریسک بزرگی را متقبل شوند؟ آیا حمید اشرف نمی‌دانست چنین تماسی شبهه‌برانگیز است و آخر و عاقبت خوبی نخواهد داشت؟ او احتمالاً حتی می‌دانست حرمتی‌پور و دهقانی هیچ‌یک به‌تنهایی یا هر دو با هم توانایی‌های لازم برای ایجاد و مدیریت چنین ارتباطی را ندارند و از تابستان ۱۳۵۴ در پی جایگزینی یا کنترل آنان بود. فدائیان با متحمل شدن چنین ریسکی احتمالاً هدفی مهم‌تر از گسترش امکانات خود را دنبال می‌کردند. حسن ماسالی هدف این ملاقات‌ها را این‌گونه توصیف می‌کند:

«از تشکیلات داخل کشور به ما نوشته بودند که ضمن تماس با شوروی از آن‌ها بخواهیم رابطه‌ی خودشان را با حزب توده، قطع کرده و با چریک‌ها طرح دوستی بریزند و امکانات مختلف را در اختیار

۱. ماسالی در نوشته‌ی دیگری به‌نادرست مدعی می‌شود که «مسئولیت روابط بین‌المللی گروه اتحاد کمونیستی (منظور گروه «ستاره» است)، جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه و هم‌چنین چریک‌های فدائی خلق را بر عهده» داشته است. (۱۳۹۲، ص ۳۷۲). هیچ‌یک از این جریان‌ها دارای مسئول روابط بین‌المللی نبودند. همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم، این نوع تقسیم کار اساساً در گروه رایج نبود، عملاً هم به دلیل کمبود افراد نمی‌توانست باشد.

### چریک‌های فدائی خلق قرار دهند.<sup>۱</sup>

آیا این گفته‌ی ماسالی صحت دارد؟ آیا فدائیان بر آن بودند که اجر و قرب ویژه‌ی نزد مقام‌های شوروی به دست آورند و جای حزب توده را بگیرند؟! نامعلوم است. با شناخت از فدائیان و دریافت‌شان از موقعیت سیچفخا در جنبش، با آشنایی با پیش‌زمینه‌ها، دانش تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی آنان و شناخت از روحیه و سبک کار آن‌ها و فضای جنگ سرد در منطقه، شاید بتوان تصویری ناقص، در حد تحلیل و نه اطلاع، از زمینه‌های پراگماتیستی این تصمیم نادرست رهبران فدائیان برای تماس با «مقامات شوروی» ارائه داد. رشد چشم‌گیر فدائیان در سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۵، این جریان را با دو پرسش مهم روبه‌رو کرده بود:

(۱) چه‌گونه می‌توان به توضیح موقعیت سازمان چریک‌های فدائی خلق، به‌مثابه‌ی مهم‌ترین جریان پیشتاز در جنبش مارکسیستی، پرداخت؟  
(۲) بهره‌برداری از این موقعیت، گسترش و عضوگیری بیش‌تر به‌رغم تور وسیع پلیسی و برخوردارنبودن از تعداد کافی کادرهای ورزیده برای جلب، تربیت و سازمان‌دهی نیروهای جدید، چه‌گونه میسر می‌شود؟  
به عبارت دیگر فدائیان با این پرسش روبه‌رو بودند که با پشت‌سرگذاشتن مرحله‌ی «تعرض کن تا باقی بمانی» چه‌گونه باید «تعرض کردن را ادامه» داد تا گسترش یافت؟  
سرمقاله‌ی نشریه‌ی نبرد خلق شماره‌ی ۴ (مرداد ۱۳۵۳)، به توضیح موقعیت آن زمان فدائیان می‌پردازد:

«هیچ شکی نیست که سازمان ما پس از سه سال و نیم مبارزه‌ی خونین در میان صفوف دشمن، و پس از سه سال و نیم مبارزه‌ی بی‌امان توأم با پیروزی و شکست، اکنون خود را در جامعه تثبیت کرده است.» (ص ۸)

سرمقاله‌ی نبرد خلق شماره‌ی ۵ (دی ۱۳۵۳) در قالب گزارشی سازمانی از تأثیر اجتماعی و سیاسی اعدام فاتح یزدی، پنج ماه پس از اجرای موفقیت‌آمیز

آن (۲۰ مرداد ۵۳)، به توضیح «تأثیرات» این عمل بر دو بخش متمایز اجتماعی می‌پردازد:

«الف. اثرات عمل بر روی روشن‌فکران مترقی و نیروهای پیشرو انقلابی... برای نیروهای پیش‌رویی که سازمان را با تجربیات چند ساله‌ی آن تأیید می‌کنند رهنمودی جهت کوشش در هرچه‌بیش‌تر توده‌یی کردن مبارزات نوین رهایی‌بخش خواهد گردید.» (صص ۲-۱)

و

«ب. اثرات عمل بر روی توده‌ی طبقه‌ی کارگر: «ما هم‌چنین آگاه‌ترین اقشار کارگری را که با درک مفاهیم انقلابی سازمان به ما می‌پیوندند سازمان داده و در تشکیل یک سازمان وسیع از انقلابیون حرفه‌یی که با تمام قواعد فنی به مبارزه‌ی سازمان‌یافته ادامه می‌دهد گام برمی‌داریم» (صص ۴ و ۶۶).

در نبرد خلق شماره‌ی ۶ (اردیبهشت ۱۳۵۴) تأمل فدائیان درباره‌ی وضعیت سازمان و نقش آن در جامعه ادامه پیدا می‌کند:

«ما در مرحله‌ی هستیم که نفوذ در توده‌ها را داریم آغاز می‌کنیم... به نظر ما اکنون درست زمانی است که باید شعار وحدت کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست‌های ایران را مطرح ساخت و در جهت تحقق آن تلاش نمود.» (ص ۸)

در ادامه‌ی همان بخش از مقاله و کمی پایین‌تر می‌خوانیم:

«اکنون دیگر ما مبارزه‌ی مسلحانه را در جامعه تثبیت کرده‌ایم، درستی مشی تبلیغ مسلحانه را به عنوان شکل محوری مبارزه به اغلب نیروهای خلق اثبات کرده‌ایم و آن‌ها را به سوی مبارزه‌ی مسلحانه جلب نموده‌ایم. اکنون مسئله‌ی اساسی که برای ما مطرح است جلب توده‌هاست.» (صص ۸۹، تأکید در جمله‌ی اول این نقل‌قول از نبرد

خلق است و تأکید در جمله‌ی دوم در این جا افزوده شده است).

فدائیان با محوری دانستن نقش خود در جنبش سیاسی ایران از شماره‌ی ۶ نبرد خلق شعار «تبلیغ مسلحانه محور تمام اشکال مبارزاتی خلق ما» را تبدیل به شعار اساسی کرده و آن را روی جلد نشریه قرار دادند. در آخرین شماره‌ی نبرد خلق (شماره‌ی ۷، خرداد ۱۳۵۵)، این شعار کماکان شعار اساسی روی جلد نشریه باقی می‌ماند و بحث‌های پیشین به نتیجه‌ی روشن‌تر می‌رسد. محوریت سازمان به اوج خود نزدیک می‌شود و عملیات نظامی سازمان در سال‌های ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ «دوره‌ی دوم عملیات تبلیغ مسلحانه» نام می‌گیرد و «هدف استراتژیک مرحله‌ی دوم جنبش مسلحانه» مشخص می‌شود:

«در این مرحله ما باید بر اساس تأثیرات سازنده‌ی تبلیغات مسلحانه نفوذ جنبش را در میان توده‌ها گسترش بخشیم و در یک کلام «مبارزه‌ی مسلحانه را توده‌ی کنیم.» (ص ۱۸).

سرمقاله‌ی این شماره با این شعار خاتمه می‌یابد:

«پیش به سوی توده‌ی کردن جنبش مسلحانه‌ی ایران.» (ص ۱۴۰).

در کنار این تغییرات، درحقیقت به موازات آن، دو دگرگونی مهم و تعیین‌کننده و به‌احتمال زیاد مرتبط به یک‌دیگر نیز رخ می‌دهد:

یکی از آن‌ها عمده‌شدن نظریات رفیق بیژن جزنی در مقابل نظریات پویان و احمدزاده در سچفخا است (دقیق‌تر: بازخوانی مجدد نظریات آن دو از دید جزنی). در پی کشته‌شدن رفیق جزنی به دست ساواک (۲۹ فروردین ۱۳۵۴) ارتباط وی با فدائیان در نبرد خلق شماره‌ی ۶ رسماً اعلام می‌شود و مقاله‌ی از وی با عنوان «درباره‌ی وحدت و نقش استراتژیک چریک‌های فدائی خلق» با نام «چریک فدائی خلق، رفیق بیژن جزنی» منتشر می‌شود. این در حالی است که حمید مؤمنی هنوز زنده و عمده‌ترین نظریه‌پرداز این جریان است.<sup>۱</sup> با کشته‌شدن حمید مؤمنی (۲۳ بهمن ۱۳۵۴)، نقش جزنی

۱. محمود نادری بر اساس بازجویی‌های کمال پولادی، هواداری که قرار ملاقات خود با مؤمنی ←

صراحت و برجستگی بیش‌تری پیدا می‌کند:

«وظیفه‌ی جمع‌بندی تجارب جنبش مسلحانه در دوره‌ی گذشته اساساً توسط رفیق شهید بیژن جزنی با استفاده از فرصت‌ها و امکانات محدودی که در زندان‌های رژیم داشت صورت گرفت و رفیق جزنی در رسالات تحلیلی خود تئوری مبارزه‌ی مسلحانه در ایران را گسترش بخشیده و راه آینده را روشن‌تر ساخت.» (نبرد خلق، شماره‌ی ۷، خرداد ۱۳۵۵، ص ۲؛ تأکید در این‌جا افزوده شده است).

دومین تغییر مهم در فدائیان، فراخواندن علنی «کشورهای سوسیالیستی برادر» به ابراز «احساس مسئولیت بیش‌تری» «نسبت به جنبش نوین خلق ایران» است. (همان‌جا، ص ۶، پانویس). زمینه‌های این تغییرجهت سیاسی البته پیش از این فراهم شده بود.

### دیالوگ علنی با «کشورهای سوسیالیستی برادر»

سیاست دیالوگ علنی با «کشورهای سوسیالیستی برادر» با انتشار کتابچه‌ی در قطع جیبی در ۱۶۴ صفحه بدون تاریخ انتشار دقیق به نام *اعلام انقلابی عباس شهریاری، مرد هزارچهره‌ی ساواک، بزرگ‌ترین جاسوس و مشاور عالی سازمان امنیت ایران به‌وسیله‌ی سازمان چریک‌های فدائی خلق و پاسخ به بقایای رهبران حزب توده*<sup>۱</sup>، رسماً آغاز شد. شهریاری در ۱۴ اسفند ۱۳۵۳ در تهران هدف گلوله‌های فدائیان قرار گرفت. سازمان چریک‌های فدائی

→ را لو داده و باعث کشته‌شدن وی به دست مأموران کمیته‌ی مشترک شد، مباحثه‌ی مؤمنی با پولادی را این‌چنین ارزیابی می‌کند: «اشکارا، نشانه‌ی تجدیدنظرطلبی و اعتراف تلویحی به قبول شکست در موفقیت فعالیت مسلحانه به شمار می‌رود.» (نادری، ۱۳۸۷، ص ۶۳۶).

۱. *اعلام انقلابی عباس شهریاری، مرد هزار چهره ساواک، بزرگترین جاسوس و مشاور عالی سازمان امنیت ایران به‌وسیله‌ی سازمان چریک‌های فدائی خلق، و پاسخ به بقایای رهبران حزب توده*. بدون تاریخ. حیدر تبریزی تاریخ انتشار کتابچه را تابستان ۱۳۵۴ می‌داند (۱۳۹۵، ص ۱۴). اشرف دهقانی تاریخ انتشار آن را اواخر ۱۳۵۳ اعلام می‌کند. (نگاه کنید به: *چریک‌های فدائی خلق و بختک حزب توده‌ی خائن، اردیبهشت ۱۳۹۱* (می ۲۰۱۲)، وب‌گاه سیاهکل).

خلق این عملیات را «رفیق خسرو روزبه» نام گذاشت. در پشت جلد این کتابچه علاوه بر عکس «رفیق شهید خسرو روزبه» و توضیح کوتاهی درباره‌ی او، این شعار آمده است: «درود به رزمندگان راستین حزب توده‌ی ایران — ننگ بر رهبران خائن و فراری حزب توده». در متن آن نیز این توضیح آمده است:

«ما از این رو نام خسرو روزبه را بر روی این عملیات گذاشتیم که از عناصر صادق حزب توده تجلیل کنیم و اعلام داریم که برای خون‌خواهی آن‌ها قلب جاسوسان پلید را از هم می‌شکافیم و اپورتونیست‌های جاسوس‌پرور را افشا می‌کنیم» (ص ۷).

این کتابچه دربرگیرنده‌ی متنی است که فدائیان در «پاسخ به پیام بقایای رهبران حزب توده» نوشته‌اند. بازنشر متن کامل «پیام بقایای رهبران حزب توده به سازمان چریک‌های فدائی خلق» به عنوان ضمیمه‌ی این کتابچه‌ی دو رنگ سبچفخا، به‌خودی‌خود اقدامی عجیب بود و نشان از اهمیت دیالوگ با حزب توده برای فدائیان داشت.

ترور شهریاری و انتشار این کتابچه نقطه‌ی عطف جدیدی در تاریخ سازمان فدائیان بود. دوره‌ی که جافتادن تدریجی نظریات جزئی راه را برای نزدیکی به سیاست‌های حزب توده و از آن‌جا شوروی هموار کرد. شکل‌گیری نسل جدیدی از رهبران فدائیان و گرایش آنان به حزب توده و شوروی ریشه در این دوره داشت. روایت سال‌های بعد اشرف دهقانی (۱۳۹۱) از این دوره، از این کتابچه، و تغییرات ایدئولوژیک / سیاسی فدائیان گویا و خواندنی است:

«... اولین نشانه‌های علنی تهاجم ایدئولوژیک از درون به چریک‌های فدائی خلق در اواخر سال ۱۳۵۳، درست در ارتباط با حزب توده و با خدشه‌دار کردن مرزبندی‌ی صورت گرفت که پیش‌تر با قاطعیت تمام با این حزب ترسیم شده بود.»<sup>۱</sup> (صص ۲-۸۱)

او سپس در ادامه‌ی بحث، با اشاره به کتابچه‌ی اعدام/انقلابی عباس شهریاری...



در فصلی با عنوان معنادار «تسخیر قلعه از درون» می‌نویسد:

«اواخر سال ۱۳۵۳ زمانی است که سازمان چریک‌های فدائی خلق، هم با ورود مبارزین از زندان آزادشده‌یی مواجه است که حامل نظرات رفیق جزنی بودند و هم نوشته‌هایی با امضای رفیق جزنی از درون زندان به سازمان راه یافته بود. البته آنچه در کتابچه‌ی فوق‌الذکر نیز در رابطه با حزب توده نوشته شده بود، روح، فضا، و نگرشی را منعکس کرده که در آثار رفیق جزنی دیده می‌شود.» (ص ۸۳)

کادرهای دیگر فدائی نیز به اهمیت تقویت نظریات جزنی توسط کادرهای جذب‌شده و آزادشده از زندان اشاره و نقش بهروز ارمغانی را در این میان برجسته کرده‌اند. او را می‌توان حلقه‌ی وصل بین این دوره از زندگی فدائیان و دوره‌ی بعد از انقلاب دانست. ارمغانی در عملیات اعدام شهرداری نقش عمده داشت و تیر خلاص را شلیک و اسناد شهرداری را مصادره کرد. ارمغانی پس از کشته‌شدن علی‌اکبر جعفری در تصادف جاده‌ی مشهد (۲ اردیبهشت ۱۳۵۴) به‌سرعت در رهبری سازمان رشد کرد و عضو مرکزیت شد. با کشته‌شدن مؤمنی در ۲۳ بهمن ۱۳۵۴، ارمغانی بعد از حمید اشرف اصلی‌ترین رهبر سازمان به شمار می‌آمد. ظاهراً ساواک از طریق شنودهای تلفنی او به مخفی‌گاه او و دیگر فدائیان پی برد و ضربه‌های وسیع بهار و تابستان ۱۳۵۵ را وارد کرد. پس از ضربه‌های سال ۱۳۵۵، بازمانده‌گان گروه بهروز ارمغانی رهبری سازمان را در دست گرفتند و بعدها نیز در شکل‌دادن جناح اکثریت و نزدیک - کردن فدائیان به حزب توده نقش عمده‌یی بازی کردند. به گفته‌ی بهروز خلیق که از سال ۱۳۴۷ عضو گروه ارمغانی بوده:

«در سال ۱۳۵۳ گروه بهروز ارمغانی با سازمان ارتباط پیدا کرده و در پی این ارتباط تعداد زیادی به سازمان پیوستند.»<sup>۱</sup>

۱. بهروز خلیق، «گروه‌های هوادار سازمان چریک‌های فدائی خلق». بی‌بی‌سی فارسی، ۱۵ بهمن ۱۳۸۹ - ۴ فوریه ۲۰۱۱، به‌روزشده در ۱۷ بهمن ۱۳۸۹ - ۶ فوریه ۲۰۱۱.

بهزاد کریمی، یکی دیگر از اعضای اولیه‌ی گروه ارمغانی، شکل‌یابی و منشاء فکری گروه را چنین توصیف می‌کند:

«از دل محفلی گسترده با انواع ارتباطات شاخه‌یی که هر یک از ما حول خود می‌پرورانیدیم، شبکه‌یی شکل گرفت و قوام یافت که محوریت در آن با بهروز ارمغانی بود. گروهی که آموزش مارکسیستی‌اش را عمدتاً از ادبیات تولیدی و ترجمه‌یی حزب توده‌ی ایران به ارمغان برده بود. اما در روی‌کرد سیاسی جاری خود، اعتراض داشت به انفعال رهبری دیروز حزب در سربرنگاه مرداد شکست و متقد بود به نوع سیاست و پراتیک غیرنافذ آن در سیاست روز! گروهی که ده‌ها نفر از افراد و مرتبطین با آن عضو سازمان در قبل و بعد انقلاب شدند و هفت نفرشان نیز در زمره‌ی جان باختگان سازمان. تحت نفوذ فکری بهروز بود که ما، در زمینه‌ی بینشی و نظری، الهام‌بخش فکری‌مان را دکتر ارانی یافتیم و الگوی ایستاده‌گی انقلابی را در روزبه جستیم! اگر قرار باشد که به معرفی تیپولوژیک از تشخص فکری و رفتاری در جنبش فدائی خلق برآییم، در نگاه من میان چهره‌های اصلی دهه‌ی چهل، قطعاً یکی از آن‌ها بهروز ارمغانی است!»

کریمی سپس ادامه می‌دهد:

«بهروز فعالان زیادی را جذب و وارد سازمان کرد و در تحولات فکری و سیاسی و تشکیلاتی آن، به‌ویژه در فاصله‌ی بهار ۵۴ تا بهار ۵۵ نقشی بزرگ ایفاء نمود. او در مدیریت دوره‌ی گذار سازمان از مشی نظامی - سیاسی به سیاسی - نظامی و تدارک ورود به حزبیت سیاسی، تأثیری ماندگار از خود بر جای نهاد.»<sup>۱</sup>

گروه بهروز ارمغانی در زندان به نام گروه مهندسین شناخته می‌شد و معروف به

۱. بهزاد کریمی، «شناخت از بهروز ارمغانی در پانزده پرده»، کار آنلاین، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۵، ۱۷ می، ۲۰۱۶. تأکیدها در این‌جا افزوده شده است.

داشتن تمایلات توده‌یی بود. بسیاری از رهبران سازمان فدائیان بعد از ضربه‌های ۱۳۵۵ و پس از انقلاب در رهبری اکثریت عضو این گروه بودند. قربان‌علی عبدالرحیم‌پور (مجید) عضو دیگر گروه بهروز ارمغانی که بعد از آزادی از زندان در اسفند ۱۳۵۳ به فدائیان پیوسته و پس از درگیری‌های بهار و تابستان ۱۳۵۵ یکی از سه عضو رهبری سازمان و آخرین فردی است که ارمغانی را ساعتی پیش از کشته‌شدنش در رشت دیده، تحولات درون سازمانی این دوره را چنین توضیح می‌دهد:

«در این مقطع یکی دیگر از مسائل مهمی که در میان رفقای رهبری و کادرهای سازمان مطرح بود، نوع نگاه سازمان نسبت به کشورهای سوسیالیستی بود. گرایش عمده در سازمان، در سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۴، گرایش مائوئیستی بود. ولی از اواخر سال ۱۳۵۴، این گرایش به تدریج تضعیف و گرایش نسبت به کشورهای سوسیالیستی بلوک شوروی تقویت می‌شد. نظر بر این‌که این گرایش‌ها شناخته‌شده است، من نمی‌خواهم وارد توضیح و تشریح آن بشوم. کافی است اشاره شود که نظریات رفیق جزنی و بسیاری از کادرهایی که از زندان آزاد شده و به سازمان پیوسته بودند، تأثیر جدی در فاصله‌گیری سازمان از مائوئیسم داشت و گرایش بیش‌تر به بلوک شوروی در تکوین بود. به لحاظ عملی نیز رفقا برای ارتباط‌گیری با حزب کمونیست شوروی اقدامات معینی به عمل آورده بودند.»

او در ادامه‌ی نوشته‌اش پس از اشاره به این نکته که «... در میان رفقای رهبری و تعدادی از کادرها، مسئله‌ی هم‌کاری (نه وحدت) با حزب توده‌ی ایران مطرح شده بود»، می‌نویسد:

«هم‌زمان با این مباحث بود که در تعدادی از خانه‌های تیمی عکس مائو را از دیوار پایین کشیدند و در برخی تیم‌ها عکس رفیق شهید حکمت‌جو را که به دست مزدوران شاه تیرباران شده بود، به دیوار نصب کردند. ما عکس رفیق حکمت‌جو را در زمستان ۱۳۵۴، در

رشت، به دیوار خانه‌ی تیمی نصب کردیم.<sup>۱</sup>

از گفته‌ی عبدالرحیم‌پور روشن نیست که چرخش به سوی نظرهای حزب توده چه‌گونه پا گرفته بود. اما چنین برمی‌آید که زمینه برای این چرخش با بحث‌های سطحی درباره‌ی عکس‌ها چیده شده است و بحثی درباره‌ی اصول و درستی یا نادرستی نظریات انجام نشده است.

اگر کمی موضوع را بکاویم، مشخص می‌شود که این «ابتکار» را «گروه» منشعب از «سازمان چریک‌های فدائی خلق» (و به بیان دیگر پیروان حزب توده در داخل سچفخا) به کار گرفته و همراه با گروه ارمغانی، فدائیان را به دنبال خود به سوی حزب توده برده است. به اعلام «گروه» منشعب، دست‌کم شش ماه پیش از تعویض عکس‌ها در رشت:

«در اواسط سال ۱۳۵۴، بحث درباره‌ی بودن عکس مائو در کنار عکس‌های مارکس، انگلس، لنین و نیز رفقای شهید سازمان چریک‌های فدائی خلق و جنبش انقلابی نوین در تیم‌های مختلف سازمان آغاز گشت. عکس مائو قبلاً در کنار عکس‌های مارکس، انگلس و لنین قرار داشت. کار محاکمه‌ی مائو این دهقان مذذب و دارودسته‌ی منحرف پکن در بسیاری از تیم‌ها بالا گرفت. تیمی که رفیق تورج در آن بود از نخستین تیم‌هایی بود که عکس مائو را پایین کشید.»<sup>۲</sup>

اولین رد پای بیرونی اثرات این تحولات تدریجی را می‌توان در پاسخ به «پیام بقایای رهبران حزب توده» در کتابچه‌ی *اعدام انقلابی عباس شهریاری...* یافت. در آن پاسخ، فدائیان به نکته‌ی اشاره می‌کنند که می‌تواند دلائل سیاست پراگماتیستی تمایل نسبت به بلوک سوسیالیستی را توضیح دهد:

۱. قربان‌علی عبدالرحیم‌پور، «تأثیر نظریات رفیق بیژن جزنی روی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۷»، در *جنگی درباره‌ی زندگی و آثار بیژن جزنی* (۱۳۷۸)، انتشارات خاوران، پاریس) صص ۸۰-۲۷۹.

۲. مقدمه‌ی «گروه» منشعب... بر *تئوری «تبلیغ مسلحانه»*، *انحراف از مارکسیسم لنینیسم*، تورج حیدری بیگوند، اردیبهشت ۱۳۵۵، صفحه‌ی د. از انتشارات حزب توده‌ی ایران، ۱۳۵۷ (۱۹۷۸).

«اگر منصفانه نگاه کنیم می‌بینیم که به سیاست خارجی اغلب کشورهای سوسیالیستی انتقاداتی وارد است. ما باید شجاعانه از آن‌ها انتقاد کنیم. در این مورد خود را به طرف خاصی وابسته نسازیم... ما باید شرایطی به وجود آوریم که عملاً حمایت کشورهای سوسیالیستی از رژیم ایران امکان‌پذیر نباشد... دوستان باید مجبور شوند روی ما حساب کنند.» (تأکید افزوده در این جا، ص ۸۵).<sup>۱</sup>

در چنین شرایطی است که فدائیان با توجه به پیش زمینه‌ی استالینی توده‌ئی، مغرور از موفقیت‌های خود در ایران و سرمست از موقعیت به‌دست آمده و به رسمیت شناخته شده‌شان در منطقه، سیاست‌های پراگماتیستی خود را تنظیم می‌کنند. یک وجه از این سیاست‌های فدائیان، هم‌زمان با سرکوب شدید پلیسی در ایران، قدرت‌یابی نظامی محمدرضاشاه و آغاز مرحله‌ی جدید از جنگ سرد در منطقه با محوریت ایران، کوشش برای به رسمیت شناخته شدن از طرف «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» به عنوان جریان رسمی چپ در ایران است. گسترش فعالیت‌های سازمان چریک‌های فدائی خلق در منطقه به همت رفقای گروه، و پشتیبانی بی‌دریغ نیروهای سیاسی منطقه‌ی (که غالباً طرفدار شوروی بودند) از آن‌ها در خدمت این سیاست قرار می‌گیرد و حسن ماسالی بازیچه و ابزار اجرای آن می‌شود.

از نظر فدائیان طرفدار شوروی بودن و هم‌کاری با آن، برخلاف گروه ستاره که نظام حاکم بر آن کشور را غیرسوسیالیستی می‌دانست و مائوئیست‌ها که طرفدار چین بودند و شوروی را سوسیال امپریالیست می‌دانستند، قبحی

۱. اعدام/انقلابی عباس شهریاری...، ص ۸۵. حیدر تبریزی همین قول را مفصل‌تر در کتاب خود نقل می‌کند و آن را دلیلی می‌داند بر این که «همان نگرش‌های آغازین کمابیش تداوم یافته است» (۱۳۹۵، ص ۱۴). اما در این نقل قول طولانی به جای جمله‌ی مورد تأکید ما در بالا («دوستان باید مجبور شوند روی ما حساب کنند») نقطه‌چین گذاشته است! او همین کار را پیش‌تر در هنگام نقل همین مطلب در مقاله‌ی «رفیق بیژن جزنی و سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران» (جنگی درباره‌ی زندگی و آثار بیژن جزنی، ۱۳۷۸، انتشارات خاوران، پاریس) عیناً تکرار کرده است. (پانوش ۱۵، ص ۲۶۳). دست مریزاد!

نداشت. بی‌جهت نیست که پس از انقلاب بخش بزرگی از جریان فدائی (اکثریت) مذبوحانه هدف به رسمیت شناخته شدن توسط «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را دنبال کرد، و تأسفانگیز است که حتی امروزه در سراسر نوشته‌ی حیدر تبریزی هیچ نشانه‌ی از مذموم دانستن این ارتباط به چشم نمی‌خورد. چرایی این امر را باید در جان‌سختی مارکسیسم روسی دانست.

### تأثیر مارکسیسم روسی و گروه منشعب از فدائیان

یکی از دلایل دیرپایی مارکسیسم روسی، به‌ویژه روایت توده‌ی آن و نفوذ سریع و گسترده‌ی آن در جریان‌های سیاسی چپ ایران را باید عمل‌کرد آن به‌مثابه‌ی یک سیستم نظری جاافتاده، و برخوردار از یک تاریخ و سنت، ادبیات شناخته‌شده، پشتوانه‌ی صیقل‌یافته و جاافتاده‌ی نظری و برخوردار از حمایت نظری و عملی قدرتی بین‌المللی دانست. این نوع از تفکر همانند هر دستگاه نظری دیگر با ارائه‌ی کدهای معین سیستم فکری خود را به عنوان نظری منسجم و متفاوت مطرح می‌کند. کاربرد این نوع از اندیشه‌ورزی در لحظات بحرانی که شالوده‌های سیستم فکری به دلایل گوناگون از هم می‌پاشد و ذهن در جست‌وجوست افزایش می‌یابد. نظروورزی در اشکال گوناگون خود می‌تواند به‌گسازاری روی آورده و حال‌وهوای گذشته را به‌شکلی متفاوت بازسازی کند. از این نظر کارکرد دین و ایدئولوژی سخت به یک‌دیگر شبیه است. هر دو از یک جنس با ساختارهای مشابه هستند. هر دو بخشی از گفتمان قدرت و معطوف به آن هستند.

انتشار اعلامیه‌ی توضیحی مواضع ایدئولوژیک «گروه» منشعب از «سازمان چریک‌های فدائی خلق»،<sup>۱</sup> شکل‌گیری تدریجی این گروه در درون فدائیان از اواسط ۱۳۵۴ و هم‌سویی نظری با فدائیان در انتخاب‌های استراتژیک، به‌رغم انشعاب و پیوستن نسبتاً سریع آن به سازمان نوید حزب توده، نمونه‌ی بارزی از چگونگی تأثیرگذاری روایت توده‌ی مارکسیسم روسی است.<sup>۲</sup>

۱. نگاه کنید به: آرشیو اسناد اپوزیسیون ایران.

۲. فدائیان تمایل ندارند درباره‌ی «گروه منشعب» و چگونگی ارتباط آن با سچفخا صحبت کنند. چرا؟ اشرف دهقانی از معدود فدائیان است که در این باره سخن گفته است. او ←

حزب توده مجرب‌تر از آن بود و هست که در ارتباط با دیگر گروه‌های هم‌نظر با یک استراتژی حرکت کند. این حزب هم دام وحدت را می‌گستراند و هم تور هم‌کاری را. هدف «حزب» بازسازی نظری و تداوم توده‌نیسم در اشکال متفاوت است. دام‌گستری آن هم گروه منشعب را در بر می‌گیرد و هم جریان فدائی را. و گرفت. درعمل این توده‌نیسم است که بر سچفخا پیروز شد. گروه منشعب در دوره‌ی قبل از انقلاب مسیر حرکت بعدی فدائیان در دوره‌ی بعدی را نشان داد. این تحلیل را می‌توان درست دانست حتی اگر تاریخ شکل‌گیری نهایی این گروه را آن‌گونه که اشرف دهقانی می‌گوید آبان ۱۳۵۶ — پاکرفتن جنبش‌های اعتراضی در ایران — در نظر بگیریم و نه آن‌گونه که منشعبین خود مدعی هستند — عقب‌افتادن از جنبش موجود کارگری و ضربه‌ها به سازمان — آبان ۱۳۵۵.

نقطه‌ی حرکت، نحوه‌ی استدلال، و نتیجه‌گیری/اعلامیه‌ی توضیحی... دارای علائم روشن و گدهای ویژه‌ی ادبیات مارکسیسم روسی است. به همین

→ پس از انتشار «هشت فایل صوتی گفت‌وگو بین سازمان مجاهدین خلق ایران و گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (تهران، خرداد ۱۳۵۶)» توسط تراب حق‌شناس در سایت اندیشه‌ی پیکار (که تاریخ برگزاری جلسه‌ها را ابتدا شهریور ۱۳۵۵ اعلام و بعد آن را تصحیح کرد) می‌نویسد:

«آن‌چه مسلم است این است که آن‌چه به نام گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدائی خلق معروف شده نه در آبان ماه همان سالی که سازمان چریک‌های فدائی خلق مورد حملات شدید ساواک قرار گرفت، یعنی در سال ۱۳۵۵ [تاریخ صدور اعلامیه‌ی توضیحی مواضع/ایدئولوژیک «گروه» منشعب از «سازمان چریک‌های فدائی خلق»] بل که آن گروهی [است که] پس از آن تاریخ و بعد از یک سال ارتباط مداوم با حزب توده شکل گرفت.» (ملاحظاتی درباره‌ی یک سند تاریخی). وب‌گاه اشرف دهقانی.) به عبارت دیگر او وجود چنین گروهی در درون سازمان را قبل از پیوستن به حزب توده منکر می‌شود و در ادامه می‌نویسد:

«در این‌جا جا دارد که در حاشیه‌ی موضوع هم که شده، در دفاع از تورج حیدری بی‌گوند برای ثبت در تاریخ بگویم که به کسی که هنوز از سازمانی انشعاب نکرده و با هر عقیده و نظری، در درون آن سازمان به شهادت رسیده، نمی‌توان مارک و برچسب منشعب از سازمان چریک‌های فدائی خلق را زد.»

جهت نیز حزب توده آن را منتشر کرد و برخی از اعضای باقی مانده‌ی رهبری گروه را به آلمان شرقی برد. نقطه‌ی حرکت تنظیم/اعلامیه‌ی توضیحی... برداشت از «دوران» گذار است. اعلامیه‌ی توضیحی... روند حرکت جهانی را «به سوی سوسیالیسم، صلح و ترقی اجتماعی» دانسته و محتوای آن را گذار از «سرمایه‌داری به سوسیالیسم» تعریف می‌کند. نویسنده‌ی اعلامیه‌ی توضیحی... به احتمال زیاد تورج حیدری بیگوند است که در اجرای یک قرار سازمانی در مهر ۱۳۵۵ در تهران در درگیری با مأموران ساواک کشته شد. این اعلامیه در نقد خود به «جریان مسلحانه» که به‌زعم او «به شیوه‌ی خودبه‌خودی جو جامعه‌ی ما را تسخیر کرد و یک شیوه‌ی عبث و زیان‌بار مبارزه را به مبارزان صادق، پرشور، جوان و ناآگاه تحمیل نمود»، حمله‌ی اصلی را متوجه نظریات احمدزاده و پویان می‌کند. در این نقد، نویسنده هم‌سو با نظرات پذیرفته‌شده‌ی جزنی در میان فدائیان به نقد نظر احمدزاده مبتنی بر وجود «شرایط انقلابی» پرداخته و این نظر را ناشی از وجود «پرده‌ی غلیظ و ضخیم هیجانات روشن‌فکرانه» می‌داند.

اعلامیه‌ی توضیحی... سپس در بحث مرحله‌ی انقلاب نیز از فرمول‌های شناخته‌شده‌ی سوسیالیسم اردوگاهی سود می‌جوید:

«شرط لازم برای پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ایجاد جبهه‌ی واحد کلیه‌ی نیروهای ملی و دموکراتیک، یعنی پرولتاریا، دهقانان، خرده‌بورژوازی، روشن‌فکران میهن‌پرست و قشرهای ملی و مترقی بورژوازی است. اتحاد پرولتاریا و دهقانان رکن اساسی این جبهه را تشکیل می‌دهد.» (ص ۳۴)

این مقدمه زمینه را فراهم می‌کند تا به تره‌های شناخته‌شده‌ی کمیترنی درباره‌ی «ضرورت ایجاد جبهه‌ی واحد ضددیکتاتوری» — شعار حزب توده و جزنی — برسد:

«در پی‌گیری منافع توده‌ها و در راه تشکیل جبهه‌ی واحدی از همه‌ی نیروهای ملی و دموکراتیک جهت تحقق اهداف استراتژیک



جنبش و به‌پیروزی‌رساندن انقلاب ملی و دموکراتیک، وظیفه‌ی مبرمی به‌مثابه‌ی تاکتیکی در جهت تحقق این اهداف، در پیش روی همه نیروهای ترقی‌خواه ایران قرار می‌گیرد و آن عبارتست از نبرد در راه سرنگونی رژیم دیکتاتوری فاشیستی که به صورت عمده‌ترین سد در مقابل گسترش جنبش‌های بخش ملی درآمده است. و از آن‌جا که شرط ضرور تحقق این سرنگونی ایجاد جبهه‌ی واحد از تمام نیروهای ضداستبداد و دیکتاتوری است، لذا ایجاد «جبهه‌ی واحد ضددیکتاتوری» به‌مثابه‌ی نخستین گام در راه تحقق این هدف تاکتیکی و به دنبال آن اهداف استراتژیک جنبش، ضرورت حیاتی کسب می‌کند.» (صص ۳۵۶)

برای نشان دادن عمق نفوذ توده‌نایسم در «گروه منشعب» کافی است به آخرین صفحه‌ی جزوه‌ی *اعلامیه‌ی توضیحی...* مراجعه شود. نویسنده در جمله‌ی که ربط مستقیمی به صغرا و کبراهای چیده‌شده در صفحات پیشین ندارد می‌نویسد:

«توده‌ی زحمت‌کش پشتیبان و دوست خود را به‌خوبی می‌شناسد و نماینده‌گان صادق وی نیز نزدیکی به یاران و پشتیبانان خلق را پیشه‌ی خود می‌سازند. تجربه‌ی فراز و نشیب‌های جنبش ۶۰ ساله‌ی اخیر کشور ما و جهان (از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر تاکنون) با آنان که نزدیکی با توده‌ها را می‌جویند با شایستگی اتحاد شوروی را بهترین دوست خلق‌های ایران و جهان، در راه مبارزه با امپریالیسم و کسب استقلال ملی نشان داده است.»

## نکات اساسی درباره‌ی رابطه با شوروی

چرا ارتباط فدائیان با شوروی موجب شدیدترین برخوردهای رفقای گروه با نماینده‌گان چریک‌ها شد؟ به چند نکته باید توجه کرد:

۱. در آن دوران، تقریباً تمامی سازمان‌های مترقی و نیمه‌مترقی در خاورمیانه‌ی عربی با شوروی تماس داشتند. در طول زمان به‌درست یا — به نظر گروه — نادرست شوروی حامی نیروهای پیشرو تلقی می‌شد یا چنین می‌نمود. در

ایران اما، قضیه کاملاً برعکس بود. خاطرات تلخ حمایت‌های شوروی از رضاشاه به‌ویژه علیه جنبش جنگل، سکوت این دولت در مورد اقدام‌های رضاشاه علیه کمونیست‌ها، حمایت از حزب وابسته‌ی توده، عدم خروج از آذربایجان پس از جنگ جهانی دوم، قرارداد شیلات، کوشش قلدرا نه برای گرفتن امتیاز نفت شمال که حزب توده هم مُبلغ آن بود، عدم حمایت و حتی دشمنی با نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، همراهی و نزدیکی با دولت محمدرضاشاه بعد از کودتا علیه حکومت ملی مصدق، حفظ اعتبار قراردادهای ننگین با روسیه‌ی تزاری به‌رغم فسخ بسیاری از امتیازها در بدو تأسیس شوروی.... در اذهان باقی بود. این‌ها از جمله‌ی نکاتی بودند که عموم ایرانیان را، بجز حزب توده که مطیع اوامر شوروی بود و هواداران آن، نسبت به شوروی بدبین می‌کرد. هم‌کاری با شوروی ننگ تلقی می‌شد.

از جنبه‌ی نظری نیز دفاع از شوروی دفاع از استالینسم و رویونیسم بود. سربرآوردن اردوگاه مائوئیستی به این مسائل جنبه‌ی ایدئولوژیک هم داد. ۲. با این توضیح حرکت چریک‌ها در جهت برقراری رابطه با شوروی از چند جهت مزورانه بود:

- برقراری تماس برای گرفتن کمک از ابرقدرتی که آن را منحرف و پیرو رویونیسم مدرن می‌دانستند.

- گرفتن مواضع مائوئیستی در نشریه‌ی ارگان و استفاده از کدهای سیاسی و نظری شناخته‌شده‌ی آن از یک طرف و برقراری رابطه‌ی مخفی با «مقامات شوروی» از جانب دیگر؛

- مخفی‌نگاه‌داشتن این رابطه از اعضاء و هواداران و ادامه‌ی فریب آنان.

اقدام فدائیان برای جلب حمایت شوروی ناشی از ساده‌اندیشی فوق‌العاده آنان نیز بود. رهبری فدائیان ساده‌لوحانه رابطه‌ی استراتژیک شوروی و حزب توده و سیاست جهانی شوروی را نمی‌دیدند و تصور می‌کردند که با چند عمل چریکی استراتژی شوروی عوض خواهد شد و از سچفخا به جای حزب توده حمایت خواهد کرد. درحقیقت، فدائیان شوروی را به اندازه‌ی

خود ساده‌اندیش می‌پنداشتند.

۳. مانیپولاسیون نماینده‌گان فدائیان و فرصت‌طلبی ماسالی. بارها در نوشته‌های گروه اعلام شده است که گروه ستاره در شروع پروسه‌ی تجانس و برای تسهیل کار، روابط تشکیلاتی خود را منحل کرد ولی هم‌بستگی نظری بین افراد کماکان باقی ماند. قرار بر این بود که افراد گروه با حفظ مواضع نظری خود، تک‌تک در ارتباط با فدائیان قرار گیرند.

این حرکت صادقانه در ابتدا بسیار مقبول بود، ولی پس از مدتی روشن شد که راه برای مانیپولاسیون افراد باز شده است. فدائیان بدون اطلاع دیگران به هرکس به میزان اتوریته‌پذیری او چیزی می‌گفتند یا کاری می‌سپردند. اما در این مسئله‌ی خاص حتی مرز تعیین‌شده هم مخدوش شده و مسائل نظری را هم در بر گرفته بود تا جایی که فرد را برخلاف موازین نظری گروه به کاری مثل ارتباط با شوروی و ادارند. از نظر رفقای گروه، شوروی کماکان یک دولت اقتدارگرای غیرسوسیالیستی بود و دشمن تلقی می‌شد.

تأسف‌برانگیز است که چه‌گونه فردی آن‌قدر تحکم‌پذیر می‌شود که نه‌تنها دستور سازمان را برخلاف موضع «اعتقادی» خود می‌پذیرد بل که خود از مجریان آن می‌شود! حسن ماسالی در نوشته‌های غیرصمیمانه و توجه‌گرانه‌ی خود هر بار به نحوی سخن گفته ولی آن‌قدر شهامت ندارد که بگوید «بلی! من زمانی مسحور اتوریته‌ی فدائیان بودم و در اجرای دستور آن‌ها حاضر شدم همه‌ی موازین را زیر پا بگذارم و علیه رفقای خودم اقدام کنم». گفتن چنین چیزی، به‌رغم دشواربودن آن، هم صادقانه‌تر است و بهتر از افترازانی و هم دیگران آن را درک می‌کنند. مسحوربودن بد است، ولی دروغ‌گفتن بدتر است. اعتراف به «تبعیت غیرمسئولانه» از چریک‌ها خیلی مؤثرتر از شریک جرم تراشیدن است. ماسالی برای کم‌رنگ‌کردن زشتی مسئله به دروغ پای رفیق دیگری را به میان می‌کشد. غافل از آن‌که حتی اگر این ادعا درست بود، چیزی از شناعت مسئله کم نمی‌شد.

۴. لطمه‌زدن به حیثیت چپ. سچفخا و نماینده‌گان آن در خارج با این عمل نابخردانه و ناشایسته به خود، به اعضا و هواداران خود و به گروه ستاره دروغ گفتند، نعل وارونه زدند، لطمه زدند، و پس از آن هم سکوت کردند.

فقط حوادث بعدی، آشکار شدن نظریات توده‌نیستی و نزدیک شدن سچفخا به حزب توده نشان داد که این «لغزش» حتی برای گرفتن «کمک» در شرایط اضطراری نبوده است. نه تنگنا و نیازی وجود داشت و نه این فرصت‌طلبی درخواست کمک را توجیه می‌کرد. این اضمحلال و زوال سیاسی و پا گذاشتن بر ارزش‌ها می‌توانست اتفاق نیفتد، اما افتاد. ذلت‌بار این است که حتی پس از فروپاشی شوروی دلبستگی به روسیه در بسیاری از باقی‌مانده‌گان جریان فدائی ادامه یافت. این گرایش در ادبیات سیاسی «روسوفیل‌بودن» خوانده می‌شود و پیش‌تر فقط در حزب توده و در میان هواداران آن رایج بود. امروز نیز در میان مخالفان حکومت ایران بساط‌گذاری از آمریکا و غرب و در میان حکومتیان بساط‌گذاری از روسیه و چین بی‌رونق نیست. برخی به‌وضوح می‌گویند و برخی در پرده<sup>۱</sup>.

## دیدار حسن ماسالی با عباس شهریاری

حسن ماسالی اقدام بسیار نادرست و زشت دیگری هم کرده و آن ملاقات با عباس شهریاری بوده که خود او آن را آشکار کرده است. رفقای دیگر گروه نخستین‌بار پس از انتشار خاطرات او در سال ۱۳۹۲ از این ملاقات اطلاع پیدا کردند. او این ملاقات را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«ما {چه کسانی؟} ابتدا از عباس شهریاری شناختی نداشتیم. او یک بار {چه زمانی؟} کوشش کرد که با ما {چه کسانی؟} نیز ارتباط برقرار کند و از کارهای ما سر درآورد. در عراق، با او ملاقات داشتیم {چه‌گونه

۱. فدائیان مدت کوتاهی از عراق و سپس لیبی هم کمک مالی و لجستیکی و از فلسطینی‌ها کمک تسلیحاتی می‌گرفتند. گروه به این‌ها اعتراض نداشت و خود واسطه‌ی این رابطه شده بود. این نوع رابطه‌ها موجب هیچ‌گونه وابستگی، چه سیاسی و چه نظری، نشد و نمی‌توانست بشود. این نوع روابط اساساً قابل‌قیاس با ارتباط با شوروی نبود. نه سچفخا به این کمک‌ها وابسته بود و نه این کشورها در موقعیتی بودند که چیزی را به آن دیکته کنند. هر زمان نیز لازم بود این رابطه‌ها قطع می‌شد، هم‌چنان‌که گروه ستاره در رابطه با عراق کرد. درباره‌ی کمک‌گرفتن از فلسطینی‌ها هم که کمک دو جنبش به یک‌دیگر در بطن انقلاب منطقه بود و نکته‌ی ناروشنی وجود نداشت.

و در چه تاریخی؟}. نتیجه‌ی گفت‌وگو را به تشکیلات جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه {به چه کسانی؟ هیچ‌کس خبر ندارد!} و به سازمان چریک‌های فدائی خلق دادم {به چه کسانی؟ چه‌گونه؟}. یکی از مبارزین چریک‌های فدائی خلق که مدتی در زندان بود {چه کسی؟}، گزارش داد {چه‌گونه؟ به چه کسی؟} که عباس شهریاری، همراه با بازپرسان ساواک، از او بازجویی کرده است. فدائیان، پس از جمع‌آوری اطلاعات گوناگون از محل اقامت و رفت‌وآمدهای عباس شهریاری، وی را ترور می‌کنند. یکی از پیک‌های چریک‌های فدائی خلق {چه کسی؟} که برای تحویل - گرفتن اسلحه به نزد ما {چه کسانی؟ چه تاریخی؟} آمده بود، کیف دستی عباس شهریاری را همراه با اسناد درون آن {چه اسنادی؟} تحویل ما {به چه کسانی؟} می‌دهد.<sup>۱</sup>

شگفت‌آور است، اما این اولین باری است که حسن ماسالی چنین ملاقاتی را برملا کرده است. تاریخ، چگونگی و چرایی این «ملاقات» روشن نیست. هیچ‌یک از رفقای گروه، و از طریق آن فعالان دیگر جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه، در جریان این «ملاقات» نبوده‌اند و هیچ گزارشی درباره‌ی آن دریافت نکرده‌اند. رفقای گروه اولین بار پس از حدود ۴۰ سال با انتشار خاطرات ماسالی در سال ۱۳۹۲ از انجام چنین دیداری و انتقال کیف و اسناد متعلق به شهریاری به خاورمیانه آگاه شده‌اند.

شهریاری در ۱۴ اسفند ۱۳۵۳ (یک روز پیش از امضای «بیانیه‌ی الجزایر» بین شاه و صدام حسین در حضور بومدین) ترور شد. ماسالی در چه تاریخی با او دیدار کرده؟ آیا فدائیان تصمیم به انجام این دیدار گرفتند؟ چرا؟ دلیل این دیدار چه بوده؟ آیا ارتباطی بین این دیدار و ارتباط با «مقامات شوروی» وجود داشته؟ قاعدتاً «مقامات شوروی» از نابودی جاسوس زبردستی مانند شهریاری خوشحال می‌شدند. واسطه‌ی این دیدار چه کسی یا چه جریانی بوده است؟ آیا رفقای سچفخا از این «ملاقات» و جزئیات و نتیجه‌ی گفت‌وگو

اطلاع داشته‌اند؟ آیا اشرف دهقانی، تنها بازمانده‌ی هیئت نماینده‌گی فدائیان در آن دوره، از کم‌وکیف این ملاقات و چرایی آن مطلع بوده است؟ آیا او کیف یا اسناد شهریاری را دیده است؟ انتظار تمام علاقه‌مندان به تاریخ و سرنوشت جنبش چپ ایران این است که اشرف دهقانی دانسته‌ها یا نظر خود را در این باره نیز منتشر کند، به‌ویژه این‌که ماسالی تأکید می‌کند: «نتیجه‌ی گفت‌وگو را... به سازمان چریک‌های فدائی خلق اطلاع دادم.»<sup>۱</sup>

سخن ماسالی را بررسی کنیم و ببینیم آیا واقعاً از «عباس شهریاری شناختی» در دست نبود. پرویز ثابتی در شوی تلویزیونی دی ماه ۱۳۴۹ به او لقب «مرد هزارچهره» داده بود. پیش از آن هم در محافل سیاسی بارها از او به عنوان فردی مشکوک که در ارتباط با حزب توده قرار دارد و باعث لورفتن عده‌ی زیادی شده نام برده شده بود. رضا رادمش پس از آشکارشدن ماجرای جاسوسی عباس علی شهریاری برای ساواک به خاطر ارتباط با او و اعتماد به او و تشکیلات تهران حزب توده، در سال ۱۳۴۸ از دبیر اولی حزب توده برکنار شده بود. آش آن‌قدر شور شده بود که حتی نشریه‌ی مردم، ارگان حزب

۱. یک یادآوری به رفیق اشرف دهقانی در این باره و موضوع‌هایی که به گذشته‌ی ارتباط او با گروه برمی‌گردد ضروری است. چریک‌های فدائی خلق ایران در خرداد ۱۳۹۳ (مه ۲۰۱۴) به عنوان ناشرِ متن کامل نوشتاری نوارهای گفت‌وگو بین سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۴)، در بخش پیوست‌ها، اعلامیه‌ی اردیبهشت سال ۱۳۵۶ سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را بازتکثیر کرده‌اند. (صص ۳۹۶-۸). ما بخشی از این اعلامیه را که درباره‌ی انتشار جزوه‌ی مجاهدین مارکسیست‌شده به نام مسائل حاد جنبش ما (اردیبهشت ۱۳۵۶) است، و در ارتباط مستقیم با گروه و مسائل ارائه‌شده در این‌جا مطالبی دارد، نقل می‌کنیم. امیدواریم که اشرف دهقانی بعد از حدود ۴۳ سال به این وعده وفا کند:

«سازمان مجاهدین خلق ایران، واقعیت ارتباط ما با یک گروه از سازمان‌های جبهه‌ی ملی در خارج از کشور را تحریف کرده و مطالب غیرواقعی بسیاری را عنوان کرده است. لازم به توضیح است که ما با یک گروه از سازمان‌های جبهه‌ی ملی در خارج از کشور در ارتباط بودیم و در یک سال اخیر به علت مشخص‌تر شدن مواضع این گروه، تغییراتی در نظرات ما نسبت به آن‌ها به وجود آمده و ارتباط خود را با آن‌ها قطع کردیم (ما توضیح بیش‌تر و تحلیل خود را در این باره در فرصتی دیگر در اختیار نیروهای مبارز قرار خواهیم داد)». (ص ۳۹۷).

توده، در آذر ۱۳۵۲ با انتشار عکس وی نوشت:

«اینک خبر یافته‌ایم که این عنصر جنایتکار به "فعالیت" های تازه‌یی به دستور ساواک پرداخته و با آشنایی زیادی که با افراد در جنوب ایران، در کویت و سایر کشورهای خلیج فارس دارد، به خوزستان، کویت و منطقه‌ی خلیج آمده است. ما عکس او را در بالا چاپ کردیم تا هرجا چهره‌ی این مرد هزارچهره پدیدار شد از نزدیکی با او پرهیز و از افتادن به دام این عامل شناخته‌شده‌ی ساواک خودداری شود.» (مردم، دوره‌ی ششم، شماره‌ی ۳، ص ۲)

به‌علاوه آن‌گونه که از بیانه‌ی طولانی فدائیان در کتابچه‌ی *اعدام انقلابی عباس شهریاری...* مستفاد می‌شود (صص ۹-۱۰) هم‌کاری شهریاری با سازمان امنیت حداقل از آغاز سال ۱۳۵۱، هنگامی که دخترش به عنوان تنها دختر در دانشکده‌ی نفت آبادان پذیرفته شده و این پذیرش منجر به اعتصاب این دانشکده شده بود، برای عموم امری دانسته شده بود:

«به‌زودی سروصدای این اعتصاب در سراسر شهر آبادان پیچیده و شهریاری که در زمان توده‌بی‌بودنش در آبادان معروف بود، اکنون به خاطر جاسوس‌بودنش معروف‌تر شد، به‌طوری که کم‌تر کسی در این شهر یافت می‌شود که نام او را به عنوان بزرگ‌ترین جاسوس سازمان امنیت نشناسد.»<sup>۱</sup>

با وجود تمامی این شواهد و مدارک، حسن ماسالی مدعی است که «ما ابتدا از عباس شهریاری شناختی نداشتیم» و تلویحاً شناسائی شهریاری را به یک واقعه‌ی ناروشن مرتبط می‌کند که در بالا از او نقل شد.

آیا ادعای ماسالی درباره‌ی پیک سچفخا و اسناد شهریاری دقیق است؟ «داداشی» و «چنگیز» پیک‌هایی بودند که برای حمل‌ونقل اسلحه به ایران رفت‌وآمد می‌کردند. اما ماسالی که بارها از آن‌ها نام برده، این بار از آن‌ها

اسمی نمی‌برد. تاجایی که رفقای مختلف گروه به خاطر دارند، بعد از امضای «بیانی‌های الجزایر» (درست یک روز پس از ترور شهریاری) دیگر پیکی برای بردن اسلحه به عراق نیامد. امضای این قرارداد به معنای خاتمه‌ی رفت‌وآمد از طریق مرز عراق بود. حتی اگر فرض کنیم «چنگیز» و «داداشی»، یا یکی از آنان، بعد از ترور شهریاری یک بار دیگر از ایران به عراق آمده باشند، نمی‌توانستند «کیف دستی شهریاری» را همراه داشته باشند. چرا که اساساً در گزارش فدائیان از اعدام وی (در اعدام انقلابی عباس شهریاری...) هیچ سخنی یا اشاره‌ی به کیف دستی او نیست. فدائیان به چند سند، مقداری پول و عصای او اشاره می‌کنند و می‌نویسند:

«پول‌ها به نفع خلق مصادره گردید و اسناد به منظور بررسی و نگهداری ضبط شد و به علاوه عصای معروف او که آشنایانش به نادرست معتقد بودند مسلسلی در درون آن پنهان است مصادره گردید.» (ص ۵)

اشاره به این جزئیات برای نشان‌دادن نمونه‌ی دیگری از درهم‌گونی‌ها در بسیاری از روایت‌های ماسالی نیست. به‌اندازه‌ی کافی در این باره نوشته‌ایم و به دنبال مچ‌گیری هم نیستیم. حتی می‌توان گفت داستان‌هایی مانند عدم شناخت او از شهریاری و «کیف دستی شهریاری» به‌خودی‌خود اهمیتی ندارند و نکته‌ی را روشن نمی‌کنند و حداکثر نشانه‌ی بی‌دقتی راوی است. این‌ها به یک معنا روایت‌هایی هستند حاشیه‌ئی. اما، انتقال کم‌وبیش درست این جزئیات در شناخت تاریخ یک دوره و شخصیت راوی دارای اهمیتی نمادین است. نمادین بودن یک حادثه یا گفته به معنای بی‌اهمیت بودن آن نیست. روایت این تاریخ بدون توجه به جزئیات امکان‌پذیر نیست. توجه به جزئیات به‌ظاہریش پافشاری و غیرمهم، درحقیقت توجه به «تاریخ» و کوشش‌هایی است که «تغییر تاریخی» را ممکن می‌سازد. به این دلیل نمی‌توان به‌سادگی از کنار این اشتباه‌های به‌ظاہر جزئی ماسالی گذشت.

درعین‌حال، پرسش اساسی هنوز مطرح است: چه ارتباطی بین این ترور و قصد نزدیک شدن فدائیان به شوروی بوده است؟



## اعزام نماینده‌ی جدید سچفخا به خارج: کودتای تشکیلاتی

رهبان سازمان چریک‌های فدائی خلق در اوج فعالیت‌های سازمان در ایران و خارج از کشور حیدر تبریزی را در دی‌ماه ۱۳۵۴ پنهان از نماینده‌گان رسمی خود، یعنی حرمتی‌پور و دهقانی، به عنوان نماینده‌ی جدید سازمان برای تجدید سازمان‌دهی در خارج از کشور از طریق هم‌کاری با جریان ۱۹ بهمن در مقابل گروه ستاره به اروپا اعزام کردند. چرا؟ توضیحات حیدر تبریزی را در این باره با یک‌دیگر بخوانیم: دو پاسخ با فاصله‌ی هفده سال که از زوایایی مهم با یک‌دیگر تفاوت دارند.

بار اول، تأکید بر عدم «وحدت با کل گروه» و «ایجاد پشت‌جبهه‌ی نیرومندی در خارج از کشور و منطقه متکی به امکانات خود سازمان» با توجه به رهنمودهای «رفیق بیژن جزنی» دلیل این اقدام است. حیدر تبریزی این «ارزیابی» سازمانی را از آن «اکثریت رهبری سازمان» می‌داند و با اشاره به بحث‌های اولیه بین دو جریان در پروسه‌ی تجانس می‌نویسد:

«بحث‌های بین گروه ستاره با سازمان عملاً در جهت همگونی پیش رفت و با توجه به مجموعه‌ی مسائلی که در این پروسه مطرح شد، اکثریت رهبری سازمان در سال ۵۴ به این ارزیابی رسید که وحدت با کل گروه ممکن نخواهد بود. به‌ویژه رفیق حمید مؤمنی بر قطع هرچه سریع‌تر پروسه‌ی تجانس و تعیین تکلیف با گروه اصرار داشت. ولی با توجه به این‌که امکانات پشت‌جبهه‌ی در خارج و منطقه عمدتاً متکی به هم‌کاری با گروه ستاره بود، اغلب رفقا بر این نظر بودند که مسئله باید طی روندی و به گونه‌ی حل شود که سازمان بتواند امکانات مستقل خود را سازمان‌دهی کند. از طرف دیگر ایده‌ی ایجاد پشت‌جبهه‌ی نیرومند در خارج و منطقه که در نوشته‌های رفیق بیژن و رهنمودهایش به سازمان بارها مورد توافق قرار گرفته بود، مورد پذیرش همه‌ی رفقا {از همه‌ی رفقا نظرخواهی شد؟ چه‌گونه؟} بود. با توجه به مجموعه‌ی این مسائل، در تابستان ۵۴ ایجاد پشت‌جبهه‌ی نیرومندی در خارج از کشور و منطقه متکی

به امکانات خود سازمان مورد تصویب رهبری قرار گرفت. طرح عمومی در این رابطه تنظیم شد که تعیین تکلیف قطعی با گروه ستاره از جمله اجزاء آن بود. در اواخر سال ۵۴، حرکت عملی در جهت اجرای این طرح با فرستادن نویسنده‌ی مقاله — حیدر — به خارج آغاز شد که به دلیل ضربات سال ۵۵ نیمه‌کاره ماند.<sup>۱</sup>

عجیب است که حیدر تبریزی پس از سالیان سال و در نوشته‌یی که بخشی از تاریخچه‌ی سچفخا را شرح می‌دهد فقط از «اکثریت رهبری» و «اغلب رفقا» سخن می‌گوید و هیچ اطلاعی از نظر اقلیت رهبری در این زمینه و استدلال آن‌ها به دست نمی‌دهد. چه کسانی در اقلیت بودند و به چه دلایلی نظر متفاوتی داشتند؟ آیا هنوز بایستی بر رویدادهای داخلی این سازمان پرده افکند و آن‌ها را از دیگر فدائیان و جنبش چپ پنهان نگه داشت؟

حیدر تبریزی، ۱۷ سال بعد، مفصل‌تر به این مسئله اشاره کرده و این بار تردید درباره‌ی صداقت گروه و ظرفیت سیاسی و اخلاقی نماینده‌گان سازمان به روایت او افزوده می‌شود. او می‌نویسد مؤمنی «در حسن نیت و صداقت رفقای گروه "ستاره" تردید داشته و نماینده‌گان سازمان در خارج (حرمتی‌پور و دهقانی) را «تاحدودی تحت تأثیر» آن‌ها می‌دانسته است:

«در اواسط سال ۱۳۵۴ اختلافات بین رهبری "سچفخا" و گروه "ستاره" بسیار حاد شد و در رهبری "سچفخا" تردیدهای جدی حول پیشبرد پروسه‌ی تجانس بروز کرد.... مؤمنی بر وحدت ایدئولوژیک در سازمان تأکید داشت و نگرش او در رابطه با چارچوب اختلافات قابل‌پذیرش در درون سازمان، نگرش محدودی بود. از نظر او اختلافات نظری با گروه "ستاره" در حدی بود که در چارچوب یک تشکیلات واحد نمی‌توانست بگنجد. او در حسن نیت و صداقت رفقای گروه "ستاره" نیز ابراز تردید می‌کرد.... حمید مؤمنی بر این

۱. حیدر تبریزی، *جنگی درباره‌ی زندگی و آثار بیژن جزینی*، ۱۳۷۸، پانوشت ۱۱، ص ۲۶۲. تأکیدها در این‌جا افزوده شده است.

نظر بود که پروسه‌ی تجانس باید قطع شود و تکلیف قطعی رابطه با گروه «ستاره» سریعاً روشن شود. مؤمنی هم‌چنین بر این نکته انگشت می‌گذاشت که رفقای سازمان که به خارج اعزام شده‌اند، خودشان با سازمان اختلافاتی پیدا کرده‌اند و از نظر تئوریک نتوانسته‌اند با رفقای این گروه برخورد کنند و حتی تاحدودی تحت تأثیر آنها قرار گرفته‌اند. حمید اشرف اما بر این باور بود که تعیین تکلیف با گروه «ستاره» باید طی روندی صورت بگیرد... حمید اشرف هم‌چنین به امکانات خارج از کشور بهای لازم را می‌داد و بر این نظر بود که این روند به گونه‌یی باید پیش رود که کم‌ترین آسیب ممکن به امکانات پشت‌جبهه‌یی سازمان در خارج از کشور وارد شود.» (ص ۴۹).

و در ادامه:

«تابستان سال ۱۳۵۴ شورای عالی سازمان طرحی را در رابطه با خارج از کشور تصویب کرد که بیش‌تر در راستای ایده‌های حمید اشرف بود. طبق این طرح، تعیین تکلیف قطعی با گروه «ستاره» در یک روند به گونه‌یی می‌بایست صورت بگیرد که اعضای این گروه هر کدام مستقلاً بتوانند در رابطه‌ی خود با «سچفخا» تصمیم بگیرند و کم‌ترین لطمه‌ی ممکن به امکانات پشت‌جبهه‌یی سازمان وارد آید. در راستای اجرای این طرح بود که در اواخر تابستان ۱۳۵۴ تصمیم گرفته شد من به خارج از کشور اعزام شوم.»<sup>۱</sup> (ص ۵۰)

این دو روایت را می‌توان گزارشی از زمینه‌های فکری کودتای تشکیلاتی و سفید رهبری سچفخا علیه اعضا و نماینده‌گان سازمان در خارج از کشور و گروه ستاره تلقی کرد. کودتایی که اثرات خود را بر سازمان چریک‌های فدائی خلق و جنبش چپ گذاشت. وجود دیدگاه‌های متفاوت درباره‌ی

۱. حیدر تبریزی، ۱۳۹۵. تأکیدها در این‌جا افزوده شده است.

چگونگی اجرای این «طرح» در رهبری و تأیید شورای عالی سازمان،<sup>۱</sup> و «نیمه‌کاره ماندن» آن در عمل به قول حیدر تبریزی، از کودتایی بودن این طرح و برنامه‌ی عملی آن نمی‌کاهد. این طرح را کودتای تشکیلاتی سچفخا می‌نامیم، چرا که اهداف زیر را دنبال می‌کرد:

**جایگزینی و کنترل مسئولان خارج از کشور:** کوشش برای تعویض آرام و تدریجی نمایندگان سچفخا و کنترل آن‌ها بدون اطلاع خود آن‌ها.

**مخفیانه بودن:** برنامه‌ریزی مخفی و اجرای توطئه‌گرانه‌ی این طرح پنهان از چهار رفیق دیگر فدائی در منطقه به دلیل بی‌اعتمادی نظری و سیاسی رهبری به آن‌ها.<sup>۲</sup>

۱. تاریخ تشکیل شورای عالی سازمان و چگونگی عضویت در آن دقیقاً روشن نیست. اگر ملاک را نوشته‌های حیدر تبریزی قرار دهیم می‌توان تاریخ تقریبی تشکیل آن را هم‌زمان با تصویب «طرح جدید سازمان‌دهی به صورت اساس‌نامه» در اواخر سال ۱۳۵۳ و زمانی دانست که سازمان تحت تأثیر مستقیم نظریات جزئی قرار داشت. در خوانش حیدر تبریزی «مسئولین بخش‌ها، کمیته‌ی مرکزی، و مسئولین دسته‌ها، ارگان‌های ویژه، شورای عالی سازمان را تشکیل می‌دهند.» (۱۳۷۸)، ص ۲۵۳، پانویست ۲۴، و ص ۲۶۵). بر این اساس، شمار اعضای این شورا دست‌کم ۱۰ تا ۱۵ تن بوده است. این عده در شرایط به‌شدت پلیسی آن زمان ایران گویا جلسه برگزار نمی‌کردند. بنابراین، چه‌گونه می‌شد بحث واقعی و نظرخواهی جدی کرد؟ اما اگر گفته‌ی اشرف دهقانی را در نظر بگیریم، روایت حیدر تبریزی کاملاً مسئله‌ساز است. دهقانی خود و حرمتی‌پور را در دوره‌ی که حیدر تبریزی به آن اشاره می‌کند از اعضای شورای عالی سازمان می‌داند (فرازهایی از تاریخ چریک‌های فدائی خلق ایران، انتشارات چریک‌های فدائی خلق، ۱۳۸۰، فصل سوم، ص ۹). مشخص است که این دو در تصمیم‌گیری برای اعزام حیدر تبریزی و مأموریت او هیچ نقشی نداشته‌اند. اما، هواداران پروپاقرص حرمتی‌پور از دهقانی فراتر رفته و در یادنامه‌ی او، «به یاد فرمانده جنگل چریک فدائی خلق رفیق کبیر محمد حرمتی‌پور»، او را رهبر «شورای عالی بخش خارج (سازمان)» می‌دانند. (بیانیه‌های عملیات جنگل، چریک‌های فدائی خلق ایران (ارخا)، ص ۴. وب‌گاه سیاهکل - شیرگاه). آیا یک بخش از شورای عالی سازمان در داخل بخش دیگر شورا در خارج را بدون اطلاع و نظر آن از این شورا کنار گذاشته بود؟ ناروشن است. اما از فحوائی نوشته‌ی حیدر تبریزی چنین برمی‌آید. شاید هم کودتای داخلی چند لایه داشته است.

۲. مخفی بودن طرح «شورای عالی سازمان» در عمل شکلی مضحک به خود گرفت:

«اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور و گروه ستاره در جریان این حرکت قرار داده

نشده بودند. اما حرمتی‌پور به‌طور اتفاقی از تماس من با منوچهر کلاتری مطلع ←

**جابه‌جایی قدرت:** تثبیت قدرت درونی مدعیان جدید رهبری با آبخشور نظری متفاوت — کادرهای تازه آزادشده از زندان که از نظریات جزئی دفاع می‌کردند و کسانی که از درون سازمان به نظریات وی جلب شده بودند — از طریق یارگیری جدید در خارج از ایران.

**حفظ و گسترش قدرت:** امکانات ایجادشده در خارج از کشور باید از گزند احتمالی «آسیب‌های» گروه ستاره حفظ می‌شد و گسترش می‌یافت.

از دید رهبری سازمان در ایران باید با «خطر» ناکامی پروسه‌ی تجانس فوری مقابله می‌شد. زنگ «خطر» نافرمانی به صدا درآمده و محافظت از «امکانات» سازمانی یا ایجاد امکانات تازه در دستور کار بود! دو رهبر اصلی سازمان در داخل کشور درباره‌ی وجود این «خطر» و لزوم مقابله با آن اتفاق نظر داشتند. اما یکی (مؤمنی) «تعیین تکلیف قطعی و سریع» را تجویز می‌کرد و

→ شد. بدین ترتیب که منوچهر کلانتری را در کنگره‌ی کنفدراسیون در فرانکفورت دیدم و قراری برای دیدار با وی در لندن گذاشتم. او پس از آن ملاقاتی هم با حرمتی‌پور در همان فرانکفورت داشته است و در این دیدار به او می‌گوید که رفیق‌تازان هم با من تماس گرفته است. اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور در نامه‌ی خود به حمید اشرف، به این اقدام رهبری انتقاد کرده بودند ولی موضوع را با رفقای گروه «ستاره» مطرح نکرده بودند. در اواخر تابستان سال ۱۳۵۵ وقتی حرمتی‌پور را ملاقات کردم به من گفت که وی درباره‌ی ارتباط من با منوچهر کلانتری چیزی به اعضای گروه «ستاره» نگفته بود ولی آن‌ها خود به فعال شدن گروه «نوزده بهمن» حساس شده بودند و گفته بودند که بعید نیست سازمان پشت سر این حرکت باشد.» (۱۳۹۵، پانویشت ۶۷، ص ۸۴).

این وضع قطعاً نتایج تلخ، اما کاملاً قابل‌انتظار، به بار آورد:

«البته باید بگویم که اثرات منفی تصمیم رهبری سازمان در اعزام من به خارج، بدون اطلاع حرمتی‌پور و اشرف دهقانی و با برنامه‌ی جداگانه، همواره بر مناسبات ما سه نفر سایه افکند.» (همان‌جا ص ۵۷).

آیا رهبری سازمان و حیدر تبریزی تصور می‌کردند که این توطئه‌ی ماکیاولی و تاحدی کودکانه بازتاب‌های منفی در پی نخواهد داشت؟ آیا رهبری تا این حد خام‌اندیش بود؟ آیا به عواقب اقدامات خود اندیشیده بود؟ آیا همین رفتار را نباید تأثیر مستقیم اندیشه‌ی استالینی بر عمل برنامه‌ریزان و مجریان این کودتای تشکیلاتی دانست؟ چنین سازمانی با چنین رهبران و نماینده‌گانی قصد جلب حمایت «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را نیز داشت!

دیگری (اشرف) مقابله‌ی برنامه‌ریزی‌شده را تا «کم‌ترین آسیب ممکن به امکانات پشت‌جبهه‌یی سازمان در خارج از کشور وارد شود.» و اصلاً روشن نیست که کدام اعضای دیگر سازمان در «شورای عالی» و در این تصمیم‌گیری شرکت داشته‌اند. اصلاً فرد دیگری شرکت داشته است؟ یا فقط دو رهبر به عنوان «شورای عالی» عمل کرده‌اند؟ حیدر تبریزی نمی‌داند. اگر می‌دانست، حتماً می‌نوشت. جالب است که به گواهی حیدر تبریزی در میان این دو رهبر سازمان در ایران نیز هماهنگی وجود نداشته است:

«در روزهای پایانی اقامتم در این پایگاه، حمید اشرف به آن‌جا آمد و چندروزی ماند و پیش از این‌که از آن‌جا برود، برای برنامه‌ریزی رفتن من به خارج، گفت‌وگویی دونفره با من ترتیب داد که یک روز کامل طول کشید.» (صص ۱-۵۰)

اما،

«با آن‌که حمید مؤمنی در پایگاه بود ولی در این صحبت دو نفره شرکت نداشت. پس از رفتن حمید اشرف چندروزی من در آن پایگاه ماندم و با مؤمنی درباره‌ی طرح سازمان در مورد خارج از کشور نیز با هم صحبت می‌کردیم ولی معلوم بود که حمید اشرف درباره‌ی صحبت‌های دو نفره‌یی که با من داشت، چیز زیادی به او نگفته است.» (پانویس ۶۳، ص ۸۳)<sup>۱</sup>

به عبارت دیگر، تصمیم‌های رهبری سازمان بر پایه‌ی برداشتی نادرست و اغراق‌آمیز از عمل‌کرد و نظریات گروه ستاره و نماینده‌گان سازمان استوار بود. در پیدایش این شرایط بدگویی‌ها و سعایت مجاهدین مارکسیست‌شده نقش داشت.<sup>۲</sup>

۱. حیدر تبریزی، ۱۳۹۵، تأکیدها در این‌جا افزوده شده است.

۲. حیدر تبریزی تصویری از سندی را در کتاب خود منتشر کرده است که از این جهت و جهات دیگر گویاست. این سند نامه‌یی است که «مرکزیت سچفخا» در اسفند ۱۳۵۴ نوشته است، یعنی زمانی که اختلاف‌های رهبری در ایران با فعالان گروه ستاره و فدائیان حاضر ←

در گزارش حیدر تبریزی از این دوره نه اثری از محتوای گفت‌وگوهای او در «پایگاه» با حمید مؤمنی و حمید اشرف است و نه هیچ نشانی از تردید درباره‌ی درستی این برداشت‌ها یا کوشش برای یافتن راه‌حل‌های دیگر. حتی پس از گذشت چهل سال از آن زمان لحنی انتقادی در گزارش او دیده نمی‌شود. بحث‌های درونی رهبری به جای چاره‌جویی، بر تلاش برای کاهش خطر ناشی از نحوه‌ی اجرای کودتا متمرکز بوده است. بالاخره «شورای عالی سازمان» با اعضای نامعلوم «طرحی» را تدوین کرد که اساس آن بر استفاده از نیروهای اتوریت‌پذیر و دنباله‌رو (گروه ۱۹ بهمن هوادار جزنی) با چاشنی جذب احتمالی یارانی از میان رفقای گروه (که بیش‌تر به تعارف برای خالی‌نبودن عریضه شباهت داشت تا ارزیابی واقعی) استوار بود.

اصلی‌ترین مجری این «طرح» نیز چریکی وفادار و مورد اعتماد رهبری بود که نه شهرتی داشت و نه سابقه‌ی سرپیچی از دستور. حیدر تبریزی دارای خصوصیات فردی کسی بود که می‌توانست چهره‌ی مناسبی برای اجرای این کودتا در خارج باشد. او طرفدار نظریه‌ی جزنی بود بی آن‌که جزو گروه

→ در منطقه در اوج بود و حیدر تبریزی برای ایجاد یک جریان موازی به خارج از ایران اعزام شده بود. این نامه را رهبری سچفخا پس از بدگویی‌های مجاهدین خلق ایران (م - ل) در جریان گفت‌وگوهای دو جانبه به مرکزیت آن سازمان در شرایطی نوشته‌اند که نمی‌توانستند سخنی از پروسه‌ی تجانس با گروه ستاره بگویند:

«در مورد مسئله‌ی رادبو و شرکت جریان سوم در فعالیت‌های آن باید بگوییم که حق شرکت در این کار بر اساس امکانات و سازمانی که این جریان در اختیار دارد به او داده شده است. آن‌ها نیرویی هستند متشکل و صاحب هویت در خارج و در بسیاری از مجامع و محافل دارای امکانات و نفوذ هستند و رابطه با آن‌ها رابطه‌ی دوستی و هم‌کاری است. رفقای ما در خارج نیز در همین چارچوب عمل می‌کنند. فعالیت‌های عملی این جریان تا به حال اساساً در جهت خط‌مشی جنبش مسلحانه بوده است... لذا مسئله‌ی طرد این جریان عملی نیست...»

نماینده‌ی ما در خارج مواضعش مورد تأیید ماست ولی ضمناً اگر اشتباهی کرده باشد به او انتقاد خواهیم کرد و تمام انتقادات شما را هم ضمن طرح انتقادات سازمانی برایشان ارسال کرده‌ایم تا خط کار خود را اصلاح کنند.» (حیدر تبریزی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۷).

شکل گرفته‌ی جدید حامیان جزنی — گروه بهروز ارمغانی — در داخل سازمان باشد. داعیه‌ی رهبری نداشت و نمی‌توانست در آینده خطری برای رهبران سازمان باشد. چریکی که در گفت‌وگوها با رفقای گروه بعد از خاتمه‌ی پروسه‌ی تجانس اصرار داشت خود را فردی «خاکی» بخواند: «چریک خاکی». این کودتا را می‌توان کودتای تشکیلاتی «آپاراتچیک»‌های سازمانی دانست: یک راه‌حل دلبش استالینی برای بحرانی خودساخته و غیرواقعی!

### موقعیت رفیق حامدی، امکان گفت‌وگو و سرنوشت وی

سنگینی تفکر استالینی به رهبری سچفخا اجازه نمی‌داد راه حل‌های دیگری را جست‌وجو کند: رهبری می‌توانست هم با رفیق منوچهر حامدی، نماینده‌ی گروه در ایران، وارد گفت‌وگو شود و هم با اعضا و نماینده‌گان خود در خارج از ایران. حداقل فایده‌ی چنین گفت‌وگوهایی یافتن حقایق بیش‌تر و تدقیق برداشت‌های سازمان از سوبیه‌ی تحولات بود. اما احتمالاً به دلیل فقدان اعتمادبه‌نفس یا هراس از کاهش یا ازدست‌دادن امکانات در منطقه و خارج از ایران نتوانست تصمیمی منطقی و سنجیده بگیرد.

رفیق منوچهر حامدی جوان تازه‌کار سیاسی نبود و یکی از برجسته‌ترین فعالان جنبش خارج از کشور با سوابق درخشان در رهبری جبهه‌ی ملی بخش اروپا و کنفدراسیون بود. او از ابتدا در گروه ستاره فعالیت داشت و به عنوان یک رفیق قدیمی هم مناسبات داخلی گروه را می‌شناخت و هم مواضع تئوریک را می‌دانست. او به‌همین دلیل یکی از بهترین افرادی بود که در آبان ۱۳۵۳ به‌نماینده‌گی گروه برای تسریع پروسه‌ی تجانس به ایران رفت. سچفخا به‌آسانی می‌توانست از تجارب این رفیق برجسته و قدیمی گروه و قابل دسترسی آسان برای بررسی بحران سود جوید. (برای اطلاع بیش‌تر درباره‌ی رفیق حامدی، نگاه کنید به پیوست ۲: *رفقای درگذشته*). اما به دلایلی که هرگز روشن نشد، در ایران از وجود این رفیق استفاده نشد و احتمالاً جدال‌های داخلی رهبران فدائی مجالی برای تسریع پروسه‌ی تجانس فراهم نکرد. این بی‌مسئولیتی فدائیان به‌هیچ‌وجه قابل چشم‌پوشی نیست و نموداری از خودشیفتگی آن‌ها، بی‌توجهی به دیگران و کوتاهی از وظایفی است که به عهده داشتند.



آیا برای رهبری سازمان در ایران، پس از دریافت انتقادهای رفقای گروه به پاسخ‌های حمید مؤمنی (نگاه کنید به: فصل ۳ - سیاهکل و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه) - که هیچ‌وقت پاسخی نگرفت - و پرسش‌های انتقادی ناشی از گزارش‌های رفقا چنگیز و داداشی درباره‌ی اعدام‌های درون‌سازمانی، پروسه‌ی تجانس عملاً خاتمه یافته بود؟ آیا رهبری سازمان به دنبال بهترین موقعیت برای خلاصی از شر ارتباط با گروه ستاره و نماینده‌گان خود بود که «تحت تأثیر گروه ستاره» قرار داشتند؟ اگر رهبران نگران و **علاقه‌مند** به سرانجام پروسه‌ی تجانس و حفظ آن بودند قاعدتاً می‌بایست با رفیق نماینده‌ی گروه که در کنار دیگر اعضای سازمان زندگی و مبارزه می‌کرد وارد گفت‌وگو می‌شدند یا حداقل پاسخی به مواضع نظری گروه می‌دادند. اما هیچ‌یک از این دو راه را در پیش نگرفتند. چرا؟

روشن نیست که منوچهر حامدی در زمان شکل‌گرفتن این بحث‌ها در رهبری سازمان در کدام تیم عضو بوده و چه مسئولیتی داشته است. ارتباط رفقای گروه با وی پس از رفتن او به ایران در آبان ۱۳۵۳ قطع شده بود. اما او رفیقی خوش‌فکر، پخته، باتجربه و باحسن‌نیت بود. فقدان هرگونه گفت‌وگوی رهبری سچفخا با او و حتی عدم اشاره‌ی رفیق حیدر تبریزی به وجود چنین امکانی، اگر نشانه‌ی عدم صداقت رهبری سازمان در ایران در ادعاهای نگرانی خود از سرانجام پروسه‌ی تجانس نباشد، نشان از تنگ‌نظری آنان دارد. نام منوچهر حامدی امروزه حتی در میان «لیست شهدا»ی بسیاری از مدعیان میراث سچفخا نیست.

عدم اشاره‌ی بسیاری از جریان‌های فدائی به کشته‌شدن رفیق حامدی در صفوف سچفخا و فقدان حتی یک بحث موجز درباره‌ی نقش احتمالی او در حل مشکلات پروسه‌ی تجانس در نوشته‌ی حیدر تبریزی، شکی منطقی را در مورد سرنوشت حامدی تقویت می‌کند و پرسش‌هایی را پیش می‌آورد: آیا، صرف‌نظر از اعلامیه‌ی رسمی گروه اتحاد کمونیستی و اشاره‌های بعدی گروه، منوچهر حامدی در جریان درگیری‌های ساواک با فدائیان در رشت در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۵ جان باخته است؟ آیا این گفته‌ی محمود نادری درست است که او در همان خانه‌ی تیمی بوده که بهروز ارمغانی، زهره مدیر شانه‌چی و دیگران

در آن بودند؟<sup>۱</sup>

امیدواریم فعالان آن دوره‌ی جنبش فدائی، به‌ویژه قربان‌علی عبدالرحیم‌پور (مجید) که عضو خانه‌ی تیمی دیگری در رشت بوده، سابقه‌ی طولانی دوستی با ارمغانی داشته و به گفته‌ی خودش ارمغانی را چند ساعت قبل از درگیری و کشته‌شدن دیده و پس از سال ۱۳۵۶ یکی از سه عضو مرکزیت سازمان بود، اطلاعات خود را در این باره منتشر کنند.

راه منطقی دیگری که در مقابل رهبری سازمان وجود داشت مذاکره‌ی مستقیم با نماینده‌گان خود و پاسخ به مسائل و انتقادات آنان بود. اما ترس و بی‌اعتمادی به چهار عضو منتقد در خارج و اتخاذ سیاست واردشدن «کم‌ترین آسیب ممکن به امکانات پشت‌جبهه‌ی سازمان در خارج از کشور» (که معنای دیگر آن این است که آسیب قطعی است، فقط باید میزان آن را کم‌تر کرد!) مانع از چنین اقدامی شد. با شناختی که از رفاقت اشرف دهقانی با فریدون (علی‌اکبر) جعفری — که تا اردیبهشت ۵۴ زنده و مسئول مستقیم رابطه با نماینده‌گی سازمان در خارج بود — و احترام خاص‌اش به او و حرف‌شنوی حرمتی‌پور از دهقانی (به‌ویژه پس از ازدواج آن دو) در دست است، با اطمینان می‌توان گفت که حداقل تا بهار ۱۳۵۴ چنین امکانی وجود داشت.

حیدر تاریخ تصمیم شورای عالی سازمان را تابستان ۱۳۵۴ می‌داند یعنی زمانی که بهروز ارمغانی جای جعفری را در مرکزیت گرفته بود. آیا این جابه‌جایی در قدرت کمیته‌ی مرکزی و شکل‌گرفتن نسل جدید توده‌نیست — جزئیست در درون سازمان باعث این شیوه‌ی حرکت رهبری سازمان بوده؟ آیا رهبری سازمان آگاهانه یا ناخودآگاه، به دنبال پیاده‌کردن خط جدیدی بوده و واهمه از گروه ستاره و نماینده‌گان خود — که از هواداران خط احمدزاده بودند — فقط یک بهانه بود؟ تفاوت نسبی مواضع حمید اشرف با مؤمنی را چه‌گونه می‌توان توضیح داد؟ آیا حمید اشرف می‌خواست به مقابل فشارهای جزئیست‌های داخل تشکیلات (و حمید مؤمنی) و بیرونی (مجاهدین تازه‌مارکسیست‌شده) تعادل درونی سازمان را حفظ کند؟

هرچه بود کودتای سفید تشکیلاتی رهبری فدائیان مسیر سچفخا را، در حدی که اقداماتی از این دست می‌توانست تأثیر داشته باشد، تغییر داد.

## ادعایی بی پایه: عملیات نظامی به نام جبهه‌ی ملی

حیدر تبریزی ادعا می‌کند:

«رفقای گروه "ستاره" از رهبری "سچفخا" خواسته بودند که سازمان عملیاتی در ایران به نام جبهه‌ی ملی انجام دهد. دلیل‌شان این بود که "سچفخا" یک جریان کمونیستی است و دولت‌های عرب به‌سختی به کمونیست‌ها کمک می‌کنند ولی به نام جبهه‌ی ملی آسان‌تر می‌توان کمک گرفت. از نظر آنان، انجام عملیاتی به نام جبهه‌ی ملی در ایران می‌توانست به گرفتن امکانات از دولت‌های عربی کمک کند با این تأکید که از آن‌جاکه کمک‌های دریافت‌شده در اختیار "سچفخا" قرار خواهد گرفت، مهم نیست که تحت چه عنوانی این کمک‌ها گرفته شود.»

و بلافاصله اضافه می‌کند که:

«رهبری سازمان طی نامه‌یی به این تقاضا جواب منفی داد و آن را کاری غیراصولی ارزیابی کرد و تأکید کرد که رفقای سازمان، فدائی خلق هستند و حاضر نمی‌شوند تحت نام تشکل دیگری عملیات انجام دهند. این نامه و جواب آن را من پیش از آمدنم به خارج از ایران خوانده بودم. در گفت‌وگو با حسن ماسالی، در پاریس در سال ۲۰۱۰، دلیل تقاضا برای اجرای عملیات به نام جبهه‌ی ملی را سوال کردم. به نظر وی این درخواست در رابطه با دولت لیبی که با آن به نام جبهه‌ی ملی تماس گرفته شده بود می‌توانست صورت گرفته باشد.» (۱۳۹۵، پانوش ۴۵، صص ۷۸-۹).

حیدر تبریزی در پی آن و برای تأیید ادعای خود به انتقاد مجاهدین خلق از سچفخا در گفت‌وگوهای دو سازمان استناد می‌کند که کمی بعد به آن نیز می‌پردازیم.

این دو ادعا در مورد پیشنهاد کتبی گروه برای انجام عملیاتی «به نام جبهه‌ی ملی» و خواندن نامه‌ی پیشنهادی و پاسخ کتبی سازمان توسط رفیق حیدر به چند دلیل نادرست هستند:

**ماهیت و شیوه‌ی ارتباط:** در کل دوره‌ی چند سال پروسه‌ی تجانس، هیچ زمانی نامه‌نگاری مستقیم بین گروه ستاره یا افرادی از آن با سازمان چریک‌های فدائی خلق در داخل ایران انجام نگرفت، به دلایل زیر:

۱. گروه ستاره روابط تشکیلاتی خود را منحل کرده بود و ارتباط اعضای گروه با نمایندگان سچفخا فردی بود. گروه اساساً از نظر تشکیلاتی وجود نداشت که بتواند چنین پیشنهادی را به نام جمع عنوان کند.

۲. تمامی ارتباط‌های کتبی با ایران از طریق نمایندگان سازمان و پیک‌های سازمانی انجام می‌گرفت. هیچ ارتباط مستقیمی بین گروه و سازمان در ایران، مستقل از رابطه‌ی افراد گروه با نمایندگان سازمان در خارج، وجود نداشت. گزارش‌های فردی فعالان گروه از مأموریت‌ها، غالباً به شکل دست‌نوشته، به نمایندگان سازمان در خارج داده می‌شد. نحوه‌ی استفاده آن‌ها از این گزارش‌ها برای فعالان گروه روشن نبود.

**تاریخ تقاضای گروه:** حیدر تبریزی تاریخ مشخص یا حتی تقریبی خواندن «خواستنه» یا «تقاضا»ی گروه یا افرادی از گروه، برای عملیات نیابتی و پاسخ سازمان را ارائه نمی‌دهد. نبود یک تاریخ روشن و وجود داده‌های دیگر دو پرسش جدی را درباره‌ی درستی این ادعا مطرح می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. امکان ارتباط نمایندگان سازمان با ایران. حیدر تبریزی در دی ۱۳۵۴ (اواخر دسامبر ۱۹۷۵ یا نیمه‌ی اول ژانویه ۱۹۷۶) به خارج از کشور اعزام شد. تاریخ خواندن «تقاضا»ی گروه و جوابیه‌ی رهبری سازمان به گفته‌ی او پیش از اعزام‌اش به خارج است (احتمالاً در تابستان یا پاییز ۱۳۵۴). اما با

۱. حیدر تبریزی که خواندن تقاضا و جواب سچفخا را در پانوشتی در صفحه‌های آخر کتاب مطرح کرده، در متن اصلی نیز به «تقاضای رفقای گروه "ستاره" از رهبری سازمان برای اجرای عملیات مسلحانه به نام جبهه‌ی ملی، در ایران...» اشاره کرده و آن را یکی از دلایل عدم اعتماد حمید مؤمنی به حسن‌نیت و صداقت رفقای گروه ستاره می‌داند. (۱۳۹۵، ص ۴۹). اما در این اشاره، هیچ سخنی از خواندن متن نامه‌ی گروه و پاسخ رهبری سازمان نیست.

امضای مرحله‌ی دوم «عهدنامه‌ی الجزایر» بین ایران و عراق در ۲۴ خرداد ۱۳۵۴، قطعاً امکان استفاده از مرز عراق و ایران — یعنی تنها مرز تردد پیک‌های سازمان در آن دوره — وجود نداشت. پس تاریخ این «مکاتبه» می‌بایست قبل از آن باشد. با امضای «اعلامیه‌ی الجزایر» (۱۵ اسفند ۱۳۵۳)، به عنوان مرحله‌ی اول «عهدنامه‌ی الجزایر»، دیگر از مرز عراق برای رفتن به ایران استفاده نشد. بنا بر اطلاعات قطعی و روشن، هیچ پیک سازمانی در اوایل سال ۱۳۵۴ به ایران نرفته بود که بتواند حامل چنین پیامی باشد. در آن دوره، رفت‌وآمد از طریق دیگری نیز انجام نمی‌شد.

۲. کشور، یا کشورهای مدّ نظر: قاعدتاً باید منظور رفیق حیدر لیبی باشد، اما برای روشن شدن کامل موضوع ترجیح بر این است که تک‌تک کشورهای که گروه ستاره / جبهه‌ی ملی با آن‌ها ارتباط داشتند بررسی شود.

**دولت‌های عراق و یمن جنوبی** هر دو از ارتباط نزدیک گروه با فدائیان مطلع بودند و حتی هر دو از طریق گروه با سچفخا آشنا شده بودند. کمک‌های عراق محدود بود و با عملیات به نام جبهه‌ی ملی افزایش نمی‌یافت. دولت یمن جنوبی قادر به ایجاد امکانات بیش‌تر از آنچه فراهم می‌کرد (صندوق پستی، حساب بانکی و محل سکونت) نبود. به قول حیدر تبریزی «دولت یمن جنوبی در موقعیتی نبود که بتواند کمکی به «سچفخا» بکند.» (۱۳۹۵، ص ۳۱). حتی اگر یمن جنوبی قادر به کمک بیش‌تر بود با کمونیست — بودن فدائیان مسئله‌ی نداشت.

**دولت لیبی** تنها دولت دیگری بود که می‌توانست منظور نظر باشد. اما تماس جبهه‌ی ملی خاورمیانه با لیبی بعد از امضای «عهدنامه‌ی الجزایر» برقرار شد. مسلماً گروه نمی‌توانست برای جلب حمایت دولتی که هنوز با آن تماس نداشت از فدائیان تقاضای عمل مسلحانه‌ی نیابتی بکند. اما، آیا اساساً برای تماس با لیبی به چنین تمهیدی نیاز بود؟ حسن ماسالی می‌نویسد:

«پس از قرارداد شاه و صدام در سال ۱۹۷۵، دولت عراق به ما اخطار کرد که باید فعالیت‌های خود را تعطیل و تنها به‌طور مشروط و بدون

سروصدا، به عراق سفر کنیم. در چنین شرایطی ناگهان یکی از دوستان فلسطینی‌ام به من اطلاع داد که سرهنگ قذافی که با سیاست‌های شاه و صدام مخالف بود، از من دعوت کرده که به لیبی سفر کنم.... قریب دو هفته در هتل معطل شدم.... بالاخره توسط آقای "احمد شحات" و یک افسر جوان به نام "سالم ابو شریده" که خویشاوند وزیر دفاع و آجودان قذافی بود، ابتدا با وزیر دفاع و سپس با قذافی ملاقات کردم.

قذافی که خود را یک ناسیونالیست عرب و طرفدار جمال عبدالناصر نشان می‌داد و از مصدق نیز به‌نیکی یاد می‌کرد، از من پرسید: چه می‌خواهی؟ گفتم تجهیزات نظامی، امکانات مالی و تبلیغاتی. در همان لحظه به آجودان خود دستور داد که این امکانات را برای «شباب المصدق» (جوانان مصدقی) و انقلابیون ایران فراهم کند. (۱۳۹۲، صص ۱-۳۹۰)

حیدر تبریزی البته بر این موضوع و زمان و چگونگی تماس با لیبی واقف است. آنچه از خاطرات ماسالی در بالا نقل شد، او نیز به نقل از مصاحبه‌اش با ماسالی در سال ۲۰۱۰ تکرار کرده است. (تبریزی، ۱۳۹۵، ص ۳۱). سخن کوتاه، جبهه‌ی ملی ایران - بخش خاورمیانه در رابطه با لیبی احتیاج به عملیات مسلحانه‌ی نیابتی نداشت.

نیاز به کمک: در سال‌های مورد بحث (۱۳۵۲ - ۱۳۵۵) فدائیان و گروه احتیاج به کمکی بیش از آنچه دریافت می‌کردند نداشتند. آنچه پیش‌تر در همین بخش، درباره‌ی عدم نیاز به «کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی...» شوروی عنوان شد در این باره نیز کاملاً صدق می‌کند. افزون بر این‌ها، آنچه حیدر تبریزی به عنوان منبع کمکی برای تأیید سخنان خود می‌آورد معتبر نیست:

«یکی از انتقادات رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران به رهبری "سچفخا" که در نوارهای بحث حمید اشرف و بهروز ارمغانی با محمدتقی شهرام و جواد قائدی نیز گفته شده است، این بود که ماسالی

در ملاقات با مقامات دولت لیبی عملیات مجاهدین خلق و چریک‌های فدائی را به حساب جبهه‌ی ملی گذاشته است.» (۱۳۹۵، پانویس ۴۵، ص ۷۹)

نه تنها گفته‌ی رهبری سازمان مجاهدین در پاییز ۱۳۵۴ ربط مستقیمی با آنچه پیش از این عنوان شده (عملیات نیابتی) ندارد، بل که این بدگویی مجاهدین در اوج تنش‌های بین مجاهدین مارکسیست‌شده و جبهه‌ی ملی خاورمیانه / گروه ستاره به دلیل موضع‌گیری‌های انتقادی رفقای گروه ستاره در مورد تصفیه‌های خونین درونی مجاهدین بوده و به‌خودی‌خود اعتباری ندارد.<sup>۱</sup>

با تمام این‌ها، لحظه‌ی تصور یا فرض کنیم که منظور حیدر تبریزی پیشنهاد فردی یکی از فعالان گروه (حسن ماسالی؟) به سازمان بوده است. آیا حسن ماسالی می‌توانسته پیشنهاد عملیات مسلحانه به نام جبهه‌ی ملی را به حرمتی‌پور و دهقانی داده باشد؟ و آن‌ها نیز به‌سهو یا به‌عمد چنین پیشنهادی را به عنوان پیشنهاد گروه به مرکزیت سازمان در ایران فرستاده باشند؟ بعید است، بسیار هم بعید است. اما، حتی اگر ماسالی چنین پیشنهادی را به نماینده‌گان سازمان داده باشد و دو نماینده‌ی سازمان هم با وجود این‌که از انحلال گروه اطلاع داشتند، اشتباه کرده و آن را پیشنهاد گروه دانسته‌اند، حیدر تبریزی به‌قاعدگی باید می‌دانست که چنین درخواستی نمی‌توانست از گروه باشد.

حیدر تبریزی بایستی از این مسئله آگاه می‌بود که با شکل‌گیری پروسه‌ی تجانس، گروه روابط تشکیلاتی خود را منحل کرده بود. حتی اگر او قبل از خروج از ایران این نکته را نمی‌دانست و رهبری سازمان او را مانپوله کرده بود، به‌قاعدگی در سال ۱۳۵۶ یا پس از آن این مطلب را خوانده است:

«پروسه‌ی تجانس با گذاشتن کلیه‌ی امکانات در اختیار سازمان چریک‌های فدائی خلق، اعزام رفقای به ایران و سپس انحلال گروه ما از نظر روابط تشکیلاتی مستقل (در ضمن حفظ تجانس سیاسی -

۱. درباره‌ی تحولات خونین درونی مجاهدین و مناقشات گروه با مجاهدین مارکسیست‌شده، نگاه کنید به: فصل ۶ - نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی.

ایدئولوژیک) به سرعت آغاز شد و کلیه فعالیت‌های ما از آن پس با تأیید و نظر مستقیم سازمان ادامه یافت.<sup>۱</sup>

تصور بی‌اطلاعی حیدر تبریزی از این موضوع با توجه به نقشی که «شورای عالی سازمان» برای مقابله با گروه و دو نماینده‌ی سازمان در خارج به او سپرده بود دردناک‌تر از آن است که بتوان مجسم کرد. در این صورت، این بی‌اطلاعی نشان از میزان درک سیاسی، نابالغی و خودمرکزبینی سچفخا در روابط با دیگران و میزان آگاهی و تبحر حیدر تبریزی درباره‌ی جزئیات حوزه‌ی مسئولیت‌اش دارد. حتی اگر بپذیریم که او هنگام خروج از ایران به‌هردلیلی از اساس این روابط آگاه نبوده، نمی‌توان درک کرد که چرا زمانی که بعد از حدود ۴۰ سال فاصله در این باره دست به قلم می‌برد دریافت خود را دقیق نمی‌کند. حیدر تبریزی به گواه نوشته‌اش کوشیده تا حدودی سنجیده سخن بگوید. اما دلیل یا دلایل این کج‌فهمی آشکار روشن نیست! گذشته از این‌ها، از «وجه التزامی» و غیرقطعی در جمله‌ی حیدر تبریزی به نقل از گفته‌ی حسن ماسالی («می‌توانست صورت گرفته باشد.») چنین برمی‌آید که ماسالی انجام چنین درخواستی را تأیید نکرده و نگفته که چنین درخواستی صورت گرفته است. معنا و مفهوم این جمله در زبان فارسی روشن است: اگر چنین درخواستی صورت گرفته باشد، می‌توانست «در رابطه با دولت لیبی که با آن به نام جبهه‌ی ملی تماس گرفته شده بود» باشد. حسن ماسالی مسئول رابطه با لیبی بود و مسلماً می‌داند که چنین درخواستی صورت گرفته یا نگرفته است.

هیچ‌یک از فعالان گروه ستاره / اتحاد کمونیستی، نه به عنوان فرد و نه به عنوان گروه، در هیچ زمانی چنین پیشنهادی را به رفقای فدائی نداده بودند. چنین کارهایی دون شأن رفقای گروه بود و هست. اما، با توجه به اقدامات دیگری که بعدها متوجه شدیم حسن ماسالی سرخود انجام داده است، درست این است که او نیز بادقت درباره‌ی این جریان اظهارنظر و موضوع را روشن

۱. نکاتی درباره‌ی پروسه تجانس، گروه اتحاد کمونیستی، بهار ۱۳۵۶، ص ۱۰. تأکید در این‌جا افزوده شده است.



کند. آیا او چنین پیشنهادی را به نام گروه به سچفخا داده است؟ چرا و در چه زمانی؟ اصلاً چه نیازی به چنین تمهیدی (عملیات نیابتی به نام جبهه‌ی ملی) در آن دوره وجود داشت؟ اشرف دهقانی نیز بایستی بی‌هیچ ملاحظه‌یی به سکوت خود پایان دهد. آیا او و حرمتی‌پور چنین پیشنهادی را از فردی از گروه دریافت کرده بودند؟ اگر پاسخ مثبت است، از چه کسی؟ چنین درخواستی را به ایران فرستاده بودند؟ پاسخی از ایران دریافت کرده بودند؟ چه پاسخی؟ آیا او این بخش از گزارش حیدر تبریزی را تأیید می‌کند؟

### تأملی بر پایان پروسه‌ی تجانس

به‌رغم همه‌ی این نابه‌سامانی‌ها، پایان‌یافتن عملی پروسه‌ی تجانس به دلایل اختلافات نظری یا انباشته‌شدن مشکلات خرد و ریز عملی یا آن‌گونه که در بعضی از جدائی‌ها و انشعاب‌ها گفته می‌شود به دلیل وجود اختلاف در سبک کار نبود. این‌گونه تنش‌ها قطعاً تأثیر داشتند اما تعیین‌کننده نبودند. میان فعالان گروه و رفقای فدائی، با وجود اختلاف‌ها، تا پیش از جلسه‌ی تیرماه ۱۳۵۵ نزدیک‌ترین روابط فردی و سازمانی وجود داشت و پس از جدایی رسمی نیز روابط نسبتاً خوبی برقرار بود. در برداشت‌های گروه از سیاست و تئوری، جدایی بین گروه و سچفخا سرنوشت محتوم آن اختلاف‌ها و نوع رابطه‌یی که در آن قرار داشتند نبود. گروه با قَدَر‌گرایی از هر نوع آن، و در این مورد قَدَر‌گرایی تئوریک، بیگانه بود. علاوه‌بر آن، حرمتی‌پور و دهقانی نیز با فعالان گروه بسیار نزدیک بودند یا این‌گونه وانمود می‌کردند. تا پیش از تیر ۱۳۵۵ واقعه‌ی قابل‌ذکری که نشان از وجود اختلاف و تنش میان فعالان گروه و رفقای فدائی در خارج باشد، مشاهده نمی‌شد. چنگیز (محسن نوربخش) با رفقای ما در دمشق و بیروت زندگی می‌کرد و با «خارج از کشوری‌ها» — اصطلاحی که دوست داشت برای توصیف این رفقا به کار برد — «أخت» شده بود. درباره‌ی رابطه‌ی دوستانه‌ی داداشی (محمدعلی خسروی اردبیلی) با رفقای گروه هم پیش‌تر نوشتیم. علاوه بر این‌ها، در «پلاتفرم مشترک» با نمایندگان سازمان (تیرماه ۱۳۵۵) پس از اشاره به رئوس اختلاف‌های نظری، در اولین بخش جمع‌بندی، آمده است:

«جمع‌بندی:

۱- نکات فوق و پاره‌یی از نکات دیگر بیانگر اختلافات نظر ایدئولوژیک - تئوریک مواضع گروه و سازمان است. نشست عمومی مشترک (مجمع) معتقد است که مسائل ایدئولوژیک - تئوریک گروه در همه‌ی مراحل جنبش و هم‌چنین در مرحله‌ی تدارک اهمیت اساسی دارد. ضمناً اعتقاد دارد که در شرایط سیاسی - اجتماعی امروز جامعه و سطح عمومی جنبش، وجود و ظهور اختلافات نظری و عملی در اجزای مختلف جنبش کمونیستی امری طبیعی است و حل آن‌ها در پروسه‌ی برخورد عمل خلاق و انقلابی ممکن است. آنچه مهم است این است که در هم‌کاری، هماهنگی و تجانس میان اجزاء مختلف، محیطی دموکراتیک که امکان طرح آزاد نظریات و برخورد ایدئولوژیک را فراهم آورد وجود داشته باشد و در مثال مشخص هم‌کاری و تجانس گروه با سازمان چنین است. بنابراین و از آن‌جاکه بر جنبش انقلابی ضرباتی شدید از جانب دشمن وارد آمده است لازم است [دانسته شود] در حین برخورد اصولی و همه‌جانبه‌ی ایدئولوژیک که کمکی برای رسیدن به مواضع واحد است، و با وقوف به اصل وجود محیط دموکراتیک برخورد ایدئولوژیک میان ما، در هم‌کاری خلاق و عملی مشترک برای ((....)) این اختلاف ایدئولوژیک دلیلی برای عدم هم‌کاری و وحدت عمل مشترک نیست...»<sup>۱</sup>

دلیل اصلی این جدایی را می‌توان یکی از نتایج ناخواسته‌ی از بین رفتن رهبری سازمان به دنبال ضربه‌های شدید بهار و به‌ویژه تیر ۱۳۵۵ و ناتوانی نماینده‌گان

۱. همان‌جا. ص ۲۲. دو قلاب [ ] و دو پرانتز ( ) از متن اصلی است. تأکید در این جا افزوده شده. نگاه کنید به متن این پلاتفرم در پیوست ۵. تأکید بر این که «آنچه مهم است این است که در هم‌کاری، هماهنگی و تجانس میان اجزاء مختلف، محیطی دموکراتیک که امکان طرح آزاد نظریات و برخورد ایدئولوژیک را فراهم آورد» در چهل‌واندی سال پیش نشان از دریافت متمایز گروه در لزوم و اهمیت فضای دموکراتیک درون‌سازمانی در جنبش و امکان واقعی رسیدن به سرنوشتی متفاوت داشت.

سازمان از درک وظایف‌شان در آن لحظات سرنوشت‌ساز دانست. درگیری‌های نابرابر و ضربه‌های سهمگین بهار و تیر ۱۳۵۵ امکان بیش‌تری برای دخالت، عرض‌اندام و کوتاه‌نظری شدید نماینده‌گان سازمان به وجود آورد، به‌ویژه این‌که بعدها مشخص شد آن‌ها از نیمه‌کاره‌ماندن کودتای سفید رهبری سازمان علیه خود اطمینان یافته بودند. از بین رفتن رهبری جافتاده‌ی سازمان، به‌ویژه رفیق حمید اشرف که یک سروگردن از هم‌قطاران‌اش در جریان چریکی و مدعیان رهبری آن برتر بود و توانسته بود سازمان را در مقابل حمله‌ی پلیسی، جناح‌های درونی و فشارهای گروه جزئی و هم‌نظران او از زندان حفظ کند، راه را برای قدرت‌نمایی‌های بیش‌تر آپاراتچیک‌های درجه‌ی دو و میراث‌خواران سازمانی باز کرده بود. آغاز موج انقلاب این فرایند را تشدید کرد و به آن ابعادی جدید داد و بالاخره سازمان را به چند پاره تقسیم کرد. تمامی انشعاب‌های فدائیان پس از کشتار ۸ تیر ۱۳۵۵ و پس از «بی‌سر» شدن سازمان اتفاق افتاد.<sup>۱</sup>

جدایی فعالان گروه از سازمان را درحقیقت می‌توان مهم‌ترین یا اولین «جدایی» از جریان فدائیان در آن دوره دانست. اما، فرق این جدایی با دیگرانی که از این جریان جدا شدند در «اولین» بودن در میان جداشده‌گان نبود، در داشتن تاریخچه، شناسنامه، نگرش تنوریک و چشم‌اندازهای رادیکال و متفاوت بود. باوجوداین، درحقیقت دو نماینده‌ی سچفخا در خارج از کشور جدایی جمعی و ناخواسته‌ی فعالان گروه از سازمان را به آنان تحمیل کردند و اوج بی‌خردی و ندانم‌کاری خود را به نمایش گذاشتند. ضربه‌ی ۸ تیر را می‌توان پایان «دوره‌ی طلایی» حرکت چریکی در ایران دانست. دوره‌یی که می‌توان آن را آغاز افول موج انقلاب در منطقه در شکل سکولار آن نیز دانست (نگاه کنید به فصل ۴ - پروسه‌ی تجانس). ضدانقلاب به جای حساسی ضربه زد.

در فروردین ۱۳۵۵، یعنی پیش از ضربه‌های بهار و تیر ۱۳۵۵، جلسه‌یی چند روزه با حضور نماینده‌گان سازمان (حرمتی‌پور و دهقانی) و اعضای گروه برای بررسی اختلاف‌های گروه و سازمان و یافتن راه‌حل برای مشکلات

۱. حمید اشرف به یک معنا نماد مبارزه‌ی چریکی ایران است. جای کار تحقیقی جدی درباره‌ی زندگی‌نامه‌ی تحلیلی و غیرشعاری و تأثیر او - چه مثبت و چه منفی - بر جنبش سیاسی ایران در ادبیات سیاسی هنوز خالی است.

موجود در طرابلس لیبی برگزار شد. همین عده دوباره بعد از درگیری‌های خونین ۸ تیر ماه ۱۳۵۵ در نشستی دیگر برای بررسی ضربه‌ها و پی‌گیری مباحث و تصمیم‌های جلسه‌ی اول در لیبی دور هم جمع شدند. تغییر در برخورد نمایندگان سازمان در نشست دوم بسیار مشهود بود.

در جلسه‌ی اول در فروردین ماه، جو هم‌کاری و تفاهم میان نمایندگان سازمان و رفقای گروه حاکم بود ولی جلسه‌ی دوم در تیرماه، کاملاً به سمت و سوی دیگری حرکت می‌کرد. چرا؟ متأسفانه نوار مذاکرات این دو جلسه‌ی مهم را در اختیار نداریم و در تحلیل خود تکیه را بر متن منتشرشده‌ی «پلاتفرم مشترک» این جلسه گذاشته‌ایم و از متن کتاب حیدر تبریزی نیز، با وجود برخی از نارسائی‌های آن در این زمینه، استفاده می‌کنیم. هدف این است که نشان دهیم چرا نمایندگان سازمان در عین تشخیص درست خاتمه‌یافتن یک دوره از کار سیاسی و لزوم ادامه‌ی فعالیت سازمان در مسیری انقلابی در دام و سوسه‌ی به‌دست‌گرفتن رهبری سازمان افتادند و نتوانستند گامی به پیش بردارند. امروز نیز، پس از چهل و چند سال، تنها فرد بازمانده از نمایندگان اولیه‌ی سچفخا حرف تازه‌یی برای گفتن ندارد.

روزی که نسخه‌یی از نوارهای مذاکرات فروردین و تیر ۱۳۵۵ نمایندگان سچفخا و اعضای گروه ستاره منتشر شود، ارزیابی ارائه‌شده در این سطور از این جلسه‌ها دقیق‌تر خواهد شد. نسخه‌ی ما از نوار این مذاکرات از دست رفته، اما نسخه‌یی از آن نزد نمایندگان فدائیان قبل از انقلاب وجود داشت و حیدر تبریزی نیز به گفته‌ی خودش در همان دوره این نوارها را چند بار گوش کرده است. این نوارها اسناد باارزشی در تاریخ جنبش سیاسی ایران است و باید برای آگاهی جنبش منتشر شوند.

در زمان برگزاری جلسه‌ی اول، فروردین ۱۳۵۵، فعالیت‌ها و هم‌کاری مشترک چندساله‌ی گروه با فدائیان به بار نشسته بود. کار تبلیغاتی و ارتباط‌ها با نیروهای انقلابی در منطقه در اوج بود. انعکاس بیرونی این ارتباط‌ها در فعالیت‌های گسترده‌ی تبلیغاتی و انتشاراتی در منطقه و کارزار انتشاراتی سازمان در ایران به‌راحتی قابل تشخیص بود. به نمونه‌ی سچفخا نگاه کنیم: ۴۵ صفحه (صص ۶۴-۱۹) از ۱۸۸ صفحه شماره‌ی ۷ نبرد خلق (که قبل از

ضربه‌های اردیبهشت ماه ۱۳۵۵ آماده‌ی چاپ شده بود) به پیام‌های سازمان‌ها، جنبش‌های منطقه و مصاحبه با مسئولان این جریان‌ها به مناسبت ششمین سالگرد آغاز مبارزه مسلحانه در ایران اختصاص داشت. این مطالب که همه تأییدی بر مبارزه‌ی سچفخا و اهمیت آن در منطقه بود، بدون استثنا به ابتکار و توسط فعالان گروه ستاره تهیه شده بود. اهمیت و دامنه‌ی این فعالیت‌ها تا آن‌جا بود که چند صفحه از سرمقاله‌ی نشریه‌ی *نبرد خلق*، که بنا به قرائن نوشته‌ی حمید اشرف بود، به «جنبش مسلحانه‌ی ایران و انقلاب منطقه» اختصاص یافته بود. رادیو میهن‌پرستان دوباره پخش برنامه‌های خود را، این بار از لیبی، آغاز کرده بود و تبلیغ جنبش مسلحانه را در دستور کار خود داشت. این رادیو را نیز به‌طور کامل فعالان گروه ستاره اداره می‌کردند و تا روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که خود به کارش خاتمه داد، با وجود پایان‌یافتن پروسه‌ی تجانس، مشی سیاسی خود را تغییر نداد و هم‌چنان مروج مبارزه‌ی مسلحانه بود. ارتباط با لیبی در بهترین وضعیت ممکن بود. ارتباط با دولت یمن هم در بالاترین سطوح جریان داشت. سخن کوتاه، «دوره‌ی طلایی» مبارزه‌ی چریکی در ایران هنوز به سر نیامده بود.

در چنین پس‌زمینه‌ی جلسه‌ی فروردین ماه ۱۳۵۵ در لیبی تشکیل شد و به‌اتفاق آرا به این نتیجه رسید:

«بروز بعضی عمل‌کردها در داخل سازمان — که افراد گروه آن‌ها را مربوط به پاره‌یی از ایرادات ایدئولوژیک موجود در سازمان می‌دانستند که با آن مخالف بودند — موجب شد که مسئله‌ی ضرورت رفتن به ایران جهت بررسی و بحث مسائل و تصمیم‌گیری نهایی در مورد ادغام گروه بسیار حیاتی شود. لهذا جمع در معیت و بنا به نظر و تصویب نماینده‌ی سازمان، تصمیم گرفت که حتماً افرادی به ایران در اسرع اوقات اعزام شوند. این مسئله به داخل اطلاع داده شد و سازمان نیز اظهار تمایل کرد که رفقای برای بحث و تعیین مشی به

### ایران بیایند.<sup>۱</sup>

جلسه‌ی فروردین ماه با برنامه‌ریزی برای انتقال دو تن از رفقای قدیمی گروه (حمید و کامبیز روستا) به ایران از طریق مرز ترکیه پایان یافت.<sup>۲</sup> رفیق حرمتی‌پور برای تماس با رفقای سچفخا در ایران و ترتیب این سفر عازم اروپا شد. رفیق دیگری از فعالان گروه به منظور کمک به انتقال اسلحه و نشریات به ایران توسط پیک علنی سچفخا، رفیق قاسم، و کمک به تیم مرزی گروه در انتقال دو عضو گروه برای پیوستن به سازمان در ایران، به ترکیه رفت. رفیق قاسم از طریق ارتباط با حیدر تبریزی به اروپا آمده و از راه ترکیه عازم ایران بود.<sup>۳</sup> رفیق مسعود (حرمتی‌پور) با رفیقی در اروپا قرار داشت. او احتمالاً به ملاقات رفیق قاسم یا حیدر تبریزی رفته بود. اما حیدر مدعی است که اولین دیدار او با حرمتی‌پور در مرداد یا شهریور ۱۳۵۵، یعنی بعد از جلسه‌ی دوم لیبی و خاتمه‌ی پروسه تجانس، انجام شده است. اگر این گفته‌ی حیدر تبریزی حقیقت داشته باشد، فاصله‌ی ۸ یا ۹ ماه بین ورود او به اروپا و دیدار او با نماینده‌گان رسمی سچفخا باز هم تأییدی بر ارزیابی بالا از برنامه‌ریزی کودکانه‌ی رهبری سچفخا است.

جلسه‌ی تیر ماه ۱۳۵۵ بین اعضای گروه ستاره و نماینده‌گان سازمان (حرمتی‌پور و دهقانی)، پس از ضربه‌های بهار و تیر ۱۳۵۵، جلسه‌ی نهایی بین دو جریان شد. گزارش «پلاتفرم مشترک» از این جلسه به این شرح است:

۱. نکاتی درباره‌ی پروسه‌ی تجانس، گروه اتحاد کمونیستی، بهار ۱۳۵۶، ص ۱۹. پلاتفرم مشترک، مصوب تیرماه ۱۳۵۵. نگاه کنید به پیوست ۵. اشاره به حضور تنها یک نماینده‌ی سچفخا در جلسه اشتباه سهوی است. اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور هر دو در آن جلسه حضور و در تصویب آن تصمیم شرکت داشتند.

۲. حیدر تبریزی که در جلسه‌ی لیبی حضور نداشت، به تدارک سفر دو نفر از اعضای گروه «ستاره» به ایران نیز اشاره می‌کند. (۱۳۹۵، ص ۵۳).

۳. همان‌جا، همان صفحه. چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، این سلاح‌ها و مهمات را پیش از آن رفقای گروه ستاره به ترکیه برده بودند و در ماشین رفیق قاسم جاسازی کردند (نگاه کنید به بخش مرز ترکیه در فصل ۴ - پروسه‌ی تجانس).

«به علت اشکالات مرز امر انتقال {دو رفیق گروه به ایران در ارتباط با پروسه‌ی تجانس} قدری طول کشید. در همین مدت بود که ضربات اخیر نسبت به سازمان در داخل وارد آمد و بنابراین تجدید نظر کلی در مورد تقدم و تأخر اهداف ضروری گشت. نماینده‌گان سازمان و گروه مشترکاً به این نتیجه رسیدند که عمده‌ترین وظیفه‌ی همه در این مرحله، برقراری تماس با سازمان ((...)) می‌باشد تا هرچه زودتر انسجام سازمان برقرار شود و اگر این تلاش به سرانجام نرسید وظیفه‌ی همه‌ی ما — این مجتمع — نماینده‌گان سازمان و گروه است که مشترکاً در امر ((...)) ((...)) اقدام کنند.»<sup>۱</sup>

در این متن موجز پنج نکته‌ی مهم با نگاه به آینده وجود داشت. این نکات را می‌توان انعکاسی از تجارب پیشین گروه و سازمان و «تقدم و تأخر اهداف» در پی ضربه‌های سنگین ۱۳۵۵ دانست:

۱. عمده‌ترین وظیفه‌ی همه برقراری تماس با سازمان در ایران است.
۲. برقراری این تماس وظیفه‌ی مشترک گروه و سازمان است.
۳. جمع جدیدی به نام «مجتمع» از ترکیب نماینده‌گان سازمان و گروه تشکیل می‌شود.
۴. در صورت به نتیجه نرسیدن کوشش برای یافتن سازمان و اعضای باقی‌مانده‌ی آن، «مجتمع» وظیفه‌ی بازسازی سازمان را به عهده دارد.
۵. تجدید سازمان بر مبنای تشخیص واقعیات و داشتن دورنمایی از آینده انجام می‌گیرد.

معنای عملی این متن برای نماینده‌گان سچفخا در خارج این بود که آنها دیگر دارای اختیارات ویژه در روابطشان با فعالان گروه نبودند: دوره‌ی امتیاز ویژه سیاسی و سازمانی آنان، به عنوان نماینده‌گان سچفخا، به سر آمده بود.

۱. نکاتی درباره‌ی پروسه تجانس، گروه اتحاد کمونیستی، بهار ۱۳۵۶، ص ۱۹. نگاه کنید به پلاتفرم مشترک مصوب تیرماه ۱۳۵۵، در پیوست ۵ کتاب حاضر. دو پراپتر (۰) و نقطه‌چین‌ها از متن اصلی است.

نکات مختلف پلاتفرم هم‌سان‌بودن اعضای سچفخا و اعضای گروه را پس از ضربات نشان می‌داد. معنای عملی این پلاتفرم برای گروه تصریح این امر بود که فعالان گروه ستاره آن‌گونه که سچفخا به روایت حیدر تبریزی می‌اندیشید «پشت‌جبهه»ی سازمان در خارج از کشور نبودند: اینان بخشی از جنبش مسلحانه در ایران و دارای اهداف مشترک با نماینده‌گان سازمان در پروسه‌ی بازسازی سچفخا بودند. «سازمان» در این برداشت فقط یک ایده‌آل ذهنی و یک گذشته‌ی پرافتخار نبود، بل که با دورنمایی از آینده تعریف می‌شد. «پلاتفرم مشترک» به آینده می‌نگریست و به دنبال تکرار ساده‌ی گذشته نبود.

برای فعالان گروه، رفقای سچفخا هم‌زمانی پرافتخار، مبارز و قابل احترام بودند. آنان خود را در ساخت و سرنوشت سچفخا سهیم می‌دانستند، ولی خود را در چارچوب تصویری ایستا و ذهنی از سازمان محصور نمی‌کردند. آموزش‌های سیاسی و نظری آنان متفاوت بود. برای گروه و فعالان آن مفهومی به عنوان «سازمان پرافتخار» وجود خارجی نداشت. در ادبیات و برداشت‌های گروهی و فردی این فعالان سازمان‌پرستی یا فتیشیسم سازمانی معنا و جایی نداشت. مبارزه و ایده‌آل‌های جنبش برای فعالان گروه جان‌دارتر و پرکشش‌تر بود تا قامت و نام یک سازمان. به همین جهت در «پلاتفرم مشترک» تأکید شده بود:

«معهدا برای آن‌که این اقدام برای اعتلای جنبش مسلحانه و سازمان به طریق صحیحی انجام شود، لازم است که یک جمع‌بندی از اختلافات گذشته و حدود کلی نحوه‌ی هم‌کاری آینده ارائه شود تا تجدید سازمان بر مبنای تشخیص واقعیات و داشتن دورنما از آینده انجام گیرد.»

«پلاتفرم مشترک» درکی واقع‌بینانه از آن دوره و مشکلات پیش رو داشت. این متن پس از «توضیح اختلافات اخیر» و مرور سریع گذشته و اختلاف نظرهای ایدئولوژیک - تئوریک گروه و سازمان و تأکید بر این‌که اختلاف ایدئولوژیک



دلیلی برای عدم هم‌کاری و وحدت عمل مشترک نیست،<sup>۱</sup> گامی فراتر به جلو برداشته و با اشاره به «ایرادات و اختلافات متقابل سازمان و گروه در زمینه‌های مختلف» به این نتیجه می‌رسد:

«با توجه به ضربات اخیر دشمن به سازمان و از بین رفتن احتمالی امکان بحث وسیع و برخورد نظری به موارد اختلاف ایدئولوژیک، تشکیلاتی - سیاسی و ایرادات متقابل و مرتفع ساختن سوء تفاهمات و هم‌چنین با توجه اکید به این اصل مهم اساسی که اکنون ((...)) مرمت سازمان و وظیفه‌ی عمده‌ی کار انقلابی اعضای سازمان و گروه ستاره است، نشست مشترک ژوئیه‌ی ۱۹۷۶، تیر ماه ۱۳۵۵، با شرکت رفقا ((...)) نماینده‌گان سازمان، و رفقا ((...)) از افراد گروه ستاره، تصمیم گرفت بر اساس نکات زیر و توضیح فوق که خود زمینه‌ی برای توضیح و رفع اختلافات است، با برنامه‌ریزی و تقسیم کار و مسئولیت مجدد دست به فعالیت پی‌گیر و وسیع در داخل و خارج از کشور بزنند.»<sup>۲</sup>

اشاره به این نکات و ارائه‌ی برنامه‌ی در این باره در ۸ بند، این سند را تبدیل به سند مهمی در روابط گروه و سچفخا می‌کند. بندهای شماره ۳ و ۴ این سند را شاید بتوان اساسی‌ترین بخش‌های اجرایی این برنامه‌ی ۸ بندی دانست:

«۳- تیم مشترکی به منظور برقراری ارتباط با اعضاء سازمان ((.....)) ((...)) به ایران می‌رود. تشکیل هسته‌های اساسی زمانی صورت می‌گیرد که امکانات برقراری ارتباط پس از کوشش‌های تیم مشترک وجود نداشته باشد.

۴- تا زمان تحقق وظائف تیم اعزامی به ایران، یعنی برقراری تماس با رفقای سازمان ((.....))، در صورت عدم امکان برقراری تماس، مجموعه‌ی فعالیت‌های خارج از کشور به وسیله‌ی کمیسیون‌های منتخب که مشترکاً از اعضای گروه و نماینده‌گان سازمان تشکیل

۱. همان‌جا، ص ۲۲.

۲. همان‌جا، صص ۴-۲۳. دو پرانتز (( )) و نقطه‌چین‌ها از متن اصلی است.

شده است رهبری می‌شود. پس از تحقق وظایف در ایران توسط تیم مشترک اعزامی و رسیدن رهنمود و گزارشات آنان نشست عمومی مشترک «مجمع» می‌تواند به برنامه‌ریزی مجدد و تقسیم‌کار و مسئولیت‌های جدید اقدام کند.<sup>۱</sup>

این برنامه‌ی عملی را که «مجمع»ی با ترکیبی از نماینده‌گان سازمان و اعضای باقی‌مانده‌ی گروه در خارج از کشور، بتواند در دوره‌ی گذار مسئول برنامه‌ریزی‌های خارج از کشور سچفخا باشد و این‌که افراد گروه مشترک اعزامی به ایران دارای حقوق مساوی باشند، نماینده‌گان سازمان نپذیرفتند. در بخش توضیحات این «پلاتفرم مشترک» آمده است:

«این پلاتفرم سیاسی به‌توافق‌آرا تصویب شد ولی اختلافات نظر در مورد بخش‌هایی از پلاتفرم تشکیلاتی موجب عدم امکان ادامه‌ی کار مشترک — و درحقیقت قطع پروسه‌ی تجانس — شد.»<sup>۲</sup>

خلاصه‌ی استدلال حرمتی‌پور و دهقانی را از زبان حیدر تبریزی بشنویم:

«برای اطلاع دقیق از بحث‌های نشست مشترک من نوارهای مزبور را چندین بار گوش کردم. تا آن‌جا که در خاطر من مانده است، اختلاف اصلی که به عدم توافق حرمتی‌پور و اشرف دهقانی با نماینده‌گان گروه «ستاره» در نشست مذکور و قطع پروسه‌ی «تجانس» منجر گردید، اختلافات تشکیلاتی و اساساً حول نحوه‌ی تصمیم‌گیری‌ها بوده است. نماینده‌گان گروه «ستاره» در نشست تأکید داشتند که تصمیم‌گیری‌ها باید جمعی باشد. بدین‌نحو که اگر تیمی مرکب از اعضای سازمان در خارج از کشور و اعضای گروه «ستاره» به داخل برود در آن‌جا تصمیمات‌شان باید جمعی باشد. در خارج از کشور نیز «مجمع»ی از جمع اعضای سازمان در خارج و اعضای گروه «ستاره» تشکیل شود

۱. همان‌جا. صص ۲۴-۵. نارسائی، دو پرائتر و نقطه چین‌ها از متن اصلی است.

۲. همان‌جا. صص ۲۵.

که صلاحیت تصمیم‌گیری درباره‌ی سیاست‌ها، مسئولیت‌ها و تقسیم کارها را داشته باشد. این درحقیقت به این معنی بود که اعضای گروه «ستاره» همگی عضو سازمان به شمار آیند و درباره‌ی سیاست‌ها و فعالیت‌ها به‌طور جمعی تصمیم بگیرند. ولی حرمتی‌پور و دهقانی بر این نظر بودند که آن‌ها مسئولین و رابطین سازمان در خارج از کشور هستند و تصمیماتی که به سیاست‌ها و فعالیت‌های سازمان در خارج از کشور مربوط می‌شود در حوزه‌ی صلاحیت آن‌هاست و مخالف این بودند که تصمیم‌گیری‌ها جمعی باشد. اشرف دهقانی در صحبت‌هایش با من، در توضیح مخالفتش هم‌چنین عنوان می‌کرد که برداشت و حس وی این بود که آن‌ها می‌خواستند به این ترتیب سازمان را تصاحب کنند.<sup>۱</sup>

به‌رغم مخالفت نماینده‌گان سچفخا با بخش وظایف تشکیلاتی پلاتفرم، جای خوش‌حالی بود که نماینده‌گان سچفخا روی کرد آینده‌نگر «پلاتفرم مشترک» را قبول داشتند و در تدوین آن با فعالان گروه هم‌کاری کردند، حتی اگر آن موافقت ظاهری بوده باشد. اما جای تأسف است، هم برای رفقای گروه و هم برای سچفخا و هم برای جنبش چپ که نماینده‌گان فدائیان درنهایت دچار وسوسه‌های درونی قدرت شدند و با چسبیدن به موقعیت ظاهری و اسمی خود دفاع از گذشته را به آینده‌نگری ترجیح دادند.

ازدواج رفقا حرمتی‌پور و اشرف دهقانی هم در مناسبات آن‌ها و گروه پیچیده‌گی‌هایی به وجود آورده بود. درحقیقت رفیق اشرف دهقانی یک‌تنه سخن‌گوی مبارزان داخل ایران شده بود و می‌خواست این مقام را در خارج حفظ کند ولی توانایی نظری و عملی محدود او با چنین موقعیتی اصلاً تناسب نداشت. بعدها روشن شد که او حتی پس از مشخص شدن نماینده‌گی حیدر تبریزی زیر بار مشورت و تصمیم جمعی جمع سه‌نفره‌ی نماینده‌گان نمی‌رفت. ظاهراً در همین دوره او تصور کرده که گروه می‌خواهد از خارج رهبری سازمان را در داخل به دست بگیرد! او رفیق مبارز و پیگیری بود، ولی انتظاری که از

۱. حیدر تبریزی، ۱۳۹۵، ص ۵۵. این برداشت با وجود دقیق‌نبودن آن نقل شد تا دریافت نماینده‌گان سازمان از قول یکی از افراد آشنا به مباحث ارائه شود.

«مسئولیت» خود داشت برآورده‌شدنی نبود. دو رفیق نماینده‌ی سازمان، که متأسفانه ضربه‌هایی خورده بود و ارتباطات آن مدت‌ها قطع شده بود، می‌خواستند هر اقدامی را که مایل بودند به نام سازمان انجام دهند و نظریات خود را به عنوان نظریات سازمان به اجرا درآورند.

یادآوری تأسف‌آوری است که مدت کوتاهی بعد هر دو نماینده با ازدست - دادن همان قدرتی که مدعی پاسداری از آن بودند، مجبور به انشعاب شدند و خود را تنها نماینده‌گان راستین خط فدائی دانستند. بعدها نیز بین این دو، با وجود ارتباط نزدیک و عاطفی، انشعاب رخ داد. سرنوشت رفیق حیدر تبریزی نیز چندان متفاوت نبود. او نیز بالاخره، با تأخیر، ناگزیر از جریان اصلی که درحقیقت در تداوم تغییرات سازمان پس از سال ۵۶ قدرت سازمانی را در دست داشت و او آگاهانه و ناآگاهانه برای به‌قدرت‌رسیدن آن کوشیده بود، جدا شد.

در طنزی تلخ و در دوره‌یی پرحادثه و در بستر تحولی تاریخی، کودتای سفید تشکیلاتی بالاخره به تنها نتیجه‌ی طبیعی و ممکن خود در آن شرایط یعنی یافتن شاه‌مهره‌های جدید برای حزب توده دست یافت و آپارات‌چیک‌های درجه دو را زیر پای خود له کرد. با اندوه فراوان باید گفت: دوستان ما را می‌دیدند و ما پیشش ما را.

## پس از خاتمه‌ی پروسه‌ی تجانس

در پی خاتمه‌ی پروسه‌ی تجانس، جز در دو مورد در بیروت، اتفاقی نیفتاد که بتواند به کدورت روابط و غیرسیاسی‌شدن ارتباط‌ها بیانجامد. آن دو رویداد نیز، حتی اگر برداشت رفقای گروه درست می‌بود، به‌رغم اهمیت، نشان از روند غالب در روابط نداشت و به‌همین دلیل رفقای گروه آن‌ها را پی‌گیری نکردند. برخی از کشمکش‌های کناری در اروپا و آمریکا نیز رخ داد. این مسایل در اروپا بیش‌تر ناشی از تصفیه حساب‌های مخالفان قدیمی و جدید گروه ستاره، بخشی از جریان موسوم به «کادرها» و تحریکات مجاهدین تازه‌مارکسیست‌شده بود تا فعالیت مستقیم فدائیان. در آمریکا نیز مشکلات

بسیار جزیی بودند.<sup>۱</sup> خوشبختانه تنش چشم‌گیری بین دو جریان به وجود نیامد و دوره‌ی گسست و جدایی تاحدزیادی دوستانه و متمدنانه پیش رفت. فقدان کدورت‌های رایج بین‌گروهی در این جدایی را باید ارج نهاد.

چند تن از ما با حرمتی‌پور و اشرف دهقانی، چنگیز و داداشی مدت‌های طولانی در یک خانه زندگی و فعالیت می‌کردیم. اخلاق و روحیات هم را خوب می‌شناختیم و حرمت یک‌دیگر را نگاه می‌داشتیم. هرگز — بجز مسئله‌ی تماس با شوروی — کار ما به مجادله‌ی شدید نرسید که خود جالب توجه است. روابط متمدنانه بود ولی نه همیشه. محمد حرمتی‌پور، اشرف دهقانی، محسن نوربخش و محمدعلی خسروی اردبیلی انسان‌هایی فداکار و فعال و دلسوز بودند ولی به علت نداشتن توانایی تئوریک و ناآشنایی با حتی یک زبان خارجی نمی‌توانستند رابط‌های خوبی برای تماس‌های خارج از کشور سازمان باشند.

بدین ترتیب، پایان رسمی پروسه‌ی تجانس در تیر ماه ۱۳۵۵ (ژوئیه‌ی ۱۹۷۶) به معنای پایان یافتن فوری هم‌کاری گروه ستاره و نماینده‌گان خارج از کشور سازمان چریک‌های فدائی خلق نبود. ارتباط تنگاتنگ سه‌ساله‌ی فعالان این دو جریان، درهم‌آمیختگی فعالیت‌ها، زندگی مشترک، آرمان‌خواهی انقلابی و روابط نسبتاً عمیق عاطفی که بین آنان به وجود آمده بود، اجازه‌ی گسست یک‌باره‌ی پیوندها را نمی‌داد. ارتباط‌ها و هم‌کاری‌ها، گرچه به‌مراتب کم‌تر و کم‌دامنه‌تر از گذشته، تا آستانه‌ی انقلاب ادامه یافت. دوستی‌ها، گرچه کم‌رنگ‌تر شده بود و با همه یک‌سان نبود، اندکی بعد از انقلاب نیز ادامه پیدا کرد.

پس از انقلاب در آخر سال ۱۳۵۷، کلنل نزار عمار، از مسئولان عالی‌رتبه‌ی الفتح و یکی از رابطان پیشین آن با گروه ستاره در بیروت، به نماینده‌گی از

۱. گروه در آن زمان فعالان نسبتاً پرشماری در شهرهای مختلف اروپا و آمریکا و هندوستان داشت که از ارائه‌ی هیچ کمکی دریغ نمی‌کردند. چریک‌ها درصد برآمدند که از طریق افرادی که می‌شناختند تماس‌هایی، حتی با برخی از رفقای نزدیک‌تر گروه، برقرار کنند و آن‌ها را به طرفداری از خود جلب کنند. این امر به‌ویژه پس از آشکارشدن اختلافات نظری علنی‌تر شد، ولی جز جمع چندنفره‌ی در شهرهای واشنگتن و شیکاگو در آمریکا کسی از گروه فاصله نگرفت.

سازمان آزادی‌بخش فلسطین برای تحویل گرفتن سفارت اسرائیل به ایران آمد و رفقای ما در تهران آپارتمانی را برای سکونت در اختیار او گذاشتند. او در سفری به کردستان در نوروز خونین ۱۳۵۸ همراه دو تن از رفقای گروه که به سازمان وحدت کمونیستی تحول یافته بود، شبی را در اوج زدوخوردها در ستاد فدائیان در سنندج گذراند. مسئول ستاد، رفیق حسن یکی از رفقای بود که بعد از آشنایی اولیه و گذراندن دوره‌ی نظامی در منطقه از طریق فعالان گروه به فدائیان معرفی شده بود.

رفیق حرمتی‌پور نیز پس از انشعاب از سازمان فدائیان و سپس جدایی از اشرف دهقانی و «چریک‌های فدائی خلق» و ایجاد شاخه‌یی از آن با عنوان «ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران»، چند روزی به عنوان مدرس نظامی در کمپ آموزش نظامی کومله میهمان ابو شاهین بود. این کمپ آموزشی را ابو شاهین، عضو سازمان وحدت کمونیستی، راه‌اندازی کرده بود و حرمتی‌پور در آن جنگ پارتیزانی و تاکتیک‌های نظامی در شهر و کوه علیه نیروهای مستقر نظامی را آموزش می‌داد.

دوره‌ی پس از پایان پروسه‌ی تجانس، هم برای نماینده‌گان فدائیان در خارج و اعضای باقی‌مانده‌ی جریان فدائی در ایران و هم برای فعالان گروه، آزمونی جدید بود که نتایج آن از پیش قابل‌پیش‌بینی نبود. هر دو جریان احتیاج به بازسازی و تعریف مجدد خود در شرایطی نوین و نامأنوس داشتند. گزافه نیست اگر گفته شود که دینامیزم ناشی از پایان پروسه‌ی تجانس بر تحولات بعدی تأثیر نسبتاً مهمی گذاشت. سیر تحولاتی که آغاز شده بود در ادامه‌ی خود و در هنگامه‌ی انقلاب و حوادث بعدی، فدائیان را به چند بخش تقسیم کرد که به جز اسم فدائی وجه مشترکی با یک‌دیگر و با دوره‌ی شکل‌گیری اولیه‌ی خود نداشتند.

## نگاهی به تجربه‌ی هم‌کاری با فدائیان

سیاست معطوف به قدرت است و فعالیت سیاسی به‌طورعمومی و در شرایط مخفی به‌شکل ویژه می‌تواند مشکلات و مصائب فراوان برای رهایی و رسیدن به سعادت انسانی فراهم آورد. «مخفی‌کاری» سازمانی که هم ضروری است

و هم متأسفانه امکان مانیپولاسیون را افزایش می‌دهد، یکی از این مسائل است. نماینده‌گان یک تشکیلات الزاماً افراد داناتر و برتر نیستند، به‌ویژه اگر مانند نماینده‌گان فدائیان در محیطی فعالیت کنند که با آن آشنا نباشند و در مقابل روشن‌فکران و فعالانی قرار گیرند که هریک سابقه‌ی چندین سال فعالیت و مبارزه دارند و از دانش نظری و سیاسی بیش‌تری برخوردار هستند. این مشکل رفقای فدائی برای ما قابل درک بود و هست.

مسئله‌ی اجتناب‌ناپذیر دیگر این بود که سازمان فدائیان در شرایط پلیسی مطلق مبارزه می‌کرد و ضربات وارده بر آن در چگونگی تحولات نظری و دیدگاه ایدئولوژیک آن تأثیر می‌گذاشت. تدوین‌کننده‌گان نظریات اولیه‌ی فدائیان همه از بین رفته بودند و حمید مؤمنی که تدوین نظریات سچفخا را در پروسه‌ی تجانس با گروه به عهده داشت، طرفدار پروپاقرص اندیشه‌ی مائو و استالین بود و از نظر بینشی با نگرش رفقایمانند احمدزاده و پویان تفاوت داشت. سایر اعضای سازمان در شرایط آن‌روز ایران چنان گرفتار مشکلات روزمره مبارزه بودند که عملاً در تدوین این نظریات دخالتی نداشتند یا به‌احتمال‌زیاد از توان تئوریک لازم برخوردار نبودند. اکنون مشخص شده که مطالب تئوریک فدائیان را در آن سال‌ها فقط مؤمنی نوشته است. البته، این مسئله به‌خودی‌خود اهمیت خیلی زیادی ندارد. اما، در کنار این امر، مسئله‌ی نبود دیدِ دموکراتیکِ فراگیر نیز مؤثر بود. حرمتی‌پور در توضیح شرایط مبارزه‌ی چریکی می‌گفت که رفیق مؤمنی روزها دست‌فروشی می‌کند و شب‌ها مطالب نظری را می‌نویسد. این گفته، البته احترام و محبت فردی ما را به چریک‌ها و شخص مؤمنی بیش‌تر می‌کرد، ولی از سنگینی بار قضیه چیزی نمی‌کاست. این گفته ضمناً نشان می‌داد که وی متأسفانه فرصت بررسی متون و آشنایی با ادبیات بین‌المللی را پیدا نمی‌کرد و در حصار اندیشه‌های خود می‌ماند. واقعیت این بود که این‌ها تحمیل‌هایی با عواقبی تأثیرگذار بر مبارزه‌ی مخفی بودند. و نیز واقعیت این است که با همه‌ی این‌ها در شرایط ددمنشی رژیم دیکتاتوری راهی جز مبارزه‌ی مخفی نمی‌ماند. پیش و بیش از ایراد گرفتن به مبارزان — که می‌گیریم — باید به مسببان ایجاد چنین شرایطی یعنی رژیم‌های سرکوب‌گر پرداخت.

در مورد فدائیان سخن بسیار گفته‌ایم. ایراد کار مخفی و چریکی در جامعه‌ی پلیسی از جمله این است که نظرها، اطلاعات و تجربه‌ها به خوبی منتقل نمی‌شود. این البته به هیچ وجه به منزله‌ی نفی این نوع مبارزه نیست. هر نوع مبارزه اشکال‌های خود را دارد.

در خصوص فدائیان، در ابتدا افرادی که به ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه می‌رسیدند غالباً از لحاظ سابقه‌ی مبارزاتی و نظری انسان‌های برجسته‌یی بودند. با تفاوت نظرهایی که متأسفانه امکان یک‌دست شدن پیدا نکرد. حلقه‌ها و محافل مختلف و متعدد هم به همین صورت بودند. زندانی شدن یا کشته شدن هریک از این‌ها نه تنها به خودی خود خسران بود، بل که بر سیر تکاملی و تحولات سایرین نیز تأثیر می‌گذاشت. وقتی پویان از میان می‌رفت جایگزینی نداشت، احمدزاده یا جزنی و دیگران نیز به همین ترتیب.

به همین دلیل رهبری سازمان دگرگون می‌شد و شد تا آن‌جا که اندیشه‌ی مائو تسه دون احتمالاً تحت نفوذ یکی دو نفر اندیشه‌ی سازمان شد. تنها ستون قائم و پایدار فدائیان حمید اشرف بود که نمی‌شد از او انتظار برآوردن همه‌ی نیازهای سازمان را داشت و فرد نظریه‌پرداز هم نبود. معه‌ذا این امر که سازمان چند بار در معرض تلاشی قرار گرفت و ققنوس وار سر برآورد نشان از روحیه‌ی مبارزه‌جویانه و پیگیر عده‌ی زیادی دارد که به مبارزه پیوستند و این پرچم را برافراشته نگاه داشتند تا زمانی که جنبش‌های مردمی ایران را فراگرفت.

غرض از این اشاره‌ها تنها «ذکر مصیبت» نیست. یکی از اهداف بررسی نقاط ضعف و قدرت مناسبات گروه یادآوری اشتباه‌هایی است که برخی از آن‌ها مربوط به تصمیم‌های نادرست گروه و فدائیان بوده است. از آن مهم‌تر بررسی ایرادهای ماهوی مبارزه‌ی سیاسی و مخفی است، بدون افتادن به دامان انفعال و بدون دادن مجال به عاقبت‌طلبی. مبارزه این است. از بررسی گذشته به نقصان‌هایی پی می‌بریم که اجتناب‌پذیر بوده‌اند یا اجتناب‌پذیر خواهند بود. اما، فعالان و هواداران گروه در عالمی دیگر سیر می‌کردند. بسیاری از آنان چندین دهه در سه سطح مبارزه می‌کردند: فعالیت‌های عام دمکراتیک در سطح کنفدراسیون جهانی دانش‌جویان و محصلین ایرانی، فعالیت سیاسی در جبهه‌ی ملی در خارج از کشور، در مبارزات انقلابی در منطقه و فعالیت



مخفی در گروه ستاره، و روابط پیچیده با سازمان چریک‌های فدائی خلق. امیدواریم که تجربه‌های این جمع کوچک برای همه درس‌هایی داشته باشد. در دو زمینه‌ی رابطه‌ی گروه با سچفخا و جبهه‌ی ملی نتایج کلی را ذکر می‌کنیم.

### ایجاد گروه مخفی و روابط با سچفخا

تشکیل گروه مخفی همواره با این ایراد همراه است که اطلاعات درون گروه به‌طور مساوی و یک‌دست منتقل نشود و بر حسب خصوصیات فکری و ذهنی رابطان گروه با یک فرد یا هسته، خواسته یا ناخواسته، مانپولاسیون صورت گیرد. رابط گروه یا سازمان بر مبنای قضاوت خود با فرد یا هسته‌ی تماس می‌گیرد و آنچه را صلاح می‌بیند در اختیار آن فرد یا هسته می‌گذارد. با گذشت زمان، سطح اطلاعات افراد بسیار متفاوت می‌شود و قضاوت‌ها متفاوت‌تر. این همه نه بر مبنای واقعیت و شخصیت افراد یا هسته‌ی منظور نظر، بل که بر مبنای قضاوت شخصی رابطان اتفاق می‌افتد. همین قضاوت به سطوح بالاتر سازمان منتقل می‌شود. یعنی «جوی» ایجاد می‌شود، مساعد یا نامساعد، که الزاماً با واقعیت منطبق نیست.

شبکه‌های ارتباطی ابتدا بر مبنای ارتباط‌های شخصی شکل می‌گیرند. پس از آن دو حالت اتفاق می‌افتد. یا روابط قدیمی‌تر افراد در مجموعه‌ی بزرگ‌تر به‌کلی حل می‌شوند و دوستان قدیم از هم بی‌خبر می‌افتند و اطلاعات و قضاوت‌های غالباً متفاوت و گاه مخالف به وجود می‌آید که الزاماً همه صحیح نیستند؛ یا گروه‌های کوچک سابق در درون سازمان بزرگ‌تر هم‌بستگی میان خود را حفظ می‌کنند و خواسته یا ناخواسته تبدیل به جناح‌های رفاقتی می‌شوند و نه جناح‌های نظری. گاه دوستی‌ها یا آشنائی‌های قبلی (هم‌شهری‌گری، شغلی یا تحصیلی) تبدیل به معیاری برای روابط ویژه‌ی سازمانی می‌گردد.

نمونه‌ی گروه آمل که به عنوان مجموعه‌ی بی‌فدائیان پیوسته بود، چگونگی کارکرد و پیچیده‌گی شبکه‌های ارتباطی در جریان بزرگ‌تر را در عمل نشان می‌دهد. گروه آمل رفقایی را در بر می‌گرفت که غالباً در دوره‌های مختلف به دلائل گوناگون جان باخته‌اند: حرمتی‌پور، نوربخش، خسروی اردبیلی، سپهری‌ها، هدایتی‌تبار، و... مدتی پس از پیوستن این گروه به فدائیان، ظاهراً

هدایتی تبار تغییر موضع می‌دهد، از مبارزه‌ی مسلحانه منصرف و از سازمان جدا می‌شود و به کار شخصی می‌پردازد. آن‌گونه که ادعا شده، رهبری سازمان از ترس این‌که ساواک او را دستگیر کند و زیر شکنجه لو دهد او را اعدام می‌کند. به نظر رهبری او دیگر انگیزه‌ی قوی نداشت و ممکن بود اسرار سازمانی را لو بدهد.

خود مسئله‌ی اعدام به‌هیچ‌وجه قابل‌پذیرش نیست، ولی نکته‌ی شایان توجه در این‌جا واکنش‌های متفاوت رفقای هم‌شهری هدایتی تبار بر حسب روحیات فردی و جای‌گاه مختلف آنان در رده‌بندی سازمان است: نوریبخش و خسروی اردبیلی که از اعضای ساده‌تر سازمان بودند موضع رادیکال و عملی می‌گرفتند. نوریبخش صحبت از افشاگری و مقابله‌ی تمام‌عیار با رهبری سازمان می‌کرد و خسروی اردبیلی می‌خواست از رژیم ایران در بیروت با عملیات انتحاری انتقام بگیرد. هم‌شهری دیگر، حرمتی‌پور، که در رده‌ی سازمانی فدائیان جای شاخص‌تری داشت کج‌دار و مریز رفتار می‌کرد ولی تا حد طلب بلوکه‌کردن امکانات سازمان در خارج پیش رفت. اما، رفتار اشرف دهقانی که هم‌شهری هدایتی تبار نبود و در درون سازمان جای‌گاه مستحکم و ویژه‌ی داشت کاملاً متفاوت بود. در همان زمان گفته می‌شد که او حداقل از اعدام هدایتی تبار مطلع بوده، ولی هیچ‌گاه نه به آن اذعان کرد و نه موضعی گرفت.

اما، شرایط ارتباط‌های درونی گروه ستاره با فدائیان کاملاً متفاوت بود. گروه انواع تدبیرها را برای دمکراتیک‌کردن روابط به کار بسته بود. اما نمی‌توان گفت که این تدابیر تاچه‌حد مؤثر بودند. آیا می‌توان گفت همه‌ی این تدابیر بعد از انقلاب در ایران اجرا می‌شد؟ تا اندازه‌ی زیادی آری، ولی نه کاملاً. آیا ما به‌طورکامل از مانیپولاسیون در امان بودیم؟ نه! آیا جدایی از ما رخ نداد؟ داد!

آیا تمام مسائلی که درون سازمان فدائیان وجود داشت مربوط به نفس مبارزه‌ی مخفی و نفس مبارزه‌ی مسلحانه بود؟ تصور نمی‌کنیم. ما با ساختار سازمانی متفاوتی چند سال با چریک‌ها هم‌کاری نزدیکی داشتیم. تعجب‌آور است که چه‌طور توانستیم با این‌همه تفاوت این مدت دوام بیاوریم. ولی در

همین چند سال که جزو بهترین سال‌های عمر رفقای گروه است با انسان‌های صمیمی و فداکاری سروکار داشتیم که مَنش آن‌ها کاملاً با ما متفاوت بود. همان زمان هم مانیپولاسیون‌ها و اطلاع‌رسانی قطره‌چکانی و خودی و غیرخودی کردن افراد را می‌دیدیم. فتیسیسم سازمانی را می‌دیدیم. ولی درعین حال از خود می‌پرسیدیم: آلترناتیو چیست؟

مبارزان مخفی مسلح شدیدترین تکان را به شرایط سیاسی آن روز دادند و از جمله‌ی عاملان مؤثر جنبش و حرکت‌هایی بودند که به انقلاب بهمین انجامید. ما فکر نمی‌کنیم گروه‌های غیرمخفی یا مخفی غیرمسلح در آن دوره دست‌آورد مهم‌تری داشته‌اند. البته مبارزات آن‌ها را نفی نمی‌کنیم. هرکس به‌قدر توان و تفکر خود می‌کوشد و هرکس به شیوه‌ی خود.

هنگامی که از مشکلات فعالیت مخفی و مانیپولاسیون و خودی و غیرخودی کردن‌ها می‌گوییم، از همه‌ی کسانی که درگیر این نوع از مبارزه نبوده‌اند صمیمانه و صادقانه می‌پرسیم: آیا در سازمان‌های علنی یا گروه‌ها و احزاب غیرمسلح مخفی چنین نبوده است؟ حمله به سازمان‌های مسلح آسان است و در پس انتقاد از آن‌ها، فراموش کردن این که ما خود که هستیم، چه کرده‌ایم و چه می‌خواهیم. شاید این یکی از دلایلی است که نگاه کردن به جنبه‌ی منفی فعالیت احزاب و سازمان‌ها باعث رشد نوعی سرخورده‌گی از حزب و فعالیت تشکیلاتی در عده‌ی زیادی شده است.

اگر می‌گوییم مبارزه دشوار است، این دشواری تنها در مقابله با قوای دشمن نیست. دشواری بیش‌تر دیدن ناملایمات در مسیر است که قدرت واقعی برای تجزیه و تحلیل را می‌طلبد. با کوچک‌ترین سستی بعید نیست از همه‌چیز ببریم، گوشه‌ی عزلت‌گزینیم و شاهد پیروزی دشمن باشیم. در آن صورت حتی حق غرزدن هم نداریم. حق هیچ اقدامی را نداریم جز آن که هم‌چون حاشیه‌نشین‌ها بر آن چه گذشته تفسیر بنویسیم. اگر شأن آدمی صرفاً همین است، چنین باد. خوش‌حالیم که سرنوشت ما این نبود. فصل ششم توضیح بازتاب نظری این روند است.

## نگاهی به رابطه با جبهه‌ی ملی در خارج از کشور

همان‌طور که گفته شد شماری از فعالان گروه پیش‌تر عضو جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور بودند. درباره‌ی فعالیت جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه پیش‌تر توضیحاتی دادیم. در اولین کنگره‌ی جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش‌های آمریکا، اروپا و خاورمیانه) در سال ۱۳۵۱ استقبال از حرکت به خاورمیانه فوق‌العاده بود. ولی جز فعالیت گروه ستاره در خاورمیانه فعالیت مهم دیگری به نام جبهه‌ی ملی در نقاط دیگر انجام نگرفت، گویی نفس اعتقاد به کار جبهه‌ی افول یافته بود. پس از تماس گروه با فدائیان، پلنوم دیگری در سال ۱۳۵۳ در اروپا برگزار شد که با تأیید کامل فعالیت در خاورمیانه همراه بود. انتقال این تهییج عمومی به کنفدراسیون و خط مشی سازمان‌های دیگر که مخالف مبارزه‌ی مسلحانه و عمدتاً هوادار مشی چین یا مثل حزب توده پیرو روسیه بودند از جمله‌ی دلایل رشد کنفدراسیون و سپس بحران درونی آن شد که شرح آن از حوصله‌ی این نوشته خارج است.

## چه نباید کرد؟

پس از تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق و مخالفت شدید ما با شیوه‌های به‌کاررفته در آن سازمان و نیز قطع پروسه‌ی تجانس با فدائیان، نشست وسیعی با مشارکت بخش‌های مختلف سازمان‌های جبهه‌ی ملی در پاییز ۱۳۵۶ در آلمان برگزار شد. این نشست را می‌توان آخرین کنگره‌ی مشترک سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور دانست. گروه ستاره در آن نشست نظریات خود را درباره‌ی عدم کارآیی تشکل جبهه‌ی ملی در آن شرایط بیان کرد و سپس در جلسه‌ی یک ماه و نیم بعد در اوایل زمستان همان سال تشکیل شد با ارائه‌ی تحلیلی به نقد خود پرداخت و انحلال رسمی جبهه‌ی ملی - بخش خاورمیانه را اعلام کرد. در این نشست مسلم شد که جز دو عضو و یک سمپات در اروپا کسی حاضر به ادامه‌ی کار جبهه‌ی ملی نیست، ولی این از مخالفت‌های اعضای بینابینی جبهه‌ی ملی نمی‌کاست که برخلاف گذشته مبارزه‌ی مسلحانه (و حامیان آن را) در معرض حمله قرار می‌دادند. حرکاتی از جبهه‌ی ملی در ایران شروع شده بود. مبارزه‌ی مسلحانه شکست خورده

بود. برخی از این‌ها حتی ادعا می‌کردند که اصولاً از وجود گروه و فعالیت‌های آن «اطلاع» نداشته‌اند! این به‌خودی‌خود مصداق اپورتونیزم و درعین‌حال موجب عبرت بود. گروه ستاره عدم‌امکان کار جبهه‌یی و به‌ویژه انتقاد شدید از خود را اعلام کرد. (نگاه کنید به: فصل ۶ - نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی). دوره‌ی جدیدی شروع شده بود. مجاهدین خلق «مارکسیست» شده بودند؛ فدائیان ضربه‌ی شدیدی خورده بودند؛ کنفدراسیون متشتت شده بود. معلوم نبود کوشش گروه برای ادامه‌ی فعالیت سیاسی و انتقال به ایران به کجا می‌انجامد.

تحلیل و نقد گروه به شکل کتابچه‌یی با عنوان چه نباید کرد؟ تقدی بر گذشته و رهنمودی برای آینده در بهمن ۱۳۵۶ منتشر شد. درحقیقت، با این جلسه، فعالیت‌های طولانی جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور که آغاز آن به سال ۱۹۶۱ بازمی‌گشت، و بسیاری از رفقای گروه در آن سهم داشتند و در دهه‌ی آخر عمده‌ی بار فعالیت‌های آن را بر دوش می‌کشیدند، به پایان رسید. چه نباید کرد؟ تقدی بر گذشته و رهنمودی برای آینده شرح روشنی از دریافت گروه از تاریخ جبهه‌ی ملی و رابطه با آن و تحولات آن در اختیار همه قرار می‌دهد. به دلیل اهمیت این تجربه در شناساندن راه و روش گروه و پایان فعالیت‌های طولانی و مؤثر جبهه‌ی ملی در خارج از کشور پس از خروج فعالان گروه ستاره از آن، بخشی نسبتاً طولانی از مقدمه‌ی آن به‌رغم تکراری بودن، در این جا نقل می‌شود:

«در دفتر نکاتی درباره‌ی پروسهی تجانس و نیز در مقدمه‌ی مشکلات و مسائل جنبش ضمن انتقاداتی به گذشته خود یادآور شدیم که پروسهی بحث و انتقاد از مشی و روابط گذشته در میان ما جریان دارد. هم‌چنین اعلام داشتیم که با قطع پروسهی تجانس سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه ما، ضروری بود که پیوند دیگری که با جبهه‌ی ملی ایران داشتیم و بیش از ضرورت مشخص خود دوام یافته بود، قطع گردد. بدین منظور در جلسه‌ی وسیعی که از اعضاء و هواداران سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش اروپا) با شرکت

نماینده‌گانی از سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش‌های خاورمیانه و آمریکا) در پاییز ۱۹۷۷ {۱۳۵۶} تشکیل شد، نظریات خود را پیرامون مسائل گذشته بیان داشتیم و خروج خود را از سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران اعلام نمودیم. در این جلسه هم‌چنین اعلام شد که هیچ‌یک از اعضای سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه مایل به ادامه‌ی فعالیت در جبهه‌ی ملی نیستند. هم‌چنین اعضای هیئت اجراییه‌ی {جبهه‌ی ملی در} آمریکا ضمن اعلام این مسئله که حاضر به ادامه‌ی فعالیت در جبهه‌ی ملی نیستند اظهار داشتند که طی چند سال گذشته هیچ نوع فعالیت جبهه‌ی ملی در سطح مسئولین و اعضای عادی در آمریکا وجود نداشته و اعضای گذشته یا محمل دیگری برای ادامه مبارزه یافته‌اند یا اساساً فعالیت سیاسی ندارند.

در جلسه‌ی که یک ماه و نیم بعد به منظور تصمیم‌گیری نهایی و جمع‌بندی نظریات مجدداً تشکیل شد، نظراتی (و منجمله رساله‌ی حاضر) که قبلاً نوشته شده بودند، قرائت شدند. جبهه‌ی ملی خاورمیانه انحلال رسمی خود را به مجمع اعلام کرد. هیچ نماینده‌ی از آمریکا اساساً در جلسه شرکت نکرد و از اروپا فقط دو عضو و یک فرد سمپات تمایل خود را به ادامه‌ی کار جبهه‌ی ملی — آن هم اگر دیگرانی برای فعالیت وجود داشته باشند — اعلام داشتند. از آن‌جاکه فرد دیگری مایل به ادامه‌ی کار جبهه‌ی ملی نبود، فعالیت سازمان‌های جبهه‌ی ملی در خارج از کشور در همین جا خاتمه یافت.» (صص ۲-۱)

خروج گروه و بخش خاورمیانه از سازمان‌های جبهه‌ی ملی در خارج از کشور کمی پس از آغاز مجدد فعالیت‌های جبهه‌ی ملی در ایران به رهبری کریم سنجابی، اعلام شد. این اعلام خروج از جبهه‌ی ملی در هنگامه‌ی شکل‌گیری مجدد جبهه‌ی ملی در ایران و اقبال نسبی به آن، نشان از عزم راسخ گروه برای ایجاد تشکل مستقل مارکسیستی و تعهد عملی و اخلاقی به آرمان‌های آن داشت. خروج از جبهه‌ی ملی گرچه لازمه‌ی حرکت به پیش بود، با توجه به

تاریخ گروه و بار روحی و روانی آن به‌هیچ‌عنوان کار ساده‌یی نبود. بسیاری از اعضای گروه با فعالیت در جبهه‌ی ملی به سیاست روی آورده و در درون آن متحول شده بودند. آن‌ها در طول این سال‌ها نه فقط جریان جبهه‌ی ملی را زنده نگاه داشته و از آن آموخته بودند، بلکه تحت تأثیر آن نیز قرار گرفته بودند و بریدن آن‌ها از تفکر و سبک کار فعالیت جبهه‌یی یک‌شبه انجام نگرفت. احتیاج به تجربه، پوست‌اندازی و دگردیسی در جریان مبارزه بود.





## فصل ۶

### نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی

#### برخی از ویژه‌گی‌های بنیادین گفتمان چپ مستقل، رادیکال و آزاداندیش

نگاهی به شکل‌گیری گروه اتحاد کمونیستی، توضیح نظریات گروه و برجسته کردن وجوه تمایز آن با دیگر گروه‌بندی‌های سیاسی چپ، موضوع فصل پایانی است. در این بخش اشاره‌های کوتاهی خواهیم داشت به نظریات منتشرشده‌ی گروه از زمان اعلان آغاز رسمی فعالیت مستقل تشکیلاتی به دنبال چند ماه تدارک در بهار ۱۳۵۶ تا دوره‌ی پرشتابی که به انقلاب سیاسی ۱۳۵۷ منتهی شد. مرور بر نظریات گروه در این دوره، نه به قصد تأیید و درست‌دانستن آن‌ها است و نه به منظور نقد. توضیحی است درباره‌ی تمایزهای بنیادهای نظری و برداشت‌های سیاسی گروه از دیگر جریان‌های چپ، و چگونگی و چرایی آن. این اقدام صرفاً کوششی است برای نشان‌دادن جهت‌گیری‌های عمومی این جریان در حیطه‌ی تئوری و سیاست، بینش (خاستگاه و روش فکری)، و مَبَش (رفتار) با درنظرگرفتن تاریخ پیدایش و زمینه‌ی رشد آن، و اشاره به ادای سهم نظری گروه اتحاد کمونیستی در شکل‌گیری گفتمان چپ مستقل. شرایط و دینامیزم جدایی گروه از سچفخا، در تداوم کوششی که آغاز آن به اواخر دهه‌ی شصت میلادی برمی‌گشت باعث شکل‌گیری گروه اتحاد کمونیستی شد. آموخته‌های فعالان گروه از شرکت در جبهه‌ی ملی خارج از کشور، در کنفدراسیون دانش‌جویان ایرانی، جنبش ضدجنگ ویتنام، جنبش جوانان و ضداتوریته در اروپا و آمریکا و مشارکت نزدیک در مباحث نظری با مارکسیست‌های غربی، دخالت و مشارکت در مبارزه‌ی سیاسی، نظری و نظامی در منطقه، و تجربه‌ی به‌نسبت کوتاه اما غنی پروسه‌ی تجانس با فدائیان،

راهنمای آن‌ها در شکل‌دادن به گروه اتحاد کمونیستی و نظریات ویژه‌ی آن شد. پس از پایان یافتن پروسه‌ی تجانس و شکل‌گیری دوباره‌ی گروه ستاره در قالب گروه اتحاد کمونیستی، این گروه نیز دچار تحول و در مدتی کوتاه تبدیل به جریانی شد که با گروه ستاره و گذشته‌ی جبهه‌ی‌اش متفاوت و در خانواده‌ی چپ متمایز بود. بارزترین و نخستین وجه سیاسی این دگردیسی در هنگام شکل‌گیری گروه اتحاد کمونیستی را باید جایگزین شدن نشریه‌ی *رهائی* دوره‌ی اول (آغاز انتشار اردیبهشت ۱۳۵۷)، به جای *باختر/امروز* دوره‌ی چهارم دانست.<sup>۱</sup> تفاوت این دو نشریه در محتوا، زبان سیاسی، و نوع

۱. انتخاب نام *رهائی* برای نام نشریه بر دو پیش‌فرض استوار بود: رهایی فردی و اجتماعی از یک‌دیگر تفکیک‌ناپذیرند و رهایی سیاسی پیش‌فرض رهایی اجتماعی است. دلایل و هدف انتشار این نشریه در مقدمه‌ی اولین شماره (اردیبهشت ۱۳۵۷) آمده است:

«از مدت‌ها قبل در نظر بود که نشریه‌ی سیاسی گروه انتشار یابد، اما به خاطر مسائل مبرم‌تری که در مقابل گروه قرار داشت انجام این امر به تأخیر افتاد. ارزیابی مجدد از موازین و فعالیت‌های گذشته، کسب تجانس بیشتر، تعیین و تدقیق اهداف و حرکت آینده و تجدید سازمان برای وصول به این اهداف از جمله مسائلی بودند که بر انتشار نشریه از جانب ما اولویت داشتند. هدف از انتشار این نشریه کوشش در ایفای سهمی است که در رابطه با کار تبلیغ سیاسی در این مرحله از جنبش کمونیستی ایران برای خود قائلیم: تبلیغ سیاسی و تحلیل و توضیح مسائل گوناگون در رابطه با جنبش‌های انقلابی به‌ویژه جنبش ایران و منطقه...»

مقدمه سپس به توضیح شکل کار نشریه می‌پردازد:

«این نشریه، نشریه‌ی ارگان نیست و بنابراین تنها مقالات بی‌امضای آن منعکس - کننده‌ی نظر عمومی اعضای گروه اتحاد کمونیستی است. سایر مقالات که بالضا منتشر می‌شوند با آن که از جنبه‌ی کلی منطبق با نظریات گروه هستند معهدا می‌توانند در مورد پاره‌یی از جزئیات مطابق نظر همه‌ی اعضا نباشند. اتخاذ چنین رویه‌یی تنها راه تسریع یک جریان فکری سالم و اجتناب از محدودماندن در قلمرو جرم‌های مقرر مبتنی بر تعداد افراد معتقد به این یا آن نظر - اکثریت و اقلیت - در حیطه‌ی مسائل نظری است.»

در چهار شماره‌ی *رهائی* دوره‌ی اول تمامی مقاله‌ها بی‌امضا انتشار یافتند. اما، سنت نشر مقاله‌ها باامضا بعدها در *رهائی* دوره‌ی دوم و سوم و اندیشه‌ی *رهائی* ادامه یافت. خوش‌بختانه، این جریان چپ یک‌رنگ و یک‌دست نبود.

پرداختن به مسائل، نشان از این تحول داشت، با این‌که هر دو نشریه سیاسی بودند و دست‌اندرکاران اصلی هر دو همان افراد.

اعلام موجودیت گروه اتحاد کمونیستی با انتشار چند کتاب و کتابچه در بهار ۱۳۵۶، یعنی چند ماه پس از خاتمه‌ی پروسه‌ی تجانس با سازمان چریک‌های فدائی خلق، آغاز شد. گروه از تیرماه ۱۳۵۵ تا بهار ۱۳۵۶ دوره‌ی پرحادثه و پرتب‌وتابی را از سر گذراند. برای گروه نه فقط اعلام وجود، انتشار بیرونی نظریات و تداوم کار تئوریک - سیاسی بل که پیاده‌کردن و گسترش ایده‌آل‌های نهفته در برداشت از تحول، انقلاب، آزادی و سوسیالیسم، و فعالیت در جهت تحقق و اعتلای آن‌ها اهمیت داشت. هدف ایجاد تشکل چپ مستقل، رادیکال و آزاداندیش در ایران بود. گروه از همان ابتدا این اعتقاد اصولی را داشت که باید در ایران تشکل سازمانی داشته باشد و لازم می‌دانست با روشن کردن رابطه و موقعیت گروه در جبهه‌ی ملی به دوزیستی‌بودن خود در فضای سیاسی خارج از کشور خاتمه دهد. به‌همین جهت از همان تیرماه ۱۳۵۵ در هر دو زمینه دست‌به‌کار شد.

طرح اعزام عده‌ی از فعالان به داخل کشور و هسته‌سازی در ایران از مدت‌ها پیش در دستور کار گروه قرار داشت (نگاه کنید به فصل ۵ - پایان پروسه‌ی تجانس). گروه با این چشم‌انداز به فعالیت‌های خود در داخل و خارج از کشور شدت بخشید. ساختن تشکیلات مستقل با اعزام چند رفیق به ایران، تقریباً بلافاصله پس از جدایی از فدائیان آغاز شده بود و با استفاده از امکاناتی که پیش از آن فراهم شده بود (نگاه کنید به: فصل ۴ - پروسه‌ی تجانس) اولین کوشش برای فرستادن یک تیم دونفره از رفقا به ایران (کامبیز روستا و رفیق دیگری) از طریق مرز ترکیه در روزهای اول بهار ۱۳۵۶ انجام شد ولی به علت برف سنگین و یخبندان در مسیر کوهستانی مرزی، به‌رغم تدارک لازم و سعی فراوان تیم مرزی و دو رفیق داوطلب در شب عمل عقیم ماند. اما، به دنبال شکست طرحی که برای اجرای آن مدت‌ها برنامه‌ریزی شده بود، گروه دوباره دست‌به‌کار شد و این بار با اعزام مخفیانه‌ی رفیقی (حسن ماسالی با گذرنامه‌ی جعلی کشور پرو) از مرز ترکیه با استفاده از قطار در تیرماه ۱۳۵۷، برنامه با موفقیت به سرانجام رسید. رفیقی لبنانی / ایتالیایی که

عضو یک محفل چپ لبنانی بود نیز برای اطلاع‌رسانی به گروه در صورت وقوع حادثه برای ماسالی با همان قطار عازم ایران شد.<sup>۱</sup> یکی از رفقای گروه نیز آن‌ها را تا مرز همراهی کرد.

با انتقال حسن ماسالی، تیم داخل کشور گروه اتحاد کمونیستی چهارنفره شد که در تهران مستقر بودند. در تیرماه ۱۳۵۷، در شرایطی که آینده‌ی سیاسی کشور به شدت ناروشن بود اولین خانه‌ی تیمی گروه در تهران تشکیل و برنامه‌ی انتقال به داخل کشور وارد مرحله‌ی جدیدی شد. با خروج شاه از ایران و تشکیل دولت بختیار (۱۶ دی ۱۳۵۷) و سست شدن کنترل امنیتی رژیم، روند بازگشت اعضای گروه به ایران آغاز شد و تنی چند از فعالان سرشناس گروه به شکل قانونی به ایران بازگشتند و در ارتباط با یک‌دیگر و نیز رفقای مستقر در ایران قرار گرفتند. چند تن از این رفقا بیانیه‌ی «تبریک پیروزی انقلاب بهممن» گروه اتحاد کمونیستی را نوشتند که از رادیو ایران خوانده شد و در اختیار مطبوعات و خبرگزاری‌ها قرار گرفت. این فعالان گروه در ایران هسته‌ی اولیه‌ی ایجاد سازمان وحدت کمونیستی شدند. تعدادی دیگر از فعالان گروه در سوم اسفند ۱۳۵۷ با اولین پرواز بعد از انقلاب به ایران رفتند.

این دوره را می‌توان فصل جدیدی در تاریخ شکل‌گیری گفتمان چپ مستقل (غیراردوگاهی)، رادیکال و آزاداندیش (ضداتوریته) در ایران دانست. گروه ستاره / اتحاد کمونیستی به سهم خود در شکل‌دادن به برخی از ویژگی‌های بنیادین این گفتمان در این دوره نقش داشته است. همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره شد، تشکیل گروه ستاره اولین اقدام سیاسی و سازمان‌یافته‌ی رفقای بنیان‌گذار این جمع نبود. آن‌ها در جریان مبارزه‌ی سیاسی رادیکال شده بودند و خود را از نظر سیاسی ادامه‌ی جناح چپ و رادیکال جبهه‌ی ملی زمان مصدق می‌دانستند. ویژگی دیگر این جمع، به‌ویژه در قیاس با مبارزان داخل کشور، این بود که با عضویت در جریان‌های غیرمخفی و با برخورداری از مناسبات اجتماعی آزادتر در غرب، فرصتی طولانی برای کسب

۱. برای اطلاع بیشتر در باره‌ی این محفل چپ لبنانی، نگاه کنید به یادداشت [۲۲] در بخش «یادداشت‌های توضیحی».

شناخت از یک‌دیگر داشتند و با اندوخته‌های تئوریک و سیاسی، روحیات و منش‌های یک‌دیگر از نزدیک آشنا بودند. هر دو خصیصه در شکل‌گیری و تحول نظریات این جمع، در چگونگی آغاز و پیش‌برد پروسه‌ی تجانس و خاتمه‌ی آن و شکل‌گرفتن گروه اتحاد کمونیستی و سپس سازمان وحدت کمونیستی مؤثر بود.

خصیصه‌ی اول، به‌ویژه با توجه به پیشینه‌ی نظری رفقا، به رشد فکری و پرهیز از افتادن در چاه ویل دنباله‌روی و فرمان‌برداری از قطب‌های روسی و چینی «اردوگاه سوسیالیسم» انجامید. این دنباله‌روی متأسفانه گریبان گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی را در همه‌ی کشورها و از جمله ایران گرفته و در بسیاری از کشورها از جمله ایران باعث ضربه‌های سنگین به آن‌ها و شکست جنبش‌های مترقی شده بود و در سال‌های بعد، هم چنان‌که عمل کرد حزب توده و جریان فدائیان اکثریت نشان داد، منجر به ضربه‌های بیش‌تر و به‌شدت سنگینی شد و جنبش چپ و مترقی را به مسلخ برد. خصیصه‌ی دوم، به دلیل نزدیکی و تجانس اخلاقی و مَنشی و وجود اعتماد سیاسی، امکان بازسازی سریع گروه را در پی جدایی از فدائیان بعد از خاتمه‌ی پروسه‌ی تجانس فراهم کرد.

این دو ویژگی، تجربه و سابقه‌ی نسبتاً طولانی سیاسی باعث شد که گروه بتواند به‌تدریج به بینش، اخلاق و مَنش ویژه‌ی دست‌یابد که کارآیی آن فراتر از پای‌بندی به ایدئولوژی و تعصب‌های فرقه‌یی بود. رفقای گروه در تجربه و طی سالیان به سازوکارهایی دست یافتند که مناسباتی سالم را تاحدزیادی در یک تشکیلات تضمین کند: عمل به «دمکراسی مرکزیت‌یافته» در ساختار سازمان‌دهی، رعایت دموکراسی درونی، به‌رسمیت‌شناختن فراکسیون‌ها و حقوق اقلیت در درون تشکیلات، دوری از پنهان‌کاری‌های بی‌دلیل و غیرضروری که اغلب زمینه‌ی سوءاستفاده و مانیپولاسیون را فراهم می‌کند، و نظائر آن‌ها. کوشش گروه در طول زندگی آن که روایت کوتاهی از مهم‌ترین لحظه‌های آن در فصل‌های پیش ارائه شد، همواره فراتر رفتن از محدودیت‌های تاریخی، فکری و عملی در زمان روبه‌روشدن با آن‌ها بود. البته، تلاش برای یافتن راه‌های عبور از مشکلات و موانع بخش مهمی از تاریخ شکل‌گیری جنبش چپ ایران در آن دوره بود. ولی مهم‌ترین مشخصه‌ی این تجربه برای گروه، کوشش

پیوسته و آگاهانه برای تفکر و برگرداندن آن به عمل سیاسی مستقل بود. طبیعی بود که تلاش گروه برای شکل دادن به یک جریان مستقل و رادیکال فکری، سیاسی و عملی چپ در دوره‌ی پرتنش‌ی که به انقلاب منجر شد، شدت یابد. اما، گروه را نباید تافته‌بی کاملاً جداافته از دیگر جریان‌های چپ ایران دانست. گروه ستاره / گروه اتحاد کمونیستی / سازمان وحدت کمونیستی حاصل روندی تاریخی بود. این جریان همانند دیگر گروه‌بندی‌های چپ آن دوره در ایران در تنگنای آن‌چه می‌توان «ایدئولوژی‌گرائی» نامید، گرفتار بود و همانند آنان تاحدی زبان و بسیاری مفاهیم ایدئولوژیک<sup>۱</sup> رایج در آن دوره را به کار می‌گرفت. باوجوداین، گروه ستاره / گروه اتحاد کمونیستی / سازمان وحدت کمونیستی جریانی متمایز از گروه‌های دیگر بود. هدف از این بخش از نوشته نشان‌دادن تفاوت‌ها و برجسته‌کردن تمایزهاست.

• گروه این فرصت را داشت که از نزدیک شاهد و درگیر انقلاب ۱۳۵۷ باشد و نقش کوچکی در پیش‌برد مبارزه و در مسیر سرنگونی رژیم سلطنتی و توهمزدایی از فرایند پدیدهبی داشته باشد که بعدها به نادرست «انقلاب اسلامی» نام گرفت. انقلاب ۱۳۵۷ صرف‌نظر از پی‌آمدهای ناگوار و بهای بسیار سنگینی که جامعه در بیش از چهار دهه‌ی پس از آن برای نتایج شوم آن پرداخته و به فاصله‌گیری روزافزون مردم از آن منجر شده، مهم‌ترین رویداد تاریخ معاصر ایران است. در پی انقلاب ۱۳۵۷، مردم ایران و نیروهای چپ قطعاً می‌توانستند سرنوشت بهتری از آنچه نصیب‌شان شد داشته باشند. آنچه پیش آمد، یعنی حاکمیت روحانیون و هم‌پیمانان آن‌ها، سرنوشت قهری انقلاب بهمن نبود. فرایندهای دیگری نیز ممکن بود. مسیر و سرنوشت هیچ تحول تاریخی را نمی‌توان از پیش تعیین کرد. هیچ‌چیز در تاریخ اجتناب‌ناپذیر نیست.

• شرکت گروه در این تجربه منجر به قوام بیش‌تر نظری، سیاسی و

عملی این جریان در تمایز با دیگر گروه‌بندی‌های چپ از جمله چپ اردوگاهی (شوروی و چین) و نیمه‌اردوگاهی (متمایل به آن دو قطب از جمله جریان‌های تروتسکیست که این دو اردوگاه را نظام‌های منحنی کارگری می‌دانستند)، و شکل‌گیری سازمان وحدت کمونیستی به‌مثابه‌ی شاخص‌ترین تشکل جریان چپ مستقل، رادیکال و آزاداندیش ایران شد. سرکوب این سازمان در پی ضربه‌ها و دستگیری گسترده‌ی اعضا و هواداران آن در خردادماه ۱۳۶۹، محکومیت آن‌ها، و توقف فعالیت‌های سازمانی از اهمیت این تجربه در جنبش سیاسی ایران نمی‌کاهد. سرکوب فیزیکی نمی‌تواند به سرکوب ایده‌ها منجر شود.

● هیچ جریان فکری و سیاسی در فرایند تحولات گسترده‌ی اجتماعی برای هر لحظه و هر بزنگاه پاسخی ازپیش‌آماده و «راه‌گشا» در اختیار ندارد.<sup>۱</sup> تاریخ جولان‌گاه برخوردهای اجتماعی و سیاسی است و نه عرصه‌ی نبرد پیش‌گویی‌ها. از این رو یکی از اصول مهم در ارزیابی کارنامه‌ی نظری، سیاسی و عملی هر جریان یا هر فردی نه درست - بودن تمامی دیدگاه‌ها، بررسی‌ها و پیش‌بینی‌های آن جریان یا آن فرد و متناسب‌بودن آن‌ها با تحولات اجتماعی پیش رو، بل که جهت‌گیری عمومی و چگونگی برخورد آن جریان فکری در این بزنگاه‌های سیاسی و تاریخی است. این نوع از بررسی را می‌توان ارزیابی بنیه‌ی فکری و عملی افراد یا جریان‌های سیاسی در عرصه‌ی اجتماعی نام نهاد.

● گروه اتحاد کمونیستی همانند دیگر جریان‌های سیاسی در دوره‌ی

۱. گروه در اولین نوشته‌ی رسمی تئوریک خود *درباره‌ی انقلاب* (۱۳۵۲) این موضوع را مطرح کرده بود:

«ما معتقد نیستیم که از ابتدای شروع همه‌ی مسائل را به‌دقت و به‌طورهمه‌جانبه دریافت‌ایم و از روند تاریخی و مراحل آینده مبارزه‌ی انقلابی جزء‌به‌جزء تحلیل داریم.» (پروسه‌ی *تجانس*، تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی، دفتر اول، گروه اتحاد کمونیستی، بهار ۱۳۵۶، ص ۲۸).

پرتنش انقلاب در یک بزنگاه تاریخی قرار داشت. اما کارنامه‌ی این جریان در این دوره و سپس عمل کرد آن پس از انقلاب در قالب سازمان وحدت کمونیستی، به‌رغم نتایج بلاواسطه‌ی این انقلاب و شکل‌گیری انبوهی نگرانی درباره‌ی آینده‌ی کشور، به‌نسبت مثبت و قابل‌دفاع است. این ارزیابی به‌رغم آگاهی به کمبودهای گروه ستاره / گروه اتحاد کمونیستی / سازمان وحدت کمونیستی و وجود اشتباه‌ها در تحلیل‌ها یا عمل‌کردهای این جریان است.

در ادامه، درباره‌ی برخی از تمایزهای گروه با دیگر جریان‌های چپ و چگونگی شکل‌گیری بینش و مِش انتقادی این جریان، نظریات گروه، و برداشت آن از تئوری انقلاب، نقد نظریات انحرافی و رایج در جنبش چپ در آن دوره توضیحاتی ارائه می‌دهیم. این کتاب با این فصل و با این آرزو که میراث‌های نظری، سیاسی و عملی این جریان برای نسل کنونی و آینده‌ی فعالان چپ مفید افتد، پایان می‌یابد.

## برخی از تمایزهای گروه با دیگر جریان‌های چپ

تمایزها در تحلیل سیاسی، تفاوت‌های تئوریک، بینشی و مِشی گروه اتحاد کمونیستی با دیگر جریان‌های چپ را برجسته‌تر کرد. برداشت متفاوت از مقوله‌ی انقلاب و تأکید بر سوسیالیستی بودن انقلاب اجتماعی، نگاه متفاوت به مبارزه‌ی مسلحانه‌ی در سال‌های پیش از انقلاب، تأکید بر لزوم مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک، دریافت آزادمنشانه و غیرستی از مارکسیسم، آشنایی نسبتاً عمیق برخی از فعالان گروه با تاریخ ایران و برخورداری آنان از تجربه‌ی طولانی در فعالیت سیاسی منجر به اعلام مواضع سیاسی متفاوت از دیگر گروه‌بندی‌های چپ در دوره‌ی پرخروش انقلاب شد.

انتشار *بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ* (آذر ۱۳۵۶) وجود این تفاوت‌های بارز را نشان داد. این تفاوت‌ها با انتشار سه شماره از نشریه‌ی *رهائی* به عنوان نشریه‌ی سیاسی گروه اتحاد کمونیستی در سال ۱۳۵۷ و *قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه* در همان سال



برجسته‌تر شد. هدف مشترک این تحلیل‌ها نشان‌دادن امکان و چگونگی شکل‌یابی جنبش فراگیر چپ، در غیاب حزب یا احزاب کارگری و چپ، با تأکید بر استقلال عملی و سیاسی آن در برابر دیگر نیروها در انقلاب سیاسی، و لزوم موضع‌گیری علیه اسلام‌گرایان بود. این بخش از نوشته به دلیل اهمیت این تفاوت‌ها در عمل روزمره‌ی سیاسی، و نشان‌دادن این نکته که چپ ایران چرا و چه‌گونه قادر بود نتایج بهتری از انقلاب ۱۳۵۷ به دست آورد، طولانی‌ترین بخش این فصل خواهد بود.

پیش از ارائه‌ی شرح تفصیلی درباره‌ی تمایزهای نظری گروه با دیگران، ضروری است گزارشی فشرده از چگونگی قوام‌یافتن و ویژه‌گی‌های انتقادی بینشی و مِشّی جمعی در گروه ارائه دهیم.

### بینش و مِشّی گروه - برخی از ویژه‌گی‌ها

شکل‌گیری نظریات گروه درباره‌ی مسایل جنبش مارکسیستی ایران در آن دوره، هم‌چون دیگر مواضع این جریان، فرایندی تدریجی طی کرده بود. فعالان اولیه‌ی گروه در جریان مبارزه‌ی روزمره و با درک ضرورت‌ها بود که به مارکسیسم رسیدند و در مسیری پرآفت‌وخیز راه نسبتاً طولانی از مبارزه‌ی دانش‌جویی تا فعالیت حرفه‌یی در جبهه‌ی ملی و در محفل و تشکل کمونیستی را تجربه کردند. مارکسیسم آن‌ها در تمامی این مسیر طولانی، چنان که پیش از این آمد، فاقد قطب و مرجع فکری معین یا حتی الگوی ازپیش‌تعیین‌شده بود. این فعالان تمایلی نیز به یافتن قطب و مرجع نداشتند. فعالان این جریان رادیکال‌تر از آن بودند که در جست‌وجوهای خود تحت تأثیر انواع گروه - بندی‌های «مارکسیسم ایرانی» در درون جبهه‌ی ملی قرار گیرند و ملی‌تر و آزاده‌تر از آن بودند که خود را پیرو قطب یا فرقه‌یی معین در سطح بین‌المللی بدانند. از این‌رو جذب ایده‌هایی شدند که بر اترناسیونالیسم، رادیکالیسم لنینی و مبارزه‌ی مسلحانه پافشاری می‌کرد. عصیان آن‌ها فریاد نسلی بود برای آینده‌یی دموکراتیک. فقدان «مرجع تقلید» تئوریک، کوشش برای مستقل فکرکردن، عمل همراه با پای‌بندی به مجموعه‌یی از ارزش‌های درونی‌شده‌ی انسانی و دموکراتیک و تجربه‌ی زندگی و مبارزه در فضایی باز، به پراتیک این جریان،

نظریه‌پردازی و زبان‌تئوریک و سیاسی مورد استفاده‌ی آن شکل ویژه‌یی می‌داد و دامنه‌ی تأثیر ایدئولوژی‌گرایی در گروه را محدود می‌کرد.

فعالان این جریان خود را جزیی از جنبش بین‌المللی سوسیالیستی و چپ می‌دانستند، به‌شدت تحت تأثیر انقلاب بلشویکی قرار داشتند و خود را لنینی می‌پنداشتند، اما آگاهانه می‌کوشیدند از آموزه‌های آزاداندیشانه‌ی غیرلنینی چپ بین‌المللی غافل‌نمانند و تلاش می‌کردند برای دستیابی به نظرات مستقل خود این آموزه‌ها را در کشمکش‌های نظری و سیاسی به کار برند و سنتز نوینی بسازند. نظریات چپ نو، نه فقط در جلسه‌های مطالعاتی گروه به بحث و نقد گذاشته می‌شد، بل که در زندگی روزمره‌ی مبارزاتی و به‌طور عمده هنگام کوشش برای یافتن پاسخ به پرسش‌ها و معضلات‌تئوریکی که پیش می‌آمد، مدّ نظر قرار می‌گرفت. این نحوه‌ی تفکر، صرف‌نظر از درستی یا نادرستی نتایج آن، یک ویژه‌گی داشت: شکل‌گیری این نظریات پیش از آن‌که «ایدئولوژیک» — به معنای دنبال‌کردن ملزومات منطقی یک دستگاه فکری یا الگویی از قطب و اردوگاه بین‌المللی و رسیدن به نتیجه‌ها و پاسخ‌های از پیش تعیین‌شده — باشد، ناشی از قضاوت‌های ارزشی درونی‌شده‌ی فعالان گروه بود.

انباشت تجربه‌ی گروه بود که به نظریات آن شکل می‌داد و نه تعریف‌های از پیش تعیین‌شده‌ی ایدئولوژیک و قراردادی. ساخت فکری گروه غیرایدئولوژیک و عمل‌گرا بود. بی‌جهت نبود که عمل‌کردن، در بسیاری از مواقع حتی به ماجراجویی و بی‌گداربه‌آب‌زدن معنا می‌شد. کوشش برای شرکت در مبارزه‌ی عملی تبدیل به بخشی از هویت سیاسی و معرفتی این جمع شده بود.

فرهنگ سیاسی و تفکر آفریننده‌ی زبان، لحن گفتار و چگونگی کردارند. طبیعی بود که زبان و ادبیات سیاسی چپ ضداتوریته و شیوه‌ی کنش‌گری آن با زبان و ادبیات و نحوه‌ی برخورد چپ اردوگاهی (روسی و چینی) یا نیمه‌اردوگاهی متفاوت باشد. بیان‌تئوریک گروه / سازمان، هنگامی که هدف آن جمع‌بندی یا روشن‌کردن مفهومی برای حرکت خود یا جنبش بود، به زبان عموماً رایج مارکسیستی بیان می‌شد ولی در کاربرد این زبان خصوصیات ویژه‌یی نیز آگاهانه رعایت می‌شد: نه جانشین‌گرا بود و نه قیم‌آب. گروه / سازمان هیچ‌گاه نه خود را جانشین پرولتاریا دید و نه هیچ تشکل کمونیستی دیگر را؛ نه از خود

به عنوان رهبران جنبش کارگری یاد کرد و نه از دیگران. زبان گروه، زمانی که مناقشه بر سر مسئله‌ی روشن یا جریانی مشخص بود (نقد دیگران)، حالت جدلی به خود می‌گرفت و لحن آن با پلمبیک درمی‌آمیخت، ولی درعین حال آگاهانه از پرخاش‌گری دوری می‌جست و تفاهم را هدف قرار می‌داد. گروه در اوج مناقشه‌ی خود با فدائیان درباره‌ی استالین و استالینیسیم (در سال ۱۳۵۴) که به منظور نقد نظریات فدائیان و در گرم‌گرم روابط خوب با آنان تهیه شده بود، نوشته بود:

«... در مطالعه‌ی مجدد نوشته‌ی رفقا به این نتیجه رسیدیم که اختلافات ما با رفقا در این زمینه، بیش از آن‌چه که مربوط به استالین و استالینیزم باشد، مربوط به **متد تحلیل و پیش است**» (تأکیدها از متن اصلی است، ص ۱).

در ادامه‌ی همان مقدمه آمده است:

«در بدو امر نکته‌ی را تذکر می‌دهیم. آن این است که ممکن است پاره‌ی از جملات این نوشته، درظاهر مغایر با احترام بسیار عمیقی باشد که برای رفقا قائل هستیم. ما از قبل، در حین، و پس از نگارش این نوشته لحظه‌ی فراموش نمی‌کنیم که رفقای مخاطب ما حماسه - آفرین‌ترین کمونیست‌های ایران و از جمله قاطع‌ترین انقلابیون عصر هستند. معهذا به خود اجازه نمی‌دهیم که این احترام عمیق، مانعی برای نوشتن آن نکاتی شود که به نظر ما انتقادآمیز است. ما به خود اجازه نمی‌دهیم - و این دقیقاً به خاطر احترام عمیق‌مان به رفقا است - که در برخورد با نظریاتی که به نظر ما نادرست هستند روش لیبرالیستی و اغماض‌گرایانه اتخاذ کنیم. ما به خاطر عشق به انقلاب سوسیالیستی ایران و لهذا به رفقا، می‌کوشیم نظریات خود را به‌صراحت بیان داریم.... در یک کلام ما قصد توهین و اسائه‌ی ادب نداریم، ولی درعین‌حال ذره‌ی هم از شدت انتقاد خود نخواهیم کاست. و به تفاهم رفقا امیدواریم.»<sup>۱</sup>

در مقام مقایسه، سخیف‌ترین زبان سیاسی دوره‌ی قبل از انقلاب از آن مجاهدین مارکسیست‌شده بود. آن‌ها را باید صاحب سبک ویژه‌ی از «مبارزه‌ی ایدئولوژیک» در درون جنبش ایران دانست: استالینیسیم دیش در مبارزه‌ی خونین درونی؛ سفسطه، دروغ و لگدپراکنی در مبارزه‌ی بیرونی. در داخل سازمان، بنا بر نوشته‌ی محمدتقی شهرام، «مجموعاً در تمام طول دو سال «مبارزه‌ی ایدئولوژیک»، قریب ۵۰ درصد از کادرها مورد تصفیه قرار گرفته<sup>۱</sup> بودند. در بیرون از سازمان نیز، مجاهدین مارکسیست (یا به توصیف دقیق‌تر: مارکسیست‌شده) نمی‌توانستند نسبت به تنها منتقدان خود در میان جریان‌های چپ یا غیرمذهبی — گروه ستاره و جبهه‌ی ملی خاورمیانه که در برابر کودتای آنان قد علم کرده بودند — جز با دروغ‌گویی، اتهام‌زنی، پشت‌هم‌اندازی، و به‌کارگیری بدترین و زشت‌ترین دشنام‌ها، برخورد کنند.<sup>۲</sup> از کوزه همان برون تراود که در اوست. اما، گروه

→ سوسیالیستی، زمستان ۱۳۵۴، در *استالینیسیم*، دفتر دوم، تبادل نظر در پروسه تجانس

بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی، بهار ۱۳۵۶، صص ۳-۴.

۱. *بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران* (مهرماه ۱۳۵۴، نوشته محمدتقی شهرام. چاپ سوم، آذر ماه ۱۳۵۵، ص ۱۸).

۲. مجاهدین مارکسیست‌شده، با تصوری کودکانه، گروه ستاره و جبهه‌ی ملی خاورمیانه را رقیب خود در منطقه می‌پنداشتند و موفقیت آنان در فعالیت‌ها را ناشی از مودی‌گری‌شان! مجاهدین مارکسیست‌شده در حد امکان می‌کوشیدند بین گروه و فدائیان تفرقه بیاندازند. اختصاص میزان نیرو و توان برای این امر باورنکردنی بود. بخش اعظم کتاب ۳۷۲ صفحه‌ی *مسائل حاد جنبش ما* که به عنوان «دومین شماره‌ی نشریه‌ی ویژه‌ی بحث درون دو سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران» (اسفند ۱۳۵۵)، و تمامی ضمیمه‌ی ۶۴ صفحه‌ی آن که در اردیبهشت ۱۳۵۶ منتشر شد به افشای «مواضع اپورتونیستی و ضدانقلابی جبهه» (به نقل از بخش توضیح ضمیمه) اختصاص داشت. در گفت‌وگوهای بین رهبران سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۵۴ درباره‌ی چگونگی هم‌کاری بین این دو گروه، نماینده‌گان مجاهدین مارکسیست‌شده، به‌ویژه تقی شهرام، چند بار با بیان اطلاعات به‌غایت نادرست و تهمت‌های بی‌اساس به گروه و جبهه‌ی ملی خاورمیانه موضع‌گیری و بدگویی می‌کنند. نگاه کنید به متن کامل نوشتاری *نوارهای گفت‌وگو بین سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران*، از انتشارات چریک‌های فدائی خلق ایران، خرداد ۱۳۹۳.

حتی در مقابل فحاشی‌ها و لیچارگوئی‌های مجاهدین مارکسیست‌شده از حیطة نزاقت در گفتار سیاسی خارج نشد؛ رفتار و اخلاق درونی‌شده‌ی فعالان آنان چنین اجازه‌یی را نمی‌داد.<sup>۱</sup>

باقاطعیت می‌توان گفت در آن دوره، تفکر و نحوه‌ی عمل — بینش و مَنش — مهم بود، و امروز نیز بعد از گذشت نزدیک به نیم قرن از این مباحث کماکان مسئله‌ی بینش و مَنش در تاریخ و سیاست تعیین‌کننده است. آیا چپ ایران از این گذشته درسی آموخته است؟

با این توضیح درباره‌ی سازوکار نظری و چگونگی شکل‌گیری بینش و مَنش انتقادی گروه به گزارش خود از سه وجه مهم تمایزهای این جریان با دیگران ادامه می‌دهیم: برداشت از تئوری انقلاب؛ نقد نظریات انحرافی؛ و تحلیل نظرات سیاسی در آستانه‌ی انقلاب.

## برداشت از تئوری انقلاب

این بخش به توضیح درک و برداشت گروه از مقوله‌ی انقلاب اختصاص دارد. چنان‌چه پیش‌تر آمد، گروه ستاره در بخش نخست نوشته‌ی درباره‌ی انقلاب که در اختیار فدائیان قرار داده بود ماهیت انقلاب اجتماعی ایران را با توجه به حاکمیت سرمایه‌داری در ایران انقلاب سوسیالیستی دانسته بود (شرحی از آن نوشته در فصل ۴ - پروسه‌ی تجانس، در چارچوب بحث با فدائیان آمده است). در سال‌های پس از آن، سه نوشته‌ی دیگر تنظیم شد که در این‌جا به بررسی

آن‌ها می‌پردازیم:

(۱) دفتر مرحله‌ی تدارک انقلابی (تابستان ۱۳۵۶)؛

۱. گروه برخورد‌های مجاهدین مارکسیست‌شده به نیروهای دیگر را این‌گونه ارزیابی کرد: «تداومی است از همان شیوه‌های درون سازمانی به نام مبارزه‌ی سیاسی خارج سازمانی. الفاظی مانند "بی‌پدرمادر - فاشیست، خودفروش..." تنها فحاشی معمولی نیست. قشر خاصی از اجتماع بدین واژه‌ها متوسل می‌شود که از هیچ چیز پروا ندارد، از سقوط بحث به هیچ ورطه‌یی نمی‌هراسد و بحث و جدل را از ناسزاگویی باز نمی‌شناسد. آیا لزومی داشت که افشای ماهیت فدائی خلق و جبهه‌ی ملی و غیره در قالب این الفاظ صورت گیرد؟» (مشکلات و مسائل جنبش، پاییز ۱۳۵۶، ص ۱۸۰).

(۲) رساله‌ی انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک؛

(۳) پلاتفرمی برای شرکت در تدارک انقلاب و ارائه‌ی آلترناتیو چپ.<sup>۱</sup>

در آغاز این بررسی با توضیح نظر گروه در دفتر مرحله‌ی تدارک انقلابی و برشمردن مشخصات این مرحله و تفکیک انقلاب سیاسی از انقلاب اجتماعی به شرح می‌آید. این دفتر در حقیقت متن تکمیل‌شده‌ی نوشته‌ی بود به همین نام که در زمستان ۱۳۵۴ «به منظور مقدمه برای بحث گسترده با سازمان چریک‌های فدائی خلق» (به نقل از مقدمه) تهیه شده بود.

سپس به رساله‌ی انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک می‌پردازیم. متن اولیه‌ی این رساله هم‌زمان با انتشار بیرونی مرحله‌ی تدارک انقلابی (تابستان ۱۳۵۶) برای بحث درونی آماده شده بود و در زمستان ۱۳۵۶ انتشار یافت. این رساله را می‌توان پایه‌ی اصلی نظر گروه درباره‌ی «ماهیت انقلاب اجتماعی ایران» دانست. در این رساله، با تدقیق تعریف از مفهوم انقلاب و انواع آن، نگاه به انقلاب به‌مثابه‌ی «پروسه»<sup>۲</sup>ی تاریخی، رد تئوری انقلاب مرحله‌ئی، نقد نظریه‌ی انقلاب دموکراتیک ملی در دوران معاصر و اهمیت نقش آگاهی در انقلاب اجتماعی سوسیالیستی، درک گروه از مفهوم انقلاب گسترش یافت و شالوده‌های تئوریک این جریان را برای شرکت در انقلاب بنا کرد.

تأثیر این نظریات تئوریک در موضع‌گیری‌های سیاسی گروه را می‌توان در بحبوحه‌ی مبارزات ماه‌های آخر سال ۱۳۵۶ و اوایل سال ۱۳۵۷ دید. گروه به موازات پشتیبانی از جنبش مردمی آن دوره و تحلیل آن به عنوان «انقلاب سیاسی» علیه رهبری ارتجاعی در حال شکل‌گیری آن موضع گرفت و تز لزوم ایجاد «صف مستقل چپ» را در برابر آن مطرح کرد. این تفسیر گروه را از جنبش مردمی در آذر ۱۳۵۶ را در ادبیات آن دوره می‌توان یگانه دانست:

«این جنبش نه حزب است، نه جبهه است و نه هیچ نوع سازمانی است. این یک جنبش است، یک تفاهم مشترک بر اساس درک یک

۱. این عنوان در متن اصلی وجود ندارد و آن را به منظور ارجاع در این کتاب برگزیده‌ایم. متن این پلاتفرم در پیوست ۸ آمده است.

### ضرورت و ضرورت یک درک است.<sup>۱</sup>

در نوشته‌ی سوم، پلاتفرمی برای شرکت در تدارک انقلاب و ارائه‌ی آلترناتیو چپ، گروه با توجه به برداشت بالا به طرح خواست‌های «کلیدی» دموکراتیک در جامعه پرداخت و پلاتفرمی را برای شرکت چپ در تدارک انقلاب با آلترناتیو خود مطرح کرد. (نگاه کنید به متن کامل این پلاتفرم در پیوست ۸). اگر طرح ایجاد آلترناتیو چپ شکل اجرایی به خود می‌گرفت، چپ ایران به احتمال زیاد می‌توانست در انقلاب ۱۳۵۷ از سرنوشت بهتری برخوردار شود.

**مرحله‌ی تدارک انقلابی** در حقیقت تداوم بحثی است که از سال ۱۳۵۲ با نوشته‌ی درباره‌ی انقلاب<sup>۲</sup> و طرح تز «مرحله‌ی دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی» آغاز و با رساله‌ی انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک در سال ۱۳۵۶ تکمیل شد.<sup>۳</sup> نقطه‌ی حرکت مرحله‌ی تدارک انقلابی تبیین چگونگی مناسبات سرمایه‌داری جهانی در مقایسه با قرن نوزده و اوایل قرن بیستم است:

«امروزه سرمایه‌داری به‌طور کامل سیستم حاکم در جهان است، امری که به این کمال و وضوح و همه‌جانگی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ تحقق پذیرفته و هنوز در پیش از انقلاب اکبر و هم‌زمان با آن، در بخش عظیمی از جهان فرماسیون‌های تولیدی ماقبل سرمایه‌داری در بسیاری از جوامع حاکم بود.... در ربع اول و دوم قرن بیستم انقلابات آزادی‌بخش مهم‌ترین حرکت اجتماعی در بخش وسیعی از کره‌ی زمین بود. این انقلابات هنوز مضمون اجتماعی داشت.... به عبارت دیگر

۱. بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ. آذر ۱۳۵۶، گروه اتحاد کمونیستی، ص ۶۷. تأکیدها از متن اصلی است.

۲. پروسه‌ی تجانس، تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی، دفتر اول، گروه اتحاد کمونیستی، بهار ۱۳۵۶، صص ۳۴-۱. برای فشرده‌یی از مباحث ارائه‌شده در آن نگاه کنید به فصل ۴ - پروسه‌ی تجانس.

۳. برای لیست کامل انتشارات گروه / سازمان درباره‌ی بحث مرحله‌ی انقلاب نگاه کنید به فصل ۴ - پروسه‌ی تجانس.

عمدتاً این انقلابات آزادی‌بخش علاوه بر رهایی جوامع از یوغ استعمار کهن، مناسبات عقب‌مانده‌ی ماقبل سرمایه‌داری را در هم نوردید و نوعی مناسبات سرمایه‌داری را حاکم ساخت.» (صص ۵۶-۵)

در نتیجه:

«انقلاب اجتماعی در چنین شرایطی فقط و فقط می‌تواند به معنا و مضمون انقلاب سوسیالیستی، انقلاب جهانی سوسیالیستی، باشد... روشن‌تر بگوییم انقلاب دموکراتیک (به عنوان یک انقلاب کامل و دارای مضمون مستقل و نه به‌مثابه‌ی مرحله‌یی از یک انقلاب) در بهترین حالتش یک انقلاب سیاسی است که مثلاً حکومت سلطنتی استبدادی وابسته را سرنگون می‌سازد و... در شرایط جهانی سرمایه‌داری، انقلاب اجتماعی عصر ما تنها انقلاب سوسیالیستی است.» (صص ۷-۸، تأکید از متن اصلی است).

اما «مرحله‌ی تدارک انقلابی» به چه معناست؟ بنا بر تعریف گروه<sup>۱</sup>، وجود شرایط مادی انقلاب سوسیالیستی (نظام سرمایه‌داری) و هم‌زمان با آن فقدان شرایط عینی و ذهنی انقلاب، جنبش را در موقعیت تدارک قرار می‌دهد:

«مرحله‌ی تدارک انقلابی با مرحله‌ی آماده‌گی شرایط انقلابی اختلافات مهم و اساسی دارد. در حالت اول از مبارزه و اعتراضات وسیع کارگران خبری نیست. نیروهای انقلابی در مراحل ابتدایی رشد بوده و مقدار زیادی از انرژی‌شان لزوماً صرف حفظ خود می‌شود.» (ص ۱۳).

به علاوه:

«تا زمانی که مبارزات توده‌یی متداوم و وسیع، اعتراضات و اعتصابات توده‌یی وسیع وجود ندارد، یعنی زمینه‌ی توده‌یی شدن مبارزات سیاسی

۱. انتشار خارجی مرحله‌ی تدارک انقلابی در تابستان ۱۳۵۶ هم‌زمان با آغاز حرکت‌های اولیه‌ی سیاسی و اجتماعی ضد رژیم بود. با وجود این، نمی‌توان شرایط موجود در ایران آن دوره را «شرایط انقلابی» دانست.



نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی ☆ ۲۳۱

– انقلابی موجود نیست، تا زمانی که پیوند پیشروان با توده‌ی طبقه عملی نشده است، نمی‌توان از وجود شرایط انقلابی سخن گفت، شرایطی که تغییر اساسی نظام حاکم را می‌طلبد.» (ص ۱۹).

آیا در نبود «شرایط انقلابی» می‌توان دست به اسلحه برد؟ گروه در عین دادن پاسخ مثبت به این پرسش، برداشت انحرافی از آن را به نقد می‌کشد:

«اگر... بگویم که انقلابیون صرفاً با عملیات مسلحانه توده‌ها را به مبارزه و به میدان می‌کشند، پرولتاریا را تجهیز می‌کنند و قدرت حاکم را ساقط می‌سازند، این چنین تفکری اگر آواتوریسم محض نباشد، لاقط سرسری گرفتن امر انقلاب است.» (ص ۲۰) (کمانک‌ها {} و تأکیدها در این جا افزوده شده است).

*انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک* را می‌توان عمده‌تاً رساله‌ی متدولوژیک دانست که بحث‌های عنوان شده در *درباره‌ی انقلاب و مرحله‌ی تدارک انقلابی* را تدقیق می‌کند و گسترش می‌دهد. این متن، بعد از توضیح معناهای متفاوت واژه‌ی انقلاب، چند تعریف اولیه از «انقلاب آزادی‌بخش (ضداستعماری)»، «انقلاب سیاسی» و «انقلاب اجتماعی» ارائه می‌کند. انقلاب آزادی‌بخش را «به معنای کل پروسه‌ی» تعریف می‌کند «که طی آن سلطه‌ی مستقیم و جابرانه‌ی یک قدرت (کشور، جامعه) خارجی بر جامعه‌ی دیگر (جامعه‌ی تحت سلطه، مستعمره) از میان می‌رود». (ص ۶). «انقلاب سیاسی» را «پروسه‌ی» می‌داند «که طی آن قدرت حاکمه از قشر یا طبقه‌ی به طبقه یا قشری دیگر (ولو از همان طبقه) منتقل می‌شود ولی تغییرات حاصله در جامعه علی‌رغم تغییر رژیم در محدوده‌ی روابط تولیدی واحدی باقی می‌ماند» (ص ۷). و بالاخره، «انقلاب اجتماعی» را پروسه‌ی می‌داند «که طی آن مناسبات تولیدی – و از آن رو مناسبات اجتماعی در کل – تغییر می‌کند؛ و باز به عبارت بهتر،

۱. *مرحله‌ی تدارک انقلابی* در بخش پایانی، پس از جمع‌بندی نظریات عنوان شده درباره‌ی مرحله‌ی تدارک انقلابی در ۸ مورد (صص ۷-۸۳)، با اشاره‌هایی به بحث «جبهه یا حزب» (صص ۱۰۲-۸۷) که مجاهدین مارکسیست‌شده به دلایل گوناگون علم کرده بودند، می‌پردازد.

هدف انقلاب تغییر اساسی مناسبات تولیدی و اجتماعی است.» (ص ۸)

نکته‌ی مشترک در هر سه تعریف، اشاره به انقلاب هم‌چون پروسه‌ی تاریخی است: «انقلاب (دگرگونی) به‌طور کلی، و انقلاب اجتماعی به‌طور خاص، پروسه‌ی است که آغاز و انجامی دارد.» (ص ۸). این اشاره‌ی ساده را، در ضمن ظاهر بدیهی آن، می‌توان نسبت به نوشته‌های پیشین گروه و دیگران درباره‌ی انقلاب، قدمی به جلو دانست: نگاه به انقلاب از قید صرفِ ارزیابی رویدادها و حوادث آن خارج و از زاویه‌ی تاریخ بلندمدت بررسی شده است. تحلیل انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک از انقلاب اکتبر، به‌مثابه‌ی پروسه‌ی تاریخی، نکته‌ی اخیر را روشن می‌کند:

«انقلاب اکتبر، محقق‌شدن نسبی اهداف پروسه‌ی بود که از مدت‌ها پیش آغاز شده و تا مدت‌ها بعد از آن ادامه یافت. انقلاب اکتبر مکمل انقلاب ۱۹۰۵ بود (که رشد نیروهای مولده وقوع آن را اجتناب‌ناپذیر کرده بود)، مکمل انقلاب فوریه (که عمده‌تاً یک انقلاب سیاسی بود)، انتقال قدرت سیاسی به طبقه‌ی کارگر (اکتبر)، و بالاخره نقطه‌ی آغاز پیدایش روابط تولیدی سوسیالیستی بود.» (ص ۸، تأکیدها از متن اصلی است).

تفکیک‌های پیشنهادی در تعریف از انواع انقلاب‌ها و نگرش به دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی هم‌چون پروسه‌ی درازمدت و تاریخی راه را برای فهم بهتر تحولات اجتماعی و سیاسی هموار می‌کند.

نگاه به انقلاب به عنوان پروسه‌ی تاریخی تنها تحول بارز فکری این رساله در نگرش به مقوله‌ی انقلاب نبود. تحول دیگر تأکید بیش‌تر بر نقش آگاهی سوسیالیستی و تعریف آن هم‌چون علم در انقلاب اجتماعی بود:

«انقلاب سوسیالیستی اولین انقلاب در تاریخ جهان است که پس از انکشاف سرمایه‌داری، بر مبنای آگاهی طبقه‌ی استثمارشونده نسبت به وضع خود و شناخت او از کلیات نظام آینده (دانش سوسیالیستی) و به دست طبقه‌ی استثمارشونده انجام می‌گیرد.... ما با پدیده‌ی

از همه جهت نوین — یک جهش کیفی در خود مفهوم انقلاب — روبه‌رو هستیم. جهش دیالکتیکی، خود را در مفهوم انقلاب نیز نشان می‌دهد... و چه چیزی طبیعی‌تر از این؛ پرولتاریا اولین طبقه‌ی تحت استثمار است که آگاهانه انقلاب می‌کند؛ که می‌داند که چه نمی‌خواهد و می‌داند که چه می‌خواهد. و از این جاست نقش عظیم و استثنایی آگاهی — علم — در انقلاب سوسیالیستی و از این‌جا است این حقیقت که بدون دخالت آگاهی سوسیالیستی، انقلاب سوسیالیستی به وقوع نخواهد پیوست.» (ص ۱۷، تأکیدها از متن اصلی است).

رساله‌ی «انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک طبعاً نظریه‌ی «انقلاب دموکراتیک» — یعنی انقلاب مدّ نظر اکثریت غالب نیروهای چپ ایران را — به چالش کشید. اما، برای این منظور به جای پرداختن به نسخه‌های بدلی وطنی به فرمول معروف لنین، «دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان»، در انقلاب دموکراتیک پرداخت که نیروهای چپ در ایران و در سطح بین‌المللی از آن گرفته‌برداری می‌کردند. رساله‌ی گروه در دوره‌ی که لنین چهره‌ی محبوب و «مقدس» چپ بود به یکی از پرنفوذترین نوشته‌های او «ایراد متدولوژیک» گرفت و فرمول پیشنهادی وی — «دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» — را «تسامح» خواند:

«به‌رحال چنان که گفتیم برای لنین، انقلاب روسیه به صورت انقلاب بورژوادمکراتیک شروع می‌شد... معهداً ما ضروری می‌دانیم که به یک ایراد متدولوژیک از نقطه‌نظر اصطلاحی که لنین به کار برده است اشاره کنیم و آن اصطلاح «دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» و به عبارت دیگر وارد کردن مفهوم دیکتاتوری دو طبقه است. ما همان‌طور که گفتیم به مسئله‌ی ضرورت اتحاد دهقانان و پرولتاریا در روسیه که از طرف لنین مطرح شد اعتقاد داریم و این امر که این اتحاد بر مبنای دموکراتیک (ضد فئودالی) است نیز مورد پذیرش ماست. ولی، اتحاد دموکراتیک را دیکتاتوری دموکراتیک خواندن به نظر ما یک تسامح است. اعمال دیکتاتوری یک طبقه به انهدام نظام کهن

خلاصه نمی‌شود (جنبه‌ی سلبی آن) بل که ایجاد نظامی جدید (جنبه‌ی ایجابی) را هدف دارد.... در این حال باید پرسید چه نظام نوینی است که هم طبقه‌ی دهقان و هم طبقه‌ی کارگر طالب آن است؟... دیکتاتوری دو طبقه غیرممکن است و اطلاق چنین اصطلاحی تسامح است» (صص ۴۷-۸، تأکیدها از ماست)

این ایراد به لنین، که در آن دوره نوعی جسارت تئوریک تلقی می‌شد، نتیجه‌ی مهمی داشت که در ادامه‌ی بحث و هنگام بیان خلاصه‌ی این مطالب این بخش از نوشته، مطرح شده است:

«کمونیست‌ها تحت هیچ شرایطی خر سوارى طبقات دیگر نمی‌شوند و به صورت یدک‌کش و کمک‌کننده‌ی رشد جامعه در جهت خواست طبقات مخالف سوسیالیسم قرار نمی‌گیرند. هیچ‌گاه به صورت شریک کوچک در نمی‌آیند.» (صفحه‌ی ۵۶، تأکید از متن اصلی است).

این تأکید راهنمای عمل سیاسی گروه اتحاد کمونیستی و سپس سازمان وحدت کمونیستی در سال‌های بعد بود، در شکل‌گیری شخصیت مستقل سیاسی گروه / سازمان نقش تعیین‌کننده‌ی داشت و در آن دوره راهنمای محوری بحثِ ضرورت اتحاد نیروهای چپ پیش از ورود به هم‌کاری با نیروهای سیاسی دیگر بود.

پایه‌ی نوشته‌ی سوم یعنی پلاتفرمی برای شرکت در تدارک انقلاب و ارائه‌ی آلترناتیو چپ، که در دفتر بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ (آذر ۱۳۵۶) منتشر شد بر همین نتیجه‌گیری قرار داشت. این نوشته در صفحه‌های بعد در بخش «نظریات گروه در آستانه‌ی انقلاب» بررسی خواهد شد.

## نقد نظریات انحرافی

در جو استالینی و غیردموکراتیک اپوزیسیون چپ در سال‌های پیش و پس از انقلاب، گروه اتحاد کمونیستی و سپس سازمان وحدت کمونیستی، شاخص‌ترین

جریان فعال در صحنه‌ی سیاسی ایران بود که خود را ضدمائوئیسم، ضداستالینیسم و ضدتروتسکیسم می‌دانست. طبعاً با توجه به این‌که اکثریت غالب جریان‌های سیاسی چپ پیرو استالینیسم و مائوئیسم بودند و تروتسکیست‌ها بسیار کم‌تأثیر، وجه اصلی مبارزه‌ی نظری گروه اتحاد کمونیستی و سپس سازمان وحدت کمونیستی بر دو گرایش اول متمرکز شده بود. درعین‌حال، و به هنگام ضرورت، انحراف‌های گرایش‌های تروتسکیستی در بوته‌ی نقد قرار می‌گرفت.<sup>۱</sup> سازمان وحدت کمونیستی به خاطر این مواضع غیرسستی و غیراردوگاهی در فعالیت‌های روزمره‌ی سیاسی با فشارها و تنگناهای غیرقابل‌انتظار مواجه می‌شد. پس از بهمن ۵۷، در «بهار آزادی» بسیاری از چاپ‌خانه‌ها در تهران به دلیل حمایت از دیگر نیروهای چپ و بدگویی مستقیم این جریان‌ها از چاپ پوستره‌های سازمان و هفته‌نامه‌ی *رهائی* خودداری می‌کردند و بساط فروش نشریات سازمانی گاه مورد حمله قرار گرفت!<sup>۲</sup> «تفکر اردوگاهی» بی‌اغراق و بی‌روس جنبش چپ در ایران بود و راه را برای نفوذ انواع و اقسام انحراف‌های ممکن فراهم می‌ساخت. مبارزه‌ی آگاهانه‌ی گروه علیه این تفکر در تمامیت آن و کوشش برای شکل‌دادن به یک بینش و مَبَس مستقل، آزاداندیش، و

۱. توجه به نقد تروتسکیسم، پیش از انقلاب به عنوان بخشی از کوشش گروه در پرداختن به نظریات انحرافی آغاز شده بود. در ادامه‌ی این کوشش‌ها بود که سازمان در زمستان ۱۳۵۸ کتابچه‌ی «تروتسکیسم، سَفَط دیالکتیک لنینی» و سپس در چند مورد مشخص نقدهایی را در نشریه‌ی *رهائی* دوره‌ی دوم منتشر کرد. برای نمونه، یکی از این موارد نقد درخواست حزب کارگران سوسیالیست وابسته به انترناسیونال چهارم از جمهوری اسلامی برای تامین سلاح و آموزش نظامی بود. این حزب در بیانیه‌ی خود نوشته بود:

«ما از دولت جمهوری اسلامی می‌خواهیم که ما را مسلح کند. ما از ارتش و سپاه پاسداران می‌خواهیم که به همه‌ی ما آموزش نظامی دهند تا بتوانیم از طریق شوراها خود به دفاع از انقلاب برخیزیم!... کلیه‌ی کسانی که در میان ما به رهبری امام خمینی اعتقاد دارند باید بخواهند: ای رهبر خمینی، ما را مسلح کن!» (به‌نقل از هفته‌نامه‌ی *رهائی*، شماره‌ی ۵۰، ۲۹ مهر ۱۳۵۹).

۲. از جمله، در پی انتشار مقاله‌ی «فدائیان خلق: پیروان نوین خط امام» در هفته‌نامه‌ی *رهائی* شماره‌ی ۱۵ (۲۷ آذر ۱۳۵۸)، مهاجمان به چندین بساط فروش کتاب و نشریه در جلوی دانشگاه تهران حمله و نشریه‌ی *رهائی* را پاره کردند.

رادیکال، یکی از وجوه تمایز این جریان با دیگر نیروهای چپ ایران بود. گروه در جدل‌های پیش از انقلاب با فدائیان و مجاهدین مارکسیست‌شده درباره‌ی استالین و استالینیسیم، به‌ویژه در اواخر دوره‌ی هم‌کاری‌ها، عملاً توجه خود را بر نقد تصفیه‌های مرگ‌بار تشکیلاتی در بحث با مجاهدین و دفاع از دموکراسی درون‌سازمانی با فدائیان متمرکز کرده بود، اما دامنه‌ی بحث بسیار فراتر از آن بود. این فرایند درک از تاریخ، آزادی و نقش طبقات در مبارزه‌ی سیاسی، مبحث جبر و چندوچون انتخاب فردی و جمعی در بحران‌های سیاسی و نظری را نیز در بر می‌گرفت و در دوره‌ی دوم نشریه‌ی رهائی با شدت و حدت بیش‌تری دنبال شد.

این سری از بحث‌ها با مباحثه‌ی داخلی در پروسه‌ی تجانس با سچفخا درباره‌ی استالینیسیم آغاز شده بود. نقد گروه به تحولات درونی مجاهدین مارکسیست‌شده گام جدیدی در مبارزه با تصفیه‌های استالینی خونین در درون این جریان و تأثیر مخرب آن بر فضای سیاسی ایران بود. گروه ستاره/اتحاد کمونیستی تنها جریانی در جنبش چپ بود که در مقابل این یکه‌تازی تمام‌قد ایستاد و با انتشار دو کتابچه و یک کتاب در کم‌تر از یک سال به نقد آن نشست: *پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران* (آبان ۱۳۵۵، نوامبر ۱۹۷۶)؛ *مسائل حاد مجاهدین! یا مسائل حاد جنبش* (اردیبهشت ۱۳۵۶)؛ و کتاب *مشکلات و مسائل جنبش* (پاییز ۱۳۵۶).<sup>۱</sup> در مقدمه‌ی کتاب اخیر (ص ۸) با ارجاع به نامه‌ی جبهه‌ی ملی خاورمیانه به تاریخ اوت ۱۹۷۵، یعنی چندی بعد از آن که مجاهدین مارکسیست‌شده رسماً جبهه‌ی ملی خاورمیانه را از رویدادهای درونی خود مطلع کردند و چند

۱. *پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران* (زمستان ۱۳۵۵) را سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور با این توضیح منتشر کرد: «بررسی کنونی تحلیلی است که توسط یک گروه مارکسیست - لنینیستی که بخشی از فعالیت خود را در درون سازمان‌های جبهه‌ی ملی انجام می‌دهد، در اختیار ما قرار داده شده است.» *مسائل حاد مجاهدین! یا «مسائل حاد جنبش ما»* (اردیبهشت ۱۳۵۶) را سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) به عنوان ضمیمه‌ی *باختر امروز* منتشر کرد. کتاب *مشکلات و مسائل جنبش* (پاییز ۱۳۵۶) از انتشارات گروه اتحاد کمونیستی است.

نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی ☆ ۲۳۷

روزی پیش از انتشار *بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران* (مهرماه ۱۳۵۴، نوشته‌ی محمدتقی شهرام)، خطاب به مجاهدین مارکسیست‌شده آمده است:

«همان‌طور که قبلاً پیش‌بینی می‌کردیم و نگرانی خود را در اولین نامه به سازمان مجاهدین (که در همین مجموعه چاپ می‌شود) آورده‌ایم، عکس‌العمل اقدام مجاهدین و روش آن‌ها در مقابل مجاهدین مذهبی موجب تشدید موج آنتی‌کمونیستی در ایران شده است و این امر در نقاطی که نسبتاً مبارزه شدید بوده است موجب ایجاد جناح‌بندی‌های متخاصم کمونیستی و مذهبی شده است. وضع در دانشگاه‌ها و زندان‌ها و بازار از این نظر رقت‌انگیز است و طبیعی است که رژیم منغور پهلوی نیز به آن دامن می‌زند. علاوه بر آن عده‌یی از افراد صاحب‌وجهه که در گذشته از مجاهدین حمایت می‌کردند به موضع‌گیری‌های شدید ضد کمونیستی کشانده شده‌اند به طوری که فحش به کمونیسم و مارکسیسم یکی از وجوه تشخص این‌ها شده است.»

فقدان موضع‌گیری روشن و نقادانه‌ی عموم نیروهای چپ ایران، و از جمله فدائیان خلق، علیه اقدامات سکتاریستی مجاهدین و سکوت درباره‌ی آن و تأیید صریح شماری از نیروهای دیگر به‌ویژه در خارج از ایران فاجعه‌آمیز بود. در نوشته‌ی *درباره‌ی انقلاب*، نظریات اولیه‌ی گروه درباره‌ی چین، شوروی و برخی از مهم‌ترین «کشورهای سوسیالیستی» و نقد به دریافت‌های استالینی به شکلی فشرده بیان شده بود.<sup>۱</sup> با پاسخ فدائیان با عنوان *ملاحظات درباره‌ی «درباره‌ی انقلاب»* (بهار ۱۳۵۳) به این نوشته، بحث گروه با فدائیان ادامه یافت. در جریان این مجادله‌ها و گسترش هم‌کاری‌ها — که دامنه‌ی آن‌ها در

۱. در *درباره‌ی انقلاب در بخش «نظریاتی درباره‌ی کشورهای سوسیالیستی»* (صص ۲۹-۳۲) که در *پروسه‌ی تجانس*، تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دقتر اول، بهار ۱۳۵۶) تجدید چاپ شده، اشاره‌هایی بسیار روشن درباره‌ی تأثیرات منفی کیش شخصیت در پروسه‌ی ساختن سوسیالیسم در شوروی و چین وجود دارد. نگاه کنید به فصل ۴ - *پروسه‌ی تجانس*.

زمینه‌های فکری و عملی در جنبش نوین چپ ایران بی‌سابقه بود<sup>۱</sup> — برای هر دو جریان کم‌وبیش روشن شد که اختلاف در زمینه‌های نظری پردامنه است. به‌ویژه این‌که در گرماگرم این بحث‌های درونی، و با توجه به آگاهی فدائیان از مواضع و حساسیت‌های اعلام‌شده‌ی گروه، ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق، ناگهان و بدون هیچ دلیل روشنی مقاله‌ی «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و انقلاب ما» را منتشر کرد (نبرد خلق، شماره‌ی ۲، فروردین ۱۳۵۳، صص ۳۸-۴۴). فدائیان در این نوشته‌ی کم‌مایه و شعاری که حمید مؤمنی مؤلف آن بود، اندیشه‌ی مائو را «بیان خلاق مارکسیزم - لنینیسم عصر ما» دانسته و می‌گویند: «کوتاه‌سخن این‌که ما مائو تسه‌دون را هم‌چون یک مارکسیست - لنینیست کبیر می‌شناسیم که صداقت آمیخته به نبوغش او را به سخن‌گوی انقلاب چین تبدیل کرده است.» سپس به خود امتیاز می‌دهند که «... ما... عصاره‌ی اندیشه‌ی مائو تسه‌دون را درک کردیم» و در تأیید روش برخورد خود به مارکسیسم بلافاصله برای محکم کاری نقل‌قولی طولانی نیز از «استالین رهبر کبیر پرولتاریا» (ص ۴۲) می‌آورند. البته، در کتاب مسعود احمدزاده نیز اشاره‌هایی در دفاع از اندیشه‌ی مائو یافت می‌شود، اما او از نظر بینشی نه مائوئیست بود و نه استالینیست. انتشار مقاله‌ی «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و انقلاب ما» تقریباً هم‌زمان با ارسال نوشته‌ی درونی فدائیان با عنوان ملاحظاتی درباره‌ی «درباره‌ی انقلاب» (بهار ۵۳) درحقیقت پاسخی به نظریات گروه بود.

طبیعی بود که به دنبال انتشار مقاله‌ی نبرد خلق، رفقای گروه ستاره واکنش نشان دهند و برخورد به مسئله‌ی استالین و استالینیسم و نقد اندیشه‌ی مائو تسه‌دون را در دستور کار خود بگذارند. توضیح فشرده‌ی از این نظریات در پی می‌آید.

۱. در صفحات پیشین این نوشته شمه‌ی از این هم‌کاری‌ها را بر شمردیم. اما اشاره‌ی کوتاه زیر از سرمقاله‌ی نبرد خلق شماره ۷ در خرداد ۱۳۵۵، که ظاهراً آخرین نوشته‌ی رفیق حمید اشرف است، خالی از فایده نیست:

«هم‌چنین یاری‌های صادقانه و مصممانه‌ی گروه‌های مارکسیستی پیشرو در خارج از کشور امکانات قابل‌ملاحظه‌ی در اختیار جنبش مسلحانه ایران نهاده است که رادپوهای حامی جنبش و فعالیت‌های پیگیر آن‌ها نمونه‌ی بارز این یاری‌ها بوده است.» (ص ۱۱).



## ۱. استالینیسیم

گروه در مقدمه‌ی *استالینیسیم*، تبادل نظر در پروسه‌ی تجانس بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی، دفتر دوم (بهار ۱۳۵۶)، به هنگام توضیح ترتیب و چگونگی انتشار چهار نوشته‌ی این مجموعه (دو مقاله از فدائیان و دو مقاله از گروه) دلیل آغاز این بحث را «ابراز رفقا در نبرد خلق شماره‌ی ۲ (استالین آموزگار کبیر پرولتاریا)» (ص ۱) دانسته و درباره‌ی دو نوشته‌ی گروه در این مجموعه نوشت:

«آنچه در این رسالات مورد توجه ما بوده است و آنچه که مهم‌ترین عامل انقطاع پروسه‌ی تجانس و ادغام بوده مسئله‌ی اختلاف بینشی ما و رفقا است. و بدین جهت برای ما مبارزه با این مسائل بینشی بسیار بیش‌تر اهمیت داشت تا ارزیابی نص نوشته‌های استالین و اعمال او. استالینیزم هدف بود و نه صرفاً استالین.» (ص ۲).<sup>۱</sup>

۱. گروه در آغاز دومین و آخرین مقاله‌ی خود در این مجموعه، «کماندار و اهل خرد، یا نقدی بر استالینیسیم و مسئله‌ی بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی» (زمستان ۱۳۵۴)، به دو نکته‌ی به‌ظاهر کم‌اهمیت که در پایین آمده اشاره کرد. این اشاره‌ها در بحثی که اساس آن توضیح و نقد جلوه‌های مَنیش و بینش استالینی بود، هم روشنگر عمل کرد استالینی فدائیان در زندگی روزمره‌ی سیاسی بود و هم به بخشی از پرسش ما درباره‌ی شأن نزول مقاله‌هایی در دفاع از اندیشه‌ی مائو و استالین پاسخ می‌داد. جا دارد که این متن را به‌رغم طولانی‌بودن نسبی آن در این‌جا نقل کنیم. در صفحه‌ی ۴ این مقاله (شماره‌ی صفحه‌های هر مقاله از ۱ آغاز می‌شد) آمده بود:

«بدو لازم است یک اشتباه رفقا در مورد مقاله‌ی بی را که قبلاً ارسال داشته‌ایم اصلاح کنیم. رفقا در "مجموعه" (مراد نشریه‌ی داخلی است) اشاره کرده‌اند که نوشته‌ی ما در نقد نوشته‌ی رفقا "استالینیزم و مسئله‌ی بوروکراسی در جامعه‌ی سوسیالیستی" نگاشته شده است. این مسئله درست نیست. ما سؤالات خود را پس از دریافت نبرد خلق شماره‌ی ۲ که در آن عبارت "استالین آموزگار پرولتاریا" آمده بود، و به عنوان استفسار و نه نقد، از رفقا نوشتیم و در مقدمه‌ی همان سؤالات نوشتیم که آن‌ها بر اساس مطلب نبرد خلق شماره‌ی ۲ تهیه شده است و مقاله‌ی استالینیزم را بعد از نگارش سؤالات دریافت کرده‌ایم و معیناً آن را فقط دستکاری کرده‌ایم. تذکر این ←

گروه سپس با اشاره به نوشته‌ی فدائیان «جواب به خطوطی در طرح مسئله استالین» (بهار ۵۴) به بررسی برخی از مسائل بینشی فدائیان — یا به بیان دقیق‌تر: استالینسم آنان — پرداخت:

### چگونگی ارزیابی از حقیقت

«...رفقا تمام تحریفات استالین را کلاً و مطلقاً به عنوان فاکت پذیرفته‌اند. نه تنها تمام آمار و ارقامی که رفقا اشاره می‌کنند ساخته و پرداخته‌ی استالین و استالینیست‌ها و رونویسی نوشته‌های آن‌هاست، بل که حتی در مورد سابقه‌ی “درخشان” او به اتوبیوگرافی او استناد می‌کنند.» (ص ۶)

### قدرت و حقیقت

قدرت برای حفظ خود، حقیقت را مخدوش می‌کند. هیچ جریان ضداتوریته و ضدقدرت نمی‌تواند این نکته را نادیده بگیرد:

«رفقای عزیز، شما که با سیستم ترور و وحشت آشنا هستید، شما که می‌دانید پاره‌یی از محکومین به مرگ برای براءت خود حاضر به همه‌نوع “اعتراف” هستند. شما که خود معترفید استالین “در مبارزه به خاطر تصفیه‌ی عناصر ضدانقلابی به اشتباه افراط می‌کرده” و “برخی از اشخاص بی‌گناه را اشتبهاً محکوم می‌ساخت” چه‌گونه می‌توانید بگویید کامنف، زینویف و بوخارین به قتل کیروف “اعتراف” کردند؟ آیا شما توبه‌نامه‌ی بوخارین را مرور کرده‌اید؟ شما وجدان خود را

→ نکته از این نظر ضروری بود که رفقا در نشریه‌ی داخلی خود استفسارات ما را علی‌رغم توضیحی که همان زمان داده بودیم “نقد بر استالینیزم...” از جانب ما تلقی کرده‌اند... ترکیب مجموعه نیز حاکی از یک برخورد غیردموکراتیک به تفاوت نظرهای درون جنبش کمونیستی است. استفسارات ما در لابه‌لای دو مقاله از رفقا، که یکی زمینه‌ساز و دیگری کوبنده است، ساندویچ شده... این روش به‌شدت غیردموکراتیک که مقابله‌ی نظرها را به صورت مقابله‌ی نظر «اتوریته» و نظر «منحرفین» درمی‌آورد درست آن چیزی است که در متن مقاله به آن توجه خواهد شد. این خود یکی از اصول آن چیزی است که ما استالینیزم می‌نامیم.»

نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی ☆ ۲۴۱

به قضاوت بگیرید و به ما بگویید که آیا چنین توبه‌نامه‌یی را بجز در زیر شکنجه و یا تهدید به مرگ می‌توان از کسی گرفت؟ و حال شما به عنوان "سند" به آن توسل می‌جوئید؟» (ص ۸)

## نقش شخصیت در تاریخ

در تحلیل از استالین و اقدام‌های وی بحث چگونگی درک از "نقش شخصیت" اجتناب‌ناپذیر است. چه‌گونه می‌توان به توضیح جای‌گاه استالین در انقلاب روسیه و پی‌آمدهای آن پرداخت؟ این پرسش درباره‌ی نقش شخصیت "آموزگار کبیر پرولتاریا" در جدل گروه ستاره با فدائیان دارای جنبه‌های تئوریک و تاریخی است.

## جنبه‌ی تئوریک

نقش تاریخ، دیالکتیک انسان و تاریخ:

«... رفقا خود با مکانیکی کردن نقش تاریخ، درحقیقت آن را به صورت یک ذات باریتعالی و ثابت و لاینغیر درمی‌آورند. در نوشته‌ی رفقا حتی کوچک‌ترین اثری از رابطه‌ی متقابل کل و جزء، یعنی تأثیر متقابل شخصیت (جزء) بر تاریخ (کل) به‌کلی نادیده انگاشته شده است. رفقا امور {رابطه‌ی فرد و تاریخ} را به‌طور مکانیکی به چاقوی مداد تیزکن تشبیه کرده‌اند که رابطه‌ی آن با مداد دقیقاً مکانیکی است، یعنی نه بر پایه‌ی پیوند ارگانیک و نیروی محرکه‌ی درونی این پیوند، بل که بر پایه‌ی یک نیروی خارجی (مثلاً دست انسان) است که آن دو را به جان یک‌دیگر می‌اندازد. مداد و مدادتراش رابطه‌ی ارگانیک با هم ندارند، یکی کل و یکی جزء نیست، نیروی محرکه‌ی درونی ندارند، رابطه‌ی آن‌ها دیالکتیکی نیست، مکانیکی است. رفقا گویی که دیالکتیک چیزی است که می‌شود به‌سهولت از آن گذشت، با یک تشبیه بسیار ساده و بسیار نادرست، رابطه‌ی انسان و تاریخ را به مداد و مدادتراش تشبیه می‌کنند! نه‌خیر رفقا این‌طور نیست.

تاریخ از طریق انسان محقق می‌شود و انسان از طریق تاریخ. تاریخ را چیزی جز انسان — همین شخصیت، همین توده — نمی‌سازد. تاریخ همان‌قدر شخصیت را می‌سازد که شخصیت (انسان) تاریخ را. تاریخ کمان‌داری نیست که تیر می‌اندازد. تاریخ تیر نمی‌اندازد. تاریخ خود ساخته می‌شود. محتوای تاریخ، انسان‌ها، تاریخ را می‌سازند. انسان‌ها تیر نیستند که کمان‌داری آن‌ها را پرتاب کرده باشد. آن‌ها کمان‌دار را می‌سازند. رفقا به این رابطه‌ی دیالکتیکی ابدأ توجهی نداشته‌اند، از این جنبه‌ی خاص مانند قَدَریون مذهبی برخوردار کرده‌اند.» (صص ۱۲-۱۱، تأکیدها از متن اصلی است و کمانک‌های {} توضیحی در این جا افزوده شده است.)

### جنبه‌ی تاریخی (استالین و تاریخ)

آیا استالین را می‌توان مجری خواست تاریخ دانست؟

«رفقا می‌گویند اگر تاریخ به استالین احتیاج داشته باشد شخصی را با همان «سجایا» پیدا می‌کند. ابدأ چنین نیست. اولاً تاریخ کسی را «پیدا» نمی‌کند. بل که کسی در نتیجه‌ی یک روند و رابطه خود می‌شود (به واقعیت درمی‌آید). ثانیاً چنین خودشده‌یی باید دارای عمل‌کرد تاریخی استالین باشد و نه «سجایای» استالین! اگر لنین قبل

۱. حیف است که خواننده‌ی کنج‌کاو را از خواندن اصل این بخش از نوشته‌ی «عمیقاً فلسفی» رفقای فدائی محروم کنیم:

«پس تأثیر سجایای فردی یک رهبر بر تاریخ، خود جزء قانون‌مندی تاریخ است. اگر استالین نبود، تاریخ می‌توانست برای سرکوب خرده‌بورژوازی نیرومند روسیه و برای مقابله با اژدهای زخم‌خورده‌ی امپریالیزم هزارها استالین دیگر از گوشه‌وکنار جامعه پیدا کند و یا از میان رهبران موجود خود تربیت نماید. پس نقش شخصیت استالین را در تاریخ چنین باید توجیه کرد:

۱- سجایای شخصی استالین نمی‌توانسته نقش قاطع و تعیین‌کننده‌یی در تاریخ سی‌ساله‌ی سوسیالیسم در شوروی داشته باشد ولی بر این دوره تأثیر قابل‌توجه داشته است. ←

نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی ☆ ۲۴۳

از آوریل ۱۹۱۷ «آجر به سرش می‌افتاد» و کشته می‌شد آیا باز هم جریان انقلاب به همین صورتی که واقع شد، واقع می‌شد؟ طبیعی است که چنین نیست. تاریخ که موتور بی‌جانی نیست که ساعتش را کسانی جز انسان‌ها در خارج از جامعه تنظیم کرده باشند که وقتی به حرکت افتاد کار تمام می‌شود و یک‌سری نتایج قابل‌پیش‌بینی می‌دهد.» (ص ۱۴، تأکیدها از متن اصلی است.)

## تاریخ و رهبری

آیا رهبری استالین اجتناب‌پذیر بود؟

«... وقتی رفقا به مسئله‌ی جانشینی استالین می‌رسند انواع و اقسام دلایل شگفتی آور می‌آورند که هیچ‌کس دیگری بجز استالین برای رهبری حزب وجود نداشت: رفقا می‌گویند «واقعیت این است که چه در آن زمان (زمان بیماری لنین) و چه سال‌ها بعد، تا زمانی که استالین زنده بود، هیچ‌کس دیگری بجز او نمی‌توانست به رهبری حزب و دولت برسد!» عجباً تا استالین زنده بود هیچ‌کس دیگری را تاریخ نمی‌توانست پیدا کند.»

ولی، بلافاصله می‌خوانیم:

«اگر استالین هم مثلاً در یک حادثه‌ی راننده‌گی کشته می‌شد، طبعاً

→ ۲- تأثیر سجایای شخصی استالین بر دوره‌ی سی‌ساله‌ی سوسیالیسم در شوروی، خواست مشخص و دقیق قانون‌مندی تاریخ است. وقتی که ما برای تراشیدن مدادمان چاقوی تیزی پیدا می‌کنیم، در این‌جا نقش تعیین‌کننده را در خوب تراشیده‌شدن مداد، خواست مشخص ما داشته است. به‌ویژه اگر تصمیم ما برای خوب‌تراشیده‌شدن مداد قاطع باشد و امکانات‌مان برای تهیه‌ی چاقوهای مختلف نیز زیاد باشد.» (از مقاله‌ی «جواب به خطوطی در طرح مسئله استالین»، نوشته‌ی سازمان چریک‌های فدائی خلق، بهار ۵۴، صص ۲۹-۳۰، در استالین‌سیسم، دفتر دوم، تبادل نظر در پروسه‌ی تجانس بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی، بهار ۱۳۵۶).

جامعه‌ی شوروی قادر بود که استالین دیگری... پیدا کند.... {حیرت‌آور است اما در این تحلیل "عمیق"} اراده‌ی جامعه شوروی در گرو حادثه‌ی راننده‌گی و مرگ استالین قرار داده می‌شود. اگر تصادف نمی‌شد هیچ‌کس دیگری نمی‌توانست به خوبی استالین پیدا شود. اگر تصادف می‌شد بلافاصله کسی با همان "سجایای" استالین پیدا می‌شد! (ص ۲۴، تأکیدها و نقطه چین‌ها از متن اصلی است. کمانک‌ها در این جا افزوده شده است.)

با وجود تمایلات قدرت‌طلبانه در رهبری سازمان فدائیان، و این آشفته‌فکری ناشی از حاکمیت مَنش قدرت‌گرا همراه با ضعف تئوریک نباید چندان متعجب شد که چرا این سازمان دچار نوسانات پی‌درپی درونی بود و زندگی پرفرازو - نشیبی را با جهت‌گیری‌های گوناگون و حتی در مواردی ظاهراً متفاوت و متضاد پشت سر گذاشت: رهبری مائوئیستی - استالینیستی سال‌های ۵۳ تا ۵۴ حمید اشرف / مؤمنی در سال‌های ۵۴ تا ۵۵ و به‌ویژه پس از کشته‌شدن مؤمنی در سال ۵۴، به‌سرعت مائوئیسم را کنار گذاشت و تبدیل به رهبری حمید اشرف / ارمغانی با گرایش‌های استالینیستی و پذیرش نظریات جزنی و گرایش به حزب توده شد. این روند پس از ضربه‌های سال ۵۵ و تأثیر روبه‌گسترش توده‌نیسم، پآگیری «گروه منشعب» و قرارگرفتن بسیاری از اعضای گروه ارمغانی در رهبری بیش‌ازپیش تقویت شد. در بینش و مَنش اقتدارگرا، تحولاتی از این دست ممکن است، چراکه تغییر بیش از آن‌که ناشی از تحول کیفی و نشانی از تکامل باشد، ظاهری است: گفتمان قدرت‌گرا می‌تواند خود را در اشکال نوین با اوضاع جدید منطبق کند.

## ۲. مائوئیسم

گروه با انتشار اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و سیاست خارجی چین (تابستان ۱۳۵۶)<sup>۱</sup> به نقد مائوئیسم نشست. مقاله‌ی سوم این مجموعه، «اندیشه‌ی مائو

۱. اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و سیاست خارجی چین، تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی، دفتر سوم. گروه اتحاد کمونیستی، تابستان ۱۳۵۶. ←

نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی ☆ ۲۴۵

تسه‌دون: مارکسیسم - لنینیسم عصر ما؟»، درحقیقت پاسخی است به ادعای عنوان‌شده در مقاله‌ی نبرد خلق شماره ۲. در این نوشته‌ی گروه تکیه‌ی اصلی بر نقد تئوری «دولت دموکراتیک خلق» مائو است و در گزارش کنونی تأکید بر این نوشته قرار دارد.

این نوشته با رد نظریه‌ی «دولت تمام‌خلقی» مائو، ماهیت دیکتاتوری را در وجود قدرت سیاسی طبقات دانست:

«دیکتاتوری دمکراتیک خلق چیزی نیست جز دیکتاتوری مشترک چند طبقه، طبقات ضدامپریالیستی و ضدفئودالی، طبقات انقلابی و به عبارت دیگر اعمال دیکتاتوری مختلط» (ص ۱۸).

به عبارت دیگر اندیشه‌ی مائو تسه‌دون نه تنها «بیان خلاق مارکسیزم - لنینیسم عصر ما» نیست، بل که «اندیشه‌ی درهم، اکلکتیسم خرده‌بورژوازی و پراگماتیسم لیبرالی است.» (ص ۶۶). این نقد «علت انحرافات مائو تسه‌دون» (ص ۲۳) را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«اختلاط مقولات، سردرگمی‌ها، تناقض‌گوئی‌ها در اثر جمهوری دموکراتیک خلق مائو، از برداشت غیرمارکسیستی او در زمینه‌ی تحلیل طبقاتی از جامعه و فهم سطحی او در زمینه‌ی فلسفه و متدولوژی مارکسیسم سرچشمه می‌گیرد.» (صص ۴-۲۳)

این نوشته سطحی‌بودن فهم مائو از فلسفه را با ارزیابی دریافت او از مقوله‌ی

→ این مجموعه دربرگیرنده‌ی سه مقاله است. مقاله‌ی اول، «گرایش به راست در سیاست خارجی چین» را در آبان ۱۳۵۳ رفقای سازمان چریک‌های فدائی خلق (حمید مومنی) نوشتند و در اختیار گروه قرار گرفت. نوشته‌ی دوم، نقد گروه بر این نوشته است. نوشته‌ی سوم نقدی است که پس از انتشار مقاله‌ی «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و انقلاب ما» در نبرد خلق شماره ۲ در فروردین ۱۳۵۳، به کوشش رفیق کامبیز روستا تهیه شد و عنوان آن «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون: مارکسیسم - لنینیسم عصر ما» است. در این مقاله‌ی گروه نظری عنوان شده که می‌توان آن را مقدمه‌ی برای گسترش طرحی در دفاع از دموکراسی شورایی در برابر دموکراسی بورژوازی دانست. (صص ۳-۷۲).

تضاد، یکی از بنیادی‌ترین مقوله‌های اندیشه‌ی مائو تسه‌دون، روشن‌تر کرد. تضاد طبقاتی در اندیشه‌ی مائو نه «بر اساس قرارگاه هر طبقه در پروسه‌ی تولید و روابط آن با وسائل تولید» (ص ۲۴)، بل که بر حسب صف‌بندی در سیاست تعیین شده بود:

«مائو تسه‌دون دو نوع تضاد می‌شناسد که از نظر ماهوی با یک‌دیگر متفاوتند و آن تضاد با دشمن و تضاد میان خلق است.» (ص ۲۴).

این برداشت با افزودن نقل‌قولی از مقاله‌ی مائو «درباره‌ی حل صحیح تضادهای درون خلق» در چهار رساله‌ی فلسفی (چاپ پکن، ۱۹۶۷، ص ۱۹۸) تأیید شد:

«تضادهای بین ما و دشمن تضادهای آنتاگونیستی‌اند. در میان صفوف خلق، تضادهای بین زحمت‌کشان غیرآنتاگونیستی هستند. حال آن‌که تضادهای بین طبقات استثمارشونده و طبقات استثمارکننده علاوه بر جنبه‌های آنتاگونیستی دارای جنبه‌های غیرآنتاگونیستی نیز می‌باشند...» (ص ۲۵، تأکید از گروه اتحاد کمونیستی است).

این مقاله تناقض «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون» را با اندیشه‌ی مارکس نشان می‌دهد و اضافه می‌کند که وجود این تناقض «صرف‌نظر از پراگماتیسم» مائو «... از برداشت فلسفی او از مقوله‌ی تضاد دیالکتیکی منشأ می‌گیرد.» (ص ۳۳). مائو در مهم‌ترین مقاله‌ی فلسفی خود «درباره‌ی تضاد» (چهار رساله‌ی فلسفی، پکن، ۱۹۶۷، ص ۹۵) با قراردادن «تضاد منطقی و دیالکتیکی» در یک رده، نوعی «دیالکتیک ایده‌آلیستی» ارائه کرده بود که درحقیقت چیزی جز ساده‌کردن مقولات اجتماعی و تاریخی و هموارکردن راه برای ابداع و پیشبرد سیاست‌های پراگماتیستی، در صورت لزوم، نبود:

«بدون زندگی مرگ نیست، بدون مرگ زندگی نیست، بدون بالا پایین نیست، بدون پایین بالا نیست. بدون بدبختی نیک‌بختی نیست، بدون نیک‌بختی، بدبختی. بدون آسانی مشکل نیست، بدون مشکل آسانی نیست. بدون بورژوازی پرولتاریا نیست، بدون پرولتاریا



بورژوازی نیست...» (ص ۳۳. تأکید از مقاله‌ی گروه اتحاد کمونیستی).

مقاله‌ی «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون: مارکسیسم - لنینیسم عصر ما؟» نتیجه می‌گیرد:

«ما سعی کردیم در بخش‌های اساسی «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون» نشان دهیم که این اندیشه چون انقلابی است لزوماً نباید مارکسیستی باشد و با مارکسیسم تناقضات عمیق و اساسی دارد. چه در مقولات ماتریالیسم تاریخی و نبرد میان طبقات و مسئله‌ی دولت و چه در زمینه‌ی مقولات ماتریالیسم دیالکتیک. باشهامت می‌توان گفت که «اندیشه» نه تنها مارکسیسم - لنینیسم عصر ما نیست بل که شباهتی به آن ندارد. «اندیشه» با تحلیل‌های خود افق روشن را تاریک می‌سازد...» (ص ۷۸)

دلایل انتشار مقاله‌ی «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و انقلاب ما» در نبرد خلق شماره‌ی ۲ با آن محتوای نازل ناروشن است، آن هم در زمانی که فدائیان در بحث و هم‌کاری بسیار نزدیک و عملی با گروه ستاره قرار داشتند. انتشار این متن در نبرد خلق حتی برای محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی، نماینده‌گان فدائیان در خارج از کشور که فاقد حساسیت‌های نظری و سیاسی فعالان گروه بودند، نیز عجیب می‌نمود.

آیا رهبری فدائیان فکرشده عمل کرده بود؟ آیا حمید مؤمنی که گویا نویسنده‌ی مقاله‌ی «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و انقلاب ما» بود، می‌خواست مَهر خود را به‌مثابه‌ی رهبر جدید تئوریک بر سازمان بکوبد و ضمن تظاهر به تداوم نظریات احمدزاده در تأیید اندیشه‌ی مائو سازمان را به بیراهه بکشاند؟ آیا این نوعی خط‌و‌نشان‌کشیدن سازمانی برای کسانی بود که در عین هم‌کاری نزدیک با فدائیان، متفاوت از آن‌ها می‌اندیشیدند و باشهامت از افکار تئوریک و سیاسی خود دفاع می‌کردند؟ شاید هم دلیل آن بی‌تجربگی و خودشیفتگی فدائیان بود: معجونی از ضعف نظری و منطقی رهبرانی قدرت‌گرا که در اسطوره‌های خیالی خویش از انقلاب و تحول، نور رستگاری را در چهره‌ی شخصیت‌های قدرت‌مند می‌جستند و در سایه‌ی قدرت آنان احساس آرامش می‌کردند. شاید هم نویسنده می‌خواست با انتشار این مقاله به جریان‌های

مائوئیستی چراغ سبز دهد!

انگیزه‌های رهبری فدائیان هرچه بود، انتشار این مقاله‌ی ضعیف و بی‌جا راه را برای غلبه‌ی کامل بینش و مَنش استالینی / تک‌خطی در سازمان چریک‌های فدائی خلق و حرکت به سوی ناکجاآباد هموار کرد. در مقابل این اقدام ناسنجیده و نادرست فدائیان، فعالان گروه نظریات انتقادی خود را دقیق‌تر کرده و به هم‌کاری بی‌شائبه‌ی خود با آنان ادامه دادند.

## نظریات گروه در آستانه‌ی انقلاب

### بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ

تمایزهای بینشی و مَنشی گروه با دیگر گرایش‌های چپ را در موضع‌گیری سیاسی این جریان در اوج بحران رژیم سلطنتی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ شاهد بودیم. دوره‌ی که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین دوره‌های تاریخ معاصر و زندگی سیاسی چپ در ایران دانست.

همان‌گونه که در آغاز این فصل اشاره شد، گروه با انتشار *بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ* (آذر ۱۳۵۶) اولین تحلیل خود را از بحرانی که ۱۴ ماه بعد به قیام بهمن ۱۳۵۷ منجر شد ارائه داد. این مشارکت در تحولات سیاسی با انتشار سه شماره نشریه‌ی *رهائی* (از دوره‌ی اول)، به عنوان نشریه‌ی سیاسی گروه و کتاب *قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه در سال ۱۳۵۷* تداوم یافت. هدف مشترک این تحلیل‌ها نشان - دادن لزوم ایجاد و چگونگی شکل‌دادن به صف مستقل و وسیع چپ بود. گروه به علت فقدان حزب یا احزاب کارگری در ایران، عمده‌ترین وظیفه‌ی خود را طرح ضرورت ایجاد جریان وسیع و مستقل چپ آزاده و کمک به شکل‌گیری آن می‌دانست. امروز، پس از قریب به نیم قرن از طرح این مباحث، به نظر می‌رسد که این خواست کلیدی هنوز معتبر باشد.

برای آشنایی بیش‌تر با نظریات سیاسی گروه در دوره‌ی پیش از انقلاب و نشان‌دادن تمایزهای بارز آن با دیگران از تحلیل‌های ارائه‌شده در رساله‌ی *بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ* (آذر ۱۳۵۶)

آغاز می‌کنیم. نخستین سطر این رساله چنین آغاز می‌شود:

«در ماه‌های اخیر تغییرات محسوسی در جو سیاسی ایران به چشم می‌خورد. این تغییرات، پاره‌یی جزء و ادامه‌ی تحرکاتی است که در اثر خصوصیات عام سیستم سرمایه‌داری به وجود آمده و بارور شده و پاره‌یی در اثر ویژه‌گی‌های ایران است که بر عوامل پیش افزوده شده و شکل و بیان حرکات را مشخص کرده است.» (ص ۱).

و چند سطر بعد:

«با توجه به همه‌ی این عوامل، عمده‌ترین نکاتی که در تجزیه و تحلیل شرایط و جو سیاسی ایران باید در نظر گرفته شوند عبارتند از:

I - مرحله‌ی تکاملی سیستم سرمایه‌داری جهانی و مسائل کنونی امپریالیسم آمریکا.

II - شرایط ایران:

۱. درجه‌ی تکامل کلی سیستم سرمایه‌داری ایران - شرایط عام

۲- ویژه‌گی‌های کاراکتریستیک سرمایه‌داری ایران - شرایط خاص

الف - خصوصیات سرمایه‌داری.

ب - موقعیت ویژه.

III - مبارزات و میزان رشد حرکت اعتراضی در ایران.»

در بخش‌های I و II این تحلیل نکاتی وجود دارند که کاربرد تحلیلی آن‌ها فراتر از بحران سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ است. اشاره‌ی اولیه و فشرده به این نکات پیش از پرداختن به بخش III ضروری است.

### I - نکاتی درباره‌ی وضع سرمایه‌داری جهانی

«سرمایه‌داری جهانی در مرحله‌ی سرمایه‌ی مونوپول قرار دارد. جهانی‌بودن

سیستم سرمایه‌داری به معنای تجانس و رشد همگون اجزاء این سیستم نیست.» (ص ۱).

اشاره به این تر پایه‌یی درباره‌ی ساخت سیستم جهانی سرمایه‌داری به گروه اجازه داد تا فرضیه‌هایی را در دو زمینه‌ی مرتبط به هم سیاسی و اقتصادی ارائه دهد:

## ۱) لزوم دفاع از یک گفتمان سیاسی مستقل

تحلیل گروه از بلوک‌بندی‌ها، جناح‌بندی‌ها و تناقض‌های درونی جهان سرمایه‌داری و جناح‌بندی‌های سیاسی امپریالیسم آمریکا، مانع افتادن در دام دفاع از سیاست‌ها یا گفتمان یک جناح امپریالیستی در مقابل جناح دیگر شد. به‌ویژه آن‌که هم‌زمان با فعالیت‌های انتخاباتی جیمی کارتر و انتخاب وی به عنوان رئیس جمهوری جدید آمریکا (دی ۱۳۵۵) و سیاست‌های وی مبتنی بر دفاع از «حقوق بشر»، حرکت‌های جدیدی در ایران علیه رژیم آغاز شده بود:<sup>۱</sup>

«شاید تذکر این مسئله بی‌جا نباشد که جناح‌های مختلف امپریالیسم آمریکا، هر یک سنتاً متناسب به یک سبک و اسلوب کار مشخص هستند و عوامل مختلف و من‌جمله تحمیق توده‌یی توسط وسائل ارتباط جمعی در اذهان بی‌خبر این تصویر را کاملاً واقعی جلوه داده است. مطابق این تصویر اسلوب کار مجتمع نظامی - صنعتی توسل به قهر و بخش غیرنظامی توسل به موازین اقتصادی و سیاسی، و کارتل‌های نفتی توسل به توطئه است. اما آنچه در این تصویر کم است این حقیقت است که هر یک از جناح‌های فوق در صورت ضرورت از توسل مستقیم و غیرمستقیم به شیوه‌های آلت‌رناتیو و همه‌ی

۱. آیین ارزیابی را نباید بررسی گفتمان «حقوق بشر» دانست. این اشاره‌یی است به استفاده‌ی ابزاری از آن در دوره‌ی زمام‌داری جیمی کارتر و خشنودی برخی از محافل سیاسی ایران از این موقعیت:

«سرمایه‌داران بخش خصوصی از این‌که جناح صنایع غیرنظامی آمریکا فعلاً مسلط شده است بسیار خشنود و ذوق‌زده شده‌اند و پایان مصائب و رنج‌های خود را نزدیک می‌بینند... اگر در گذشته اینان یا متحدینشان حتی جرأت ابراز نگرانی‌ها را نداشتند، امروزه به تصور حمایت کارتر محبوب که در نیم‌رخش «سیمای شجاعان» کندی را می‌بینند، نه چندان شجاعانه «علی‌رغم خطرات سنگین» (!) باترس‌ولرز حرکت می‌کنند... اما این بورژوازی محترم تنها ترسو و جیون نیست. عقب‌مانده نیز هست... ما در صفحات پیشین به دلایل توسل ظاهری جناح حاکم آمریکا به مسئله‌ی «حقوق بشر» اشاره کردیم و نشان دادیم که این مسئله یک حربه‌ی سنتی، یک اهرم سیاسی برای گرفتن امتیازات اقتصادی (و سیاسی) است.» (صص ۱-۳۰).

شیوه‌ها کوچک‌ترین تردیدی به خود راه نمی‌دهند و قهر و سیاست و اقتصاد و توطئه را یک‌جا به کار می‌گیرند. ذکر این مسئله‌ی **تصویر** در مورد اسلوب کار سنتی از آن‌جهت اهمیت دارد که دانسته شود که چرا توسل جناح غیرنظامی به حربه‌های عوام‌فریبانه‌ی «حقوق بشر» و نظائر آن می‌توانست در اذهان مقبولیت یابد و بیش از نیمی از مردم آمریکا را به دنبال خود کشد...» (صص ۶۵، تأکید از متن اصلی است).

## ۲) تشخیص فقدان پایه‌ی مادی برای بورژوازی ملی

ادغام سرمایه‌داری جهانی که بعد از خاتمه‌ی جنگ جهانی دوم شتاب روز - افزونی یافته بود در تداوم خود عملاً به نقش بورژوازی ملی و پروسه‌ی انباشت سرمایه‌ی آن در سطح بازار ملی خاتمه داد. اما، «جهانی‌بودن سیستم سرمایه‌داری به معنای تجانس و رشد همگون اجزاء این سیستم نیست.» سرمایه‌داری بومی در اشکال گوناگون خود در کشورهای پیرامونی به دنبال حفظ و گسترش سهم خود در بازار جهانی بوده و هست و هنگامی که برای خود شناسی برای افزایش قدرت سیاسی یا حتی تصرف قدرت دولتی ببیند سر از لاک برمی‌آورد و موجب حرکتی می‌شود.

علاوه‌برآن، تضعیف و ازبین‌رفتن پایه‌ی مادی یک جریان اجتماعی به معنای ازبین‌رفتن آرزوها یا دیدگاه‌هایی نیست که ریشه در تاریخ و فرهنگ دارند. این خواست‌ها می‌توانند حتی در غیاب شرایط مادی اهرم‌های مناسب خود را بازتولید کنند. این پروسه را می‌توان یکی از معجزه‌های ایدئولوژی‌گرایی دانست. گروه ستاره در مقاله‌ی «تذکراتی درباره‌ی "طرح تحقیقاتی درباره‌ی بورژوازی ملی ایران"» (بهار ۱۳۵۳)، اشاره‌ی قابل‌تأمل در این باره دارد:

«باید گفت که این ایدئولوژی {بورژوازی ملی} که در گذشته می‌توانست مقداری هم روی قدرت مادی و واقعی خود حساب کند با از دست‌دادن این حربه حتی بیش‌تر از سابق جنبه‌ی غیرمادی پیدا کرده و حالت «اعتقاد» و «مذهب» را به خود گرفته است. از طرفی چون تشیع در ایران اصولاً نهضتی ضد بیگانگان بود، ایدئولوژی

بورژوازی ملی که اکنون انتزاعی و مذهب‌وار شده است زمینه‌ی بسیار مساعدی در تشیع یافته است و از این‌روست که می‌بینیم سازمان‌های خرده‌بورژوازی فعال در ایران نسبت به سازمان‌های خرده‌بورژوازی گذشته خیلی بیش‌تر مذهبی هستند، از واقعیات و قدرت مادی به دور و بیش‌ازپیش متکی به عوامل ذهنی و اعتقادی. (مقایسه‌ی جبهه‌ی ملی در زمان مصدق و سازمان مجاهدین کنونی).<sup>۱</sup>

توهم در مورد آینده یا دفاع از گذشته می‌تواند در شرایط مناسب خود را بازسازی کرده و امیدبخش جلوه دهد. این امر را در سال‌های آخر پیش از انقلاب در تولد دوباره‌ی جبهه‌ی ملی و رهبران آن و شکل‌گیری جریانی که بعدها خود را «ملی - مذهبی» نامید شاهدیم. اما چنان‌که در ادامه خواهیم دید، این اتوییا، نوستالژیک است. بی‌جهت نبود که نمایندگان واقعی یا خیالی «بورژوازی ملی» در جریان انقلاب ایران جاده‌صاف‌کن جریانی شدند که بسیاری از همان آمال را در پوششی رادیکال و مذهبی بیان می‌کرد.

## II - شرایط ایران

«ایران به‌مثابه‌ی یک کشور سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم علاوه بر

۱. «تذکراتی درباره‌ی "طرح تحقیقی درباره‌ی بورژوازی ملی ایران"» (بهار ۱۳۵۳) در پاسخ به نوشته‌ی چریک‌های فدائی خلق، «طرح تحقیقی درباره‌ی بورژوازی ملی ایران» (زمستان ۱۳۵۲)، تهیه شد. در حد اطلاع، مقاله‌ی گروه «تذکراتی درباره‌ی...» اولین نوشته‌ی اپوزیسیون ایران است که به زوال بورژوازی ملی به‌مثابه‌ی یک طبقه اشاره می‌کند. فراتر از آن، رسیدن به این جمع‌بندی برای جریانی که ریشه در جبهه‌ی ملی - اصیل‌ترین نماینده‌ی سیاسی بورژوازی ملی ایران - داشت، نکته‌ی بی‌استیبار قابل‌توجه. توجه به این‌که طیف گسترده‌ی از گروه‌ها و سازمان‌های چپ ایران تا سال‌ها پس از آن بر توهم وجود بورژوازی ملی پافشاری و برنامه‌های خود را بر اساس هم‌کاری با آن تنظیم می‌کردند، اهمیت این جمع‌بندی را دوچندان می‌کند. این نوشته‌ی کوتاه به عنوان ضمیمه‌ی شماره‌ی یک در *بهران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ*، آذر ۱۳۵۶، گروه اتحاد کمونیستی (صص ۷۳-۸۲) آمده است. نقل‌قول بالا از ص ۷۹ است و با توجه به اهمیت این نوشته در سیر تکاملی نظریات گروه، متن آن در پیوست ۷ این تاریخچه بازنشر شده است.

ابتلا به عوارض عمومی سرمایه‌داری — بحران‌ها و هرج و مرج‌ها و غیره — مشخصات ویژه‌ی خود را نیز دارد. اهم این مشخصات، وابستگی و تبعیت شدید ایران از امپریالیسم جهانی به سرکرده‌گی امپریالیسم آمریکا، و هم‌زمان و مقارن با آن، شیوه‌ی حکومت مستبدانه‌ی آن است. هریک از این مشخصات مسائل خاص خود را ایجاد کرده است و این مسائل در شکل‌دادن به جو عمومی سیاسی کشور نقش خاص خود را بازی می‌کنند.» (ص ۱۲. تأکیدها در این‌جا افزوده شده است).

این اشاره‌های ظاهراً ساده به گروه اتحاد کمونیستی کمک کرد تا: **الف)** با تفکیک بحران‌های سرمایه‌داری جهانی از بحران داخل ایران ارتباط بین جزء و کل را روشن و درک همه‌جانبه‌تری از ساخت بحران اقتصادی و سیاسی ایران و ترکیب سرمایه‌داری حاکم بر کشور ارائه کند:

«سرمایه‌داری ایران به دو بخش عمده قابل تقسیم است. این تقسیم‌بندی در حزب رستاخیز به صورت دو جناح مشخص نمودار گشته است: ۱- جناح پیشرو یا سرمایه‌داری نظامی - بوروکراتیک حاکم که علاوه بر منابع و امکانات باند پهلوی و متحدین آن تمام امکانات و منابع دولتی و من جمله کنترل درآمد نفت را در دست دارد. این جناح به‌ویژه با جناحین صنایع نظامی و کارتل‌های نفتی امپریالیسم متحد است. ۲ - جناح سازنده یا سرمایه‌داری خصوصی که علی‌رغم سرمایه‌ی فراوان از شرکت در قدرت سیاسی و برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری محروم است و متحد خود را در صنایع غیرنظامی امپریالیسم می‌یابد. از شرایط موجود در ایران به‌شدت ناراضی است و در پی کسب امتیاز و شرکت در قدرت است.» (ص ۱۶، تأکیدها از متن اصلی است).

ب) با تأکید بر ویژه‌گی‌های ارتباط بین استبداد سلطنتی و امپریالیسم (آمریکا) و توجه به چگونگی ارتباط عوامل و اهرم‌های فعال قدرت دولتی در یک نظام جهانی، درک همه‌جانبه‌تری از مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و مبارزه برای دموکراسی سیاسی عنوان کند:

«طی سال‌های متمادی حکومت نیکسون و فورد، باند پهلوی چیزی برای کسب قدرت مطلقه کم نداشت. عمل کرد متفق چند عامل و اهرم موجب شده بود که حد و مرزی برای جولان این جناح باقی نماند. این عوامل و اهرم‌ها عبارت بودند از:

- ۱ - قدرت نهاد سلطنت که عامل مهمی در تحکم و استبداد است.
- ۲ - در دست داشتن امکانات و منابع دولتی.
- ۳ - در دست داشتن کنترل و استفاده از درآمد هنگفت نفت.
- ۴ - تقبل نقش ژاندارمی و «اعتبار» سیاسی و نظامی ناشی از آن که به سهولت قابل ترجمه به امکانات اقتصادی بیش‌تر بود.
- ۵ - فقدان آلترناتیو از طرف رقبای بخش خصوصی ایران («ملی» و غیرملی) و بی‌سامانی مفرط آنان.
- ۶ - فقدان مبارزات توده‌یی انقلابی به دلایل مختلف.
- ۷ - و بالاخره عامل بسیار مهم حاکمیت اربابان طراز اول - مجتمع صنعتی نظامی و کارتل‌های نفتی - در آمریکا و سال‌های متمادی ریاست جمهوری نیکسون و فورد که در تأیید و حمایت از شاه از هیچ کاری فروگذار نمی‌کردند.» (صص ۱۶-۱۷، تأکیدها از متن اصلی است).

### III مبارزات و میزان رشد حرکت اعتراضی در ایران

در بخش سوم رساله‌ی بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ توضیحاتی درباره‌ی «مبارزات و میزان رشد حرکت اعتراضی در ایران» منتشر شده است. در این‌جا، به جای بررسی و نقد جزئیات این گزارش تحلیلی از حرکات اعتراضی، که امروزه اطلاعات بیش‌تر و جامع‌تری درباره‌ی آن در دست است، پیش‌فرض‌های تئوریک آن‌چه را گروه اتحاد کمونیستی «وظایف نیروهای مترقی» نامید توضیح می‌دهیم. سپس، این نکته را روشن می‌کنیم که چرا و چه‌گونه گروه در پاسخ به پرسش همیشگی «چه باید کرد؟» به جای جواب‌های رایج و کلیشه‌یی مرسوم، پاسخی ساده اما جدید ارائه داد و هدف را ایجاد «آلترناتیو چپ»، آن هم نه در «اتاق مذاکره»، بل که در «عرصه‌ی مبارزه» و طی «یک دیالوگ علنی و سالم با دیگر نیروها»



نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی ☆ ۲۵۵

(ص ۶۷) دانست. محتوای پیشنهاد گروه در ارائه‌ی «آلترناتیو چپ» این بود:

«مجموعه‌ی حرکات نیروهای چپ، جنبش چپ را می‌سازد و نه تشکیل یک سازمان — اسمش هرچه می‌خواهد باشد — که متصوراً انواع و اقسام سازمان‌ها را در بر گیرد.» (ص ۶۷).

پیشنهاد ایجاد «آلترناتیو چپ» بر برداشت‌های تئوریک، عملی، تحلیلی و سیاسی زیر استوار بود.

### برداشت‌های تئوریک

«کمونیست‌ها علاوه بر درگیری در مبارزات طبقاتی، در مبارزات دموکراتیک نیز باید شرکت کنند. از این حکم نباید چنین نتیجه گرفته شود که مبارزات دموکراتیک چیزی مجزا از مبارزه‌ی طبقاتی است و جزء آن نیست. چنین نیست. در هر دوران خاص، مبارزات دموکراتیک بخشی از مبارزه‌ی طبقه است که با خواست افسار و طبقات دیگر قرابت دارد و یا با آن‌ها در تناقض نیست.» (ص ۶۱).

### برداشت‌های عملی

«نیروهای چپ وظیفه دارند با اعلام مواضع سیاسی و شرکت فعال در پراتیک مبارزه اجتماعی، و دامن‌زدن به بحران سیاسی، حد فاصل و تمایز خود را با نیروهای راست و اپورتونیست برای زحمت‌کشان روشن سازند.» (ص ۶۵، تأکید از متن اصلی است).

### برداشت‌های تحلیلی

«این جنبش، نه حزب است، نه جبهه است و نه هیچ نوع سازمانی است. این یک جنبش است، یک تفاهم مشترک بر اساس درک یک ضرورت و ضرورت یک درک است.» (ص ۶۷، تأکیدها از متن اصلی است)؛

### برداشت‌های سیاسی

«قطبی شدن جامعه، بورژوازی «ملی» و بخشی از خرده‌بورژوازی را به راست رانده است. آن‌ها آلترناتیو خود را ارائه داده‌اند. در این جا چپ نیز وظیفه دارد که آلترناتیو خود را ارائه دهد و نگذارد که بخشی دیگر از خرده‌بورژوازی به راست کشیده شود و کارگران را نیز به دنبال اوام رفورمیستی بکشاند. تنها افشای حرکت راست کافی نیست. باید آلترناتیو داشت و آلترناتیو ارائه داد.» (ص ۶۷، تأکید از متن اصلی است).

گروه با ارائه‌ی «خواست‌های کلیدی» جنبش دموکراتیک و تعریف آن به‌مثابه‌ی «خواست‌هایی که تحقق آن‌ها راه را برای حصول خواست‌های دیگر در همان زمینه می‌گشاید» (ص ۶۸)، ارتباط دقیق‌تری بین مبارزات طبقاتی، دموکراتیک و ضدامپریالیستی در زندگی روزمره‌ی سیاسی فراهم و پلاتفرم ۸ ماده‌یی دربرگیرنده‌ی این خواست‌ها را پیشنهاد کرد: «تأسیس سندیکا‌های کارگری»، «تشکیل اتحادیه‌های دهقانان»، «مبارزه با انحصارات»، «خروج نیروهای اشغالگر از خلیج فارس و عمان، اخراج مستشاران نظامی از ایران»، «انحلال ساواک»، «لغو کلیه‌ی قراردادهای اسارت‌بار اقتصادی با امپریالیسم به‌ویژه قرارداد خائنانه‌ی نفت»، «آزادی زنان» و «به‌رسمیت شناخته‌شدن حقوق ملیت‌های ایران». و در پی آن تأکید کرد که تحقق این «خواست‌ها جز با سرنگونی رژیم پهلوی و قطع نفوذ امپریالیسم میسر نیست.» (ص ۷۰، تأکید از متن اصلی است).

بنا به اطلاعات موجود، این اولین بار در آن سال‌ها بود، که گروهی در چپ ایران با این پلاتفرم، برنامه‌ی مبارزاتی عمومی با مطالبات معین برای جنبش سیاسی ایران ارائه می‌کرد که در آن خواست سرنگونی رژیم، نه نقطه‌ی حرکت اولیه برای توافق روی این برنامه بل که نتیجه‌ی نهایی تحقق آن است. افزون‌بر آن گروه هنگام ارائه‌ی پیشنهاد ۸ ماده‌یی تأکید کرد که «ما بر حفظ کلیت این خواست‌ها اصرار می‌ورزیم و آن‌ها را جزء‌به‌جزء در نظر نمی‌گیریم.» (ص ۷۰. نگاه کنید به متن کامل در پیوست ۸ این کتاب). شاید بتوان این طرح

پیشنهادی برای شرایط انقلابی آن روز ایران را اولین نمونه‌ی آن چیزی دانست که امروز، در شرایط متفاوت، «سیاست مطالبه‌محور» خوانده می‌شود. اهمیت گزارش فشرده‌ی بالا از رساله‌ی بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ تأکید بر درستی و دقت تمامی یا یکایک اجزاء تحلیل‌های ارائه شده در چهل‌و‌اندی سال پیش نیست. قطعاً، حتی با داده‌های آن‌روز، کمبودهایی در آن وجود دارد و می‌تواند دارای برخی از اشتباهات باشد. باوجوداین، ارائه‌ی این گزارش فشرده از دو جهت نظری و تاریخی مفید است:

**نظری:** برای این‌که نشان دهیم که گروه با جمعی بسیار اندک از فعالان حرفه‌یی، در کنار انبوهی از وظائف سیاسی و عملی که مدام بر میزان و پیچیده‌گی‌های آن افزوده می‌شد، در چه حال‌وهوایی می‌زیسته، با چه نوع پرسش‌هایی مواجه بوده، مشغله‌های ذهنی فعالان آن چه بوده و چه راه‌کارهایی را برای مبارزه عنوان می‌کرده است. به عبارت ساده، بضاعت نظری و سیاسی گروه در این مصاف تاریخی چه بود و چه چیزی در چنته داشت.

**تاریخی:** این گزارش فشرده از نظریات گروه در یک دوره‌ی بحرانی می‌تواند به روشن‌شدن جنبه‌هایی از آن‌چه ادای سهم گروه به پروژه‌ی شکل‌گیری اندیشه‌ی چپ رادیکال، مستقل و آزاداندیش نامیده‌ایم کمک کند و نشان دهد که پیش‌فرض‌های گروه چه خصوصیتی داشتند و وجوه تئوریک و سیاسی آن چه بود.

اهمیت این نوع شناخت از گروه زمانی روشن‌تر می‌شود که بدانیم نوشته‌های گروه، در کنار انجام شماری دیگر از فعالیت‌ها توسط شمار محدودی از فعالان مدام در جنب‌وجوش، تهیه و، پس از بحث‌های درونی جمعی، به‌سرعت برای چاپ و پخش آماده می‌شد. تقسیم‌بندی مرسوم در چپ ایران بین کادر تئوریک و کادر عملی در گروه تقریباً وجود نداشت. تفاوت در توانایی‌های فردی به‌ندرت حالت رسمی یا فرمال به خود می‌گرفت. تعداد کادرها محدود و تعداد نویسندگان محدودتر بود. باین‌حال، این نوشته‌ها را باید حاصل تلاش فکری جمعی شماری از فعالان نسلی پرکار از انقلابیون ایران دانست که می‌کوشیدند تا قدمی کوچک، اما مستقل و مستحکم در راه آزادی و

سوسیالیسم بردارند. کار فردی در این جمع از صیقل فکری جمعی می‌گذشت. شناخت نزدیک‌تر با نوشته‌ها و آشنایی با مکانیزم فکری حاکم بر نگارش این متون به شناخت از تاریخ این گروه و جنبش چپ کمک می‌کند.

### نشریه‌ی رهائی

با انتشار دوره‌ی اول رهائی، نشریه‌ی سیاسی گروه اتحاد کمونیستی، فصل جدیدی در گسترش فعالیت‌های «تبلیغی - سیاسی» این جریان آغاز شد. سه شماره از این نشریه در این دوره به نام گروه اتحاد کمونیستی منتشر شد: شماره‌ی ۱، اردیبهشت؛ شماره‌ی ۲، شهریور؛ و شماره‌ی ۳، آذر ۱۳۵۷. رهائی شماره‌ی ۴ را سازمان وحدت کمونیستی پس از انقلاب منتشر کرد.

**رهائی شماره‌ی ۱** شامل مقاله‌یی نسبتاً طولانی (۲۹ صفحه) با عنوان «ایران: رفرم یا انقلاب» بود. این مقاله در ادامه‌ی تحلیل‌های ارائه‌شده در «بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ» و برای «ارائه‌ی یک جمع‌بندی، و تشخیص راه آینده» (ص ۲) نگاشته شده بود. در این مقاله در بررسی چگونگی رادیکال‌کردن فضای مبارزاتی آمده است:

«ادامه‌ی حرکت سیاسی در ایران دو بخش محافظه کار و مسالمت‌جو را علناً از هم تفکیک کرده است. این بلوک‌بندی تا اندازه‌ی زیادی مقارن تقسیم‌بندی راست و چپ است. در راست نیروهایی قرار دارند که حاضرند با رژیم کنونی کار کنند و خواست اساسی‌شان به تقلیل استبداد و شرکت در حکومت خلاصه می‌شود. در چپ نیروهایی هستند که به **دلایل مختلف** خواستار سرنگونی رژیم می‌باشند. خطوط تمایز این گروه‌بندی اجتماعی از چند ماه پیش تاکنون بسیار روشن‌تر شده است ولی این تمایز هنوز به نهایت خود نرسیده است.» (ص ۲۳، تأکید از متن اصلی است).

به دلیل این ارزیابی از رادیکال‌شدن فضای سیاسی و اجتماعی است که در بخش پایانی مقاله، «چشم‌انداز ادامه و رشد مبارزه‌ی توده‌یی رادیکال و

چپ» را تصویر می‌کند:

«باتوجه به توده‌یی بودن و تهاجمی بودن مبارزات اخیر، بدون فرو - افتادن در دام خوش‌بینی زیاده‌ازحد و غلو، می‌توان با اطمینان گفت که چشم‌انداز ادامه و رشد مبارزه‌ی توده‌یی رادیکال چپ در دهه‌های اخیر هرگز به این روشنی نبوده است.» (ص ۲۹).

### سیاست کلان

قطعه‌ی حرکت تلویحی مقاله‌ی یادشده، برداشت ویژه‌یی از سیاست در شرایط بحرانی بود که ریشه در برداشت‌های نظری و تجارب سیاسی رفقای گروه اتحاد کمونیستی داشت. چنین دریافتی از سیاست عملی را در نبود واژه‌ی مناسب دیگری، شاید بتوان دخالت در امور سیاسی از زاویه‌ی «سیاست کلان» یا «استراتژیک» توصیف کرد.

در مقایسه با «سیاست کلان»، «سیاست خُرد» در این چارچوب، به جنبه‌هایی از مبارزه می‌پردازد که در حوزه‌های معین، مثلاً در حوزه‌ی دموکراتیک، کارگری، تپی‌دستان شهری یا در جامعه‌ی مدنی در جریان است. اما این سیاست، به‌رغم اهمیت و داشتن پتانسیل برای رشد، قادر نیست به‌تنهایی خصلت فراگیر و عمومی به خود گیرد و به‌مثابه‌ی سیاستی برای جنبش سراسری و همه‌جانبه برای خروج از بحران قد علم کند و نظم موجود و دولت سیاسی را به چالش بکشانند. «سیاست خُرد» تحول بلاواسطه در فضای عمومی سیاسی را هدف عمده و آگاهانه خود قرار نمی‌دهد و در سطح محدود و کوچک عمل می‌کند.

توجه عمده‌ی گروه در بحران سال‌های ۵۷ - ۵۶، برخلاف دیگر جریان‌های چپ و رادیکال نظیر سازمان چریک‌های فدائی خلق و مجاهدین مارکسیست - شده که مدعی حرکت برای پیوند با جنبش کارگری و / یا حاشیه‌نشینان شهری بودند، دخالت در «سیاست کلان» از طریق ایجاد «آلترناتیو چپ» بود. این انتخاب نه در معنای پوپولیستی «سیاست استراتژیک»، همانند سیاست‌های حزب توده و گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدائی خلق و نزدیک به حزب توده

و کمی بعدتر جریان اصلی فدائیان که دنباله‌روی سیاست‌های جناح رادیکال مذهبی بودند، بل که به امید دخالت در سیاست به مفهوم طبقاتی آن بود:

«بدین جهت است که برنامه‌ریزی درازمدت و سیستماتیک، تعیین خطوط مبارزه، طرد قاطع عناصر و شیوه‌های مبارزه‌ی سستی، خط‌کشی با بقایای گرایش راست و استحکام صفوف چپ مستقیماً در دستور کار نیروهای مبارز قرار دارد.... حرکات اعتراضی توده‌یی در این و یا آن شکل ادامه خواهد یافت، آماده‌گی نیروهای چپ و انقلابی یکی از شرایط ضروری برای کمک به بلوغ این حرکات اعتراضی و کانالیزه‌کردن آن‌ها در مسیر مبارزات طبقاتی ویژه خواهد بود.» (رهائی، شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۵۷، ص ۲۹).

اندیشیدن درباره‌ی تدوین و اجرای این «سیاست استراتژیک» یا «سیاست کلان» را می‌توان بخشی جدایی‌ناپذیر از مشخصات ویژه‌ی فکری و عملی گروه ستاره، گروه اتحاد کمونیستی و در پی آن سازمان وحدت کمونیستی دانست. تلقی ویژه‌یی از سیاست که ریشه در سنت دیرینه‌ی شکل‌گیری این جمع در درون جبهه‌ی ملی داشت.

**رهائی شماره ۲** در شهریور ۱۳۵۷، بعد از کشتار میدان ژاله در ۱۷ شهریور در دوره‌ی زمام‌داری شریف امامی، با دو مقاله منتشر شد: «استراتژی دو جبهه‌یی امپریالیسم» و «پیرامون جبهه‌ی ضددیکتاتوری». جمله‌ی آغازین اولین مقاله درباره‌ی «برقراری حکومت نظامی» به سمت و سو و نحوه‌ی برخورد گروه به تحولات پیش رو اشاره داشت. مقاله با تحلیل شکست دولت آموزگار، و قبل از به‌قدرت‌رسیدن دولت نظامی ارتشبد ازهاروی و حکومت ۵۵ روزه‌ی وی، می‌نویسد:

«برقراری حکومت نظامی به‌مثابه‌ی اعتراف رژیم به عجز خود و توسل به آخرین حربه — حربه‌ی ارتش — درس‌های مشخصی برای جنبش زحمت‌کشان ایران به همراه دارد» (ص ۱).

و سپس نتیجه می‌گیرد:

«استروکتور سرمایه‌داری ایران چنان است که هیچ تغییر اساسی را در جهت محدود شدن قدرت مطلقه‌ی باند شاه و شرکاء تحمل نمی‌کند.» (ص ۲).

این مقاله در بررسی خود از اشاره به ساختار سرمایه‌داری ایران و ترکیب قدرت دولتی و طرح‌های امپریالیسم برای مقابله با شرایط انفجاری کشور فراتر رفته و در ادامه‌ی تحلیل‌های پیشین می‌نویسد:

«اما آنچه مسلم است این است که علی‌رغم همه‌ی این‌ها جنبش مردم سیمای جامعه‌ی ایران را برای همیشه عوض کرده است. و این را حتی امپریالیست‌ها در نظر دارند. حکومت نظامی ممکن است بتواند برای چندی تظاهر خشم عمومی را جلو گیرد ولی خود خشم را نه تنها درمان نتواند کرد بل که تشدید خواهد نمود. ارتجاع می‌داند که حکومت نظامی جواب او به مشکلات نیست. اصلاحاتی ضروری است و سازش‌هایی.» (ص ۵).

با رشد جنبش اعتراضی مردمی و تغییر در موازنه‌ی قدرت به سود آن و پیش‌بینی شکست حکومت نظامی و عقب‌نشینی نظامیان از قدرت است که موضوع مقاله‌ی دوم، «پیرامون جبهه‌ی ضد دیکتاتوری» و چگونگی پرداختن به آن اهمیت ویژه‌ی می‌یابد. این مقاله در نقد نظریات حزب توده و نیز رفیق بیژن جزنی است. شباهت‌های بی‌شمار نظریات حزب توده و جزنی در این زمینه حیرت‌انگیز است.<sup>۱</sup>

به دلیل اهمیت نشان‌دادن هم‌سوایی و تشابه نظریات حزب توده و رفیق جزنی، بخش عمده‌ی از مقاله‌ی «پیرامون جبهه‌ی ضد دیکتاتوری» (صص ۴۰-۲۶) که مستقیماً به نظریات جزنی مربوط بود در پیوست ۹ - ادامه و

۱. سازمان چریک‌های فدائی خلق از سال ۱۳۵۵ رسماً تئوری‌های جزنی را به عنوان مرجع اصلی نظریات خود انتخاب کرده بود. نگاه کنید به فصل ۵ - پایان پروسه‌ی تجانس، بخش چرایی رابطه‌ی فدائیان با شوروی.

تشدید انحراف: تزه‌های بیژن جزنی درباره‌ی جبهه‌ی ضددیکتاتوری در کتاب حاضر آمده است و از بازگویی و تلخیص آن در این‌جا صرف‌نظر و فقط این جمله از آن نقل می‌شود:

«تشابه نظریات رفیق جزنی و حزب توده در این مورد، از نظر ما به معنای معادل‌انگاشتن کل مشی سیاسی و شخصیت مبارزاتی آن‌ها نیست. حزب توده جریان‌ی است ضدانقلابی... حال آن‌که رفیق جزنی بدون تردید از انقلابیون بزرگ ایران است... اما در کنار این نیز روشن است که هنگام نقد و بررسی یک تز، سابقه و شخصیت ارائه‌دهنده‌ی آن نمی‌تواند در ماهیت نقد تأثیر بگذارد.» (ص ۱۸). تأکید از متن اصلی است).

ریشه‌های تاریخی و استالینستی موضوع سازش طبقاتی در جنبش بین‌المللی چپ که پایه‌ی نظر حزب توده و جزنی را تشکیل می‌دهد، در بخش دیگر مقاله‌ی «پیرامون جبهه‌ی ضددیکتاتوری» تحت عنوان «سازش طبقاتی — کنگره‌ی هفتم کمیترن» (صص ۱۸-۲۶) بررسی شده است. نشان‌دادن همسویی نظری این دو، با برجسته‌کردن هم‌خوانی نظریات جزنی و حزب توده چند ماه پیش از انقلاب و قبل از شکل‌گرفتن و آشکارشدن روزافزون هم‌کاری‌های سیاسی و عملی فدائیان و حزب توده در دوره‌ی پس از انقلاب را می‌توان یکی از نمونه‌های تیزبینی تئوریک و سیاسی گروه در این دوره دانست.

### نقش روحانیت

گروه بر آن بود که به‌قدرت‌رسیدن روحانیون شرایط جامعه را حتی بدتر از گذشته و زمان شاه می‌کند. گروه اتحاد کمونیستی به احتمال بسیار زیاد تنها شکل چپ ایران بود که پیش از انقلاب نیز رسماً با قدرت‌گیری روحانیون و حکومت اسلامی مخالفت کرد. تجربه و شناخت نسبتاً دقیق از تاریخ ایران نشان می‌داد که چه‌گونه دیکتاتوری جدیدی می‌تواند در راه باشد و چرا باید برخلاف جریان شنا کرد.



گروه با انتشار دو نوشته به تحلیل نقش مخرب روحانیت در جنبش رو به گسترش مردم و قدرت‌یابی بیش از حد مذهب در گفتمان سیاسی روز توجه کرد: کتاب *قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه* و مقاله‌ی «بحران سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش روحانیون در گذار قدرت» در رهائی شماره‌ی ۳. مسئله‌ی مرکزی در هر دو نوشته، نقش دین و روحانیت در سیاست و تاریخ ایران بود. این نوشته‌ها، به‌رغم کمبودها و نواقصی که امروز قابل‌تشیخ هستند، شرایط زمانه را درک کردند و ضمن توضیح چگونگی رشد غیرمنتظره‌ی گفتمان اسلامی و رهبری خمینی، نقد کاربرد قانون اساسی ایران در مبارزه و برخورد جناح مذهبی رادیکال نسبت به آن، موضعی متفاوت از دیگر گروه‌های چپ در آن دوره ارائه دادند.

*قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه*، جلد اول (پیش‌گفتار) در مهرماه ۱۳۵۷، با نام مستعار د. بهروزی انتشار یافت. قسمت اول این کتاب در «اوایل مهرماه ۱۳۵۷ و قسمت دوم آن در دی‌ماه ۱۳۵۶ نوشته شده» (ص ۱۰) بود. نویسنده، رفیق زنده‌یاد فریدون ایل‌بیگی اصلی (بهرام)، کتاب را به رفیق نادر (نام مستعار یکی از رفقای گروه) تقدیم کرده بود. انگیزه‌ی نگارش او برای نوشتن این کتاب و برخورد با قانون اساسی، مقاله‌ی کوتاه و چاپ - نشده‌ی «رفیق نادر» در «زمینه‌ی نقایص قانون اساسی ایران» (تقدیم‌نامه) بود. با وجود توافق عمومی رفقای گروه با مواضع سیاسی این کتاب، تنی چند از رفقا با بعضی از مواضع تحلیلی و لحن تند نوشته موافقت چندانی نداشتند و در شرایط اضطراری امکان بحث وسیع و مشروح آن در میان همه‌ی اعضا وجود نداشت. در نتیجه، گروه با موافقت رفیق بهرام این کتاب را بدون ذکر نام ناشر منتشر و پخش کرد.<sup>۱</sup>

۱. رفیق فریدون ایل‌بیگی از سال‌ها پیش از آن با گروه ستاره در ارتباط بود و عمده‌ترین سهم در تدوین و انتشار نشریه‌ی عصر عمل را به عهده داشت، ولی در هنگام انتشار کتاب *قانون اساسی* ... در مهرماه ۱۳۵۷ عضو گروه اتحاد کمونیستی نبود و هم‌زمان با فدائیان خلق هم‌کاری می‌کرد. اما بعد از تشکیل سازمان وحدت کمونیستی در ایران، او رسماً عضو سازمان شد و بعدها در سال ۱۳۶۲ به عنوان یکی از نمایندگان سازمان در خارج از کشور به فرانسه ←

قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه متأسفانه فراتر از جلد اول آن نرفت و جلدهای دیگر، به‌رغم انجام تحقیقات و یادداشت‌برداری‌های اولیه، به دلیل توجه رفیق ایل‌بیگی به مسائل میرم تاریخی و سیاسی دیگر هرگز نوشته نشد. قسمت اول این «پیش‌گفتار» (صص ۵۳-۱۲) را عمدتاً باید طرحی اولیه درباره‌ی تاریخ‌نگاری انقلاب مشروطیت ایران و نقش سوسیال دموکراسی در آن دانست (به‌ویژه صص ۳۸-۱۳). قسمت دوم «پیش‌گفتار» (صص ۶۷-۵۴) واکنشی است به رایج‌شدن حرکت‌های نامه‌نگاری که با نامه‌ی سه‌نفره‌ی رهبران جبهه‌ی ملی به شاه (۲۲ خرداد ۱۳۵۶) آغاز شده بود. رفیق ایل‌بیگی در این بخش به بررسی ظرفیت‌های قانون اساسی برای تغییرات سیاسی در رژیم سلطنتی پرداخته بود. در این «پیش‌گفتار» دو نکته‌ی بسیار قابل‌تأمل و مرتبط با آنچه پیش‌تر در این بخش عنوان شد، وجود دارد که اشاره‌ی مختصری به آن‌ها ضروری است: پیشینه‌ی تاریخی چپ ایران در «خلط مبحث مذهب و مارکسیسم»؛ و مخالفت جناح «رادیکال» مذهبی به رهبری خمینی با قانون اساسی سلطنتی از موضع فوق‌ارتجاعی.

فریدون ایل‌بیگی در بررسی نقش جنبش سوسیال‌دموکراسی ایران در انقلاب مشروطیت به شکل‌گیری و نقش «حزب سوسیال دموکرات مسلمان» یا «همت» ضمن اشاره به «موضع طبقاتی» بنیان‌گذاران و رهبران آن می‌نویسد:

«ایراد عمدتاً به منشاء طبقاتی بنیان‌گذاران و رهبران «همت» نیست بل که بر موضع طبقاتی آن‌هاست. اینان هیچ‌گاه با مذهب برخورد علمی نکردند و با علایق ناسیونالیستی قطع رابطه نمودند. نتیجه این شد که «همت» یعنی اولین حزب سوسیالیست مسلمان دائماً بین اسلام و سوسیالیسم در نوسان بود. حتی معروف‌ترین بنیان‌گذاران و رهبران

→ رفت. اطلاعات ارائه‌شده درباره‌ی رفیق زنده‌یاد ایل‌بیگی در کتاب حیدر تبریزی (۱۳۹۵، پانوش ۷۷ صفحه ۸۵)، که ارتباط او با گروه و سپس سازمان وحدت کمونیستی را کامل حذف کرده، در بهترین حالت ناکامل و یک‌طرفه است. برای اطلاع بیشتر تر نگاه کنید به پیوست ۲: رفقای درگذشته

نگاهی به شکل‌گیری و دیدگاه‌های گروه اتحاد کمونیستی ☆ ۲۶۵

«همت» قادر نشده بودند که بر تضاد بین اعتقادات مذهبی و احساسات ملی (پان‌ترکی) با عقاید سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری فائق آیند و از این نظر بود که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر روی‌آور می‌شدند.» (ص ۲۰. تأکید در این جا افزوده شده است.)

او سپس با بررسی کارنامه‌ی دیگر جریان‌های سوسیال دموکرات آن دوره و تداوم «خلط مبحث مذهب و مارکسیسم» در جنبش چپ ایران نتیجه گرفته بود:

«... در ایران از دیرباز، از همان ۷۵ سال پیش، خلط مبحث مذهب و مارکسیسم آغاز شد (شاید به خاطر این که گروه سوسیال دموکرات ایران نه مستقیماً از حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بل که از «حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت» منشاء گرفت)، و کم‌کم به صورت یک سنت درآمد. حتی غالباً مذهب را به صورت جزئی از سوسیالیسم معرفی کردند. این خلط مبحث، یعنی داستان شترمرغ و قضیه‌ی به‌نعل‌ومیخ‌زدن، هنوز به نوعی دیگر، گریبان‌گیر سازمان‌ها و گروه‌های مارکسیستی است. (ص ۲۷. تأکیدها در این جا افزوده شده.)

به عبارت دیگر، سکوت در مقابل اسلامی شدن جنبش یا هم‌گامی بخش‌هایی از جنبش چپ ایران با جنبش اسلامی سنتی انحرافی و ریشه‌دار است. رفیق فریدون سپس ضمن برشمردن ضعف‌های ماهوی قانون اساسی ایران و متمم آن برای پیش‌برد مبارزه‌ی ضد رژیم در آن شرایط، احتمالاً با یاری - گرفتن از مولوی و اطلاق توصیف به‌یادماندنی «شمشیر چوبین مبارزه» به این قانون، بحث عمده‌ی را درباره‌ی چرایی مخالفت «جناح رادیکال مذهبی» با قانون اساسی نظام سلطنتی عنوان کرد که در حد آگاهی ما از ادبیات سیاسی آن دوره، به این شکل و این مضمون مطرح نشده بود:

«جناح "رادیکال" مذهبی، لاقلاً از نظر تاکتیکی، با جناح "میان‌رو" اختلاف عمیق دارد. جناح "رادیکال" با قانون اساسی فعلی ایران مخالف است (البته این را هنوز صریحاً نمی‌گوید) و قانون اساسی "حکومت اسلامی"، قران است. این جناح مذهبی خواستار سرنگونی

رژیم خاندان پهلوی (و هر نوع رژیم سلطنتی) است.... به گمان ما پاره‌یی از مارکسیست‌ها میزان عظمت خطر را چنان‌که باید و شاید حس و درک نکرده‌اند. بسیاری از نیروهای دموکرات و آزادی‌خواه متوجه نیستند که ضدیت این جناح با قانون اساسی و رژیم سلطنتی نه از یک موضع انقلابی، بل که از یک موضع فوق‌ارتجاعی است.» (ص ۴۰. تأکید در این جا افزوده شده است.)

**رهائی شماره‌ی ۳** در پی کتاب *قانون اساسی... در آذر ۱۳۵۷* با دو مقاله منتشر شد: «در گذرگاه انقلاب» (صص ۱-۴) و «بحران سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش روحانیون در گذار قدرت» (صص ۴۸-۵). مقاله‌های این شماره چندی بعد از استقرار خمینی در نوفل لوشاتو (۱۶ مهر) و به دنبال نخست‌وزیر شدن ارتشبد ازهاری (۱۵ آبان)، نوشته شد. مقاله‌ی اول ضمن اشاره به «برقراری دولت نظامی به منزله رهاکردن آخرین تیر ترکش رژیم شاه» (ص ۱)، شرایط سیاسی روز را چنین تحلیل کرد:

«امروز پایینی‌ها نمی‌خواهند و بالائی‌ها نمی‌توانند، و بنابراین شرایطِ نوعی انقلاب آماده است. نوع این انقلاب را مضمون آن‌چه که پایینی‌ها نمی‌خواهند — یعنی رژیم شاه، و آن بالائی‌هایی که نمی‌توانند — یعنی باز رژیم شاه — معین می‌کند. این انقلاب، انقلابی است که هدف آن سرنگونی رژیم شاه است، یعنی یک انقلاب سیاسی است.» (ص ۴، تأکیدها از متن اصلی است.)

این توصیف را می‌توان زمینه‌ی تحلیل سیاسی «بررسی علل برجسته‌شدن فعلی نقش روحانیون، انگیزه و برنامه‌ی آنان» (ص ۵) در مقاله‌ی دوم رهائی دانست. این مقاله چنان‌که از عنوانش پیداست به چند بخش تقسیم شده است. از آن‌جاکه در بازگویی فشرده‌ی تزه‌ای این مقاله، هدف عمده روشن‌کردن نقش «مذهب» و «نقش روحانیون» در این دوره است، به بخش‌های دیگر آن نمی‌پردازیم.

چربایی «نوعی توجه مجدد به مذهب در بخش‌هایی از مردم» از چندین

سال پیش» (ص ۱۷، تأکید در متن اصلی) و چگونگی شکل‌گیری «یک رنسانس مذهبی» (ص ۱۸) در ایران از جمله پرسش‌هایی است که این مقاله در برابر خود قرار داد. امروز البته اطلاعات بیش‌تر و پاسخ‌های مفصل‌تر و دقیق‌تری به این نوع از پرسش‌ها در دست است، اما، به نظر نویسندگان این سطور نقطه‌ی حرکت گروه در این تحلیل که در بحبویه‌ی قدرت‌گیری نیروهای مذهبی عنوان می‌شد و نتیجه‌گیری عمومی آن هنوز معتبر است. این مقاله تمایز تحلیل گروه از اوج‌گیری جنبش اسلامی را از اکثریت قریب‌به‌اتفاق گروه‌های دیگر نشان می‌دهد. بر پایه‌ی این تحلیل بود که گروه از همان آغاز در مقابل گفتمان اسلامی ایستاد و در برابر قدرت آن به جمع لیبک‌گویان خمینی نپیوست.

مقاله به مذهبی‌شدن» و نه مذهبی‌بودن» «بخش‌هایی از مردم»، «از چندین سال پیش»، اشاره می‌کرد. صرف این اشاره‌ی به‌ظاهر ساده به گروه اجازه داد هاله‌ی تقدس «مذهب» را در یکی از قدرت‌مندترین لحظه‌های آن در تاریخ ایران و هنگامی که بخشی از همین مردم در جست‌وجوی «عکس امام در ماه» بودند در هم بشکنند و «مذهب» را امری زمینی و تغییرپذیر اعلام کند. «مذهب» و تغییرات آن، در این تعریف ساده و دیالکتیکی، «معلول شرایط زیست» اجتماعی مردم عنوان شد. اما، بلافاصله گفته شد که «مذهب» و تغییرات آن «در تولد مجدد بر شرایط جامعه نیز تأثیر» (ص ۱۸) می‌گذارد.

در تحلیل گروه، این پروسه‌ی دیالکتیکی بخشی از روند اجتماعی، تاریخی و سیاسی با مولفه‌های گوناگون بود. رهائی در سال ۱۳۵۷ ابایی نداشت که در تحلیل خود از چرایی مذهبی‌شدن «بخش‌هایی از مردم» «از چندین سال پیش»، تا آن‌جا پیش رود که بگوید: «رژیم در سال‌های گذشته نه‌تنها شاهد رشد نفوذ مذهب منفعل بود بل‌که حتی رشد آن را جهت جلوگیری از «انحراف کمونیستی جوانان» مفید تشخیص می‌داد.» (ص ۲۳). در آن ایام تحلیل‌هایی از این دست «کفر» سیاسی مطلق شمرده می‌شد و شد.

این مقاله، علاوه‌برآن، «مذهب» مردم را با «مذهب» روحانیون متفاوت

«...گرچه ممکن است در ظاهر، مردم مذهبی و روحانیون در ادواری خاص در یک جهت حرکت کنند، ولی باید توجه داشت که این‌ها بیان‌گر دو پدیده‌ی متفاوت هستند. یکی بیان‌گر جست‌وجوی سعادت و رفاه دنیوی و اخروی و خلاصه راه رستگاری در پناه مذهب است از جانب بخشی از مردم تحت‌ستم، و دیگری نمایش‌گر تمایل به شراکت در قدرت توسط سلسله‌مراتب روحانی (کلریکالیسم، موبدسالاری). درست همان‌طور که دولت خود را نماینده‌ی تمامی جامعه می‌خواند، به‌همین صورت نیز روحانیت بزرگ خود را نماینده‌ی کل مردم مذهبی می‌داند. و درست همان‌طور که بخش‌هایی از طبقات تحت ستم ماهیت دولت را تشخیص نمی‌دهند، به‌همین صورت نیز عده‌یی از مردم مذهبی هم به این تفاوت آگاهی ندارند.» (ص ۲۲، تأکید در متن اصلی است.)

و بالاخره، دیالکتیک قدرت‌گیری «مذهب» در میان بخشی از مردم و «گسترش قدرت توده‌یی روحانیون» را هم‌چون پدیده‌یی اجتماعی و سیاسی توصیف می‌کرد:

«بدین ترتیب اجزاء پدیده‌یی که امروز به عنوان قدرت مذهب ظاهر شده است، به‌تدریج در سال‌های اخیر به هم پیوستند. توسل بخش‌هایی از مردم به مذهب به دلائلی که برشمردیم پایه‌ی گسترش قدرت توده‌یی روحانیون را فراهم ساخت.» (ص ۲۳)

چند ماه پیش از انقلاب که خمینی هنوز در پاریس بود و وعده‌ی جمهوری اسلامی می‌داد و تز «حکومت اسلامی» برای بسیاری روشن نبود، بسیاری از نیروها در اپوزیسیون سیاسی و دستگاه روحانیت، ابن‌الوقت‌ها، منتظرالوکاله‌ها و منتظرالوزاره‌ها در پاریس و تهران رهبری سیاسی یا عقیدتی خمینی را پذیرفته بودند. تنی چند از سیاسیون ملی نزدیک به خمینی (از آن‌جمله داریوش فروهر) و اشخاص دیگری که از آشنائی ما با خمینی و چند تن از اطرافیان او اطلاع داشتند پیام پشت پیام برای فعالان گروه در لزوم دیدار با خمینی می‌فرستادند و خواهان هم‌کاری و پشتیبانی بودند. در مقابل این موج، رهائی

شماره ۳ هشدار داد:

«خمینی تز اساسی خود "حکومت اسلامی" را قابل تحقق می‌داند. این تز نه صرفاً شرکت در قدرت دولتی، بل که تز تصرف قدرت دولتی توسط مذهب است» (صص ۲۸۹، تأکید از متن اصلی است).  
گروه از ملاقات با خمینی خودداری و بر اساس نظریات و اهداف خود برنامه‌ریزی و حرکت کرد.

\* \* \*

امروز با امید به آینده درباره‌ی گذشته‌ی می‌نویسیم که گرچه هنوز با ماست و مأنوس، به‌شدت از ما دور و بیگانه است. گزارش‌گری درباره‌ی یک دوره‌ی تاریخی هنوز در جریان دشوار است. با دشواری‌های نوشتن تاریخ به دست کسانی که خودشان سوژه‌ی آن هستند نیز آشناییم. به این دلایل، و از آن‌جاکه تفکر انتقادی یکی از پایه‌ی‌ترین آموزش‌های مان بوده و نقد خود و چپ و نقد سیاست دلیل وجودی مان، نوشتن چنین گزارشی بسیار سخت و از جنبه‌هایی ناممکن جلوه می‌کرد. چه مطلبی را به زیر ذره‌بین نقد بگذاریم و چه‌گونه آن را نقد کنیم؟ سنگینی بار این پرسش‌ها در طول نگارش این نوشته محسوس بود. سنگینی این بار هنگامی بیش‌تر احساس می‌شد که به‌رغم کمبودها و نارسایی‌ها و اشتباه‌ها در مجموع از گذشته‌ی خود کم‌یابیش راضی بودیم و خود را در صف نادمان جنبش چپ و انقلاب ۱۳۵۷ نمی‌دیدیم.

در روند تهیه‌ی این نوشته دو چیز برای ما روشن‌تر شد:

اول، تحولات فکری و عقیدتی تک‌خطی نیستند و نمی‌توان نیم قرن تاریخ را در یک مسیر منطقی و یگانه توضیح داد. تاریخ یک‌دست و روبه‌جلو، تاریخی است فرمایشی که در آن یا نتیجه تعیین‌کننده‌ی مسیر پیموده شده است، یا «ایدئولوژی» فرجام کار را تعیین و تضمین می‌کند. گروه ستاره / اتحاد کمونیستی و سپس سازمان وحدت کمونیستی خوش‌بختانه چنین تاریخی را زندگی نکرده بود: در رفتار گروه و فعالان آن تناقض و اشتباه هم کم نبوده است؛ پراگماتیسم و اشتباه اجزای جدائی‌ناپذیر هر حرکت سیاسی هستند. آنچه فعالان این جمع زیستند، مجموعه‌ی از تحولات و تجاری بود که یکی از

نتایج منطقی، و البته نه تنها نتیجه‌ی آن، تشکیل گروه اتحاد کمونیستی با مشخصات ویژه‌ی سازمانی و گفتمانی در سال ۱۳۵۶ بود.

**دوم**، به تجربه دریافته‌ایم که کار بی‌عیب و نقص و ناب وجود ندارد. نباید منتظر بهترین شرایط ماند. باید از جایی آغاز کرد. آغاز و فرایند لازمه‌ی حرکت است. این نوشته، صرفاً یکی از روایت‌های ممکن از آن دوره است با چاشنی توضیح تاریخی که زندگی کرده‌ایم. ما نه به عنوان تاریخ‌نگار بل که به عنوان فعالان آن دوره‌ی پرشور و با امید به آینده‌ی بهتر می‌نویسیم. این روایت، قصه‌ی دفاع از ایده‌ی انقلابی‌گری نسلی از مبارزان مدافع آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران از زبان جمع بسیار کوچکی از فعالان آن و با تکیه بر تجربه، نظر، تحلیل و نوع نگاه آنان در آن دوره است، نه نگاه امروز. کوشش کرده‌ایم خواننده را تا حد ممکن در جریان شکل‌گیری فعالیت‌های مبارزاتی، تصمیم‌ها، بینش و منش، و نظریات گروه در آن دوره‌ی پرتلاطم قرار دهیم. نقد جامع این گذشته و تمام جنبه‌های آن، امکانات و شرایط دیگری می‌طلبد که در حال حاضر فراهم نیست.

انقلاب ۱۳۵۷ به یک دوره‌ی مهم تاریخی خاتمه داد. آیا مقابله با موج اسلامی در سال ۵۷ امکان‌پذیر بود؟ پاسخ ما به این پرسش در آن روزها باتوجه به شرایط و داده‌های قابل دسترسی و فهم قطعاً مثبت بود. این پاسخ، امروز و پس از گذشت بیش از چهل و دو سال و باتوجه به داده‌ها و تجارب موجود، با اما و اگرهای فراوان و تردیدها و تأمل فراوان، هنوز آری است. چپ می‌توانست سرنوشت دیگری را رقم بزند، اما حتی در این راه نکوشید. چپ هنوز نیز به‌رغم آن‌که لت و پار و زخم خورده است می‌تواند آینده‌ی بهتری را بسازد. با امید به این آینده است که این دفتر را می‌بندیم. این کتاب با این آرزو که میراث نظری و سیاسی گروه برای نسل کنونی و آینده فعالان چپ مفید افتد، پایان می‌یابد. با امید به تداوم یافتن گفتمان چپ مستقل، رادیکال و آزاداندیش در دنیای مصیبت‌بار کنونی این کتاب را به مبارزان امروز و نسل‌های آینده تقدیم می‌کنیم.



یادداشت‌های توضیحی



[۱] آغاز شکل‌گیری حزب بعث به سال ۱۹۴۷ در سوریه باز می‌گردد. نام این حزب در آغاز حزب البعث العربی بود و بسیاری از بنیان‌گذاران آن اهل سوریه بودند و دانش‌آموخته‌ی فرانسه. در سال ۱۹۵۲ با ادغام این جریان با جنبش سوسیالیستی عرب — که آن هم در سوریه شکل گرفته بود — نام این تشکل به حزب عربی سوسیالیستی بعث (حزب البعث العربی الاشتراکی) تغییر یافت. این حزب از همان ابتدا از دو شاخه تشکیل شده بود: سازمان ملی یا کشوری (قُطری) و سازمان سراسری و فراملی عربی (قومی). تمرکز عمده‌ی فعالیت حزب در سوریه، لبنان و عراق بود. رهبری فراملی (قومی) آن از آغاز در دمشق مستقر بود. اما کودتاهای حافظ اسد در ماه مارس ۱۹۶۳ و سپس در فوریه ۱۹۶۶ منجر به قدرت‌گیری کامل جناح نظامی در این کشور شد. بدین ترتیب تعدادی از فعالان جناح سیاسی حزب بعث سوریه و از آن‌جمله رهبر تاریخی آن میشل عفلق به بغداد گریختند. جناح سیاسی رانده‌شده از سوریه در کنار جناح سیاسی و نظامی بعثی در عراق، کودتای نظامی ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ را علیه عبدالرحمان عارف که با حزب بعث در ائتلاف بود سازمان دادند. بدین ترتیب، شاخه‌های حزب بعث در سوریه و عراق در مقابل هم قرار گرفتند. شلی العیثمی دبیر کل بخش قومی حزب بعث طرفدار عراق در آن دوره بود. اما قدرت اصلی کشور در دست سازمان کشوری (قُطری) و درحقیقت حسن البکر و صدام حسین بود.

[۲] بنیان‌گذار *باختر/امروز* (دوره‌ی اول) دکتر سید حسین فاطمی وزیر خارجه مصدق بود که به فرمان شاه اعدام شد. اولین شماره‌ی این روزنامه‌ی عصر در ۸ مرداد ۱۳۲۸ منتشر شد و تاریخ آخرین شماره‌ی آن که به دلیل حمله‌ی اوباش به محل چاپ روزنامه منتشر نشد روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. دوره‌ی دوم *باختر/امروز* را خسرو قشقایی و هم‌کاران وی به مدت دو سال (۱۹۶۲-۱۹۶۴) در اروپا منتشر کردند. دوره‌ی سوم این نشریه را در آمریکا (نیویورک) رفقایی که بعدها گروه ستاره را تشکیل دادند، در هم‌کاری با دیگر اعضای جبهه‌ی ملی، از اول فروردین ۱۳۴۴ تا کمی پیش از رفتن به خاورمیانه منتشر کردند. دوره‌ی سوم ابتدا به عنوان ارگان جبهه‌ی ملی در تبعید و سپس جبهه‌ی

ملی ایران در خارج از کشور (بخش آمریکا) منتشر شد. *باختر/مروز* دوره‌ی سوم دو دفتر نیز با عنوان‌های *عصیان سیاه‌پوستان* و *خاطرات چه گوارا* منتشر کرد. در این دوره، *باختر/مروز* واژه‌ی *استثمار* را که حاکی از گرایش به چپ جبهه بود به شعار قدیم جبهه‌ی ملی ایران که «مبارزه با استعمار و استبداد» بود اضافه کرد. مدتی پس از آن، شعار چه گوارا نیز اضافه شد: «این حق مسلم توده‌هاست که خشونت امپریالیسم را با خشونت انقلابی پاسخ دهند».

[۳] اولین شماره‌ی دوره چهارم *باختر/مروز*، ارگان سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه، در شهریور ۱۳۴۹ منتشر شد. تمامی شماره‌های دوره‌ی چهارم *باختر/مروز*، جز شماره‌ی آخر (شماره‌ی ۷۷)، حروف‌چینی لیتوتایپ یا دستی هستند. نشریه تا شماره‌ی ۹ در بغداد و پس از آن گاه در بغداد و عمدتاً در بیروت منتشر می‌شد. از سال ۱۳۵۴ گروه با ایجاد چاپ‌خانه‌یی با حروف‌چینی دستی در بیروت نشریات را منتشر می‌کرد.

یافتن چاپ‌خانه‌یی با حروف فارسی در بیروت کار بسیار دشواری بود به‌ویژه آن‌که جنگ داخلی لبنان در اوج و فعالیت‌های گروه ستاره هم روبه‌گسترش بود. پس از تصمیم به خریدن حروف فارسی و عربی و اجاره‌ی محلی برای حروف‌چینی، حروف‌چین حرفه‌یی لبنانی مسیحی به نام عیسی (ابو هانی) که در چاپ‌خانه‌یی متعلق به یکی از اعضای حزب کمونیست لبنان به نام جرج حداد و پدرش (ابو جرج) کار می‌کرد به‌طور نیمه‌وقت استخدام شد و گروه با کمک او محلی را در چاپ‌خانه‌یی بزرگ‌تر در منطقه‌ی شیاح در جنوب بیروت اجاره کرد. عیسی و خانواده‌ی او از دوستان نزدیک فعالان گروه شدند و رفقای گروه زمان به‌حداقل رساندن فعالیت‌ها در لبنان (۱۳۵۵) وسایل حروف‌چینی خود را در اختیار او قرار دادند.

در این دوره ابتدا دو صندوق پستی و دو حساب بانکی در بیروت و بغداد در *باختر/مروز* اعلام می‌شد. پس از انتشار شماره‌ی ۴، نشانی و حساب بانکی در بغداد حذف شد. به دنبال بروز مشکلات امنیتی در لبنان، از شماره‌ی ۲۹ (نیمه‌ی دوم اردیبهشت ۵۲) آدرس‌های بیروت نیز حذف شدند. *باختر/مروز* بیش از دو سال بدون نشانی و حساب بانکی منتشر شد تا این‌که در

مرداد ۱۳۵۴ (شماره ۶۶) صندوق پستی و حساب بانکی در عدن (جمهوری دموکراتیک یمن) اعلام شد. شماره‌ی آخر نشریه در پاریس (شماره‌ی ۷۷، دی ۱۳۵۵) بدون این اطلاعات منتشر شد.

[۴] ابو شریف اعتقادات مذهبی شدیدی داشت. او اغلب روزها یا روزه بود یا در کم‌ترین حد ممکن غذا می‌خورد، ولی به‌رغم گرایش شدید مذهبی با چند تن از رفقای گروه بسیار صمیمی شده بود و تعجب می‌کرد که آن‌ها با آن‌که مذهبی نیستند و کمونیست‌اند آدم‌های خوبی هستند! ابو شریف اولین دوره‌ی نظامی را همراه با رفقای گروه و با تجربه‌ی مشترک زندگی در کمپ نظامی الفتح در بغداد گذراند. او آدرس‌هایی را برای تماس در ایران در اختیار گروه قرار داد و حتی قرار بود در یک تیم عملیاتی گروه شرکت کند. بعدها (و به‌احتمال زیاد به خواست دوستانش در ایران) می‌خواست به اروپا برود که با گذرنامه‌ی جعلی که برای او تهیه شد، ابتدا به اتریش رفت و سپس با حمایت گروه (از طریق کنفدراسیون) در هلند پناهنده شد. وی پس از مدتی با بنی‌صدر در پاریس تماس گرفت. آخرین دیدار یکی از افراد گروه با ابو شریف که روابط صمیمانه با او داشت و در کمپ‌های فلسطینی با هم دوره دیده بودند در حدود یک ماه پیش از انقلاب و زمانی بود که وی برای دیدار با خمینی به پاریس سفر کرده بود. ابو شریف پس از انقلاب در بنیان‌گذاری سپاه پاسداران شرکت کرد و از فرماندهان اولیه‌ی آن شد. در اوایل آن دوره به پاس دوستی در روزگار گذشته غیرمستقیم به بعضی از رفقای دستگیرشده‌ی سازمان وحدت کمونیستی در سال ۵۸ کمک کرد.

[۵] «جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین» جریانی بود که پس از انشعاب کادرها و فعالان «جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی عمومی» از رهبری احمد جبرئیل در آوریل ۱۹۷۷ شکل گرفت. «جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین» نام پیشین این جریان پیش از پیوستن جبرئیل و یارانش به «جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین»، به رهبری جُرج حبش در سال ۱۹۶۷ بود. هم‌چنین نگاه کنید به یادداشت [۱۵].

[۶] ساخت سیاسی دولت لبنان که مشخصه‌ی اساسی آن فقدان دولت مرکزی قوی و حاکمیت ائتلافی گروه‌بندی‌های مذهبی / طایفه‌بی بود به شکل‌گیری فضای سیاسی ویژه‌یی منجر شده بود که با تسامح می‌توان آن را «دموکراسی ناپایدار طایفه‌بی» نامید.

«دموکراسی» زیرا موازنه‌ی قوا اجازه‌ی غلبه‌ی کامل یک بخش بر دیگر بخش‌ها را نمی‌داد (هنوز هم نمی‌دهد) و تقسیم قدرت بین گروه‌بندی‌های متفاوت و رقیب ضامن تداوم نوعی خودمختاری، زندگی و هم‌زیستی نه‌چندان مسالمت‌آمیز همه‌ی اجزای متناقض این کشور کوچک، زیبا و کم‌ویش فقیر بوده و هست.

«طایفه‌بی» به این دلیل که قانون اساسی آن بر اساس وجود گروه‌بندی‌های متفاوت دینی و پذیرش تلویحی رهبران فرقه‌یی تدوین و تنظیم شده است. «ناپایدار» از آن‌رو که موازنه‌ی قوا تحت تأثیر مستقیم تحولات مکانیزم‌های درونی اجزای تشکیل‌دهنده‌ی جامعه لبنان، به‌ویژه میزان رشد جمعیت و تغییر در موقعیت اجتماعی و شرایط متحول منطقه‌یی و بین‌المللی قرار داشته و دارد. لبنان و بیروت جولان‌گاه نیروهای بین‌المللی و منطقه‌یی بود و هنوز نیز هست. انبوهی از پناهنده‌گان فلسطینی که خیل عظیم آنان در سال ۱۹۴۸ و به دنبال تشکیل دولت اسرائیل به لبنان رفته بودند در این کشور زندگی می‌کردند (حدود نیم‌میلیون درحال‌حاضر و سیصد هزار نفر در دهه‌ی ۷۰ میلادی). اینان به دلیل ساخت سیاسی حاکم بر کشور و قوانین ویژه‌ی مهاجرتی آن هیچ‌گاه در جامعه‌ی لبنان ادغام نشدند و امروز نیز بعد از گذشت بیش از ۷۰ سال از کوچ اجباری، بدون هیچ حقوق مشخصی و از جمله حق کار یا امکان تحصیل، در اردوگاه‌های پناهنده‌گان زندگی می‌کنند. وجود این توده‌ی عظیم در حاشیه‌ی این جامعه‌ی ملت‌هت و پراز تناقض در چگونگی عمل‌کرد این «دموکراسی ناپایدار طایفه‌بی» مؤثر بود و هنوز هم هست.

اهمیت سیاسی و نظامی حضور فلسطینی‌ها در لبنان به دنبال اوج‌گیری جنبش فدائیان فلسطینی پس از جنگ ۶ روزه در ژوئن سال ۱۹۶۷ فزونی یافت. شکست مفتضحانه‌ی دولت‌های عربی و قبضه‌کردن رهبری سازمان

آزادی‌بخش فلسطین به دست الفتح و عرفات (فوریه ۱۹۶۹) و امضای پیمان قاهره در نوامبر همان سال بین سازمان آزادی‌بخش فلسطین و ارتش لبنان منجر به رسمیت یافتن آزادی عمل فدائیان فلسطینی در مرزهای جنوبی این کشور، خودمختاری اردوگاه‌های فلسطینی و مسلح شدن آنان شد. بعد از جنگ‌های خونین سپتامبر سیاه (۱۹۷۰) میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و ارتش اردن و ادامه‌ی آن‌ها در سال ۱۹۷۱ و انتقال تدریجی فدائیان فلسطینی و رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین به لبنان (تابستان ۱۹۷۱)، بخش‌های بزرگی از جنوب لبنان و بیروت غربی و بخش کوچکی در شمال لبنان عملاً به مناطق آزادشده تبدیل شده بودند. این شرایط تا سال ۱۹۸۲ ادامه یافت. فلسطینی‌ها با افتخار اردوگاه‌های اصلی خود در جنوب لبنان را «فتح‌لند» (سرزمین الفتح) و منطقه‌ی فلسطینی بیروت غربی، صبرا و شاتیلا، را «جمهوری دموکراتیک صبرا و شاتیلا» می‌نامیدند. بیروت دهه‌ی ۷۰ میلادی را می‌توان پایتخت سیاسی و فرهنگی انقلاب در منطقه دانست.

[۷] فلسطینی‌ها می‌گفتند «مکتوب من ابو جهاد یحل کل المشاكل»: «دست‌خطی از ابو جهاد همه‌ی مشکلات را حل می‌کند». ابو جهاد فرماندهی «عاصفه» بخش نظامی الفتح بود و دستوره‌ای خود را روشن و کوتاه با دست‌خط بر روی سربرگ‌های الفتح با نام حامل، گیرنده و موضوع مربوطه می‌نوشت. در موارد اجرایی نیز شفاهی یکی از اعضای قابل‌اعتماد خود در الفتح را مسئول انجام آن کار می‌کرد. «مکتوب»‌های ابو جهاد حکم دستور نظامی را داشت و اجرای آن‌ها الزامی بود. اما، یافتن ابو جهاد و ملاقات با او کار ساده‌یی نبود. به دلایل روشن امنیتی امکان تعیین وقت ملاقات از پیش وجود نداشت. هیچ‌کس، حتی محافظان او، از برنامه‌هایش از پیش اطلاع نداشتند. برای ملاقات با او گاهی روزها انتظار ضروری بود. در دمشق، ملاقات با وی در سه دفتر الفتح که او به آن‌ها رفت‌وآمد داشت، امکان‌پذیر بود. یکی از دفترها مکتب ۴۳ نام داشت. حدس بر این بود که این دفتر، دفتر مرکزیت الفتح باشد، چون رفقای گروه دو بار عرفات را در آن‌جا دیده بودند. در نزدیکی مکتب ۴۳ دفتر دیگری به نام «العملیات مرکزی» وجود داشت که با وجود نام و

مسئولیت یک نظامی در آن به نام مستعار ابو الولید (با ژنرال سعد صایل متفاوت است) شباهت چندانی با دفتر عملیات نظامی نداشت. دفتر سوم که در منطقه‌ی دیگری قرار داشت دفتر نیروی *القوات الیرموک* بود. ابو جهاد برای دیدن ژنرال سعد صایل فرمانده‌ی این قوا (نگاه کنید به یادداشت [۹]) هرازگاهی به آن‌جا می‌رفت. رفقای گروه بیش‌تر در این دفترها او را ملاقات می‌کردند و او برای آن‌ها دست‌خط می‌نوشت. ابو جهاد حتی یک بار یکی از رفقا را برای شام به منزلش دعوت کرد که امری بی‌سابقه بود. او به خاطر چند هم‌کاری بسیار حساس به رفقای ما اعتماد زیادی پیدا کرده بود. از این جمله اتفاقی بود که در آخرین سفر ابو سعید به بغداد افتاد و رفقای گروه در بغداد در مقابل ابو نضال مسئول الفتح در عراق ایستادند. (در این باره نگاه کنید به فصل ۴ - *پروژه‌ی تجانس*، بخش حمل تجهیزات به عراق برای انتقال به ایران).

طی دیدار ابو جهاد از ایران پس از انقلاب، یکی از رفقای گروه در صد ملاقات با او برآمد، اما پیش از ملاقات به شماره‌بی که از هتل محل اقامت او داشت زنگ زد. ابو جهاد که رفیق گروه را خوب می‌شناخت گفت دیدار را صلاح نمی‌داند و افزود: «بهتر است شماها مواظب خود باشید». او با شم تیز خود دریافته بود که چه توفانی در راه است.

[۸] کمیل حوا دارای وابستگی سازمانی نبود. آشنایی اولیه‌ی رفقای گروه با او از کنگره‌ی دانش‌جویان عراقی شروع و بعد از طریق کار او در روزنامه لبنانی «المحرر» که دارای گرایش‌های ناصریستی بود تقویت شد. کمیل حوا را در آن دوره شاید بتوان مارکسیست ناصریست دانست. او روشن‌فکری برجسته و پیشرو بود که در گرداندن و رهبری *النادی التفاضلی العربی*، باشگاه فرهنگی عرب، نقش مهمی داشت و از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۲ عضو هیئت رئیسه‌ی آن بود. این باشگاه که تأسیس آن به ۱۹۴۴ بازمی‌گشت یکی از مهم‌ترین مراکز فرهنگی بیروت بود و هنوز نیز فعال است.

ماجد نعمة سوری و اکنون مقیم فرانسه و سردبیر مجله‌ی فرانسوی آفریقا - آسیا (Afrique-Asie) در پاریس است.



[۹] حموریه در غوطه‌ی شرقی یکی از زیباترین و حاصل‌خیزترین مناطق سوریه بود که بخش عمده‌ی آن نیازهای غذایی دمشق را به‌تنهایی تأمین می‌کرد. این همان منطقه‌ی است که بعدها شاهد درگیری‌های خونین ارتش سوریه و هم‌پیمانان منطقه‌ی و بین‌المللی‌اش با نیروهای جهادی بود.

کمپ آموزشی الفتح در حموریه نه در یک منطقه‌ی نظامی بل که در میان زمین‌های کشاورزی و باغ‌های سرسبز درختان میوه قرار داشت. محل سکونت داوطلبان آموزش چریکی نیز نه در یک ساختمان، بل که در چادرهای نظامی قرار داشت و همه‌چیز در آن موقت و تازه تأسیس شده به نظر می‌رسید.

این کمپ زیر نظر شماری از سربازان و افسران فلسطینی که سابقه‌ی عضویت در ارتش اردن را داشتند اداره می‌شد. اینان در جنگ‌های خونین سپتامبر ۱۹۷۰ و سال ۱۹۷۱ از ارتش اردن جدا شدند و به سازمان آزادی‌بخش فلسطین پیوستند و القوات الیرموک نام گرفتند. در آن دوره فرماندهی این نیرو که هنوز روابط و ضوابط ارتش منظم در آن تاحدودی مشهود بود، یکی از ژنرال‌های سابق ارتش اردن به نام سعد صایل (ابو الولید) بود که پس از چندی فرماندهی اصلی عملیات الفتح شد. سعد صایل در انگلستان و آمریکا دوره‌ی فرماندهی دیده بود و فلسفه‌ی آموزش نظامی‌اش تحت تأثیر تجربه‌ی جنگ‌های سپتامبر سیاه شکل گرفته بود. فلسطینی‌ها بعدها او را «مارشال بیروت» خواندند. او در سال ۱۹۸۲ در عملیات نظامی در دفاع از بیروت در مقابل ارتش اسرائیل تیر خورد و بعد از چند روز در بیمارستانی در دمشق درگذشت. بخشی از آموخته‌های رفقای ما در حموریه، به‌ویژه چگونگی حرکت در مناطق کوهستانی زیر کنترل ارتش، بعدها در کردستان سخت به کار آمد.

[۱۰] رفقای ترک در این دوره پنج تن بودند. غالباً دانش‌جو و از اعضای ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه. سه تن از اینان از اعضای رهبری فدراسیون جوانان انقلابی ترکیه یا «دوکنج» بودند. هر سه بعد از مدتی از ارتش آزادی‌بخش جدا شدند. دو نفر از آن‌ها چند ماهی پس از خاتمه‌ی دوره از طریق گروه ستاره به سوئد رفتند و پناهنده شدند و نفر سوم نیز پس از مدتی از ارتش آزادی‌بخش جدا شد. یکی از آنان که به سوئد رفته بود، نورالدین اوزترک (با نام مستعار

احمد) چندی بعد از کودتای ۱۹۸۲ به ترکیه بازگشت و پس از دستگیری، در سال ۱۹۸۳ زیر شکنجه کشته شد. دیگری بعد از رفتن به اروپا فعالیت سیاسی را کنار گذاشت و مقیم سوئد شد و هنوز در آن‌جا زندگی می‌کند. رفیق سوم بعدها چند ماهی در سوریه و چند سالی در ترکیه زندانی شد و سپس سازمان سیاسی دیگری را در ترکیه بازسازی کرد. او بعد از کودتای سال ۱۹۸۲ با گذرنامه‌ی تونس‌ی که رفقای ما برای او درست کردند از ترکیه خارج و در فرانسه پناهنده شد و در کنار فعالیت سیاسی و انتشاراتی به تحصیل ادامه داد. بعد از بازگشت به ترکیه مدتی در دانشگاه تدریس کرد و اکنون استاد بازنشسته‌ی دانشگاه، محقق و فعال سیاسی است. هم او بود که به فعالیت‌های گروه در ترکیه کمک می‌رساند. دو فرد دیگر از گروه حموریه، در حد اطلاعات موجود، هنوز از فعالان ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه هستند. یکی از مسئولان اصلی ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه در سوریه جوانی ایرانی بود به نام مستعار حمید که علاوه بر زبان مادری به ترکی، انگلیسی و تاحدودی عربی تسلط داشت. حمید دانش‌جوی تکنیکال یونیورسیتی خاورمیانه بود که در سال ۱۹۶۹ گروه ۱۶ نفره‌ی را تشکیل داده و برای دیدن دوره‌ی نظامی و جنگیدن به اردن رفته بود. او بعدها به ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه پیوست و تا اواخر سال ۱۹۷۲ با آنان بود. بعد از جداشدن از این گروه، از قرار معلوم به الفتح پیوست. از سرنوشت او اطلاع بیشتری در دست نیست.

[۱۱] حمید مؤمنی در سال ۱۳۵۱ (به‌احتمال‌زیاد در بهمن) به فدائیان پیوسته بود و تا پیش از کشته‌شدن به دست عوامل ساواک در بهمن ۱۳۵۴ مهم‌ترین نظریه‌پرداز این جریان بود، درحالی‌که حمید اشرف رهبر عملی - نظامی و فرمانده و سازمان‌دهی برجسته بود، اما توانایی تئوریک با رزی نداشت. مؤمنی مترجم، نویسنده و شاعر بود. او پیش از پیوستن به فدائیان با نام مستعار م. بیدسرخ‌ی به فعالیت انتشاراتی مشغول بود و سابقه‌ی تدریس در مدارس و کار در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را داشت. او که در ۳۳ سالگی کشته شد آثار زیادی از خود به جا گذاشته است. شاید بتوان او را تئوریسین استالینیسیم سازمان فدائیان در دوره‌ی پروسه‌ی تجانس دانست. برای دیدن

دامنه‌ی تأثیر مائو و استالین بر نظریات مؤمنی نگاه کنید به مقاله‌ی «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و انقلاب ما» در *نبرد خلق*، ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق، شماره‌ی ۲ (فروردین ۱۳۵۳، صص ۳۸-۴۴). برای کوشش او در جلوه‌دادن نظریات خود به عنوان تداوم نظریات احمدزاده، نگاه کنید به پاسخ به *فرصت‌طلبان* در مورد «مبارزه‌ی مسلحانه - هم‌استراتژی، هم‌تاکتیک» (۱۳۵۳) در وب‌گاه سیا‌هکل.

[۱۲] آغاز جنگ داخلی لبنان در آوریل ۱۹۷۵ (فروردین ۱۳۵۴) تا پیش از دخالت آشکار نظامی سوریه در ژوئن ۱۹۷۶ (خرداد ۱۳۵۵) و ترور کمال جنبلاط، رهبر مترقی و سوسیالیست دروز جنبش لبنان توسط دولت سوریه در ماه مارس ۱۹۷۷ (اواخر اسفند ۱۳۵۵) را می‌توان مهم‌ترین دوره‌ی رشد جنبش ملی‌گرا و چپ لبنان و حامیان فلسطینی آن‌ها قبل از سرکوب‌شان دانست. دخالت سوریه درحقیقت تهاجم مهم و تعیین‌کننده‌ی ناسیونالیسم عربی دولتی در مقابل جنبش مستقل ملی و چپ لبنان و جنبش فلسطین و سرکوب آن بود. دخالت سوریه و اشغال لبنان چند ماه پس از تهاجم اولیه در اکتبر ۱۹۷۶ (مهر ۱۳۵۵)، تأیید و حمایت اتحادیه‌ی عرب را در پی داشت. سرکوب کامل جنبش تضعیف‌شده‌ی ملی و چپ لبنان و جنبش فلسطین بعدها با تهاجم ارتش اسرائیل در ماه مارس سال ۱۹۷۸ (اسفند ۵۶) به جنوب لبنان، اشغال و ایجاد یک نوار مرزی در بخش شمالی رودخانه‌ی لیطانی، و ایجاد نیروی مزدور «ارتش جنوب لبنان» شدت یافت و به اسرائیل اجازه داد که با سکوت و توافق ضمنی سوریه و جهان سرکوب کامل جنبش فلسطین و جنبش مترقی لبنان را در دستور کار خود قرار دهد. تهاجم اسرائیل به بیروت در تابستان ۱۹۸۲ به خروج نیروهای نظامی و فرماندهی جنبش فلسطین از بیروت (مرداد ۱۳۶۱) و کشتار صبرا و شاتیلا در شهریور آن سال منجر شد و جنبش آزادی - خواهی در منطقه، اساسی‌ترین پایگاه خویش را از دست داد. جنگ داخلی لبنان در شکل‌های دیگر تا سال ۱۹۹۰ ادامه یافت.

[۱۳] آغاز مبارزه‌ی مسلحانه‌ی جنبش ظفار به سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ بازمی‌گردد. این جنبش در آغاز قبیله‌یی و محلی بود که در منطقه‌ی کوهستانی از ظفار بنا

جبل الاخضر شکل گرفته بود، اما کم‌کم و تحت تأثیر ناسیونالیسم عربی دهه‌ی ۶۰ گسترش یافت. این جنبش در سال ۱۹۶۸ و تحت تأثیر جنبش ناسیونالیست‌های عرب (حرکت القومین العرب) به رهبری جرج حبش، تغییر نام داد و با حفظ برخی از زمینه‌های اولیه‌ی قبیلہ‌یی/محلّی، ابتدا به ناسیونالیسم عربی چپ گرایش یافت و سپس تحت تأثیر مارکسیست‌شدن حبش و یاران‌اش به مارکسیسم روی آورد. البته در این چرخش به چپ باید تأثیر شکل‌گیری جمهوری دموکراتیک خلق یمن (۱۹۶۷) و آغاز خروج رسمی نیروهای نظامی انگلستان از خلیج فارس (۱۹۶۸-۱۹۷۱) را نیز دید. در این مرحله بود که جنبش از محدوده‌ی فعالان محلّی خارج شد و فعالان چپ منطقه‌ی خلیج و به‌ویژه بحرین را در بر گرفت.

فعالان جنبش ظفار در دهه‌ی ۶۰ میلادی نام سازمانی جبهه‌ی آزادی‌بخش ظفار را که پیش از آن نیز در دهه‌ی پنجاه مخالفان سلطان عمان از آن استفاده می‌کردند برگزیدند و مبارزه‌ی مسلحانه را در ۹ ژوئن ۱۹۶۵ آغاز کردند. بعدها در کنگره‌ی دوم این سازمان در سال ۱۹۶۸ (اول تا ۲۰ سپتامبر) جبهه‌ی آزادی‌بخش ظفار نام خود را به جبهه‌ی خلق برای آزادی خلیج عربی تغییر داد. با پیوستن گروه دیگری که در مناطق شهری عمان فعالیت می‌کرد، نام این جریان در کنگره‌ی سوم (دسامبر ۱۹۷۱)، به جبهه‌ی خلق برای آزادی عمان و خلیج عربی تغییر کرد و بالاخره در چهارمین کنگره در ژانویه‌ی ۱۹۷۴، این سازمان نام خود را جبهه‌ی خلق برای آزادی عمان گذاشت.

با کودتای قابوس علیه پدر (۱۹۷۰) که با حمایت دولت انگلستان انجام شد، جنبش ظفار با ترکیب جدیدی از حاکمیت روبه‌رو شد که سیاست جذب (از طریق رفم‌های سلطان قابوس که به شکرانه‌ی افزایش درآمد‌ها با بیش‌تر - شدن تولید نفت و بالارفتن قیمت نفت بعد از سال ۱۹۷۳ امکان‌پذیر شده بود) و سرکوب را هم‌زمان دنبال می‌کرد. اوج جنبش ظفار از سال ۱۹۷۴ تا دسامبر ۱۹۷۵ بود که نام سازمانی خود را برای چهارمین بار تغییر داد و هدف خود را به آزادی عمان محدود کرد. این جنبش در سال ۱۹۷۶ به‌شدت ضعیف شد و در سال ۱۹۸۱ اعضای باقی‌مانده‌ی آن سازمان را منحل کردند. نقش ارتش ایران در نابودی جنبش ظفار تعیین‌کننده بود. شاه که از سال‌های

پس از کودتای ۲۸ مرداد سخت در پی مسلح کردن ارتش و استحکام پایه‌های خود در درون نیروهای مسلح بود از جنگ ظفار سود جست تا هم قدرت خود و ارتش را در منطقه فزونی بخشد و هم نیروی نظامی خود را از حالت نیروی نمایشی به ارتشی جنگی تبدیل کند. تهاجم به ظفار درحقیقت اولین و آخرین تجربه‌ی رزمی ارتش رژیم پهلوی در خارج از مرزهای ایران بود. نظامیان ایران پس از خاتمه‌ی نبردها تا انقلاب ۱۳۵۷ در عمان ماندند. در طول نبردها قریب به ۷۰۰ نفر از نظامیان ایران در نبرد با انقلابیون جان باختند. این تعداد کشته با توجه به این‌که ارتش ایران از مجهزترین ارتش‌های جهان بود و هیچ زمانی بیش‌تر از ۳۵۰۰ نیروی رزمی در ظفار نداشت یکی دیگر از نشانه‌های پوشالی بودن قدرت این ارتش بود.

[۱۴] جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین (فرماندهی عمومی) اعضای خود را بیش‌تر از میان فلسطینی‌های رانده‌شده به سوریه در جنگ ۱۹۴۸ جذب می‌کرد و روابط بسیار نزدیکی با دولت سوریه داشت. احمد جبرئیل، رهبر این جبهه، از مادری سوری و پدری فلسطینی و زاده‌ی فلسطین بود. از ده‌سالگی به سوریه رفته و ساکن دمشق بود. او یک نظامی حرفه‌ی بی بود که دوره‌ی افسری را در دانشکده‌ی جنگ مصر به پایان رسانده و هفت سال نیز با درجه‌ی افسری در ارتش سوریه خدمت کرده بود. وی فرماندهی جنگ‌دیده و مجرب بود که در بسیاری از عملیات نظامی این جبهه حضور فعال داشت. انشعاب او و طرفدارانش از جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین (به رهبری جُرج حبش) حدود یک سال بعد از تأسیس آن در سال ۱۹۶۸ که منجر به افزودن توصیف «فرماندهی عمومی» به نام سازمان جدید شد، بر اساس انتقاد او از رهبری حبش و تقدم سیاست بر نظامی‌گری رخ داد. جبرئیل سیاست حبش را «حرف‌آبی مارکسیستی» می‌خواند و بر آن بود که آزادی فلسطین فقط از طریق مبارزه‌ی مسلحانه ممکن است. عده‌ی معتقد بودند تشکیل این سازمان جدید چپ به تشویق سوریه (و حتی فتح) انجام شد تا جبهه‌ی خلق (جُرج حبش) همه‌ی عناصر چپ را جذب نکند.

[۱۵] محمود الزاید در آن دوره یکی از مسئولان «اتحادیه‌ی دانشجویان

فلسطینی» در سوریه بود. محمود در یرموک، اردوگاه پناهنده‌گان فلسطینی در دمشق متولد شده بود و در زمان آشنایی با رفقای گروه دانش‌جوی سال آخر دکترای داروسازی در دانشگاه دمشق بود. او نظریه‌پرداز، نقاش، شاعر و نویسنده بود. این آشنایی به‌زودی به رفاقت نزدیک با او و خانواده‌اش انجامید و او یار و یاور گروه در بسیاری از فعالیت‌های مطبوعاتی و تبلیغاتی در بیروت شد. او پیش‌تر از اعضای جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین (فرماندهی عمومی) بود ولی در آوریل ۱۹۷۷ با عده‌ی دیگری جدا شدند و جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین را تشکیل دادند. مقدمه‌ی کتاب *جنگ لبنان* (نوشته‌ی ابو شاهین) را که گروه اتحاد کمونیستی و جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین با هم منتشر کرده‌اند محمود الزاید نوشته است. او سال‌ها بعد نیز مقاله‌ی «انقلاب سنگ» را برای *اندیشه‌ی رهائی*، نشریه‌ی خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، شماره‌های ۸ و ۹ (صص ۲۱۷-۱۸۶، اسفند ۱۳۶۷) نوشت. محمود الزاید پس از انقلاب همراه علی اسحاق، یکی دیگر از رهبران جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین و عضو کمیته‌ی مرکزی سازمان آزادی‌بخش فلسطین، چند روزی در ایران مهمان رفقای ما بودند. مادر محمود فلسطینی یهودی و پدرش مسلمان‌زاده‌ی چپ فلسطینی و در جوانی فعال کارگری بود. آن‌ها در پی عشق و با وجود مخالفت شدید خانواده‌های‌اشان ازدواج کرده بودند. محمود الزاید در حال حاضر در کانادا زندگی می‌کند و یکی از نقاشان برجسته‌ی فلسطینی است.

[۱۶] عتیقه‌فروشی شاهین حاشیه‌ی بی بود کوتاه بر متن بلند زندگی آواره‌گان فلسطینی در لبنان و جنگ داخلی آن کشور. شکل و شمایل ظاهری مغازه و رفتار شاهین بیش‌تر یادآور فیلم‌های جاسوسی زمان جنگ جهانی اول بود تا کسب‌وکار در کمپ پناهنده‌گان فلسطینی در بیروت. شاهین قدی متوسط، هیکل‌ی چاق، شکمی نسبتاً بزرگ و سری بسیار کم‌مو (تقریباً طاس) داشت و چهل و چندساله می‌نمود. به دلیل آب‌وهوای مدیترانه‌ی بیروت، اغلب کت تابستانی یا بهاری با پیراهن سفید یا آبی به تن داشت و با دستمالی بزرگ عرق خود را پاک می‌کرد. اگر از کراوات‌های رنگی با گل‌های تَبّه‌جقه‌دار استفاده نمی‌کرد، صلیب بزرگ و طلائی‌اش زیر پیراهن یقه‌بازش دیده می‌شد. تعداد

زیادی انگشتر با نگین‌های بزرگ بر انگشتان‌اش داشت و روی یک مبل تک‌نفره‌ی فرسوده‌ی چرمی می‌نشست و قلیان می‌کشید یا با مراجعه‌کنندگان که اغلب با او آشنا بودند، درباره‌ی کالاهایی که نیاز داشتند حرف می‌زد. گاهی نیز با استفاده از تلفن بسیار قدیمی اما گران‌قیمت خود، نه چندان مخفیانه، با مخاطبان درباره‌ی خرید و فروش اسلحه گفت‌وگو می‌کرد. در این مغازه البته اشیای عتیقه هم وجود داشت که برخی نیز گران‌قیمت به نظر می‌رسیدند، اما هیچ‌کس برای خرید و فروش عتیقه به مغازه نمی‌آمد. روی میز کنار شاهین، علاوه بر فنجان خالی قهوه‌ی تُرکِ او، چند کاتالوگ اسلحه نیز وجود داشت که بیش‌تر حالت دکور داشتند و جز در مواقع ویژه به آن‌ها مراجعه نمی‌شد.

شاهین یافتن اسلحه‌های مدّ نظر مشتریان جورواجورش را «وظیفه‌ی ملی» خود می‌دانست و موفقیت‌اش در انجام این وظیفه را ادای سهم خود به انقلاب فلسطین و جنبش مقاومت تلقی می‌کرد. او در انجام این «وظیفه‌ی ملی» نه از فروختن اسلحه‌ی قلابیِ ایایی داشت و نه از گران‌فروشی. حتی یک‌بار با آن‌که می‌دانست رفقای ما از حمایت الفتح برخوردار و به قول او میهمان انقلاب هستند، با استفاده از همان کاتالوگ‌ها یک تک‌تیرانداز دوربین‌دار قلابی روسی به نام برژنف را به آن‌ها فروخت یا بهتر است بگوییم «انداخت». درحقیقت قنداق چوبی تفنگ اسمیرنوف را با قنداق چوبی دیگری تعویض کرده و با پاک‌کردن نام آن از روی لوله و افزودن یک دوربین اسلحه‌ی شکاری آن را به شکل نمونه‌ی کاتالوگ درآورده بود. موقع تحویل بوسه‌یی نیز بر قنداق آن زد و آن را تقدیمی خود به انقلاب ایران دانست. البته رفقای ما به محض این‌که متوجه تقلبی بودن اسلحه شدند آن را به کمک الفتح به شاهین پس دادند و او با آن‌که منکر تقلبی بودن اسلحه بود پول را پس داد!

شبکه‌ی ارتباط‌های شاهین بسیار گسترده بود. رفقای ما شاهد حضور دو افسر ژاندارمری لبنانی برای معامله‌ی دو تانک کوچک ایتالیایی در نزد او بودند. او حتی مدعی بود موشک سام ۷ نیز برای فروش دارد. با اوج‌گیری جنگ داخلی لبنان، تعداد فروشندگان اسلحه در این کشور افزایش یافت و لبنان مرکز خرید و فروش اسلحه شد. ولی هیچ‌کدام از خرده‌فروشان تازه‌وارد نتوانستند با شاهین رقابت کنند. او از حمایت مستقیم جنبش فلسطین برخوردار و تا

آخرین روزهایی که رفقای ما در بیروت بودند به انجام «وظایف ملی» خود مشغول بود.

[۱۷] یکی از مهم‌ترین مشکلات روزمره‌ی مردم فلسطین پیدا کردن شغل مناسب برای گذران زندگی بود. سازمان‌های فلسطینی به‌ویژه الفتح برای کمک به خیل عظیم اعضاء و هواداران خود برای آنان امکانات شغلی فراهم می‌کردند. این امکانات مشاغلی واقعی برای گذراندن زندگی روزمره بود و نه محمل‌سازی سازمانی، ولی درعین حال و در صورت لزوم از این امکانات بهره‌برداری سازمانی نیز می‌شد. مرز بین امکانات فردی و سازمانی، محمل‌سازی یا زندگی عادی در هم آمیخته بود. رفقای گروه در آن سال‌ها بارها شاهد این مسئله بودند. ابو جهاد با مأمور کردن محافظ و راننده‌ی خود از امکانات سازمانی الفتح در سوریه و امکانات وابستگان الفتح استفاده می‌کرد. واردات خودروهای دست دوم از اروپا و فروش آن‌ها در خاورمیانه از مشاغل پردرآمد آن زمان به شمار می‌آمد و بسیاری از فلسطینی‌ها به آن اشتغال داشتند، و جریان‌های فلسطینی در هنگام لزوم از آن به عنوان محمل استفاده می‌کردند.

[۱۸] بعدها که امکانات حضور گروه در عراق از دست رفت، تنی چند از کادرهای کارگری گروه در عراق که شغل‌شان نانوائی بود و مایل نبودند در عراق بمانند به سوریه منتقل شدند و برای آن‌ها سرمایه‌ی اولیه‌ی برای خرید اتومبیل از اروپا و حمل و فروش در سوریه فراهم شد. آن‌ها چندین بار در این مسیر تردد کردند و زندگی مناسبی برای خود و خانواده‌هایشان فراهم آوردند. اما، با افزایش درگیری‌های دولت سوریه و جنبش فلسطین امکان ادامه‌ی این نوع از کار را از دست دادند. یکی از آن‌ها که مجرد بود و جوان‌تر به آلمان و سپس به افغانستان رفت و دو برادر که یکی از آن‌ها متاهل بود به کمک گروه همراه با خانواده‌ی خود به ترکیه رفتند و بعد از انقلاب با کمک گروه ولی بدون ارتباط سیاسی در ایران مستقر شدند.

[۱۹] صبری خلیل البنا (ابو نضال) از سال ۱۹۷۰ نماینده‌ی الفتح در عراق و



مسئول دفتر این جنبش در بغداد بود، اما از همان ابتدا روابط خوبی با رهبران اصلی سازمان الفتح نداشت. او پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ به مخالفت با رهبری الفتح برخاسته بود و رهبری الفتح نیز در پاییز ۱۹۷۴ او را رسماً اخراج کرده بود. گروه او نام‌های گوناگونی داشت، از جمله شورای انقلابی فتح، اما پیش‌تر به عنوان «گروه ابو نضال» شناخته می‌شد. او به تندمزاجی و داشتن خوی وحشی شهرت داشت و در سال ۲۰۰۲ یا به دستور صدام حسین یا در مقابله با مأموران او در خانه‌اش در بغداد کشته شد. او در پی ترور رهبران الفتح بود و در سال ۱۹۹۱ موفق به ترور صلاح خلف (ابو ایاد) شد.

[۲۰] آرکاداش وزیر در آتش‌نشانی دیاربکر کار می‌کرد. او عضو هیچ سازمانی نبود، اما خود را مارکسیست می‌دانست و با یکی از رفقای ترک ما که سابقه‌ی آشنایی با او به دوره‌ی کمپ حموریه در سوریه بازمی‌گشت (نگاه کنید به فصل ۳ و نیز یادداشت [۹] در همین بخش) بسیار نزدیک بود و هم او بود که ما را به وزیر معرفی کرده بود. وزیر بسیار کم‌حرف، اما سخت‌کوش و قابل‌اعتماد بود. سبیلی پرپشت و بلند داشت و صورتی همیشه خندان و شاد. شاید به خاطر چهره‌ی بااقتدار و مهربانش همه او را «آرکاداش وزیر» صدا می‌کردند. رفقای ما ارتباط با او را تا انقلاب ایران حفظ کردند. آرکاداش وزیر بعدها در پی کودتای ۱۹۸۰ ترکیه دستگیر شد و پنج سال در زندان ماند.

رفقای ما از طریق آرکاداش وزیر، با شخصی به نام «حسن آقا» که در روستایی در ترکیه در مرز ایران در نزدیکی شهر دغو بازید زندگی می‌کرد آشنا شدند. یکی از رفقای آذری گروه که تاحدزیادی ترکی ترکیه را فرا گرفته بود رابط او شد و هرازچندگاه با ریسک زیاد برای دیدار با او به منزلش می‌رفت و با خانواده‌ی او نیز آشنا شده بود. حسن آقا، یک روستایی فقیر و غیرسیاسی بود. راه رفت‌وآمد به ایران را خوب می‌دانست، اما کشاورز بود نه قاچاقچی یا حمل‌کننده‌ی کالا بین ترکیه و ایران. گروه به پیشنهاد آن رفیق برای کمک به زندگی او و ایجاد رابطه‌ی بهتر در خرید یک گاو به او کمک کرد و حسن آقا را با فدائیان نیز آشنا کرد. ارتباط با حسن آقا تا انقلاب ۱۳۵۷ ادامه داشت.

[۲۱] آشنایی‌ها:

• سفیر کوبا در یمن فرد نسبتاً جوانی بود به نام ریکاردو آلارکون که چند سال آن‌جا بود و در آموزش‌های کشاورزی و نیز مدیریت گروه پزشکی کوبایی فعالیت می‌کرد. دوستی رفقای گروه با او صمیمانه شده بود. وی در اوقات فراغت به شکار لاک‌پشت‌های دریایی می‌رفت و از میوه‌های وحشی الکل و شراب می‌ساخت. او پس از بازگشت به کوبا از مقام‌های عالی حزب کمونیست شد و به ریاست مجلس ملی کوبا رسید.

مشاهدات:

• بعدها در پی استقرار در لیبی نیز ارتباط‌ها و مشاهدات جالبی پیش آمد. اما، شاید از همه جالب‌تر ملاقات و دیدار با نماینده‌گان ویت‌کُنگ یا جبهه‌ی رهایی‌بخش ملی ویتنام بود. بسیاری از رفقای گروه شیفته‌ی مبارزات مردم ویتنام و شدیداً متأثر از آن بودند. این مبارزات برای تک‌تک فعالان گروه جذابیت زیادی داشت (تأحدی که برای بعضی از آن‌ها این مبارزات مؤثرترین عامل در راه پذیرش کمونیسم بود). نماینده‌گان ویت‌کُنگ کنفدراسیون جهانی را خوب می‌شناختند و قدردان کمک‌های آن بودند. آن‌ها نکات آموزنده‌ی از مبارزات مردم ویتنام می‌گفتند که رفقای گروه در جای دیگر نشنیده و نخوانده بودند. از جمله می‌گفتند که هنگامی که آژیر خطر بمباران هوایی به صدا درمی‌آید اولین کاری که می‌کنند پناه‌دادن به دیوانه‌هاست، چون این‌ها انسان‌های حساسی بوده‌اند که اوضاع جامعه آن‌ها را بیمار کرده است. اینان اضافه می‌کردند که وظیفه‌شان نسبت به دیوانه‌ها مضاعف است. بعدها اطلاعات دیگر نشان داد که احترام به دیوانه‌ها سنتی قدیمی در ویتنام بوده است.

• مقام‌های سفارت کره‌ی شمالی در یمن خود را به یمنی‌ها و ظفاری‌ها تحمیل کرده بودند. زمانی یکی از رفقای گروه از یکی از افراد

رهبری جنبش ظفار پرسید: آیا کره‌یی‌ها هم به شما کمک می‌کنند؟ او با تعجب گفت: بلی خیلی زیاد! آن‌گاه در اتاق بزرگی را باز کرد که مملو از کتاب بود. از کف تا سقف. به زبان‌های عربی و انگلیسی. او با لحن کنایه‌آمیزی گفت همه‌ی این‌ها کمک‌های رفقای کره‌ی شمالی است. و سپس با قدری تأمل اضافه کرد: اگر این کمک‌ها نبود، این اتاق خالی بود و می‌توانستیم استفاده‌ی بهتری از آن بکنیم! از این کتاب‌ها با کنار هم چیدن آن‌ها به عنوان تخت و گاهی نیز از اوراق آن‌ها به عنوان علوفه‌ی بز استفاده می‌شد! چین هم در ارسال این نوع کمک‌ها دست کمی از کره نداشت. اما یک بیمارستان سبک چینی تأسیس کرده بود که غنیمت بود و در امور جاده‌سازی نیز کمک‌هایی کرده بود.

● مطابق سستی ناروشن یمنی‌های عدن از رفتن به دریا اکراه داشتند و با وجود گرمای طاقت فرسا کم‌تر به دریا می‌رفتند. حتی صید ماهی هم عمدتاً به عهده‌ی سومالیایی‌های مهاجر بود. با وجود فراوانی ماهی و لاک‌پشت و خرچنگ، صید صنعتی وجود نداشت و متأسفانه کشورهای «سوسیالیست» دوست هم کمکی به ایجاد آن و تقویت بنیه‌ی اقتصادی یمن نمی‌کردند. وضع اجتماعی و اقتصادی یمن بسیار اسفبار بود. در استان ششم، که دورافتاده‌تر بود، تازه کشاورزی برای خوراک دام‌ها (که در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت انگلس به آن اشاره شده است) مرسوم شده بود. کوبائی‌ها در این زمینه هم کمک می‌کردند. شاید کوبا را بتوان استثنایی در میان کشورهای «سوسیالیست» دانست.

● زبان گفتاری یمنی‌ها غالباً مهری (mehri) از خانواده‌ی زبان‌های سامی پیش از زبان عربی است. به جای دست‌دادن مصافحه می‌کنند. گاه دست‌فروشانی را می‌شد دید که کل «متاع» آن‌ها دو عدد موز بود. در آن زمان یک خیابان اصلی عدن آسفالت بود که رویه‌ی آسفالت آن از شدت گرما گاهی ذوب می‌شد و در همان حال

کودکان پابرنه روی آن می‌دویدند. ولی همین مردم استعمار انگلستان را شکست داده بودند، گرچه انگلستان هنوز با کارشکنی‌ها مانع اتحاد دو یمن شمالی و جنوبی می‌شد و متخصصانی در کار تعمیر هواپیما و کارهای دیگر در آن‌جا باقی گذاشته بود.

• در ظفار پدیده‌ی «یارگیری» میان دختران و پسران فوق‌العاده جالب بود. این رسم باستانی آن‌ها پیش از پیدایش نهاد دین بود.

• در ویتنام و ظفار و احتمالاً جاهای دیگر سازمان‌های مترقی برخی از عناصر باستانی را حفظ کرده بودند.

[۲۲] اعضای این محفل روشن‌فکری دانش‌جویی مسیحی تبار اهل شمال لبنان بودند و در بیروت زندگی می‌کردند. رفقای گروه از طریق محمود الزاید (نگاه کنید به: یادداشت ۱۵) با آن‌ها آشنا شده بودند. این آشنایی منجر به رفاقت و هم‌کاری بسیار نزدیک اعضای گروه ستاره با این محفل شد. افراد این محفل در جنگ داخلی لبنان شرکت فعال داشتند و بر روی دیوار مناطقی که در آن می‌جنگیدند به رسم رایج آن روزگار با نوشتن شعاری بر روی در و دیوار حضور خود را در جنگ اعلام می‌کردند: «منظمة فدائیه الشعب مرت من هنا» («سازمان چریک‌های فدائی خلق از این‌جا گذشت»). برای دامنه‌ی آشنایی‌ها و فعالیت‌های گروه در لبنان نگاه کنید به فصل ۳ - سیاهکل و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه، بخش بیروت و گسترش فعالیت‌ها در خاورمیانه.

پیوست‌ها



## پیوست ۱

### شرحی کوتاه درباره‌ی شکل‌گیری سازمان وحدت کمونیستی

«گروه ستاره» یکی از چند جریان کوچک مارکسیستی بود که در اواخر دهه‌ی چهل شمسی در میان فعالان ضدامپریالیست کنفدراسیون دانش‌جویان ایرانی (اتحادیه‌ی ملی) که به جبهه‌ی ملی گرایش داشتند شکل گرفته بود. فعالیت متشکل این گروه برای انتقال و گسترش دامنه‌ی فعالیت به داخل کشور در سال ۱۳۴۹ با ایجاد سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) آغاز شد. نشریه‌ی *باختر/امروز* (دوره‌ی چهارم) به عنوان ارگان رسمی این جریان منتشر شد و به‌طور عمده به تبلیغ مبارزه‌ی مسلحانه به عنوان راه نجات ایران پرداخت. گروه ستاره هم‌زمان کوشش‌هایی برای تماس با انقلابیون داخل ایران به عمل آورد و از جمله با گروهی که بعدها به نام گروه پویان - احمدزاده شهرت یافت ارتباط اولیه برقرار کرد. پس از چند ماه با درگیری در سیاهکل و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه در ایران تماس با این گروه قطع و سپس در پاییز سال ۱۳۵۲ با جریان فدائیان خلق رابطه برقرار شد.

در آغاز ارتباط گروه ستاره و سازمان چریک‌های فدائی خلق، بر فعالیت مشترک این دو جریان در ایران و در منطقه در مجموعه‌ی واحد در چارچوب پروسه‌ی تجانس توافق شد. در این چارچوب، گروه ستاره در آبان ۱۳۵۳ رفیق منوچهر حامدی را به عنوان نماینده‌ی خود به ایران اعزام کرد تا با شرکت در زندگی سازمانی پروسه‌ی تجانس و بحث‌های نظری مربوط به آن را پیش ببرد. او در خانه‌های تیمی سازمان چریک‌های فدائی خلق زندگی می‌کرد و بنا به گزارش‌ها در ضربه‌های اردیبهشت ۱۳۵۵ در درگیری مسلحانه در رشت کشته شد.

گروه ستاره پیش از برقراری ارتباط با فدائیان در منطقه‌ی خاورمیانه مستقر شده و با سازمان‌های مبارز فلسطینی ارتباط برقرار کرده بود، چند

رادیو و از جمله رادیو میهن پرستان را راه انداخته و در جنگ اعراب و اسرائیل (اکتبر ۱۹۷۳) شرکت کرده بود. و طی پروسه‌ی تجانس و پس از توقف آن نیز به فعالیت‌های خود ادامه داد. عمده‌ی این فعالیت‌ها را می‌توان به این ترتیب برشمرد: هم‌بستگی و هم‌کاری نزدیک سیاسی و نظامی با سازمان‌های انقلابی منطقه به‌ویژه جنبش فلسطین و مبارزان ترکیه؛ هم‌کاری با مبارزان کشورهای خلیج و شرکت در مبارزه‌ی مسلحانه جنبش آزادی‌بخش ظفار؛ شرکت در جنگ داخلی لبنان و جنگ مه ۱۹۷۷ علیه اسرائیل در جنوب لبنان؛ سازمان‌دهی فعالیت‌های آموزشی - نظامی انقلابیون ایرانی و تدارک تجهیزات نظامی و فنی؛ فعالیت‌های انتشاراتی و تبلیغاتی در چارچوب جبهه‌ی ملی خاورمیانه از جمله با ادامه‌ی فعالیت رادیو میهن پرستان؛ ایجاد رادیو سروش برای آموزش‌های نظری؛ ادامه‌ی انتشار نشریه‌ی *باختر / امروز*، انتشار *ایران / ثوره* (انقلاب ایران) به زبان عربی و مشارکت در انتشار ۷ شماره از *گاه‌نامه‌ی عصر عمل* در دفاع از مبارزه‌ی مسلحانه در ایران. در این دوره هم‌چنین نوشته‌های متعددی از سازمان‌های مبارز در داخل کشور و جبهه‌ی ملی خاورمیانه به زبان‌های فارسی و عربی منتشر شد.

هم‌کاری فعالان گروه ستاره از طریق جبهه‌ی ملی خاورمیانه با اعضای سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۳۴۹، یعنی پیش از اعلام وجود رسمی این سازمان، آغاز شده بود و تا زمان «تغییر ایدئولوژی» آن ادامه داشت. در پی این تغییر ایدئولوژی، گروه / جبهه‌ی ملی خاورمیانه موضع‌گیری و انتقادهای شدید خود از روش و نظریات متولیان آن را در سه دفتر منتشر کرد.

در طول فعالیت مشترک تشکیلاتی فعالان گروه ستاره با سازمان چریک‌های فدائی خلق، بحث‌های مفصل شفاهی و کتبی پیرامون مسایل انقلاب و دیدگاه‌های مختلف درباره‌ی مارکسیسم و برخورد با مائوئیسم و استالینیسم در گرفت. با آشکار شدن غلبه‌ی گرایش مائوئیستی در سازمان چریک‌های فدائی خلق، و هواداری آن از نظرات و اعمال استالین، گروه ستاره به بحث و موضع‌گیری علیه این گرایش‌ها پرداخت. سرانجام، با مشخص شدن بازتاب نظریات استالینیستی در نحوه‌ی سازمان‌دهی و روابط درونی سازمان چریک‌های فدائی خلق و مناسبات به‌شدت غیردموکراتیک و غیرقابل قبول آن، و سیاست‌های نادرست



نماینده‌گان سازمان چریک‌های فدائی خلق در خارج از کشور پروسه‌ی تجانس قطع شد. در پی آن، فعالان گروه ستاره در بهار ۱۳۵۶ فعالیت مستقل خود را با نام «گروه اتحاد کمونیستی» آغاز کردند.

در آن دوره گروه اتحاد کمونیستی، به تبع گروه ستاره، از محدود جریان‌ها در میان گروه‌های چپ ایرانی در داخل و خارج از کشور بود که از آغاز راه خود را از دیدگاه‌های اردوگاهی (حزب‌های تابع و وابسته به اردوگاه «سوسیالیستی») جدا کرد و با اعتقاد به غیرسوسیالیستی بودن شوروی و کشورهای وابسته به آن، چین، آلبانی و غیره، مستقل و بدون وابستگی به آن‌ها یا جریان‌های بین‌المللی دیگر فعالیت می‌کرد.

گروه ستاره، گروه اتحاد کمونیستی و سپس سازمان وحدت کمونیستی نشریه‌ها و کتاب‌های پرشماری را منتشر کردند. (نگاه کنید به پیوست ۱۰)

باختر/مروز (دوره‌ی چهارم) را گروه ستاره از شهریور ۱۳۴۹ تا دی ۱۳۵۵ (۷۷ شماره) در چارچوب سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) در کشورهای مختلف منطقه (از جمله عراق و لبنان) منتشر کرد و در آن به تبلیغ مبارزه علیه رژیم شاه پرداخت. این نشریه — بجز شماره‌ی آخر — در قطع بزرگ به شکل روزنامه منتشر شد. این نشریه در حد امکان در میان کارگران مهاجر و دیگر ایرانیان ساکن کشورهای منطقه پخش می‌شد.

گاه‌نامه‌ی عصر عمل از سال ۱۳۵۲ در هفت شماره منتشر شد. بار اصلی تنظیم نشریه را زنده‌یاد رفیق فریدون ایل‌بیگی اصلی (بهرام) به دوش داشت. این گاه‌نامه در پشتیبانی از «جنبش انقلابی خلق» منتشر می‌شد و حاوی مقاله‌ها و ترجمه‌هایی از رفیق فریدون، رفقای گروه ستاره و رفقای فدائی بود. عصر عمل بدون اعلام وابستگی مشخص سازمانی منتشر می‌شد ولی از شماره‌ی نخست آن اعلام شد که «سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران - خارج از کشور» آن را «پخش» می‌کند.

طی سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، گروه اتحاد کمونیستی نوشته‌های ردوبدل‌شده بین گروه ستاره و فدائیان در پروسه‌ی تجانس، و نوشته‌های دیگری درباره‌ی مسایل تئوریک و تحلیلی را منتشر کرد. در این دوره هم‌چون پیش، شماری کتاب کلاسیک مارکسیستی نیز ترجمه و منتشر شد. از جمله این فعالیت‌ها

ترجمه و انتشار سه کتاب در سری «انتشارات رهائی کار» بود. دوره‌ی نخست نشریه‌ی رهائی («نشریه‌ی سیاسی» گروه اتحاد کمونیستی) طی همین سال‌ها منتشر شد. در معرفی شماره‌ی نخست آن آمده است: «این نشریه، نشریه‌ی ارگان نیست و بنابراین تنها مقالات بی‌امضاء آن منعکس‌کننده‌ی نظر عمومی اعضای گروه اتحاد کمونیستی است.» نشریه‌ی رهائی حاوی دیدگاه‌ها و تحلیل‌های مشخص از وضعیت سیاسی - اجتماعی ایران و آرایش نیروهای سیاسی، موضع‌گیری درباره‌ی روحانیت و تحلیل نقش آن در انقلاب مشروطیت، تحولات سال‌های ۵۷-۵۶، و غیره بود.

پس از سه شماره، رهائی شماره‌ی ۴ در فروردین ۱۳۵۸ به عنوان نشریه‌ی سازمان وحدت کمونیستی منتشر شد. تشکیل «سازمان وحدت کمونیستی» در سال ۱۳۵۷ با اوج‌گیری حرکت‌های مردمی بر ضد رژیم شاهنشاهی که به قیام بهمن ماه ۵۷ منجر شد، با کوشش اعضای گروه اتحاد کمونیستی در ایران اعلام شد. «اصول مرامی» این سازمان هم به شرحی که در ادامه آمده منتشر شد.

دوره‌ی دوم نشریه‌ی رهائی (تیر ۵۸ - بهمن ۶۰)، به عنوان «نشریه‌ی سازمان وحدت کمونیستی» منتشر شد و سازمان در آن به تحلیل موضوع‌های سیاسی روز، نشر نظرهای تئوریک، ترویج و تبلیغ جهان‌بینی خود، و نقد و تحلیل نظرها و عمل‌کردهای سازمان‌های دیگر پرداخت. حاصل دوره‌ی دوم ۱۱۱ شماره نشریه‌ی رهائی بود که تا شماره‌ی ۸۰ بر اساس هفتگی، از شماره‌ی ۸۱ تا ۱۰۴ مدتی سه بار در هفته و سپس دو بار در هفته، و از شماره‌ی ۱۰۵ تا ۱۱۱ به شکل گاه‌نامه منتشر می‌شد.

دوره‌ی سوم نشریه‌ی رهائی از دی ۱۳۶۱ تا آبان ۱۳۶۸ (۱۸ شماره) به دلیل شرایط سخت سرکوب نیروهای سیاسی با مشکلات فراوانی منتشر شد.

رهائی آخرین نشریه‌ی بود که سازمانی چپ در ایران منتشر می‌کرد. رهائی زن، یکی از نخستین نشریه‌های زنان پس از انقلاب بود. انجمن رهائی زن که با کوشش اعضا و هواداران سازمان وحدت کمونیستی تشکیل شده بود آن را در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ منتشر می‌کرد.

سازمان هم‌چنین کمیته‌های کارگری و دانش‌جویی را از اعضا و هواداران

سازمان تشکیل داد که در مبارزات کارگران و دانش‌جویان شرکت می‌کردند و بعضاً نشریه‌هایی منتشر می‌کردند. ۱۱/ اردیبهشت نشریه‌ی کارگری سازمان بود که از دی ۱۳۵۸ تا اوایل سال ۱۳۶۰ منتشر شد. سازمان در شهرستان‌های مختلف فعال بود و با وجود جثه‌ی کوچک خود، نقش مهمی در جنبش مسلحانه در کردستان بازی کرد و یکی از مجرب‌ترین کادرهای نظامی خود، رفیق مرتضی سید اسماعیل (ابو شاهین) را، که در کردستان به نام کاک فؤاد (عرب) شناخته می‌شد، در نبردی رودررو با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از دست داد.

سازمان وحدت کمونیستی در نشریه‌ی خود بر ضرورت دموکراسی و آزادی و مبارزه برای آن و علیه مجازات اعدام پافشاری کرد. سازمان هم‌چنین از مبارزات مردم فلسطین و جنبش‌های رهایی‌بخش آمریکای لاتین و آفریقا و آسیا حمایت می‌کرد.

این سازمان در مخالفت با رهبری و تشکیلات اقتدارگرا، نظر خود را درباره‌ی تشکیلات به عنوان «دموکراسی مرکزیت‌یافته» یا «دموکراسی سانترالیزه» (در برابر «سانترالیسم دموکراتیک» در سازمان‌های دیگر) تعریف کرده بود و به آن عمل می‌کرد: سازمان برخلاف سازمان‌های دیگر کمیته‌ی مرکزی نداشت. کمیته‌ی هماهنگی داشت که دارای اختیار تصمیم‌گیری سیاسی نبود، بل که در همراهی با کمیسیون‌های سازمان و اعضا تصمیم می‌گرفت و فعالیت‌ها را هماهنگ می‌کرد. اعضای کمیته‌ی هماهنگی سالانه از میان کلیه‌ی افراد عضو سازمان انتخاب می‌شدند.

انتشار هم‌زمان نظر مخالف و موافق شرکت در انتخابات دوره‌ی نخست مجلس (سال ۱۳۵۸) در نشریه‌ی رهائی یکی از نمودهای عملی بی‌سابقه و برجسته‌ی این اعتقاد به دموکراسی درونی بود.

نمود دیگر آن حق تشکیل فراکسیون بود که یک بار به‌طور مشخص در سال ۱۳۵۹ طی فعالیت سازمان وحدت کمونیستی از آن استفاده شد.

ویژه‌گی‌های نظری سازمان وحدت کمونیستی را در مقایسه و تفاوت چشم‌گیر با جریان‌های دیگر چپ می‌توان به‌طور خلاصه از جمله به‌این ترتیب برشمرد: نقد قاطع و بنیادی به استالینیسیم، مائوئیسم و تروتسکیسم به عنوان

انحراف از مارکسیسم، اعتقاد به غیرسوسیالیستی بودن شوروی و دیگر کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی، استقلال و عدم وابستگی به آن‌ها یا جریان‌های بین‌المللی دیگر، اعتقاد به دموکراسی و مبارزه‌ی پی‌گیر برای آن، اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی به عنوان انقلاب اجتماعی ایران، مخالفت با تشکیلات اقتدارگرا و اعتقاد به تشکیلات دموکراتیک....

«کمیته‌ی خارج از کشور» سازمان در سال ۱۳۶۲ تشکیل شد تا فعالیت‌ها را در خارج از کشور گسترش دهد. این کمیته تا مدتی پس از ضربه‌های گسترده به سازمان در ایران در سال ۱۳۶۹، به کار خود ادامه داد. بازنشر و پخش نشریه‌ی *رهائی*، انتشار ۹ شماره *گانه‌نامه‌ی اندیشه‌ی رهائی* به عنوان نشریه‌ی کمیته‌ی خارج از کشور و شماری تحقیق و ترجمه از جمله فعالیت‌های این کمیته بود که با کمک و مشارکت گسترده‌ی هواداران سازمان انجام می‌شد. هواداران سازمان نیز، علاوه بر انتشار نوشته‌ها و ترجمه‌های مختلف، نشریه‌های متعددی منتشر کردند. از جمله پس از انقلاب: *راه رهائی در اصفهان*؛ *نوید رهائی در تهران*؛ *نشریه‌ی کارگری در تهران*؛ *گانه‌نامه در اروپا*؛ و پیش از انقلاب: *جرس در هند*؛ و *پلاتفرم چپ در آمریکا*. در پی دستگیری گسترده‌ی اعضا و هواداران سازمان در خردادماه ۱۳۶۹ و محکومیت آن‌ها به زندان، فعالیت‌های سازمان در ایران و سپس در خارج از کشور متوقف شد.

\* \* \*

## اصول مرامی سازمان وحدت کمونیستی

- ❖ جهان‌بینی کمونیسم علمی اساس مرامی سازمان وحدت کمونیستی است.
- ❖ تا زمانی که جامعه طبقاتی است، آزادی واقعی انسان‌ها ممکن نیست. تنها در جامعه‌ی بی‌طبقه انسان‌ها آزادی واقعی و انسانیت خلاق خود را بازمی‌یابند.
- ❖ سرمایه‌داری یک سیستم جهانی است. سرمایه‌داری که در مرحله‌ی انحصار امپریالیستی است، ستم و تجاوز اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را بر

کلیه‌ی توده‌های مردم و بر همه‌ی زحمت‌کشان جهان اعمال می‌کند. انقلاب جهانی سوسیالیستی تنها راه ممکن برای نابودی ستم و استثمار سرمایه‌داری است. از آنجایی که کارگران تنها طبقه‌ی بارسالت آینده هستند، فقط حکومت مستقیم آنان به آزادی واقعی اجتماعات بشری می‌انجامد.

❖ دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریایی، شکل حکومتی پس از انقلاب سوسیالیستی برای ساختمان سوسیالیسم و برای گذار به کمونیسم است. دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریایی تنها شکل حکومت اکثریت مردم و دخالت مستقیم توده‌ها در سرنوشت خویش می‌باشد.

❖ هم‌سرنوشتی ماهوی کارگران جهان از این واقعیت برمی‌خیزد که کارگران جهان بدون استثناء، بدون توجه به نژاد، ملیت، زبان، فرهنگ و مذهب تحت تسلط استثمارگرانه سرمایه — سرمایه‌داری جهانی — هستند. انترناسیونالیسم پرولتری یکی از اصول مرامی ما و هر سازمان کمونیستی است.

❖ ایران یک کشور سرمایه‌داری است. تضاد اساسی جامعه ما تضاد کار و سرمایه، و جنگ مشخص طبقاتی جامعه، جنگ میان طبقه‌ی کارگر و سایر زحمت‌کشان با طبقه‌ی بورژوازی و امپریالیسم جهانی است. بنابراین تنها انقلاب اجتماعی ایران که به تغییر اساسی مناسبات و محو استثمار، به نفع طبقه‌ی کارگر و کلیه‌ی توده‌های مردمی می‌انجامد، انقلاب سوسیالیستی است.

❖ تاریخ طبقاتی جهان، از انحلال جوامع اشتراکی اولیه تاکنون ثابت کرده است که هیچ طبقه‌ی حاکمی در صلح و آشتی آماده نیست منافع و موضع خود را به طبقه‌ی دیگر تفویض کند. اعمال قهر طبقاتی تنها امکان قدرت‌یابی زحمت‌کشان ایران و جهان، تنها راه رهایی توده‌های مردم از بند ستم و استثمار است.

❖ در شرایط اعمال قدرت نظامی امپریالیسم جهانی، در شرایط اعمال قدرت طبقه‌ی حاکم، اعمال قهر انقلابی طبقاتی به صورت مشخص مبارزه‌ی مسلحانه و اعمال قهر مسلحانه نمود می‌کند، بنابراین مبارزه سیاسی — نظامی برای تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی، تنها راه رهایی زحمت‌کشان ایران است.

❖ تجدیدنظرطلبی در انواع صور خود با تکیه بر اصلاح طلبی و پارلمانتاریسم، با نفوذ در جنبش‌های کارگری جهان، این جنبش‌ها را به کج‌راه و شکست کشانده است. مبارزه با پایگاه‌ها، احزاب، کشورها و دستجات مبلغ این نظریات و اقدامات ضدکارگری آن‌ها که در خدمت آشتی طبقاتی است از وظائف کمونیست‌هاست.

❖ مائوئیسم و تروتسکیسم و استالینیسم از جمله انحرافات دیگر در جنبش کمونیستی هستند. سازمان وحدت کمونیستی، مبارزه مشخص و همه‌جانبه علیه این انحرافات را ادامه می‌دهد.

❖ اعتقاد به اترناسیونالیسم پرولتری از نظر ما به معنای هم‌بستگی با کارگران سراسر جهان و استقلال کامل از همه قدرت‌ها و منجمله دولی است که خود را مدافع کارگران می‌دانند. ما سیاست عدم وابستگی به کلیه‌ی دول و برخورد منتقدانه نسبت به سیاست‌های آن‌ها و محکوم کردن ماهیت و سیاست‌های ضدانقلابی همه‌ی دولی را که تحت نام سوسیالیسم علیه منافع خلق‌های ایران و جهان موضع می‌گیرند و با امپریالیسم و رژیم‌های دست‌نشانده از در سازش و معامله برمی‌آیند جزء لایتجزای اعتقاد به اترناسیونالیسم پرولتری می‌دانیم. ما هیچ کعبه و میهنی برای سوسیالیسم نمی‌شناسیم و با سیادت‌طلبی و ناسیونالیسمی که در قالب سوسیالیسم عرضه می‌شود مبارزه می‌کنیم.

## اهداف

الف - هدف نهائی: هدف نهائی سازمان وحدت کمونیستی سهیم‌بودن در ساختمان حزب کمونیست برای انجام انقلاب سوسیالیستی و کمک به پدیداری جامعه‌ی عاری از ستم طبقاتی در تظاهرات گوناگون آن است.

ب - هدف مرحله‌یی: شرکت در مبارزات طبقاتی کارگران با سرمایه‌داری، سیقل سلاح تئوریک و کوشش در جهت تحکیم و گسترش سازمان انقلابی، سازمان سیاسی - نظامی در ایران، در خدمت جهان‌بینی کمونیستی است.

## پیوست ۲

### رفقای درگذشته

تشکیل گروه ستاره و پاگیری سازمان وحدت کمونیستی بدون فداکاری و جان‌فشانی فعالان آن میسر نبود. این فقط اندیشه‌ها و آرزوهای بنیان‌گذاران این گرایش نبود که به این جریان اعتبار داد، فعالیت شبانه‌روزی مجموعه‌ی افراد و کوشنده‌گان آن بود که به تدریج به شکل‌گیری جریانی مستقل، آزاد - اندیش و رادیکال انجامید. برخی از شرکت‌کننده‌گان در این جریان امروز در میان ما نیستند و برخی دیگر جان خود را در مبارزه از دست دادند. چند تن نیز در جدال با بیماری‌های گوناگون یا مشکلات زندگی جان باختند. زنده - نگه‌داشتن خاطره‌ی تمامی این رفقا بخشی از مبارزه است. آنچه در پی می‌آید یادواره‌های کوتاهی برای رفقای گروه ستاره / اتحاد کمونیستی و سازمان وحدت کمونیستی به ترتیب تاریخ اعدام یا درگذشت آن‌ها است. در عین حال، یادواره‌ی دو رفیق دیگر که زمانی در گروه ستاره و / یا گروه اتحاد کمونیستی فعال بودند، در بخش پایانی آمده است.

خبر کشته‌شدن رفیق منوچهر حامدی نخستین بار در اعلامیه‌ی سال ۱۳۵۶ گروه اتحاد کمونیستی و سپس در نشریه‌ی رهائی منتشر شد. یادواره‌ی شماری از رفقای اعدام شده به دست حاکمیت جمهوری اسلامی نخستین بار در شماره‌های مختلف نشریه‌ی رهائی دوره‌ی دوم و سوم، یادواره‌ی دو تن از آن‌ها در تقدیم‌نامه‌ی کتاب *نقد نظرات اتحاد مبارزان کمونیست - پیرامون تئوری انقلاب، یادواره‌ی یک تن در نشریه‌ی اندیشه‌ی رهائی*، و یک تن در نشریه‌ی *آزادی* منتشر شده است. در پیوست حاضر، مشخصات آن منابع را آورده‌ایم. علاوه‌براین، در این کتاب اطلاعاتی را که بعدها به دست آمده افزوده‌ایم. این یادواره‌ها و نیز یادواره‌های رفقای درگذشته پس از سال ۱۳۶۹ در (<https://vahdatcommunisti.com>) وب‌گاه آرشیو سازمان وحدت کمونیستی در دسترس است.

در صورت دریافت اطلاعات درباره‌ی رفقای دیگر یادواره‌ی آن‌ها نیز در آینده منتشر خواهد شد.

## منوچهر حامدی

۱۳۱۴ (تهران) - اردیبهشت ۱۳۵۵؟ (رشت؟)

رفیق منوچهر حامدی در دبیرستان با مسائل سیاسی آشنا شد و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با پیوستن به نهضت مقاومت ملی به مبارزه علیه دیکتاتوری ادامه داد. او در سال ۱۳۳۸ خورشیدی برای ادامه‌ی تحصیل به آلمان غربی رفت. ولی با گسترش مبارزات سیاسی تحصیل در دانشگاه را رها کرد و سازمان‌دهی مبارزه را پی گرفت. او و چند رفیق دیگر جبهه‌ی ملی ایران در اروپا را بنیاد نهادند و منوچهر از فعالان برجسته‌ی رهبری سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور شد و چند بار نیز عضو هیئت اجراییه‌ی آن بود. او هم‌زمان از پایه‌گذاران کنفدراسیون دانش‌جویان و محصلین ایرانی بود و دو بار به دبیری کنفدراسیون جهانی انتخاب شد. حامدی چندین بار مورد پیگرد پلیس آلمان غربی و در خطر اخراج از آلمان قرار گرفت.

منوچهر در طول این مبارزات به مارکسیسم گرایید و همراه دیگر رفقا در بنیان‌گذاری جبهه‌ی ملی ایران - بخش خاورمیانه و گروه ستاره شرکت داشت که بعدها به گروه اتحاد کمونیستی و سپس به سازمان وحدت کمونیستی تحول پیدا کرد. رفیق حامدی از جمله نخستین رفقای بود که در سال ۱۳۴۷ به فلسطین رفت و با نام سازمانی ابو جعفر دوره‌ی آموزش نظامی را تحت فرماندهی ابو علی ایاد به پایان رساند. رفیق حامدی در آبان سال ۱۳۵۳ به عنوان نماینده‌ی گروه برای تسریع پروسه‌ی تجانس با سازمان چریک‌های فدائی خلق به ایران رفت و گویا در اردیبهشت ۱۳۵۵ طی درگیری مسلحانه با ماموران رژیم پهلوی کشته شد. کتاب چریک‌های فدائی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷ (موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی وابسته به وزارت اطلاعات)، تاریخ و محل کشته‌شدن رفیق حامدی را بر اساس اسناد ساواک اردیبهشت ۱۳۵۵ در رشت عنوان کرده است.

(نشریه‌ی رهائی، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۳۷، سه‌شنبه ۲۷ خرداد ۱۳۵۹).



## مرتضی سیداسماعیل (ابو شاهین - کاک فؤاد عرب)

۱۳۳۲ (افغانستان) - ۶ اردیبهشت ۱۳۵۹ (سنندج)

ابو شاهین طی ۹ سال مبارزه‌ی پیگیر و قاطع علیه امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه شکوفا شد و از کارگر ساده و مهاجر افغانستانی به فرماندهی انترناسیونالیست، آگاه و برجسته تبدیل شد. او در ساخت و اعتلای گروه اتحاد کمونیستی، سازمان وحدت کمونیستی و جنبش مسلحانه در کردستان نقش به‌سزایی داشت. ابو شاهین، کارگر انقلابی و قهرمان جنگ‌های داخلی لبنان، فاتح منطقه‌ی هتل‌ها در بیروت، مدافع سرسخت مناطق «شیاح» و «حار حریک»، پارتیزان شجاع بندر صور، فرمانده‌ی دلیر فدائیان فلسطین در دل سرزمین‌های اشغالی و بالاخره مربی نظامی، سازمان‌ده و رهبر عملیات پیروزمندانه‌ی انقلابی در کردستان روز ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ هنگامی که در خط مقدم جنگ، در چند صدمتری پادگان سنندج می‌جنگید برای ایجاد پوششی مناسب برای خروج یکی از رفقای کومه‌له از سنگری که امکان سقوط آن می‌رفت به آن‌جا شتافت و پس از موفقیت و هنگامی که می‌خواست به سنگری دیگر برود بر خاک افتاد. کتاب جنگ لبنان (نشر مشترک گروه اتحاد کمونیستی و جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین) شرح خاطرات او در این جنگ است.

(یادواره‌ی مشروح‌تر در نشریه‌ی رهائی، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۳۳، سه‌شنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۹ و وب‌گاه آرشیو س.و.ک منتشر شده است).

## منوچهر دستنبو

۱۳۳۳ (خوی) - ۹ مرداد ۱۳۶۰ (تبریز)

رفیق منوچهر دستنبو (مرتضی) از جمله جوانان مبارزی بود که پس از تشکیل سازمان وحدت کمونیستی و در فضای پس از انقلاب سال ۵۷، همراه با عده‌ی دیگری از رفقاییش، از جمله رفیق ابوالفضل صالحی (علی)، به این جریان پیوست. منوچهر هنگام تبریز در ۹ مرداد ۱۳۶۰ دانش‌جوی سال آخر رشته‌ی فلسفه در دانشگاه تبریز بود و سابقه‌ی فعالیت در جریان جنبش دانش‌جویان چپ این دانشگاه را داشت.

رفیق منوچهر و دوستانش در تبریز تشکیلات «هواداران سازمان وحدت

۳۰۴ ☆ از ستاره تا س.و.ک.

کمونیستی» را بنیاد گذاشتند. وی و رفیق هم‌رزمش ابوالفضل صالحی در تاریخ ۶۰/۴/۹ دستگیر و در سحرگاه ۶۰/۵/۹ استوار و سربلند اعدام شدند. زندگی منوچهر کوتاه و بسیار پربار بود. (نشریه‌ی رهائی شماره‌ی ۹۷، دوره‌ی دوم، ۲۷ مردادماه ۱۳۶۰).

### ابوالفضل صالحی مرزيجرایي

۱۳۳۷ (اراک) - ۹ مرداد ۱۳۶۰ (تبریز)

رفیق ابوالفضل صالحی (علی)، دانش‌جوی سال سوم رشته‌ی فلسفه دانشگاه تبریز، از فعالان سیاسی چپی بود که به سازمان وحدت کمونیستی پیوست و همراه سایر رفقاییش تشکیلات «هواداران سازمان وحدت کمونیستی» در تبریز را پی‌ریزی کرد.

وی پس از مدتی وظیفه‌ی انتقال نشریات و اعلامیه‌های سازمان به کردستان را به عهده گرفت و مدتی نیز رابط تشکیلاتی رفقای زنجان بود. ابوالفضل در تاریخ ۶۰/۴/۹ به همراه رفیق هم‌رزمش منوچهر دستنبو دستگیر شد و یک ماه بعد، یعنی در سحرگاه ۶۰/۵/۹ سینه‌اش با رگبار گلوله‌ها سوراخ شد و خون پاکش همراه با خون صدها کمونیست دیگر در راه سوسیالیسم و آزادی بر زمین ریخت.

(نشریه‌ی رهائی، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۹۷، ۲۷ مردادماه ۱۳۶۰).

### یوسف یوسفی

۱۳۳۶ (شهرضا) - ۶ شهریور ۱۳۶۰ (اصفهان).

یوسف پس از اتمام دوره‌ی دبیرستان برای ادامه‌ی تحصیل عازم آمریکا شد و فعالیت سیاسی‌اش را در چارچوب کنفدراسیون دانشجویان ایرانی آغاز کرد. او در جریان همین مبارزات در سال ۱۳۵۶ با گروه اتحاد کمونیستی آشنا شد و اولین فعالیت‌های تشکیلاتی خود را با گروه آغاز کرد. رفیق یوسف در بهار سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و به اتفاق چند تن دیگر از رفقا چندین سلول تشکیلاتی سازمان وحدت کمونیستی را در شیراز سازمان داد. با یورش و حشیانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی به دانشگاه‌ها در بهار سال ۵۹ او هم تحت

پیگرد قرار گرفت و در اردیبهشت همان سال به اتفاق چند تن دیگر از رفقا در شیراز دستگیر و زندانی شد ولی موفق شد با هشیاری از چنگ ماموران بگریزد و دوباره به صفوف مبارزه بازگردد. رفیق یوسف در تابستان ۱۳۵۹ برای گذراندن دوره‌های آموزش نظامی و شرکت در جنبش مقاومت خلق کرد از طرف سازمان به این منطقه اعزام گردید و از آغاز سال ۱۳۶۰ از طرف سازمان به اصفهان رفت و به عنوان یکی از مسئولان سازمان در این شهر به فعالیت پرداخت. یوسف بعد از دستگیری دوباره در تاریخ اول تیرماه سال ۱۳۶۰ زیر شکنجه‌های شدید کشته شد، ولی دادستانی انقلاب در اصفهان روز جمعه ۶ شهریور ۱۳۶۰ ادعا کرد او اعدام شده است. (نشریه‌ی رهائی، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱۰۴، ۲ مهرماه ۱۳۶۰).

## اسعد جانالی

۱۳۳۹ (بوکان) - ۲۵ آبان ۱۳۶۰ (میان‌دوآب؟)  
اسعد و برادرش عمر از جمله فعالان جوانی بودند که در کردستان به جمع سازمان وحدت کمونیستی پیوستند.  
رفیق اسعد جانالی در بوکان متولد شد. از ابتدای کودکی به علت فقر خانواده به دست‌فروشی پرداخت و طی دوره‌های دبستان و دبیرستان همواره با کار و کوشش مخارج خویش را تأمین می‌کرد.  
او با آغاز مبارزات توده‌یی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ به مبارزه‌ی انقلابی روی آورد و پس از شروع فعالیت سازمان در کردستان از اولین کسانی بود که به جمع کوچک هواداران سازمان پیوست. رفیق اسعد هم‌کاری با سازمان را در بوکان آغاز کرد و از یاران صمیمی کاک فؤاد (رفیق ابو شاهین) و پس از مدتی مسئول هواداران سازمان در کردستان شد. او از تابستان ۶۰ تا پیش از دستگیری در تهران فعالیت می‌کرد و هنگامی که برای دیدن اقوام خود به میان‌دوآب رفته بود یک جاش محلی او را شناسائی کرد و دستگیر شد و در تاریخ ۶۰/۸/۲۵ در ۲۱ سالگی به جوخه اعدام سپرده شد.  
(تقدیم‌نامه‌ی کتاب *نقد نظرات اتحاد مبارزان کمونیست - پیرامون تئوری انقلاب ایران*، پاییز ۱۳۶۱).

## عمر جانالی

۱۳۴۲ (بوکان) - اسفند ۱۳۶۰ (کردستان).

رفیق عمر، برادر کوچک‌تر اسعد، فعال سرشناس مبارزات دانش‌آموزان بوکان و نماینده‌ی شورای دانش‌آموزان این شهر در تحصن دانش‌آموزان کردستان در ارومیه بود که پیش از برادر خود به سازمان وحدت کمونیستی پیوست. رفیق عمر در زمان تسلط ارتجاع بر شهرهای کردستان در تابستان ۵۸، در بوکان ماند و تا اخراج ارتش و پاسداران رژیم یک دم از مبارزه بازنیستاد. او که در آزادسازی بوکان هم‌دوش دیگر پیش‌مرگان مبارز کرد نقش فعالی به عهده داشت پس از آزادشدن شهرها از سلطه‌ی ارتجاع فعالیت سیاسی و علنی خود را با نام سازمان آغاز کرد و پس از کشته‌شدن رفیق ابوشاهین (کاک فؤاد) در نبردهای سنج به دوره‌ی مشترک نظامی سازمان و کومله در اطراف سردشت اعزام شد. عمر پس از دو سال فعالیت در کردستان برای ارتباط نزدیک‌تر به تهران رفت و پس از مدتی در بخش انتشارات سازمان به فعالیت پرداخت و به دنبال دستگیری و کشته‌شدن برادرش به کردستان بازگشت. رفیق عمر پس از مدتی تصمیم گرفت تا برقراری تماس دوباره با سازمان، در نهضت مقاومت خلق کرد نقش فعال‌تری ایفا کند و لذا با حفظ هویت ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی به عنوان هوادار سازمان وحدت کمونیستی و به عنوان یک کمونیست رزمنده انقلابی به صفوف پیش‌مرگان کومله پیوست و بالاخره در اواخر اسفند ۱۳۶۰ هنگامی که بیش از ۱۸ سال نداشت در حمله و درگیری با پاسداران رژیم به خاک افتاد.

(تقدیم‌نامه‌ی کتاب *نقد نظرات اتحاد مبارزان کمونیست - پیرامون تئوری انقلاب ایران*، پاییز ۱۳۶۱).

## ابراهیم ولی‌زاده

۱۳۳۱ (بوکان) - (احتمالاً بهار ۱۳۶۲، نامعلوم در کردستان)

ابراهیم ولی‌زاده پس از اتمام دبیرستان به معلمی پرداخت. با گسترش مبارزه‌ی انقلابی وی نیز همراه تنی چند از رفقای دیگر فعالیت علیه رژیم شاه را آغاز کرد. ابراهیم پس از انقلاب نیز در مقابل هجوم رژیم جمهوری اسلامی به

کردستان فعال بود. وی از جمله اولین رفقای بود که در کردستان به جمع اعضا و هواداران سازمان وحدت کمونیستی پیوست و دو سال در تمام فعالیت‌های سازمان در کردستان با جدیت شرکت کرد.

در سال ۱۳۶۰ و پس از گسترش سرکوب شدید نیروهای رژیم، رفیق ابراهیم که تحت پیگرد شدید قرار گرفته بود به تهران رفت و به کار و فعالیت خود ادامه داد. سرانجام در آذر ماه ۱۳۶۱ فردی خائن به نام مهدی قربان‌زاده گنجی (موسوم به سیروان) که او را از کردستان می‌شناخت و از زیربوم فعالیت‌هایش مطلع بود، او را لو داد و ابراهیم دستگیر شد. ابراهیم که فعالانه در مقاومت انقلابی مردم کردستان شرکت جسته بود، تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت تا اطلاعات خود را بروز دهد. اما به‌رغم جو غالب در زندان در آن روزها، وی هم‌چون بسیاری از زندانیان سیاسی به شدت مقاومت کرد و به‌این‌ترتیب باعث نجات چند تن از رفقای سازمان شد. رژیم سرانجام به زندگی پرافتخار وی خاتمه داد و ادعایی قدیمی را یک بار دیگر تکرار کرد: ابراهیم ولی‌زاده در هنگام انتقال به شهر زادگاهش به علت اقدام به فرار کشته شد.

(نشریه‌ی رهائی، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۱۷، تیر ماه ۱۳۶۸).

## ساسان دانش (عمو حسن)

۱۷ فروردین ۱۳۳۱ (بابل) - ۳۰ بهمن ۱۳۶۳ (زندان اوین، تهران)  
ساسان دانش، معروف به عمو در زندان، در ۱۷ فروردین سال ۱۳۳۱ در خانواده‌ی متوسط در شهرستان بابل متولد شد. پس از دوره‌ی تحصیلات ابتدایی در بابل رشته‌ی برق را در هنرستان صنعتی برگزید و پس از پایان تحصیلات برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا رفت. او که فعالیت‌های محدود سیاسی را در ایران آغاز کرده بود، در خارج از کشور به جرگه‌ی فعالان سیاسی پیوست و در سال ۵۷ هم‌زمان با اوج‌گیری مبارزات مردم علیه رژیم شاه تلاش برای تشدید فعالیت‌های خود در پیوستن به این مبارزات را آغاز کرد. در همین زمان در ارتباط با گروه اتحاد کمونیستی به عنوان عضو گروه، از جمله اولین افرادی بود که پیش از بهمن ۵۷ به ایران اعزام شد.

ساسان در سال ۵۸ در کارخانه‌یی در شیراز به کار مشغول شد و در کلیه‌ی فعالیت‌های کارگری در این شهر از نزدیک شرکت داشت و به ترویج نظرات سازمان می‌پرداخت. در اواخر سال ۵۹ رفیق ساسان که تحت پیگرد شدید ماموران رژیم در شیراز قرار داشت به تهران رفت و فعالیت‌های سازمانی را ادامه داد، ولی در ۹ اردیبهشت سال ۱۳۶۰ حین فعالیت تبلیغاتی برای تدارک بزرگداشت روز کارگر در تهران دستگیر و پس از دو هفته به زندان اوین منتقل شد. رژیم به‌رغم شدیدترین شکنجه‌ها در طول ۴ سال اسارت موفق نشد کوچک‌ترین اطلاعی از او درباره‌ی هم‌زمان و سابقه‌ی فعالیت‌اش و حتی نام واقعی او به دست آورد. سرسختی رفیق ساسان و بی‌اثربودن شکنجه‌های بی‌سابقه و پی‌درپی، باعث شد رژیم حکم اعدام او را صادر کند. این حکم در روز ۳۰ بهمن ۱۳۶۳ اجرا شد.

(نشریه‌ی رهائی، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۱۷، تیر ماه ۱۳۶۸).

## ابوالقاسم آقاباباخجری

۱۳۳۰ اصفهان - اوایل اردیبهشت ۱۳۶۴ (زندان اوین، تهران)

رفیق ابوالقاسم پس از اتمام دوره‌ی دبیرستان در دانشکده‌ی علوم دانشگاه اصفهان به تحصیل خود ادامه داد. در دوره‌ی تحصیل با فعالیت سیاسی آشنا شد و در مبارزه علیه رژیم شاه شرکت کرد. او پس از دریافت دانش‌نامه‌ی لیسانس برای ادامه‌ی تحصیل کشور آلمان غربی را برگزید و پس از مدت کوتاهی به عنوان یکی از اعضای فعال کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی به مبارزات خود ادامه داد.

ابوالقاسم در سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و بلافاصله سازماندهی رفقای هوادار سازمان وحدت کمونیستی را در اصفهان و شهرهای اطراف آن آغاز کرد. او هم‌چنین دست به انتشار نشریه‌یی محلی به نام راه رهائی زد که دو شماره از آن پیش از ۳۰ خرداد ۶۰ منتشر شد.

پس از وقایع ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و تشدید جو خفقان، رفیق ابوالقاسم که در اصفهان مورد شناسایی عناصر رژیم قرار گرفته بود، به تهران رفت ولی تشکیلات اصفهان که او در ایجادش سهم مؤثری داشت، به فعالیت خود ادامه داد.

در تهران نیز وی در بخش‌های مختلف سازمان به فعالیتی گسترده پرداخت. اما این دوره کوتاه بود و او در مهرماه ۶۱ به‌طور تصادفی توسط عمال رژیم دستگیر شد ولی موفق شد زیر شکنجه‌ها و فشارهای گوناگون، هویت سیاسی خود را مدت‌ها کاملاً مخفی نگاه دارد تا این‌که سرانجام در اوایل اردیبهشت ۱۳۶۴ در زندان اوین تهران اعدام شد.  
(نشریه‌ی رهائی، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۷، خرداد ۱۳۶۴).

### منصور نجفی شوشتری

۱۳۲۹ (خرمشهر) - شهریور ۱۳۶۷ (زنداد گوهر دشت، کرج)  
منصور پس از تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۵۰ برای ادامه‌ی تحصیل عازم هند شد و در شهر لودیانا در رشته‌ی کشاورزی به دانشگاه راه یافت. او بی‌درنگ به جنبش سیاسی دانش‌جویان ایرانی در هند پیوست. در سال ۱۳۵۴ با شدت گرفتن فعالیت‌های سیاسی و در اثر فشار دستگاه امنیتی شاه از هند اخراج شد و فعالیت سیاسی خود را در کنفدراسیون جهانی دانش‌جویان ایرانی، ابتدا در آلمان و سپس در سوئد، ادامه داد. او با پیوستن به جرگه‌ی هواداران گروه اتحاد کمونیستی در پایان سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و، با عضویت در سازمان وحدت کمونیستی، مبارزه علیه رژیم تازه‌به‌قدرت‌رسیده را آغاز کرد. فداکاری، صمیمیت و جان‌بازی او در این دوره زبان‌زد رفقای بود که وی را از نزدیک می‌شناختند. او در تاریخ ۱۰ دی‌ماه ۱۳۶۰ هدف یورش مزدوران رژیم قرار گرفت و دستگیر و پس از شکنجه و آزار فراوان به ۱۰ سال حبس محکوم شد. منصور در زندان نیز به مبارزه ادامه داد تا این‌که سرانجام سازش - ناپذیری‌اش وی را در سیاهه‌ی اسیران قتل‌عام‌شده‌ی تابستان ۶۷ قرار داد و او پس از هفت سال مقاومت جانانه در راهی که گام نهاده بود جان گذاشت.  
(نشریه‌ی رهائی، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۱۷، تیر ماه ۱۳۶۸).

### سهراب ملکی

؟؟ - ۲۲ آذر ۱۳۶۵ (هایدلبرگ / آلمان)  
رفیق سهراب ملکی روز ۱۳ دسامبر ۱۹۸۶ پس از بیماری طولانی درگذشت.

رفیق سهراب فعالیت سیاسی را از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی در کنفدراسیون محصلین و دانش‌جویان ایرانی در خارج از کشور آغاز کرد و به‌زودی یکی از فعالان کنفدراسیون در هایدلبرگ شد. سهراب در کنار فعالیت سیاسی به تحصیل خود ادامه داد و در سال ۱۹۷۷ از دانشگاه مهندسی کلاستال فارغ التحصیل شد. او هم‌زمان با کار تمام وقت در دهه‌ی ۱۹۸۰ در چارچوب هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا فعالیت می‌کرد و فعالیت سیاسی و کمک به پناهنده‌گان ایرانی را تا زمانی که بیماری او را کاملاً از پا نینداخته بود ادامه داد. علاوه‌براین، سهراب در زمینه‌ی کمک به برنامه‌های پژوهشی و ترویجی فعال بود و در کارهای ترجمه از فارسی به آلمانی و از آلمانی به فارسی دست داشت. آخرین فعالیت او در این زمینه مشارکت در ترجمه‌ی مقاله‌ی مفصلی از کارل مارکس با عنوان «سرمقاله‌ی شماره‌ی ۱۷۹ گزات کلن» بود که قرار بود در سلسله‌مقالات «درباره‌ی دین» در *اندیشه‌ی رهائی*، نشریه‌ی خارج از کشور سازمان، منتشر شود.<sup>۱</sup>

(نشریه‌ی *اندیشه‌ی رهائی*، نشریه‌ی خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، شماره‌ی ۶، اسفند ۱۳۶۵).

## سیما فرهنگ‌آزاد

۹ مرداد ۱۳۲۷ (آبادان) - ۱۳ آبان ۱۳۷۷ (وین / اتریش)

زنده‌یاد رفیق سیما فرهنگ‌آزاد از جمله زنانی بود که از بدو اقامت در خارج از کشور برای ادامه تحصیل به‌طور فعال به مبارزات دانش‌جویی در صفوف کنفدراسیون جهانی دانش‌جویان و محصلین ایرانی در وین پیوست. او در خانواده‌ی مبارز و سیاسی پرورش یافته بود و دستگیری برادرش بیژن فرهنگ‌آزاد توسط سازمان مخوف امنیت (ساواک) باعث افزایش فعالیت سیاسی او علیه رژیم شاه و اختناق سیاسی در ایران شد. رفیق سیما از هواداران فعال جبهه‌ی ملی ایران (بخش خاورمیانه) و سپس گروه ستاره در اتریش بود و علاوه بر شرکت فعال در مبارزات کنفدراسیون، پای ثابت فعالیت‌های چاپ

۱. انتشار *اندیشه‌ی رهائی* در پی ضربه به سازمان متوقف شد و این مقاله نیز منتشر نشد.



و انتشارات جبهه‌ی ملی ایران (بخش خاورمیانه) و گروه ستاره به شمار می‌رفت. سیما صدای خوشی داشت و در اجرای یکی از سرودهای سازمان چریک‌های فدایی خلق تک‌خوانی زیبایی ارائه کرد که یاد او را همواره زنده نگه می‌دارد. رفیق سیما پس از تشکیل گروه اتحاد کمونیستی به آن پیوست. او در میان‌سالی به‌طور غیرمنتظره در اثر سکته‌ی قلبی رخت از جهان بریست. (وب‌گاه آرشیو س.و.ک)

### محسن امینی نژاد

۲۰ مرداد ۱۳۲۸ (تهران) - ۴ آذر ۱۳۷۸ (پاریس / فرانسه)

رفیق محسن پس از پایان تحصیلات دبیرستان در سال ۱۹۷۰ برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و در پی اقامت کوتاهی در آلمان و بلژیک در فرانسه ساکن شد، و در دانشگاه پاریس ۸ در رشته‌ی شهرسازی تحصیل و دانش‌نامه دریافت کرد. او در همان سال‌ها با عضویت در کنفدراسیون جهانی محصلین و دانش‌جویان ایرانی مبارزه علیه رژیم شاه را آغاز کرد. رفیق محسن هم‌زمان با انقلاب سال ۱۳۵۷ به هواداران سازمان وحدت کمونیستی پیوست و تا پایان عمر با رفقای سازمان همراه بود.

(آزادی، نشریه‌ی جبهه‌ی دمکراتیک ملی ایران، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱۹ و ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۷۸)

### محبوبه اشرف‌زاده کرمانی

۲۸ خرداد ۱۳۳۱ (تهران) - ۲۸ مرداد ۱۳۷۹ (تهران)

رفیق محبوبه اشرف‌زاده کرمانی کمی پس از این‌که رژیم شاه خواهر مبارزش منیژه را در بهمن ۱۳۵۴ تیرباران کرد به آمریکا رفت. منیژه اشرف‌زاده کرمانی اولین زنی بود که در دهه‌ی ۱۳۵۰ شمسی به جرم فعالیت سیاسی در سازمان‌های مسلح اعدام شد. رفیق محبوبه با تأثیرپذیری از خواهرش و مبارزه‌ی روبه‌رشد جنبش دانش‌جویی در آمریکا به هسته‌ی مطالعات مارکسیستی پیوست که زنده‌یاد علی خوانساری (عضو جبهه‌ی ملی ایران و سپس گروه اتحاد کمونیستی و سازمان وحدت کمونیستی) ایجاد کرده بود. محبوبه در

سال ۱۳۵۶ به ایران بازگشت و در جریان انقلاب شرکت کرد. او در سال ۱۳۵۷ در ارتباط با رفقای سازمان وحدت کمونیستی قرار گرفت، عضو سازمان شد و در فعالیت های انجمن رهائی زن و سازمان شرکت مؤثری داشت. رفیق محبوبه در سال ۱۳۶۴ به آمریکا رفت و دو سال بعد در سال ۱۳۶۶ به ایران بازگشت و در سال ۱۳۷۹ در اثر سرطان درگذشت. (وب‌گاه آرشیو س.و.ک)

### فریدون ایل بیگی اصلی (بهرام)

۱۷ مرداد ۱۳۱۷ (بندر انزلی) - ۲۲ شهریور ۱۳۷۹ (مونتروی / فرانسه)  
فریدون، نخستین فرزند خانواده‌یی با هفت فرزند، در ۱۷ مرداد ماه ۱۳۱۷ در بندر انزلی چشم به جهان گشود. کودکی او در دامان خانواده‌یی زحمت‌کش و شریف گذشت و زنده‌گی این دوره از همان ابتدا مُهر خود را بر دریافت‌ها و رفتار اجتماعی او زد. وی دوره‌ی آموزش ابتدایی و نیمی از دوره‌ی متوسطه را در بندر انزلی گذراند و سپس برای ادامه‌ی تحصیل راهی تهران شد. سال‌های تحصیل او در دارالفنون و اقامت او تهران با دوران پرتلهاب سیاسی دهه‌ی سی مقارن بود. او سال ۱۳۳۹ دستگیر و چند ماهی راهی زندان شد. اما در این بین توانسته بود ضمن انتشار پاره‌یی از اشعارش در نشریات ادبی آن دوره، دفتر اشعارش را منتشر و با بسیاری از نام‌آوران عرصه‌ی شعر و ادب از جمله احمد شاملو و یدالله رویایی مراد برقرار کند. دوستی و رفاقت صمیمانه‌ی او با شاملو قبل از سفر به اروپا آن‌چنان عمیق شده بود که بیش‌تر اوقات فراغت خود را در دفتر مجله‌ی خوشه در زمان سردبیری شاملو و کمک به انتشار این هفته‌نامه می‌گذراند. حاصل این هم‌کاری و رفاقت علاوه بر ترجمه‌های مستقل فریدون در کتاب هفته و نیز کتاب تنگ‌های ننه کارار اثر برتولت برشت، ترجمه‌ی کتاب سقراط مجروح نوشته‌ی برتولت برشت و نیز ترجمه‌ی آزاد نمایش‌نامه‌ی سی‌زیف و مرگ اثر اوبر مرل با شاملو بود. ده‌ها ترجمه از نویسندگان به‌نام هم‌چون کامو، مایاکوفسکی، کارل مارکس و... از دیگر کارهای او در این دوره محسوب می‌شوند.  
فریدون در سال ۴۹ شمسی راهی فرانسه شد و در پی آشنایی و رفاقت

با رفقای گروه ستاره در پاریس، تصمیم گرفت به سهم خود به گروه ستاره / گروه اتحاد کمونیستی و نیز چریک‌های فدائی خلق یاری رساند. حاصل این هم‌کاری علاوه بر انتشار جزوه‌های متعدد در دفاع از جنبش انقلابی، انتشار هفت شماره گاه‌نامه‌ی عصر عمل بود که مسئولیت تهیه‌ی آن را به‌طور عمده او به‌تنهایی به دوش داشت.

فریدون پس از انقلاب در ایران عضو سازمان وحدت کمونیستی شد و در بخش انتشارات سازمان و به‌ویژه در نشریه‌ی رهائی فعال بود. از سال ۱۳۶۲ به عنوان یکی از نماینده‌گان سازمان وحدت کمونیستی در خارج از کشور در فرانسه اقامت گزید و در پی‌ریزی و انتشار نشریه‌ی اندیشه‌ی رهائی نقش به‌سزایی داشت. پس از ضربه‌های خردادماه ۱۳۶۹ به سازمان، رفیق فریدون ناخواسته و نگران از حال‌وروز تلخ یاران در فرانسه ماند. گذشته‌ی پر آشوب و طغیان، روزمره‌گی زنده‌گی، شکست سیاسی و نبود چشم‌اندازی روشن روح پاک و بی‌آلایش او را درهم شکست و او در ۲۲ شهریور ۱۳۷۹ (۱۲ سپتامبر ۲۰۰۰) در شهر مونتروی فرانسه به زندگی خود خاتمه داد و همه‌ی نزدیکان و رفقایش را در بُهت و ماتمی غریب و باورنکردنی به جا گذاشت. (یادواره‌ی مشروح‌تری در وب‌گاه آرشیو س.و.ک منتشر شده است.)

## احمد شایگان شیرازی

۱۴ شهریور ۱۳۲۰ (تهران) - ۴ آبان ۱۳۹۱ (نیوجرسی / آمریکا)  
احمد، بزرگ‌ترین فرزند دکتر علی شایگان و خانم بدری شیبانی، در ۱۴ شهریور ۱۳۲۰ در تهران به دنیا آمد. او پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه در ایران در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸) برای پیوستن به خانواده و ادامه‌ی تحصیل عازم ایالات متحد آمریکا شد.

احمد فعالیت جدی سیاسی را از زمان ورود به دانشگاه برکلی با عضویت در انجمن دانش‌جویان ایرانی در شمال کالیفرنیا و مشارکت در تشکیلات جبهه‌ی ملی آغاز کرد و سال‌های طولانی از اعضای فعال جبهه‌ی ملی ایران و سازمان دانش‌جویان ایرانی در آمریکا بود.

احمد در کنار فعالیت‌های علنی در چارچوب کنفدراسیون، با گروهی از

اعضای جبهه‌ی ملی که از فعالان و بنیان‌گذاران جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه — و گروه ستاره — بودند، از همان ابتدا ارتباط مستقیم داشت و در شکل‌گیری این گروه در درون جبهه‌ی ملی سهیم بود. در همین چارچوب بود که از سال ۱۹۷۷ وارد فعالیت حرفه‌ئی سیاسی شد و در سال ۱۹۷۸ مدتی به رفقای پیوست که رادیو میهن‌پرستان را در لیبی اداره می‌کردند. احمد از اعضای بنیان‌گذار گروه اتحاد کمونیستی بود که در ادامه‌ی گروه ستاره در سال ۱۳۵۶ در خارج از ایران اعلام موجودیت کرد و پس از انقلاب و با آغاز فعالیت در ایران به سازمان وحدت کمونیستی تغییر نام داد.

احمد در دی‌ماه سال ۱۳۵۷ به همراه شمار دیگری از اعضای «گروه اتحاد کمونیستی» برای ادامه‌ی فعالیت به ایران رفت و اولین بار در سال ۱۳۶۰ بازداشت شد و تا سال ۱۳۶۴ بدون برگزاری دادگاه و حکم قضایی در زندان اوین ماند. او یکبار دیگر در خرداد ۱۳۶۹ به همراه جمعی از اعضا و هواداران سازمان وحدت کمونیستی بازداشت شد و هفت ماه در سلول‌های انفرادی زندان توحید — کمیته‌ی مشترک — و سپس چند ماه را در زندان اوین گذراند. پس از آزادی از زندان در بهار ۱۳۷۰، او فعالیت‌های سیاسی خود را به اشکال مختلف پی‌گیرانه ادامه داد.

رفیق احمد شایگان در اوت سال ۲۰۱۰ (مرداد ۱۳۸۹) برای سروسامان دادن به وضع دانشگاهی پسرانش برای دوره‌ی موقت به آمریکا رفت ولی چند روز پیش از بازگشت به ایران سکنه‌ی مغزی کرد و پس از مدتی طولانی دست‌وپنجه‌نرم‌کردن با عوارض ناشی از آن سرانجام در سحرگاه چهارم آبان ۱۳۹۱ (۲۵ اکتبر ۲۰۱۲) در ایالت نیوجرسی (آمریکا) درگذشت و پیکر او همان‌جا به‌امانت به خاک سپرده شد. (یادواره‌ی مشروح‌تری در وب‌گاه آرشیو س.و.ک منتشر شده است).

## محمد علی خوانساری

۲۵ شهریور ۱۳۱۷ (اصفهان) - ۱ فروردین ۱۳۹۳ (نیویورک / آمریکا)  
محمد علی خوانساری از پرورش‌یافته‌گان دوره‌ی پرچوش و خروش جنبش ملی شد صنعت نفت بود. تجربه‌های این دوره در شکل‌گیری و قوام

شخصیتش نقش به‌سزایی داشت. او فعالیت سیاسی خود را از دوره‌ی دبیرستان در اصفهان آغاز کرد و از همان زمان خود را مصدقی و ملی می‌دانست. علی بعد از به‌پایان‌رساندن دوره‌ی دانشکده‌ی پزشکی در سال ۱۳۴۲ برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا رفت و مبارزات خود را در چارچوب کنفدراسیون محصلین و دانش‌جویان ایرانی و جبهه‌ی ملی پی گرفت.

علی از اعضای هسته‌های اولیه‌ی گرایش سوسیالیستی در جبهه‌ی ملی و سپس گروه ستاره بود. و در عضوگیری و کادرسازی، جمع‌آوری و اهدای کمک‌های مالی و امور انتشاراتی گروه ستاره و جبهه‌ی ملی خاورمیانه و نیز در انجام وظایفی که سازمان‌های انقلابی داخل کشور (به‌ویژه سازمان چریک‌های فدائی خلق) به عهده‌اش می‌گذاشتند از هیچ کوششی فروگذاری نکرد. او هم‌زمان با انقلاب به ایران بازگشت و در فعالیت‌های سازمان وحدت کمونیستی درگیر شد. اما، به اصرار فعالان سازمان و با توجه به شرایط خانواده‌گی‌اش بار دیگر به آمریکا بازگشت و در آن‌جا هم‌چنان به فعالیت سیاسی خویش ادامه داد. هر آن‌چه نمودار زندگی این مرد بزرگ بود، در رفتش به سوی مرگ نیز تجلی یافت. از دو سال پیش از فوت با پیدایش سرطان لوزالمعده، قامتش راست‌تر شد و روحیه‌اش بشاش‌تر از همیشه. یک لحظه شکایت نکرد. او روز جمعه اول فروردین ۱۳۹۳ (۲۱ مارس ۲۰۱۴) در پی دو سال مبارزه با سرطان در آپارتمان محل سکونتش در شهر نیویورک درگذشت. (یادواره‌ی مشروح‌تری در وب‌گاه آرشیو س.و.ک منتشر شده است.)

## شهرام وفائی کیش

۱۴ خرداد ۱۳۳۱ (تهران) - ۲۵ دی ۱۳۹۸ (ویرجینیا / آمریکا)

شهرام در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی در دوره‌ی دبیرستان برای ادامه‌ی تحصیل به اتریش رفت و در همان دوره فعالیت در کنفدراسیون جهانی و جنبش دانش‌جویی خارج از کشور را آغاز کرد. سپس در سال ۱۹۷۴ به گروه ستاره، جبهه‌ی ملی خاورمیانه و سپس گروه اتحاد کمونیستی پیوست و به عنوان کادر حرفه‌یی به فعالیت در منطقه‌ی خاورمیانه پرداخت. آخرین مسئولیت تشکیلاتی وی شرکت در تیم مرزی گروه اتحاد کمونیستی بود که او به همراه رفیق

دیگری مدتی دست‌اندرکار بازگشایی راه رفت‌وآمد به ایران بودند و با وقوع انقلاب بهمین بدون زمینه‌سازی و برنامه‌ریزی قبلی تصمیم گرفتند وارد ایران شوند. شهرام آخرین بار در تابستان سال ۱۹۸۲ از ایران خارج شد، به اتریش رفت و سپس در سال ۱۹۸۶ به آمریکا مهاجرت کرد.

در آمریکا، او سخت‌کوش و مصمم به تحصیل در رشته‌ی مهندسی کامپیوتر پرداخت، در سال ۱۹۹۰ تحصیل را به پایان برد و در پی آن سال‌ها در این رشته مشغول به کار بود. شهرام که در دوران فعالیت سیاسی مدت‌ها مسئول چاپ‌خانه‌ی گروه ستاره در اروپا بود، در آمریکا طی تحصیل و پس از آن نیز مدتی در چاپ‌خانه کار می‌کرد. او تا پایان عمر به آرمان‌های آزادی - خواهانه و عدالت‌جویانه‌ی خود وفادار ماند. شهرام در پی چند ماه بیماری در اثر سرطان لوزالمعده روز چهارشنبه ۱۵ ژانویه ۲۰۲۰ در ایالت ویرجینیای آمریکای شمالی درگذشت. (وب‌گاه آرشیو س.و.ک.)

\* \* \*

## کامبیز روستا

۱۳۱۴ (تهران) - ۳ مرداد ۱۳۸۸ (برلین / آلمان)

کامبیز روستا از برجسته‌ترین فعالان و رهبران کنفدراسیون دانش‌جویان ایرانی (و نیز جریان‌های چپ جبهه‌ی ملی در اروپا) بود که پس از شکل‌یابی اولین هسته‌های گروه ستاره به آن پیوست. وی سخن‌رانی زبردست بود و به مسائل نظری توجه داشت. مقاله‌ی «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون: مارکسیسم - لنینیسم عصر ما؟» در کتاب *اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و سیاست خارجی چین* (تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی، دفتر سوم، گروه اتحاد کمونیستی، تابستان ۱۳۵۶) به کوشش او تهیه و نوشته شد. او به‌طور عمده در اروپا فعالیت می‌کرد، در کار تشکیلاتی موفق بود و در پروسه‌ی جداشدن از فدائیان و تشکیل گروه اتحاد کمونیستی نقش بسیار فعالی داشت. کامبیز روستا به علت تفاوت نظر با رفقای دیگر گروه اتحاد کمونیستی به اتفاق رفیق

دیگری از این گروه جدا شد و پس از چندی فعالیت مستقل را آغاز کرد. پس از انقلاب او به اتفاق برخی از هواداران پیشین گروه اتحاد کمونیستی و جمعی دیگر مدتی در ایران فعالیت کرد، به دنبال آغاز سرکوب در ایران، به کردستان عراق و پس از اقامتی کوتاه در آن‌جا به اروپا رفت. وی در اثر ابتلا به سرطان ریه در ۲۵ ژوئیه‌ی ۲۰۰۹ در برلین درگذشت. جدایی او از اندیشه‌های چپ در سال‌های آخر زنده‌گی برای این جنبش تأسف‌آور بود.

### بیژن مصاحب‌نیا

۸ تیر ۱۳۱۴ (تهران) - ۲۵ بهمن ۱۳۹۷ (نیویورک / آمریکا)  
بیژن در ۸ تیر ۱۳۱۴ در خانواده‌ی فرهنگی در تهران به دنیا آمد. پدر را در خردسالی از دست داد و زیر نظر مادر سخت‌گیر فرهنگی و موسیقی‌دان بزرگ شد. او از دوره‌ی تحصیل دبیرستان خود را هم مصدق‌ی ملی و هم چپ می‌دانست و تا به آخر این ویژه‌گی شخصیتی و نظری را حفظ کرد و آن را اعتلا بخشید. از سال ۱۹۶۵ فعالیت سازمان‌یافته‌ی او در صفوف جبهه‌ی ملی در تبعید آغاز شد. این جریان بعدها به سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور (بخش آمریکا) تغییر نام داد.

اقامت بیژن در اولین دوره‌ی اقامت در آمریکا (۱۳۴۹-۱۳۴۴) با کار و تحصیل و فعالیت سیاسی همراه بود. در این دوره او از فعالان سازمان دانش‌جویان ایرانی در آمریکا (نیویورک) و از اعضای هیئت اجراییه‌ی جبهه‌ی ملی در آمریکا بود.

بیژن جزو اولین گروه از فعالان جبهه‌ی ملی در آمریکا بود که به خاورمیانه رفت (تابستان ۱۳۴۹). وی در شکل‌گیری جبهه‌ی ملی ایران (بخش خاورمیانه)، انتشار *باختر/امروز* دوره‌ی چهارم و گروهی که بعدها به نام «ستاره» شناخته شد نقش داشت. اما در سال ۱۳۵۱ به دلایل خانوادگی به آمریکا بازگشت.

او پس از بازگشت به آمریکا گرچه روابط دوستانه‌ی خود را با جبهه‌ی ملی و اعضای آن حفظ کرد و در صحنه‌ی سیاسی و نظری فعال ماند، فعالیت سیاسی تشکیلاتی را دنبال نکرد. بیژن به کار در زمینه‌ی تخصصی خود

پرداخت و درعین حال به فعالیت فکری و فرهنگی خود ادامه داد. با فرا رسیدن انقلاب همراه چند تن از فعالان مرتبط با طیف فدائیان خلق دوباره در فعالیت‌های فکری مشارکت کرد و در تأسیس و انتشار نشریه‌ی *نظم نوین* ابتدا در ایران و سپس در تبعید سهم عمده‌ئی داشت. بیژن مصاحب‌نیا روز چهارشنبه ۱۴ فوریه ۲۰۱۹ (۲۵ بهمن ۱۳۹۷)، در پی بیماری کلیوی در وست‌چستر نیویورک درگذشت.  
(یادواره‌ی مشروح تری در وب‌گاه آرشیو س.و.ک منتشر شده است.)



## پیوست ۳

### اعلامیه‌ی مشترک چهار سازمان در خاورمیانه

به نقل از: *باختر/امروز* شماره‌ی مخصوص، شماره‌ی ۶۳، سال پنجم،

دوره‌ی چهارم، نیمه‌ی دوم بهمن ماه ۱۳۵۳

هم اکنون خلق‌های ایرانی و عرب ما، درگیر مبارزه‌ی سخت علیه دشمن مشترک خویش، امپریالیسم و مرتجعین وابسته می‌باشند. ارتجاع منطقه که به وسیله‌ی نیروهای امپریالیستی به سرکرده‌گی امپریالیسم آمریکا و انگلیس حمایت می‌شود، علیه مبارزات عادلانه و به حق خلق‌های ما، توطئه‌چینی می‌نماید. آن‌ها به منظور فریب خلق‌های ما و استثمار ثروت‌های سرشار طبیعی آن‌ها و گرفتارکردن دائمی آن‌ها در دام توطئه‌های استعماری خویش و سرکوبی و نابودی جنبش انقلابی آن‌ها، به هر شیوه‌ی غیرانسانی دست می‌زنند.

امپریالیست‌ها، برای وابسته‌کردن هرچه‌بیش‌تر کشورهای ما به بازارهای سرمایه‌داری بین‌المللی و هم‌چنین جلوگیری از انفجار خشم خلق‌های ما و نیز سرکوب مبارزات آن‌ها، دست به یک رشته توطئه‌هایی زدند که در ایران و عمان در زمان‌های مختلف و به شکل‌های گوناگون پیاده شده است. آن‌ها از یک طرف دست به اجرای برخی برنامه‌های به‌ظاهر اصلاحی زده و از طرف دیگر سرکوب وحشیانه‌ی نیروهای ملی و مبارز را افزایش داده و ترور و وحشت را در مردم گسترش دادند. آن‌ها می‌خواستند عناصر مردم را از طرفی با تطمیع و فریب و از طرف دیگر تهدید و سرکوب، نه‌تنها به بی‌طرفی بکشانند، بلکه وادارشان سازند که در برابر امپریالیست‌ها تسلیم شده و با آن‌ها هم‌کاری نمایند.

لیکن خلق‌های ما خیلی زود به ابعاد این نقشه‌های خائنه و وحشتناک پی برده و برای به شکست کشانیدن آن‌ها کمر همت بستند. در این راه، از

تجربیات مبارزات درازمدت خویش با نیروهای مرتجع و مزدور و هم‌چنین از تجربیات خلق‌های مبارزی که قبل از آن‌ها در این راه قدم گذاشته بودند، سود جسته و در جریان عمل شکل مبارزه‌ی خویش را تکامل می‌دادند، تا این‌که مبارزه‌ی مسلحانه را به عنوان کامل‌ترین شکل مبارزه بنیان نهاده به اصل «پاسخ‌گویی قهر ارتجاعی با قهر سازمان‌یافته‌ی انقلابی» تحقق بخشیدند. بدین ترتیب کلیه‌ی اشکال مبارزات مردم در کشورهای ما، به شیوه‌ی درست و عملی در خدمت مبارزه‌ی مسلحانه درآمد. مبارزه‌ی مسلحانه تنها شکلی از مبارزه است که به خاطر ماهیت برنده و قاطعش در رابطه با دشمن، توانسته است اصلی‌ترین نقش را در تشدید مبارزات همه‌ی اقشار و طبقات خلقی و در همه‌ی سطوح، بازی کند و این مبارزات را تا پیروزی کامل بر دشمن، رهبری خواهد کرد.

بر ماست که برای شرکت کامل توده‌های مردم در مبارزه‌ی مسلحانه، برای سرنگونی رژیم‌های ارتجاعی و وابستگان‌شان و اربابان امپریالیست آن‌ها، برای تحقق آزادی و استقلال کامل و ساختمان یک جامعه‌ی نوین، مرفه و آزاد، قاطعانه به مبارزه‌ی خود ادامه دهیم. ما مطمئن هستیم که توده‌های خلق عرب در عمان و خلق ایران، این وظیفه‌ی مقدس تاریخی خویش را به انجام خواهند رسانید. ما تأکید می‌کنیم که هدف‌های تجاوزکارانه‌ی رژیم مزدور شاه در سرزمین‌های عربی — مقاصد تجاوزکارانه‌ی بی‌که تبلور آن در لشکرکشی و اشغال نظامی مشاهده می‌شود — در واقع توطئه‌های خصمانه‌ی بی‌استهلاک است که تنها به وسیله‌ی همین رژیم ارتجاعی و به حمایت و تأیید اربابان امپریالیست‌اش در لندن و واشنگتن تدارک دیده می‌شود و توده‌های خلق ایران هیچ سهمی در این جنایات ندارند. هم‌چنین به‌هیچ‌وجه‌من‌الوجه ممکن نیست که این توطئه‌های خصمانه بر کیفیت روابط برادرانه و تاریخی مستحکمی که مردم ایران و برادران عرب‌شان را به هم پیوند می‌دهد، تأثیر بگذارد.

ما به‌خوبی واقفیم که جنگ تجاوزکارانه‌ی بی‌که نیروهای ارتش ایران از تاریخ ۵۲/۲/۲۹ بر علیه خلق عرب عمان بدان دست زده‌اند و هم‌چنین گسترش این جنگ با هجوم‌های وسیع نظامی اخیر به منطقه‌ی غربی سرزمین‌های آزادشده‌ی ایالت ظفار که به منظور پایان‌بخشیدن به انقلاب عمان و گسترش

دایره‌ی اشغال نظامی ایران به طرف خاک عمان صورت می‌گیرد، و هم‌چنین خیانتی که قابوس مزدور با بازکردن درهای عمان به روی اطماع رژیم شاه مرتکب شده است، کلاً در جهت اجرای استراتژی امپریالیسم در منطقه صورت گرفته است. بارزترین نمود این امر، اعلام قرارداد سه‌جانبه‌ی ایالات متحده آمریکا، انگلیس و قابوس مزدور است که عملاً عبارت است از استفاده‌ی نیروهای آمریکایی از جزیره مصیره که موقعیت استراتژیکی مهمی دارد. و این اقدامی است که با تهدیدات آمریکا مبنی بر اشغال منابع نفتی در ارتباط می‌باشد. این امر هم‌چنین هدف‌های امپریالیستی مفتضح آمریکا در منطقه و نقش خیانتکارانه‌ی قابوس را در به‌خطرانداختن آرامش و امنیت منطقه روشن می‌کند. ما عمیقاً معتقدیم که خلق عمان هرگز تنها خلقی نخواهد بود که هدف چنین دشمنی‌های آشکاری قرار می‌گیرد. در صورتی که نیروهای مترقی و خلق‌های منطقه برای جلوگیری از این دشمنی‌ها دست به یک اقدام فوری نزنند، خلق‌های دیگر منطقه نیز از شر توطئه‌های امپریالیست‌ها ایمن نخواهند بود. ما هم‌چنین هرگونه کنارآمدن و سازش با رژیم‌های ارتجاعی عمان و ایران و هرگونه موضع‌گیری را که به نفع آن‌ها باشد، به‌مثابه‌ی اقدامی بر علیه منافع خلق عرب در عمان و خلق ایران و دیگر خلق‌های مبارز جهان تلقی کرده و آن را شدیداً محکوم می‌کنیم.

ما هم‌چنان‌که اعتقاد راسخ خویش را به مبارزه‌ی مسلحانه خلق‌های قهرمان‌مان و دیگر خلق‌های منطقه — به ویژه خلق قهرمان فلسطین — بر علیه امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع اعلام می‌داریم، تجاوز نظامی ایران به عمان و هدف‌های توسعه‌طلبانه‌ی رژیم شاه و تجاوزات مکرر آن را علیه خلق‌های مبارز منطقه محکوم می‌نماییم.

ما تنفر عمیق خویش را از توطئه‌های امپریالیستی و ارتجاعی علیه یمن دموکراتیک که هدف آن ازبیین‌بردن این دولت مترقی و پشت‌جبهه‌ی مستحکم و تکیه‌گاه اصلی انقلاب عمان است، اعلام می‌داریم.

ما هم‌چنین تصمیم قاطع خویش را به ادامه‌ی مبارزه علیه دشمن مشترک، دوش‌به‌دوش همه‌ی نیروهای انقلابی منطقه و در یک جبهه‌ی واحد فشرده تا کسب پیروزی نهایی اعلام می‌داریم.

زنده باد هم‌بستگی انقلابی خلق‌های عمان و ایران  
مرگ بر امپریالیسم و مرتجعین، دشمنان خلق‌ها  
جبهه‌ی خلق برای آزادی عمان  
سازمان چریک‌های فدائی خلق  
سازمان مجاهدین خلق ایران  
سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران

۱۳۵۳/۱۱/۱۶ برابر با ۱۹۷۵/۲/۱

## پیوست ۴

### سرزمین مشترک جنگ انقلابی خلق‌های منطقه

به نقل از: *باختر/امروز*، سرمقاله‌ی شماره‌ی ۷۵،  
سال ششم - دوره‌ی چهارم، تیر ۱۳۵۵

#### ایران، لبنان، فلسطین، عمان و... سرزمین مشترک جنگ انقلابی خلق‌های منطقه است

جنگ داخلی لبنان وارد شانزدهمین ماه خود شده است. از آغاز تا امروز همه چیز در جنگ تغییر کرده است جز سرنوشت نامعلوم آن. جناح بندی‌ها و مقابله‌ی نیروها دچار چنان تحول شگرفی شده است که بجز برای کسانی که آشنایی‌های لازم را دارند و حوادث را به دقت تعقیب می‌کنند، درک پیچیده‌گی آن بسیار مشکل است.

ما در شماره‌ی ۶۶ *باختر/امروز* هنگامی که کمی بیش از شروع جنگ نگذشته بود عوامل و عناصر درگیر در این جنگ را توضیح داده و یادآور شدیم که سعی در دیدن انگیزه‌های این جنگ انحصاراً در درون لبنان خطا است. لبنان گره‌گاه تضادهای متعدد داخلی و جهانی است. این جنگ نه به تنهایی جنگ مسلمان و مسیحی است، نه انحصاراً جنگ چپ و راست است.... به تنهایی هیچ‌یک نیست، بل که مجموعه‌یی از تمام این عوامل و عناصر است.

سناریو با جنگ محدود اکتبر ۷۳ شروع شد. در زمانی که سادات و اسد مرتجع در اذهان ساده‌پندار و تجربی‌گرا «قهرمان خلق عرب» جلوه یافتند ما در *باختر/امروز* شماره ۴۶ (اکتبر ۷۳) و ۴۷ (نوامبر ۷۳) طی دو مقاله وقایع را شرح کردیم و در مورد این «قهرمانان» نوشتیم:

«تقویت حکومت‌های سادات و اسد دست آن‌ها را در سازش‌های آینده باز خواهد کرد و این نکته‌یی است که لبه‌ی تیز آن مستقیماً

متوجه نیروهای انقلابی منطقه خواهد شد.»

و نیز در مورد مواضع بعضی از سازمان‌های فلسطینی نوشتیم:

«نتیجه‌ی مهم دیگر (جنگ اکتبر)، نمایان شدن و فاش شدن چهره‌های سازش‌گر در میان صفوف و سازمان‌های فلسطینی است که با کسب امتیازات محدود، ارضا شده و می‌خواهند امر مبارزه را نیمه‌تمام و با سازش فیصله دهند و به جای دنبال کردن هدف اعلام‌شده‌ی انقلابی — که استقرار دولت دموکراتیک در فلسطین، به‌نحوی که پیروان همه‌ی مذاهب و فرقه و آرمان‌ها از تمام ملیت‌ها بتوانند در کنار هم زندگی کنند و پایگاه امپریالیسم و صهیونیسم از میان برداشته شود متن آن بود — به سازش و گرفتن قطعه‌زمینی قناعت کنند.»

و این عبارات هنگامی نوشته شد که هنوز اسمی از دولت (محدود) فلسطین بر زبان کسی جاری نشده بود. در آن هنگام هم در مورد قضاوت خود درباره‌ی سادات و اسد و هم عناصر و گرایش‌های سازش‌کار درون سازمان‌های فلسطینی مورد ملامت کسانی قرار گرفتیم که نقطه‌ی حرکت تحلیل‌های خود را نه بر مبنای شناخت و ارزیابی ایدئولوژیک و طبقاتی نیروهای متخصص، بل که بر پایه‌ی هنرنمایی‌ها و «جان‌بازی‌ها» قرار می‌دهند. با تمام این احوال ما خود فعالانه در همین جنگ شرکت کردیم چون معتقد بودیم:

«در موقعیت کنونی که جنگ هنوز ادامه دارد، وظیفه‌ی تمام نیروهای انقلابی خاورمیانه و دول مترقی عرب می‌باشد که فعالانه در این نبرد شرکت جویند تا بتوانند پیروزی‌های نظامی بیشتری به دست آورند و به‌علاوه با شرکت فعال خود، نیروهای بینایی و حاشیه‌نشین را وادار به موضع‌گیری به نفع توده‌های مردم نمایند و روحیه‌ی مبارزه‌جویانه‌ی توده‌های مردم را علیه نیروهای ارتجاعی تقویت کنند و نگذارند که ابتکار عمل به دست نیروهای محافظه‌کار و سازش‌کار بیفتد» (اکتبر ۷۳).

به عبارت دیگر دیدن نقاط ضعف و گرایش‌های سازش‌کارانه موجبی برای

انصراف از شرکت در جنگ نمی‌تواند باشد. نه غفلت از دیدن نقاط ضعف و نه انفعال و انصراف از عمل. این تحلیل ما در سال ۱۹۷۳ بود. و تحلیل ما در سال ۱۹۷۶ نیز چنین است.

داستان جنگ محدود و دولت محدود امروز برای همه بجز متحدین «پرزیدنت» سادات‌ها روشن است. سادات به فاصله‌ی کمی بعد از جنگ وارد معامله‌ی آشکار و مستقیم با آمریکا شد و بالاخره داستان سیاست آمریکا در قبال اعراب یعنی سیاست «گام‌به‌گام» کیسینجر، امروز برای همه روشن‌تر از آن شده است که احتیاج به ایضاح باشد. آن‌چه در این مقاله بدان اشاره می‌کنیم بازی‌هایی است که دول عربی برای عملی‌شدن این سیاست کردند و اگر مقاومت قهرمانانه‌ی خلق فلسطین و نیروهای مترقی عرب نبود، امروز به جای موشک‌هایی که آسمان لبنان را می‌لرزاند و روشن می‌کند، جشن آتش‌بازی «خاتمه‌ی غائله» را بر پا داشته بودند. جنگ لبنان بیش از هر چیز نمودار مقاومت انقلابی خلق در مقابل سیاست سازش‌کارانه‌ی دول عربی و سیاست گام‌به‌گام امپریالیسم است. نبرد حماسه‌ی خلق بی‌دولتی است که به‌طرزی شکوهمند «بساط» دولت، ارگان تحکم و سرکوب طبقه‌ی حاکمه را در هم پیچیده است. نبرد مسلحانه‌ی شوراهای خلقی، توده‌های مردم و سازمان‌های مقاومت است. نبرد یک‌میلیون انسان مصمم علیه تمام دول عربی مرتجع، علیه صهیونیسم، علیه امپریالیسم و دست‌نشانده‌گان منفور آن‌ها در منطقه، علیه متحدین محلی امپریالیسم در لباس «مسیحیان» لبنان، علیه ارتش مزدور سوریه و... است. این جنگی است که سرنوشت لبنان را تعیین نمی‌کند، بل که برای کل منطقه سرنوشت‌ساز است.

### سیاست امپریالیسم در قبال اعراب

امپریالیسم پس از کوشش‌ها و سرخورده‌گی‌های بسیار تنها راه حل مسئله‌ی فلسطین را حل گام‌به‌گام تشخیص داد. به دو دلیل:

۱- پیچیده‌گی روابط چنان بود که طرح جامع فقط در حد کلی می‌توانست تنظیم شود. مجهولات و عوامل متغیر به قدری متعدد بودند که مشخص کردن جزئیات طرح از ابتدا ممکن نبود و بنابراین می‌بایست گام‌به‌گام به اقداماتی

مبادرت شده و عکس‌العمل آن‌ها را در محاسبه‌ی گام بعدی در نظر گرفت.

۲- دول عربی پس از سال‌ها شعاردهی و عوام‌فریبی قادر نبودند که دفعتاً و مستقیماً سازش‌کاری خود را آشکار کنند. پذیرش «طرح جامع» سرنوشتی جز پذیرش طرح کذابی راجرز پیدا نمی‌کرد. سیاست گام‌به‌گام یا به‌اصطلاح خودمان «نمدمالی» بهترین راه حل هم برای امپریالیسم و هم ارتجاع منطقه بود.

گام اول، جداسازی نیروها در مناطق سینا و جولان بود. تصویر «قهرمانان» در آن زمان که فقط مدت کمی از جنگ اکبر گذشته بود، مانع از این شد که این گام به‌تمام و کمال افشا شود. به‌همین جهت امپریالیسم ابتدا در نظر گرفت که «دوپله‌یکی» کند و سوریه و مصر را تماماً به عقد قرارداد با اسرائیل بکشاند.

چندین ماه کوشش و ده‌ها سفر کیسینجر در این زمینه بی‌نتیجه ماند، چون حکومت سوریه که وضع خود را به استحکام مصر نمی‌دید و از جانب دیگر نیروهای مترقی و فلسطینی‌ها نفوذ بیش‌تری در جامعه‌ی سوریه داشتند، قادر نبود به‌صراحت مصر با اسرائیل نزدیک شود ولی از جانب دیگر نمی‌خواست مصر به‌تنهایی قرارداد ببندد و سوریه را تنها بگذارد. این دودلی ناشی از وضع تضادمند سوریه، بالاخره باعث شد که کیسینجر از دوپله‌یکی کردن صرف‌نظر کرده و مصر را به عقد قرارداد جداگانه وادارد. واکنش سوریه که تنها مانده بود در ظاهر بسیار شدید بود. هنگامی که کلیه‌ی نیروهای چپ یک‌صدا سادات را محکوم کردند، سوریه نیز به میدان آمد و در طرح شعارهای چپ با آن‌ها هم‌دمی می‌کرد. در این جا بود که مجدداً کسانی که پیش از نوک بینی خود را نمی‌بینند، سوریه را ناجی و منجج خواندند. اعلامیه‌هایی که حتی از طرف برخی از سازمان‌های چپ به دفاع از سوریه منتشر شد حکایت از همین پیش‌محدود می‌کرد. از این‌که سوریه در آن زمان همراه فلسطینی‌ها و چپ لبنان بود، تردیدی نیست. ولی مسئله در این جا بود که در این اتحاد هرکس کشک خود را می‌سایید. سوریه نه از موضع مترقی دفاع از موجودیت فلسطین، بل که به لحاظ اجبار در یافتن متحد برای مقابله با خودسری مصر چنین موضعی را گرفته بود. و طبیعی بود که به‌محض آن‌که موجبات اتحاد از میان برود، سوریه روی از فلسطینی‌ها بتابد و حتی بی‌شرمانه به صورت بزرگ‌ترین دشمن آن‌ها درآید.



هنگامی که مرتجعین لبنان بنا بر خواست خود و تحریک امپریالیسم آمریکا و برای به‌هم‌زدن تناسب قوا و جلوگیری از دامنه‌دارشدن موج مخالفت در لبنان و سایر کشورهای عربی علیه خیانت سادات، جنگ را شروع کردند، و جنگ - جوانان جبهه‌ی امتناع (جبهه‌ی رفض) را در یک اتوبوس قتل‌عام کردند، واضح شد که جنگ به معنای واقعی - و نه زدوخوردهای معمول در لبنان - شروع شده است. این نکته هنگامی مسلم‌تر شد که در حمله‌ی ارتجاع به جبهه امتناع، سازمان‌های دیگر فلسطینی نیز ناچار به دخالت شدند. خشم و غلیان مردم به شدتی بود که دورماندن از صحنه‌ی نبرد، چیزی جز انزوا و رسوایی به همراه نداشت.

### کودتای لبنان

ما شرح جزئیات وقایع را در مقاله کودتای لبنان باختر/امروز شماره‌ی ۷۱ آوردیم و در این جا تنها به ذکر شمای کلی مسایل از نظر تسلسل وقایع بسنده می‌کنیم. ما در آن مقاله نشان دادیم که چه‌گونه قدرت‌یابی چپ لبنان و به‌خصوص انشعاب درون ارتش آن کشور به رهبری ستوان احمد الخطیب باعث وحشت امپریالیسم شد و سوریه که با هدف مشخص از چپ «حمایت» می‌کرد، متوجه شد که حوادث در جهتی خلاف منظور او جریان یافته است. کودتای ژنرال عزیز الاحدب به کارگردانی سوریه، ناقص و نافرجام ماند و نیروهای چپ به سرعت ابتکار عمل را در دست گرفتند. برای سوریه راهی بجز مداخله‌ی آشکار و عیان باقی نمانده بود. اعزام ارتش آزادی‌بخش فلسطین (بخش دست‌نشانده‌ی سوریه) و الصاعقه به لبنان و موضع‌گیری آشکار آنان به نفع ارتجاع، به خشم مردم لبنان تا حد تنفر دامن زد. آخرین توطئه‌ی مبتذل سوریه، «حکم شرعی» (حکومت قانونی) با انتخاب الیاس سرکیس به ریاست جمهور لبنان در مقابل طرح نیروی چپ مبنی بر «الاداره المحليه» (خودگردانی محلی) به سرنوشت «قانون‌هایی» دچار شد که در مقابل اراده‌ی خلق وضع شده باشند. تنها یک راه برای سوریه و امپریالیسم باقی ماند و آن دخالت مستقیم ارتش مجهز سوریه و اشغال لبنان بود.

## دخالت ارتش سوریه

بر اساس این طرح در شب ششم ژوئن، سازمان الصاعقه، میلشیشای مسلح حزب بعث جناح سوریه (به رهبری عاصم قانصوه) و افراد مسلح سازمان ناصریستی مزدور سوریه (به رهبری کمال شاتیلا و نجاج واکیم) در چند جبهه بر نیروهای مترقی آتش گشودند تا نیروهای ضربتی سوریه و آزادی بخش فلسطین به فرماندهی مصباح البدیری که شب قبل در حومه‌ی بندر صیدا و حومه‌ی بیروت مستقر شده بودند به اضافه‌ی بخشی از ارتش آزادی بخش که در بیروت مستقر بود به بهانه‌ی خاموش کردن زدو خورد به صحنه وارد شده و نیروهای مترقی فلسطینی را قلع و قمع کنند. این توطئه با هوشیاری جبهه‌ی امتناع و سازمان الفتح و نیروهای مترقی لبنان نقش بر آب شد. بدین ترتیب که این نیروها با مشاهده‌ی تحرک نیروهای ویژه‌ی ضربتی سوریه، در ساعت ۲ بعد از ظهر ۶ ژوئن با یک هماهنگی دقیق و حساب شده در نقاط مختلف بیروت به مراکز سازمان الصاعقه و حزب بعث جناح سوریه و سازمان ناصریستی مزدور سوریه حمله کرده و تا نیمه‌شب همه‌ی مراکز آن‌ها را اشغال و رهبران آن‌ها را دستگیر ساختند. در این میان بسیاری از فدائیان سازمان الصاعقه که از توطئه‌ی سوریه و نقشی که به عهده آن‌ها گذاشته شده بود آگاه شده بودند، به نیروهای مترقی پیوسته و در دستگیری رهبران سازمان خود هم‌کاری کردند. نیروهای ضربتی سوریه و توپخانه‌ی آن کشور و دیگر نیروهای الصاعقه به فرماندهی زهیر محسن که در حومه‌ی بیروت مستقر بودند به سه اردوگاه اساسی فلسطینی‌ها در بیروت (صبرا، شاتیلا و برج البراجنه) حمله کردند و نبردی سهمگین و بی‌نظیر در گرفت. صبح هفتم ژوئن نیروهای ضربتی سوریه امید فراوان را به اقدام فوری ارتش آزادی بخش فلسطین و فرماندهی مزدور آن مصباح البدیری بسته بودند. ولی هنگامی که مرکز فرماندهی این ارتش در محاصره‌ی فدائیان قرار گرفت، سربازان ارتش آزادی بخش به جای مقاومت در برابر آنان — با وجودی که تعدادشان چند برابر فدائیان بود — با فریادهای «زنده باد فلسطین»، «زنده باد انقلاب فلسطین» خود را در آغوش فدائیان انداختند و به اتفاق آنان فرماندهی مزدور خود را دستگیر کردند.

بدین ترتیب نیروهایی که ارتش سوریه به آن‌ها امیدوار بود، یا از صحنه‌ی

عمل خارج شدند و یا به فدائیان پیوسته بودند. نیروهای ضربتی سوریه خشم بی حد خود را به صورت بمباران جنون‌آمیز مناطق تحت نفوذ نیروهای مترقی نشان دادند. در شب ۷ ژوئن بیش از دوهزار گلوله توپ و موشک (ساخت کره شمالی!) که در نوع خود از قوی ترین موشک‌هاست بر این منطقه که کم‌تر از ده کیلومتر مربع وسعت دارد فرو ریخت.

همراه با این آتش جنون‌آمیز توپ‌خانه، تانک‌های (ساخت شوروی!) سوریه حمله‌ی خود را به بندر صیدا آغاز کردند تا شریان حیاتی آذوقه و مهمات را بر نیروهای مترقی قطع کنند. ولی مردم صیدا، فدائی و غیرفدائی، مسلح و غیرمسلح، چنان حماسه‌یی در مقاومت آفریدند که تنها در عرض چند ساعت بیش از ۱۸ تانک سوریه را به آتش کشیدند و ۵ تانک و ۴۰ افسر و سرباز سوری را به اسارت گرفتند.

ارتش سوریه، ناکام از این حمله، متوجه نواحی کوهستانی «صوفر» که تحت نفوذ نیروهای کمال جنبلاط بود گشت. ولی در آن جا نیز با مقاومت شدید مردم و جنگ‌جویان چریک کوهستان روبه رو شد. در جریان حمله‌ی تانک‌های سوریه به کوهستان، خبرنگاری از یکی از دهقانان جلگه‌ی مقدم به کوهستان در مورد موضعش در برابر هجوم تانک‌های سوری سؤال می‌کند. جواب دهقان به‌بهترین وجهی نشان‌دهنده‌ی روحیه‌ی این خلق قهرمان است. او می‌گوید:

«در این جا هرکس در حد امکاناتش در برابر این اشغال مقاومت می‌کند. زنان ما شبانه‌روز برای چریک‌های کوهستان نان و غذا می‌برند، کودکان ما هر شب شعارهایی را که سربازان سوریه در تایید اشغال نظامی بر دیوار می‌نویسند، پاک می‌کنند و به جای آن شعارهای ضداشغال و تجاوز می‌نویسند و من نیز در حد خود به‌هیچ‌وجه با پول سوری معامله نمی‌کنم و هرگاه حرکت تانک‌ها را به سوی کوهستان می‌بینم، آب مزرعه‌ام را تا آخر باز می‌کنم تا تانک‌های سوریه در مزرعه‌ی پرآب و گل فرو روند و از حرکت باز بمانند. بگذار در این میان مزرعه‌ام نابود شود، چه باک. مهم این است که مقاومت ما نابود نشود، نه مزرعه‌ام.»

## هجوم راست‌گرایان و سوریه به اردوگاه تل‌الزعترا

این مقاومت قهرمانانه و شکست نیروهای مهاجم سوری — به‌خصوص در صیدا و صور — باعث تغییر در سیاست تهاجمی سوریه گردید. ارتش سوریه که در هر جبهه شکست خورده بود، در گام بعدی به حمایت آشکار و جلوداری نیروهای دست‌راستی (مسیحیان فالانژیست و بلوک شمعون — فرنجه) پرداخت. توضیح آن‌که دیرزمانی بود که سوریه وظیفه‌ی تسلیح این نیروها را به عهده گرفته بود. ولی از ترس غلیان خشم مردم عرب جرات ابراز آشکار آن را نداشت. استیصال سوریه و نیروهای راست آن‌ها را بالاخره به شکستن این غشای شفاف وادار کرد.

در حمله‌ی نیروهای دست‌راستی به اردوگاه «تل‌الزعترا» (از مناطق فلسطینی‌نشین بیروت که محصور در میان منطقه‌ی مسیحیان است) نیروهای سوری چنان نقش بی‌شرمانه و گستاخانه‌یی بازی کردند که به‌راستی شرم‌آور است. تانک‌ها و توپ‌خانه‌ی سوریه در صف مقدم نیروهای فالانژیست به بمباران تل‌الزعترا پرداختند. اکنون یک ماه است که تل‌الزعترا در میان آتش توپ‌خانه دشمن می‌سوزد و مقاومت حماسی فدائیان در این منطقه از حماسه‌های جاودانی تاریخ خواهد شد. مردم بدون آب و غذا، بدون سلاح کافی، محصور در میان دشمنان تاب‌نندگان مسلح، در حال ساختن یکی از شکوه‌مندترین مبارزات تاریخند. مردم تل‌الزعترا، صرف‌نظر از آن‌که بالاخره محاصره‌ی دشمن را در هم شکنند یا تا آخرین نفر نابود شوند، به نام مقاومت و جنبش فلسطین شرافتی سزاوار هدیه کرده‌اند. هنگامی که این سطور نوشته می‌شود، آتش و خون در تل‌الزعترا موج می‌زند. و بدین‌گونه تاریخ ساخته می‌شود.

## نقش اسرائیل و مصر

اسرائیل که سال‌ها ادعا می‌کرد ورود یک سرباز سوری را در لبنان، تجاوز علیه خود تلقی خواهد کرد، اکنون نه‌تنها با آغوش باز از ورود ۲۰ هزار سرباز ارتش سوریه به لبنان استقبال می‌کند، بل که بی‌پرده از اتحاد اسرائیل، سوریه، مسیحیان لبنان، علیه «نیروهای خراب‌کار» سخن می‌راند. رهبران فالانژیست دیگر نه‌تنها کمک‌های اسرائیل را کتمان نمی‌کنند، بل که در مناطقی که به تصرف

می‌آورند، بر دیوارها ستاره‌ی داوود رسم می‌کنند. اتحاد اسرائیل، سوریه و راست لبنان، اتحاد آموزنده برای کسانی است که از تاریخ درس می‌گیرند.

اگر خرسندی اسرائیل از این وضع امری بدیهی جلوه کند، باید به یاد کسی افتاد که از اسرائیل نیز خرسندتر است، و آن «پرزیدنت» سادات «قهرمان» است.

سادات خائن فرصت طلایی خود را اکنون یافته است. او که به حق از جانب توده‌ی عرب به خیانت عظمی متهم شده بود، اکنون فرصت یافته که در ضمن تسویه حساب با سوریه، ماسک طرفداری از جنبش فلسطین را به چهره بزند. رهبران فلسطین نیز که از نظر آذوقه و مهمات به شدت در مضیقه به سر می‌برند، اجباراً به سادات برای دریافت کمک متوسل شده‌اند و سادات نیز با ارسال کمک ناچیزی در مقایسه با کمک‌های اسرائیل و سوریه و شاه به فالانژیست‌ها، نه تنها دیگر خائن قلمداد نمی‌شود، بل که برای عده‌ی خودفریب به صورت ناجی ظاهر می‌گردد. ریشخند تاریخ در این جاست. جنگی که به خاطر خیانت سادات شروع شد، اکنون برای عده بی «ناجی» خود را در شخص سادات می‌یابد.

در این میان سازش کاران لبنانی و فلسطینی که اجباراً در صف نیروهای مترقی جا گرفته‌اند، به انواع دسائس برای معامله مشغولند. داستان‌هایی در مورد معامله بر سر «تل‌الزعترا» گفته می‌شود که به راستی چندان آور است. این جا مجال و فرصت افشای یکایک توطئه‌ها وجود ندارد. آن چه مهم است این است که بدانیم که هر اندازه از شکوه‌مندی مقاومت خلق باید تجلیل شود، به همان اندازه از توطئه‌ی رهبرانی که با خون خلق خود معامله می‌کنند باید با نفرت یاد کرد. ما بار دیگر توجه هم‌وطنان را به نقل قولی که در ابتدای مقاله آوردیم جلب می‌کنیم. ما با آگاهی از این شکوه مقاومت خلق و نیز با علم به سازش‌گری رهبران فرصت‌طلب، وظیفه‌ی خود را فراموش نمی‌کنیم.

ما معتقدیم که نیروهای انقلابی باید با شرکت فعال خود، نیروهای بینابینی و حاشیه‌نشین را وادار به موضع‌گیری به نفع توده‌های مردم نمایند و روحیه مبارزه جویانه‌ی توده‌های مردم را علیه نیروهای ارتجاعی تقویت کنند و نگذارند که ابتکار عمل به دست نیروهای محافظه‌کار و سازش‌کار بیفتند. قلت نفرات و توان، مانع از انجام این وظیفه‌ی تاریخی نبوده و نیست. و برای انقلابی ایرانی، لبنان، فلسطین، عمان و... سرزمین جنگ اوست.

## پیوست ۵

### «پلاتفرم مشترک» گروه ستاره و نمایندگان سچفخا

به نقل از: نکاتی درباره‌ی تجانس، ۱۳۵۶، صص ۲۵-۱۸

#### پلاتفرم مشترک - تیر ۱۳۵۵

##### مقدمه

تماسی که از تاریخ تیرماه ۱۳۵۲ بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه «ستاره» برقرار شد از جانب طرفین قدم مثبت و مؤثری در جهت تقویت مبارزه‌ی مسلحانه در ایران تلقی شد، به طوری که گروه ستاره ظرف مدت کوتاهی خواست خود را جهت ادغام کامل در سازمان چریک‌های فدائی خلق اعلام داشت و نقطه نظرهای ایدئولوژیک، تئوریک، و تشکیلاتی خود را که تا آن زمان تدوین شده بود مانند درباره‌ی انقلاب، سئوالات در مورد اندیشه‌ی مائو و در مورد استالین و شرحی درباره‌ی گروه ستاره با سازمان در میان گذاشت. سازمان پس از قرائت و بحث و نقد نظرات گروه ستاره اعلام نمود که با وجود پاره‌یی اختلافات نظری موجود، معهداً اختلاف نظر اساسی بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه ستاره نمی‌بیند و بنابراین ادغام گروه در سازمان پس از طی پروسه‌ی تجانس عملی خواهد شد. هم‌زمان با ردوبدل نظرات، نزدیک‌ترین همکاری ارگانیک ممکن بین سازمان و گروه به وجود آمد که به مدت دو سال ادامه داشت. در این مدت افراد ستاره کاملاً در اختیار سازمان قرار داشتند و معنأً خود را عضوی از سازمان می‌دانستند.

چون هدف عمده‌ی گروه از قبل از تماس با سازمان انتقال به ایران بود، در اولین تماس با سازمان خواست گروه در این انتقال مطرح شد. بدین علت و به جهت تسریع پروسه‌ی تجانس، رفقایی برای رفتن به ایران آماده شدند.

منتها بنا بر پیشنهاد نماینده‌گان سازمان به اعزام... فرد موقتاً بسنده شد تا دیگران بتوانند در خارج از کشور وظایفی را که سازمان بر عهده‌ی آن‌ها گذاشته بود انجام دهند. در طول این مدت دو سال محل اقامت و نحوه‌ی فعالیت افراد گروه بنا بر بحث جمعی و با تأیید و تصویب رفقای نماینده‌ی سازمان انجام می‌گرفت و درحقیقت فعالیت‌های سازمان و گروه در خارج از کشور به‌طور - کامل ادغام یافته بود.

بروز بعضی عمل‌کردها در داخل سازمان - که افراد گروه آن‌ها را مربوط به پاره‌یی از ایرادات ایدئولوژیک موجود در سازمان می‌دانستند که با آن مخالف بودند - موجب شد که مسئله‌ی ضرورت رفتن افراد به ایران جهت بررسی و بحث مسائل و تصمیم‌گیری نهایی در مورد ادغام گروه بسیار حیاتی شود. لهذا جمع در معیت و بنا به نظر و تصویب نماینده‌ی سازمان،<sup>۱</sup> تصمیم گرفت که حتماً افرادی در اسرع اوقات به ایران اعزام شوند. این مسئله به داخل اطلاع داده شد و سازمان نیز اظهار تمایل کرد که رفقای برای بحث و تعیین مشی به ایران بیایند.

به علت اشکالات مرز امر انتقال قدری طول کشید. در همین مدت بود که ضربات اخیر نسبت به سازمان در داخل وارد آمد و بنابراین تجدید نظر کلی در مورد تقدم و تأخر اهداف ضروری گشت. نماینده‌گان سازمان و گروه مشترکاً به این نتیجه رسیدند که عمده‌ترین وظیفه‌ی همه در این مرحله، برقراری تماس با سازمان ((.....)) (\*) می‌باشد تا هرچه زودتر انسجام سازمان برقرار شود. اگر این تلاش به سرانجام نرسید وظیفه‌ی همه‌ی ما - این مجتمع - نماینده‌گان سازمان و گروه است که مشترکاً در امر ((.....)) اقدام کنند. معهداً برای آن‌که این اقدام برای اعتلای جنبش مسلحانه و سازمان به‌طریق صحیحی انجام شود، لازم است که یک جمع‌بندی از اختلافات گذشته و حدود کلی نحوه‌ی همکاری آینده ارائه شود تا تجدید سازمان بر مبنای تشخیص واقعیات و داشتن دورنما از آینده انجام گیرد.

۱. اشاره در این سند به حضور تنها یک نماینده‌ی سچفخا در جلسه اشتباه سهوی است. اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور هر دو در آن جلسه حضور و در تصویب آن تصمیم شرکت داشتند. این توضیح در این کتاب افزوده شده است.

## درباره‌ی اختلافات اخیر

اختلافاتی که در یک سال اخیر در فعالیت‌های مشترک نمایندگان سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه ستاره خود را نشان داد ریشه در جریاناتی دارد که در نکات زیر با توافق کامل کلیه‌ی شرکت‌کنندگان نشست مشترک عمومی در ژوئیه ۱۹۷۶ جمع‌بندی می‌شود:

### ۱- ریشه‌ی ایدئولوژیک اختلافات

الف - مسئله‌ی استالین و استالینسم: بنا به نظر گروه ستاره، سازمان چریک‌های فدائی خلق از نبرد خلق شماره‌ی ۲ صفحه‌ی ۴۱، در مورد استالین (رهبر کبیر پرولتاریا) و استالینسم (جزوه‌ی جواب به درباره‌ی انقلاب - ملاحظاتی درباره‌ی «درباره‌ی انقلاب») موضعی قاطع به طرفداری کامل از استالین و استالینسم اتخاذ کرده و مظاهر آن در عمل سازمان نیز دیده شده است. این موضع و کردار به این شکل و ابعاد در زمان تشکیل سازمان و تا یک سال و نیم قبل در سازمان سابقه نداشته است. گروه معتقد است که توده‌ی سازمان به‌طوریک‌دست چنین موضعی ندارد و مسئله‌ی استالین و استالینسم مسئله‌ی جمع‌بندی‌شده‌ی برای اعضای پایه‌ی سازمان نیست. موضع گروه در مورد استالین و استالینسم منعکس در نوشته‌های نقدی بر «استالینسم و مسئله‌ی بوروکراسی در جامعه‌ی سوسیالیستی»، «نظری نقادانه بر (ملاحظاتی درباره‌ی «جزوه‌ی درباره‌ی انقلاب»)» است. نمایندگان سازمان در این مورد معتقدند که: موضع سازمان نسبت به استالین از اساس هیچ فرقی با گذشته نکرده است، تشکیل‌دهندگان اولیه‌ی سازمان، رفقای طرفدار استالین و همین‌طور مائو بوده‌اند. در گذشته و اکنون سازمان با وجود قبول مشی استالین، انتقاداتی به بعضی عملکردهای استالین داشته و دارد که مشخصاً در جزوه‌ی جواب به چند سؤال رفقای گروه ستاره آمده است. گروه ستاره در ابراز آن مظاهر عملی استالینسم که معتقد است در سازمان دیده شده، در توهم بسر می‌برد و این توهم ناشی از دید ذهنی و غیرواقعی گروه نسبت به سازمان و عدم شناخت دقیق آن از شرایطی است که سازمان در آن به سر می‌برد.

نتیجتاً ظهور و اعلام این مواضع و کردار یکی از پایه‌های اساسی اختلاف



میان سازمان و گروه در خارج کشور شد و بر مناسبات متقابل تأثیر خود را نهاد. {برای} حل این اختلاف در تاریخ مارس ۱۹۷۶ — اوایل فروردین ۱۳۵۵ — در جلسه‌ی اول بدین شکل مشترکاً تصمیم گرفته شد که یک تیم مشترک از رفقای سازمان و گروه به ایران رفته و بر اساس جزوات و نوشته‌های نظری نقادانه بر (ملاحظات دربارهی «جزوه‌ی دربارهی انقلاب»)، نقدی بر «گرایش استالینیسیم و مسئله‌ی بوروکراسی در جامعه‌ی سوسیالیستی»، نقدی بر «گرایش به راست در سیاست خارجی جمهوری توده‌یی چین»، «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون مارکسیسم — لنینیسیم عصر ما؟»، «مرحله‌ی تدارک و نقش مبارزه‌ی مسلحانه در این مرحله» که نظریات گروه را در بر می‌گیرد با رفقای سازمان به بحث نشسته و بنا بر توافق نظری در این مورد و موارد دیگر ایدئولوژیک یا عدم آن، کار مشترک انقلابی در سازمان و یا در کنار سازمان را آغاز کند. با جریانات اخیر و ضرباتی که سازمان متحمل شده است لازم آمد که این مسائل یک بار دیگر در نشست مشترک عمومی طرح و راه‌یابی شود.

ب - بر سر مسئله‌ی مائوئیسم و اندیشه‌ی مائو تسه‌دون: هم‌زمان با اعلام موضع‌گیری دربارهی استالین، سازمان نظریات مائو تسه‌دون را به عنوان بیان خلاق مارکسیسم — لنینیسیم عصر حاضر (نبرد خلق شماره‌ی ۲ صفحه‌ی ۴۱) و «راجع به تجربیات انقلابی چین و درس‌های رفیق مائو هم که فکر نمی‌کنیم هیچ کمونیستی در اهمیت و درستی آن شک کند...» (جزوه‌ی اعلام عباس شهرباری...) و نکاتی مانند این بیان داشت که بیان‌گر موضع تئوریک، ایدئولوژیک رفقا در زمینه‌ی مارکسیسم — لنینیسیم عصر حاضر است. در این زمینه نیز گروه ستاره موضعی متفاوت دارد (تحلیل گروه در نوشته‌های نقدی بر «گرایش به راست در سیاست خارجی جمهوری توده‌یی چین»، «اندیشه‌ی مائو تسه‌دون مارکسیسم — لنینیسیم عصر ما؟» آمده است). در این زمینه نیز مانند نکته‌ی اول در نشست مشترک عمومی مجتمع به تاریخ فروردین ۱۳۵۵ — مارس ۱۹۷۶ تصمیم گرفته شد.

ج - در زمینه‌ی دید از مبارزه‌ی مسلحانه: میان مواضع اعلام‌شده‌ی سازمان چریک‌های فدائی خلق در نبرد خلق و جزوات داخلی و گروه ستاره بر سر دید و تحلیل مرحله‌یی از مبارزه‌ی مسلحانه و چگونگی آن اختلافاتی وجود

دارد. موضع سازمان در نوشته‌ها و اسناد فوق و موضع گروه در نوشته‌های «درباره‌ی انقلاب»، «مرحله‌ی تدارک و نقش مبارزه‌ی مسلحانه در این مرحله»، آمده است.

به نظر نماینده‌گان سازمان و گروه ستاره مواضع سازمان و گروه در مورد ضرورت، چگونگی و جهت مبارزه‌ی مسلحانه در این مرحله تفاوت نظر و اختلاف شدید لاینحل و کاملاً متضاد با یک‌دیگر ندارد و امکان رفع و حل این تفاوت نظر و اختلاف در بحث و برخورد صمیمی نظری و عملی وجود دارد.

### جمع‌بندی

۱ - نکات فوق و پاره‌یی از نکات دیگر بیان‌گر اختلاف نظر ایدئولوژیک - تئوریک مواضع گروه و سازمان است. نشست عمومی مشترک (مجمع) معتقد است که مسائل ایدئولوژیک - تئوریک در همه‌ی مراحل جنبش و هم‌چنین در مرحله‌ی تدارک اهمیت اساسی دارد. ضمناً اعتقاد دارد که در شرایط سیاسی - اجتماعی امروز جامعه و سطح عمومی جنبش، وجود و ظهور اختلافات نظری و عملی در اجزای مختلف جنبش کمونیستی امری طبیعی است و حل آن‌ها در پروسه‌ی برخورد عمل خلاق انقلابی ممکن است. آنچه مهم است این است که در هم‌کاری، هماهنگی و تجانس میان اجزای مختلف، محیطی دمکراتیک که امکان طرح آزاد نظریات و برخورد ایدئولوژیک را فراهم آورد وجود داشته باشد و در مثال مشخص هم‌کاری و تجانس گروه با سازمان چنین است. بنابراین و از آن‌جاکه بر جنبش انقلابی ضرباتی شدید از جانب دشمن وارد آمده است لازم است [دانسته شود] در حین برخورد اصولی و همه‌جانبه‌ی ایدئولوژیک که کمکی برای رسیدن به مواضع واحد است و با وقوف به اصل وجود محیط دمکراتیک برخورد ایدئولوژیک میان ما، در هم‌کاری خلاق و عملی مشترک برای ((.....)) این اختلاف ایدئولوژیک دلیلی برای عدم هم‌کاری و وحدت عمل مشترک نیست.

۲ - در زمینه‌ی سیاسی و تشکیلاتی: از نظر روابط تشکیلاتی و سیاسی، اعضای سازمان و گروه ستاره بیش از دو سال بدون روشن‌بودن حدود و ثغور سیاسی - سازمانی عمل می‌کردند. این امر در ادامه‌ی خود باعث شد

که روابط گسیخته و ناروشنی به وجود آید و حد و مرز و چگونگی مسئولیت‌ها روشن نباشد. در ماه‌های اخیر به دلیل عدم ارتباط منظم ایران با خارج و پیدایش برخی سوءتفاهمات و اختلافات متقابل برای رفقای رهبری سازمان و اعضای گروه و گزارش‌دهی ناکافی و ناقص خارج کشور، ارتباط نامشخص و عدم روشن‌بودن حدود و ثغور کارها و مسئولیت‌ها [سوءتفاهمات] به پاره‌یی از اختلافات بدل شد که رفع این وضع در دستور کار نشست عمومی مشترک «مجتمع» قرار می‌گیرد.

۳ - ایرادات و اختلافات متقابل سازمان و گروه در زمینه‌های مختلف: نشست عمومی مشترک «مجتمع» معتقد است نظر به این‌که بسیاری از سوءتفاهمات سازمان پایه‌ی واقعی ندارد و به دلیل نقصان در گزارش‌دهی و غیره پدید آمده است با تحلیل از شرایط فعلی، همه‌ی انرژی‌ها و کل کوشش‌ها باید متوجه مرمت سازمان ((.....)) به عنوان سازمان کمونیستی و پیشرو جنبش مسلحانه‌ی ایران شود و این مطالب لزوم عاجل توضیح و حل خود را از دست می‌دهد. لیکن اگر هنوز برای رفقای سازمان این‌گونه مسائل مهم تشخیص داده شد در جهت رفع آن کوشش خواهد شد و در غیر این صورت به کنار گذاشته می‌شود.

\* \* \*

با توجه به ضربات اخیر دشمن به سازمان و از بین رفتن احتمالی امکان بحث وسیع و برخورد نظری به موارد اختلاف ایدئولوژیک، تشکیلاتی - سیاسی و ایرادات متقابل و مرتفع‌ساختن سوءتفاهمات و هم‌چنین با توجه اکید به این اصل مهم اساسی که اکنون ((.....)) مرمت سازمان وظیفه‌ی عمده‌ی کار انقلابی اعضای سازمان و گروه ستاره است، نشست مشترک ژوئیه ۱۹۷۶ = تیرماه ۱۳۵۵، با شرکت رفقا ((.....)) نماینده‌گان سازمان، و رفقا ((.....)) از افراد گروه ستاره، تصمیم گرفت بر اساس نکات زیر و توضیحات فوق که خود زمینه‌یی برای توضیح و رفع اختلافات است، با برنامه‌ریزی و تقسیم کار و مسئولیت مجدد دست به فعالیت پیگیر و وسیع در داخل و خارج کشور بزنند. ۱ - نشست عمومی مشترک تیرماه ۱۳۵۵ اعلام می‌دارد که مواضع ایدئولوژیک سازمان و گروه ستاره تا امکان احتمالی بعدی برای برخورد و تعیین تکلیف

نهایی حفظ شده و در فعالیتهای مشترک آینده منظور گشته و در نظر گرفته می‌شود. این مواضع متفاوت و مطالب و اظهارنظرهای مختلف دیگر، قابل طرح در سازمان بوده و بحث داخلی بر سر آنها برای ارتقای سطح تئوریک و موضع‌گیری ایدئولوژیک را ضروری تشخیص می‌دهد.

۲ - ادامه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه و اصل سازمان سیاسی - نظامی یکی از اصول فعالیت آینده و کار تشکیلاتی این مجتمع در داخل کشور خواهد بود.

۳ - تیم مشترکی به منظور برقراری ارتباط با اعضای سازمان ((.....)) به ایران می‌رود. تشکیل هسته‌های اساسی زمانی صورت می‌گیرد که امکانات برقراری ارتباط پس از کوشش‌های تیم مشترک وجود نداشته باشد.

۴ - تا زمان تحقق وظائف تیم اعزامی به ایران، یعنی برقراری تماس با رفقای سازمان ((.....))، در صورت عدم امکان برقراری تماس، مجموعه‌ی فعالیت‌های خارج از کشور به وسیله‌ی کمیسیون‌های منتخب که مشترکاً از اعضای گروه و نماینده‌گان سازمان تشکیل شده است رهبری می‌شود. پس از تحقق وظایف در ایران توسط تیم مشترک اعزامی و رسیدن رهنمودها و گزارش‌های آنان نشست عمومی مشترک «مجتمع» می‌تواند به برنامه‌ریزی مجدد و تقسیم‌کار و مسئولیت‌های جدید اقدام کند.

۵ - ارتباطات با سازمان‌ها و گروه‌های دیگر اپوزیسیون ایران (به عنوان مثال مجاهدین خلق ایران) بر اساس تصمیم‌گیری به‌اتفاق آراء نشست عمومی مشترک مارس ۱۹۷۶ = فروردین ۱۳۵۵ (جلسه‌ی قبل) ادامه می‌یابد. متن تصمیم‌گیری ضمیمه‌ی این پلاتفرم است. (\*\*\*)

۶ - خطوط سیاسی فعالیت‌های خارج از کشور در نشست‌های عمومی مشترک (مجتمع) تصمیم گرفته می‌شود و اجرای تصمیمات و مسئولیت‌ها از طرف کمیسیون‌های منتخب نشست فعلی و نشست‌های آینده انجام می‌پذیرد.

۷ - همه‌ی امکانات موجود یا آنچه به وجود می‌آید مستقیماً در خدمت مبارزه‌ی سازمان در داخل کشور و فعالیت‌های مجتمع عمومی مشترک قرار می‌گیرد.

۸ - بخش‌های داخل و خارج کشور «مجتمع» (اگر تماس با سازمان ممکن نشد این مجتمع وظیفه‌ی ((.....)) را به عهده دارد) دو جزء ضروری یک کل واحدند. اگر چه وظایف و محیط کار در این دو بخش متفاوت است، لیکن

این جدایی و تفاوت بر اساس برنامه‌ریزی مشترک مجتمع قرار دارد. لازم به ذکر است که امکانات و فعالیت‌های خارج عمدتاً در خدمت ادامه و توسعه‌ی مبارزه انقلابی داخل قرار دارد. (\*\*\*)

### توضیحات

\* بخش‌هایی که در ((...)) آمده‌اند به دلایل امنیتی در انتشار خارجی حذف شده‌اند.

\*\* انتشار این ضمیمه را در حال حاضر هنوز ضروری نمی‌بینیم.  
\*\*\* این پلاتفرم سیاسی به اتفاق آراء تصویب شد ولی اختلافات نظر در مورد بخش‌هایی از پلاتفرم تشکیلاتی موجب عدم امکان ادامه‌ی کار مشترک — و درحقیقت قطع پروسه‌ی تجانس — شد.

## پیوست ۶

### پاسخ سازمان وحدت کمونیستی به چند ادعا

به نقل از: «در حاشیه‌ی سمینار ویسبادن: پاسخی به چند ادعا»، اندیشه‌ی رهائی، نشریه‌ی خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، شماره‌ی ۶، اسفند ۱۳۶۵، صص ۱۲۸-۱۱۷

چندی پیش نوشته‌یی به دست ما رسید که رفیق حسن ماسالی در مورد علل بحران جنبش چپ در ایران نوشته و درعین حال مطالبی درباره‌ی خود و سازمانی که قبلاً در آن عضویت داشته ذکر کرده است. ما با بسیاری از برداشت‌های شخصی ایشان موافق نیستیم، ولی آنچه ضرورت پاره‌یی توضیحات را مطرح می‌کند برخی از مطالبی است که به‌طور غیرمستقیم یا مستقیم به گذشته‌ی سازمان وحدت کمونیستی مربوط می‌شود.

\* \* \*

رفیق حسن ماسالی از اعضای اصلی و فعال گروه اتحاد کمونیستی بوده است که تا چندی پس از تشکیل سازمان وحدت کمونیستی نیز در این سازمان فعالیت داشته است. ارتباط تشکیلاتی وی با سازمان در تابستان ۵۸ قطع شد. این قطع ارتباط به دنبال انتقاداتی بود که از طرف سازمان به وی وارد شده و وی صحت انتقادات را پذیرفته بود. معهداً این قطع ارتباط تشکیلاتی به معنای دشمنی‌های مرسوم در جنبش کمونیستی ایران و یا بریدن از کار سیاسی نبوده است و وی به فعالیت مبارزاتی خود به طرق دیگر ادامه داده است.

در نوشته‌ی فوق‌الذکر، دو مسئله در زمینه‌ی ارتباط سازمان چریک‌های فدائی خلق (قبل از انقلاب) با شوروی و نیز ارتباط ما با فدائیان، به‌طورناکامل و شُبّه‌برانگیز مطرح شده است که توضیحاتی را از جانب ما ضروری می‌کند. همان‌طور که رفیق ماسالی ذکر کرده است، گروه اتحاد کمونیستی (که آن

زمان به اسم مستعار گروه ستاره بود) پس از مدتی ارتباط با سازمان چریک‌های فدائی خلق و طی پروسه‌ی تجانس سازمان و گروه، خود را از لحاظ تشکیلاتی منحل کرد. پیوند میان اعضای سابق، پیوند ایدئولوژیک و سیاسی بود و مواضع مشترک آن‌ها در مقابل نظرات سچفخا یکی از فصول پر بار مبارزات ایدئولوژیک درون جنبش چپ را تشکیل می‌داد. این مباحث درونی بعداً در کتاب‌های نکاتی درباره‌ی پروسه‌ی تجانس، پروسه‌ی تجانس، اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و سیاست خارجی چین، استالینیسیم، و مرحله‌ی تدارک انقلابی منتشر شده‌اند.

در دوران انحلال تشکیلاتی گروه، هریک از افراد به‌طور مستقیم در ارتباط با فدائیان قرار داشت. در این دوران بود که افراد برحسب خصوصیات فردی خود بیش‌تر و یا کم‌تر تحت اطاعت و یا مماشات با دستورات تشکیلاتی فدائیان قرار می‌گرفتند. رفقای بودند که دستورات سازمان فدائیان را علی‌رغم نظر شخصی اطاعت می‌کردند و رفقای بودند که یک ارزن زیر بار نرفتند. از قضا بررسی همین رفتار و کردار افراد یکی از مفصل‌ترین بحث‌های درونی گروه را پس از قطع پروسه‌ی تجانس و تشکیل مجدد گروه به وجود آورد. این بحث‌ها اعتقاد عمیق ما را مبنی بر اولویت آرمان بر تشکیلات صد چندان ساخت. اعتقادی که رکن اساسی مشی مبارزاتی ما را تشکیل می‌دهد. اعتقادی که سازمان ما را نه مشابه سازمان‌های میلیتاریستی «چپ»، بل که به صورت تجمع داوطلبانه و آگاهانه‌ی مبارزین هم‌عقیده و هم‌مسلك درآورده است. این اعتقاد که منجر به اعلام مقبولیت تشکیل جناح‌های نظری و عدم ضرورت تبعیت اقلیت از اکثریت (در مواردی که پای آرمان در میان باشد) شده، اکنون پس از چند سال به میزان زیادی در جنبش چپ مطرح شده است. بخشی از جنبش چپ آن را پذیرفته است و البته بخشی به آن به صورت انحراف عمیق در مارکسیسم - لنینیسم می‌نگرد. نوشته‌های مفصل و پلمیک‌های ما با سازمان‌های دیگر در این باره در دسترس جنبش چپ قرار دارند.

همان‌طور که ذکر شد انحلال تشکیلاتی گروه ما و ارتباط با فدائیان مجوزی برای برخی از رفقا شد که تحت عنوان «دستور تشکیلاتی» به فرامینی گردن نهند که مغایر اعتقادات آن‌ها بوده است. درعین حال سچفخا نیز به فراست دریافته بود که کدامیک از رفقا زیر بار دستورات آمرانه خواهند رفت و کدامیک

تا حد قطع پروسه‌ی تجانس‌پایداری و استتکاف خواهند ورزید. بنابراین در امر ارتباط با شوروی، انتقادی که به فدائیان و رفیق ماسالی وارد است، دو جانبه است. رفیق ماسالی می‌نویسد:

«رفقا محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی.... دستورالعمل سازمان (چریک‌های فدائی در مورد ارتباط با شوروی)) را با دو نفر از اعضای مؤثر گروه (که خودم یکی از آنها بودم) در میان گذاشتند. در این زمان مسئولیت گروه ما به علت فرارگرفتن در "پروسه‌ی تجانس" در دست چریک‌های فدائی خلق افتاده بود و ما به‌طورانفرادی در این ارتباط و تقسیم‌کارها قرار داشتیم. ما در ابتدا ضمن ابراز نگرانی و تردید و اعتراض نسبت به این تصمیم سازمان، ولی نه‌چندان جدی، اتوریته‌ی سازمان و رهبری آن را فرصت‌طلبانه قبول کردیم و برای اجرای این دستورالعمل سازمان اقدام کردیم» (دو پراتنز از ماست، پراتنز از متن اصلی است).

نکته‌یی که رفیق ماسالی در این رابطه فراموش کرده است و نکته‌یی که امروز فراموش می‌کند ذکر کند، این است که هنگامی که برخی از رفقای گروه از طریق فلسطینی‌ها از مسئله‌ی ارتباط فدائیان با شوروی باخبر شدند، شدیدترین و خشن‌ترین برخوردهای ممکن بین آنها از یک طرف و رفقای فدائی و ماسالی از طرف دیگر به وجود آمد و بالاخره به صورت یکی از دو علت اساسی قطع پروسه‌ی تجانس درآمد. این نکته‌یی نیست که فردی که قصد بررسی گذشته را داشته باشد باید فراموش کند و صرفاً به انتقاد از خود و «فرد دیگر» قناعت نماید. ناگفته‌گذاشتن این اعتراضات شدید رفقا به وی و فدائیان این شبیه را می‌تواند در اذهان به وجود آورد که دیگران هم فرصت‌طلبی کرده‌اند و حال آن‌که نه‌تنها چنین نبوده است، بل که دیگران با مبارزه و مخالفت شدید در همان زمان صحیح‌ترین اقدام ممکن را کرده‌اند.

نکته‌ی دیگر، مسئله «فرد دیگری» است که گویا دستورالعمل سازمان فدائیان با وی نیز در میان گذاشته شده است. ما چنین فردی را نمی‌شناخته‌ایم و نمی‌شناسیم و مسلم می‌دانیم که چنین نبوده است. چون هنگامی که اختلافات



درونی ما بر سر این مسئله اوج گرفت، نه رفقای فدائی و نه رفیق ماسالی حتی یک بار اشاره به آگاهی فرد دیگری از ماجرا نکردند. در آن جدال همه‌ی رفقا در یک سو و آن‌ها در سوی دیگر بودند. شگفت‌انگیز است که اکنون پس از این‌همه سال از ماسالی می‌شنویم فرد دیگری هم مطلع بوده است. قاعدتاً وی و فدائیان در آن بحبویه‌ی جدال‌ها «تقیه» می‌کرده‌اند.

علل برخورد ما در این زمینه پس از مطلع شدن از آن ارتباط از دو لحاظ بود. اولاً، ما تماس و هم‌کاری با دول و سازمان‌های رویزیونیست به‌ویژه شوروی و کشورهای «سوسیالیستی» اروپای شرقی و حزب توده را اساساً از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی نادرست می‌دانستیم و سوابق خیانت شوروی به جنبش‌های انقلابی جهان و رویزیونیسم نوک‌صفتانه‌ی حزب توده و خیانت‌های مکرر آن به طبقه‌ی کارگر ایران را همواره مد نظر داشتیم و علاوه بر آن، دشمنی‌های شوروی و حزب توده را نسبت به جنبش موجود انقلابی ایران به‌رای‌العین می‌دیدیم و بنابراین هرگونه هم‌کاری و حتی تماس و گفت‌وگو را به ضرر جنبش انقلابی ایران تلقی می‌کردیم. نظر رسمی و منتشرشده‌ی ما در مورد شوروی این بود که در این کشور «انحراف و رویزیونیسم غالب گردیده» و مناسبات آن «غیرسوسیالیستی» است، یعنی استثمارگرانه است.

دلیل دوم نیز اهمیت ویژه‌ی داشت. چریک‌های فدائی خلق خود را پیرو اندیشه‌ی مائو تسه‌دون می‌دانستند و اعلام می‌کردند که بهتر از هرکسی این اندیشه را دریافته‌اند. البته آن‌ها بدون شک مائوئیست بودند. اما معلوم شد که به‌همان‌اندازه نیز استالینیست و دورو بودند. تماس مخفیانه با شوروی نه تنها از نظر ایدئولوژیک غیرمجاز بل که دورویانه نیز بود. فردی مانند حمید اشرف تصمیم می‌گیرد. تصمیم وی مخفیانه به دو عضو مسحور، بی‌تجربه و امرپذیر آن‌ها در خارج از کشور ابلاغ می‌شود و تماس برقرار می‌شود. و این درست در حالی است که سازمان با دورویی کامل سنگ راه مائو تسه‌دون را به سینه می‌زند. این از بدترین، زشت‌ترین و درعین‌حال ناشیانه‌ترین انواع «دیپلماسی مخفی» است. (۱)

## دموکراسی

اختلاف دوم ما با فدائیان بر سر مسئله‌ی دموکراسی درون‌سازمانی بود. ما هر روز بیش‌تر از پیش متوجه می‌شدیم که با یک سازمان استالینیست مواجه هستیم. البته آن‌ها همیشه «حرمت» ما را نگاه می‌داشتند، چون می‌دانستند که زیر بار نمی‌رویم و نیز امکاناتی داشتیم که برای آن‌ها — لاقفل در اوائل کار — قابل چشم‌پوشی نبود. اما این روش فرصت‌طلبانه‌ی آن‌ها از دید ما مخفی نمانده بود.

ما مناسبات درونی آن‌ها را به تدریج دیدیم و بعد از دهان بعضی افراد آن‌ها سخنانی شنیدیم که مشمئزکننده بود. در این مورد آنچه از همه تکان‌دهنده‌تر بود، مسئله اعدام‌هایی در درون سازمان بود. ما تا امروز هم از کم‌وکیف این مسائل اطلاعی نداریم. رفقا چنگیز {محسن نوربخش} و داداشی (علی اکبر خسروی اردبیلی) بانفرت از وجود این اعدام‌ها صحبت می‌کردند. (۲) رفیق حرمتی‌پور ابتدا در صحت این اطلاعات و هم‌زیان با آن‌ها اظهار نظر می‌کرد و حتی مقداری به آن می‌افزود (گو این که بعداً سخن‌های قبلی را نفی می‌کرد). رفیق اشرف دهقانی از ابتدا در کل قضیه اظهار تردید می‌کرد ولی بعداً در صحت فاکت‌ها و علت اعدام‌ها (مبنی بر این که آیا به‌راستی مسائل امنیتی در میان بوده است یا نه) با نظرات دیگران مخالفت می‌کرد.

برای ما هریک از شقوق فوق غیرقابل تحمل بود. اعتراض شدیدالحن ما به سازمان جواب روشنی نداشت. (۳) معلوم نبود که بالاخره این افراد از لحاظ امنیتی خیانت کرده بودند یا خیر. حدس ما بر این بود که به دلیل مخالفت اعدام شده‌اند. این پایان کار و گلوله‌ی خلاص بود. پروسه‌ی تجانس پس از تماس‌ها و جواب‌های بی‌نتیجه و عدم امکان اعزام یک تیم مشترک به ایران برای تحقیق (که جزء تصمیمات ما بود) قطع شد و به این ترتیب ما از مخمصه‌ی هم‌کاری با فدائیان رهایی یافتیم. ادامه‌ی هم‌کاری، همه‌ی اعتقادات مان را از لحاظ نظری و عملی به زیر سؤال می‌برد. پروسه‌ی تجانس تبدیل به هم‌کاری‌های سطحی گه‌گاهی شد و فدائیان در این مدت با عده‌ی دیگری رابطه برقرار کردند و تازه فرصت کردند که به کمک این هم‌کاران فرصت‌طلب جدید به ما حمله کنند. (۴) ما از حملات آنان استقبال کردیم. این کفاره‌ی اشتباه ما بود در شناختن ماهیت این سازمان، تکیه‌ی بیش‌ازحد بر جنبه‌ی انقلابی و مبارزاتی

آن‌ها و ندانستن این نکته بود که استالین‌یست را با بحث اقناعی نمی‌توان به راه راست آورد. استالین‌یست، استالین‌یست باقی می‌ماند مگر آن‌که تجربه‌ی زندگی و شکست در مبارزه و رسیدن به اهداف، چشم‌هایش را باز کند. بحث و جدل تنها در این مرحله مؤثر است و نه در مرحله‌ی که به خیال خویش در راه کسب قدرت سیر می‌کند و به‌زودی فرمان‌روایی را قبضه خواهد کرد.

ما از مخمسه‌ی هم‌کاری با فدائیان رهایی یافتیم ولی گرفتار مشکل دیگری شدیم. با اطلاعات به‌دست‌آمده — تماس آن‌ها با شوروی و مسئله‌ی اعدام‌ها — چه بایستی بکنیم. آیا قطع هم‌کاری کافی است یا آن‌که باید آن‌ها را افشا کنیم. این دو مسئله که در درون سازمان ما به «دو راز» معروف شده بود، بحث‌های بسیاری را برانگیخت. از لحاظ اساس‌نامه‌ی سازمانی که مبتنی بر اعتقادات ما بود در درون سازمان ما هیچ سری نباید وجود داشته باشد. از نظر ما دیپلماسی مخفی، تماس‌های مخفی سیاسی و تمام سلسله‌ی ابزاروآلات سستی مانیپولاسیون، مردود، محکوم و غیرقابل قبول است (این امر با مخفی‌کاری امنیتی مشتبه نشود. ضرورت و حیاتی بودن این امر بر کسی پوشیده نیست). برای ما این یک اصل غیرقابل‌عدول سازمانی است. اما آن‌چه ما را در مخمسه قرار داده بود این بود که این اسرار مربوط به سازمان ما نبود، بل که مربوط به سازمان دیگری بود. بحث ما از یک جانب بر این نکته دور می‌زد که: آن‌چه در جنبش چپ ایران می‌گذرد مربوط به همه‌ی چپ است، بنابراین همه‌ی چپ ایران باید از انحرافات سازمانی که پرچم مبارزات را به دست دارد مطلع شود. اگر این انحرافات به‌موقع افشاء و تصحیح نشود با سازمانی مانند حزب توده مواجه خواهیم شد، و در آن حال رشد یافته، امید هیچ فرجی نیست. جانب دیگر مسئله این بود که اولاً اطلاعات ما برای افشا دقیق و مطمئن نیست و ثانیاً رژیم ایران از آن بهره‌برداری خواهد کرد. سازمان فدائیان ما را به دروغ‌گویی متهم خواهد کرد و ما امکان اثبات نداریم و از طرف دیگر اگر این سازمان ضربه بخورد، ضربه‌ی سازمان پرچم‌دار به کل جنبش منتقل خواهد شد.

بحث‌های مفصل درونی به نتیجه‌ی مشخصی نرسید. در جزوه‌ی نکاتی درباره‌ی پروسه‌ی تجانس (سال ۵۶) مسائل فوق به‌صورت اشاره‌وار پس از بحث تضاد عقیده‌ی ما با چریک‌ها به‌ویژه بر سر استالین‌یسم چنین آمده است:

«این وضع تا پاییز ۱۳۵۴ ادامه یافت. در این تاریخ اطلاعاتی از طریق غیرتشکیلاتی، به کلی مغایر آنچه که تاکنون به ما اظهار شده بود در اختیار ما قرار گرفت. اطلاعاتی که سؤال‌های در ابتدا باورنکردنی را مطرح می‌کرد. ما به لحاظ رعایت مسائل امنیتی قادر نیستیم در مورد این اطلاعات فعلاً توضیحی بدهیم. آنچه اکنون گفتنی است این است که مطابق اطلاعات جدید مناسبات درونی و بیرونی سازمان مطلقاً در قطب متضاد اطلاعات قبلی ما قرار داشت. به عبارت دیگر ما متأسفانه سال‌ها در یک توهم درازمدت، مطابق برنامه‌ی حساب - شده‌یی که سازمان یا رابطین آن تنظیم کرده بودند قرار داده شده بودیم و در پروسه‌ی تجانس با سازمانی قرار گرفته بودیم که هم از جهت نظری و هم عملی، تفاوت‌های فاحش و در مواردی به‌طوراساسی متعارض با ما داشت» (ص ۱۶).

این توضیح البته ناکافی و بسیار سربسته بود. به‌ویژه آن‌که فدائیان از سکوت ما استفاده کرده و دلایل قطع پروسه‌ی تجانس را با هر جمعی برحسب سلیقه‌ی آن جمع مطرح می‌کردند و ما شاهد فرصت‌طلبی آن‌ها و فریب‌خوردن عده‌یی از مبارزین، کماکان در این جدل درونی به سر می‌بردیم. حفظ اصول در مقابله با استالینیست کار آسانی نیست. او به زیر شکم می‌زند چون می‌داند تو نخواهی زد. برنده‌ی تاکتیکی اوست. استراتژیک را خواهیم دید.

پس از انحلال پروسه‌ی تجانس، ما مستقلاً شروع به سلول‌سازی در ایران کردیم. از اولین تصمیمات، نفی هرگونه هم‌کاری نزدیک با فدائیان بود. معه‌ذا چون عده‌یی از رفقا اظهار می‌داشتند که رهبری جدید فدائیان احتمالاً از وقایع گذشته اطلاع دقیق ندارد از رفقا خواسته شد که با رهبری سازمان تماس بگیرند و آنچه را که می‌دانیم به اطلاع آن‌ها برسانند. برقراری این تماس به علت نبودن ارتباط در ایران و عدم هم‌کاری رابطین خارج از کشور فدائیان تا مدت‌ها میسر نشد. رفیق ماسالی و رفیقی دیگر در روزهای انقلاب این تماس را برقرار کردند. گزارشی که از طرف ایشان به سازمان داده شد این بود که «رهبری جدید هم از همان قماش قدیمی‌هاست».

این گزارش وی در آن زمان به سازمان بود. اما در انتقادی‌های اخیرش می‌خوانیم:

«برخی از مسئولین وحدت کمونیستی با طرح کلی این مسئله که «ما اسراری از گذشته‌ی شما در اختیار داریم و در صورت... افشاء می‌کنیم» می‌خواستند به عنوان «چماق تهدید» در این مناسبات استفاده کنند.»

بی‌شک این عملی بسیار زشت و فرصت‌طلبانه بوده است. اما آقای ماسالی سه نکته‌ی اساسی را ذکر نکرده است. یکی این‌که «برخی از مسئولین» شامل خود ایشان و رفیقی دیگر بوده است! و بنابراین جمله‌ی معترضه‌ی بعدی وی «به نظرم این شیوه‌ی برخورد به کار مرحوم استالین بیشتر شباهت داشت» به‌طور – ریشخندآمیزی به ایشان برمی‌گردد و نه به «برخی از مسئولین» نامشخص. نکته‌ی دوم، به فرض این‌که طرح فرصت‌طلبانه‌ی مسئله را قبول کنیم (که این خود خلاف دستور سازمان و مورد نفی رفیق دیگری است که در این تماس شرکت داشته است و اکنون عضو سازمان نیست) باید از وی پرسید آیا سازمان به شما دستور داده بود که قضیه را به صورت چماق تهدید و فرصت‌طلبانه مطرح کنید و یا این‌که این از ابتکارات شما بوده است؟ و بالاخره نکته‌ی سوم این‌که آیا فرصت‌طلبی خود را همان‌وقت به سازمان گزارش دادید و یا این‌که اکنون پس از هشت سال، انتقاد از خود را به عنوان انتقاد به سازمان و به جنبش چپ ارائه می‌دهید. طرح مسئله به این صورت نشانه‌یی از جدیت در امر انتقاد نیست. درست است که رفیق ماسالی فرد مؤثری از سازمان بوده است ولی اقداماتی را که وی نه بر مبنای دستور سازمانی انجام داده و نه حتی بعداً کم‌وکیف آن به اطلاع سازمان رسیده است، با هیچ منطقی بجز یگانه‌گرفتن یک فرد و یک سازمان نمی‌توان به حساب گذاشت. تک‌روی همواره از رئوس اساسی انتقادات ما به وی بوده است.

در ادامه‌ی این مطلب ضروری است که یادآوری کنیم که پس از انتقال گروه به ایران و تشکیل سازمان، در یک نشست وسیع (و بدون اطلاع از نحوه‌ی تماس قبلی ماسالی) سازمان تصمیم گرفت که مطالب را به صورت نوشته از طریق یک فرد رابط به اطلاع سازمان فدائیان برساند. این کار انجام گرفت معه‌ذا چون هنوز تعداد معتابهی از رفقا معتقد بودند که اطلاع رهبری

سازمان کافی نیست و مسئله باید در سطح کل جنبش منعکس شود، تصمیم گرفته شد که با رفقای رهبری سازمان‌های دیگر کمونیستی که در تماس با ما بودند مشورت شود. نظر همه‌ی آن‌ها این بود که اولاً فدائیان اطلاعات شما را نفی خواهند کرد، ثانیاً در صورت اثبات، این امر به نفع رژیم و سازمان‌های غیرچپ خواهد شد. استدلال‌ات ما مبنی بر این که در صورت عدم افشا نیز جنبش صدمه خواهد خورد قانع‌کننده نبود. ما نیز قانع نشدیم تا آن‌که تشدید گرایش‌های رویزیونیستی - استالینیستی فدائیان و علنی شدن آن، مسائل را از نظر سیاسی (و نه ایدئولوژیک) بلاموضوع کرد.

\* \* \*

آیا اگر ما در زمان خود و با همان اطلاعات ناکامل و غیرقابل اثبات مطالب را بیان می‌کردیم کمکی مؤثر به فدائیان و یا جنبش چپ می‌شد؟ هنوز هم پاسخ قاطع آری و یا نه مشکل است. ما نه در گفتن و یا نگفتن موضوع، بل که در عدم حل نهایی و رسیدن به یک جواب مشخص به خود انتقاد داریم. گو این که می‌دانیم حل همه‌ی این مسائل در لحظه ممکن نیست، برخی محتاج به محک زمان هستند.

اگر جنبش چپ از آن‌چه که گذشت این نتیجه را بگیرد که در مقابل رهبری سازمان‌ها روشی نقادانه و نه مطیعانه در پیش گیرد، اگر توده‌های چپ بدانند که تحت عنوان مخفی‌کاری چه کارهایی به نام آن‌ها انجام می‌گیرد، اگر آن‌ها بدانند که حسن نیت و اعتماد شروط لازم ولی ناکافی هستند و علم و اطلاع، مکمل ضروری آن‌ها، اگر جنبش چپ و فردفرد عناصر چپ بدانند که تحت هیچ شرایطی ملاحظات سازمانی و تشکیلاتی نباید فوق اعتقادات و آرمان قرار گیرد،... در این صورت می‌توان گفت که تجارب فوق بی‌حاصل نبوده است. ما امروز امیدوارتر از همیشه شاهد رشد این گرایش اصولی یعنی خروج از تبعیت، پافشاری بر اصول و اعتقاد، ایمان به ضرورت دموکراسی در جنبش چپ هستیم. پشت‌کردن به سازمان‌هایی که روابط غیردموکراتیک دارند، نه نشانه‌ی پاسیفیسم - چنان‌که رهبر نمایان استالینیست می‌پندارند - بل که نشانه‌ی رشد است. نشانه‌ی کسب تجربه است. امروز صدای ما رساتر و واهمه‌ی

مخالفین ما بیش‌تر شده است. امروز نیز مانند همیشه اصولی‌گری نه‌ جزمیت بل‌که وثیقه‌ی دوام است. و این را توده‌های هرچه وسیع‌تری دریافته‌اند. امروز دیگر لازم نیست به تنهایی خود تکیه کنیم و لذت استقامت در انزوا را دریابیم.

## سازمان وحدت کمونیستی

### توضیحات

۱ - ما در مورد تماس با کشورهای دیگر نظیر ویتنام، کوبا، یمن و سازمان‌های کوچک مبارز آمریکا و اروپا و آسیا و آفریقا، علی‌رغم دیدن گرایش‌های رویزونیستی آن‌ها، نظر دیگری داشتیم. این‌جا جای بحث در مورد نظر و مشی ما در این موارد نیست. در همان دفتر درباره‌ی انقلاب نظرات ما به‌طورمختصر آمده است ما این تماس‌ها را درست و ضروری ارزیابی می‌کردیم و علناً نیز اظهار می‌داشتیم.

۲ - میزان اطلاعات ما در همان حدی است که رفیق ماسالی اشاره کرده است. یعنی این‌که دو فرد به جرم مخالفت با مشی چریک‌بازی سازمان (یعنی مخفی‌شدن بلاجهت و ادای پرولتاریا درآوردن و نظائر آن) مورد غضب سازمان قرار می‌گیرند ولی سازمان آن‌ها را متهم به ضعف نفس و امکان بدل‌شدن به «ریسک امنیتی» کرده و مخفیانه اعدام می‌کند.

۳ - در یکی از مکاتبات بعدی چریک‌ها به اعضای خود - که اصل مکاتبه و گویا پرونده‌ی اسالی هرگز توسط ما رویت نشد و ما به‌طورشفاهی از آن مطلع شدیم - در مورد مخالفت ما اظهار نظر شده بود که گروه شرایط مبارزه را در نظر نمی‌گیرد و برخورد لیبرالی می‌کند.

۴ - ما به دو دلیل اصولی پروسه‌ی تجانس را در بحبوحه‌ی قدرت چریک‌ها قطع کرده بودیم. تماشایی بود استقبال جدیدالولاده‌ها از این آغوش گشوده و حملات بی‌پروای آن‌ها به ما. نه تحمل و صبر ما را انتهای بود و نه فرصت‌طلبی‌های نماینده‌گان قدیم و جدید چریک‌ها را. توطئه‌های مشترک آن‌ها علیه ما همراه سازمانی که سابقاً منفر آن‌ها بود (مجاهدین مارکسیست) و اظهار این نکته که گروه ما در گذشته فدائیان را علیه این رققای جدیداً «مارکسیست» برانگیخته است - که دور از حقیقت نبود - خود موجب بروز یک سلسله تهاجمات جدید از همه طرف علیه ما شد. ما ناگهان مبدل به «مسئله‌ی حاد جنبش» شدیم که باید از میان برداشته می‌شدیم!

چریک‌های فدائی خلق و هواداران گوناگون نوظهورشان، «مجاهدین مارکسیست» و هوادارانشان، انواع و اقسام گروه‌های مخالف مبارزه‌ی مسلحانه، مائوئیست و رویزونیست و اپورتونیست، طولانی بر پا کردند (نسیم بی‌جان مخالفت‌های دشمنانه‌ی طرفداران منفعل جبهه‌ی ملی تازه‌امیدوار شده هم به آن اضافه شده بود!). همه‌ی آن‌ها درعین‌مخالفت با هم، زبان یک‌دیگر

۳۵۰ ☆ از ستاره تا س.و.ک.

را می‌فهمیدند، چون از یک قماش بودند و همه با هم علیه جریانی که در مقابل اپورتونیسیم و قدرت‌مداری قد علم کرده بود متحد شده بودند. لذت استقامت در مقابل این طوفان و اعتقاد بیش از پیش به صحت نظرات ما که با دیدن این طیف اپورتونیستی تشدید می‌شد، تنها چیزهایی بودند که ما را در پایداری کمک می‌کردند. این یک محک برای ما و برای دیگران بود.



## پیوست ۷

### تذکراتی درباره‌ی «طرح تحقیقی درباره‌ی بورژوازی ملی ایران»

به نقل از: بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ (۱۳۵۶)،  
ضمیمه‌ی ۱، صص ۸۲-۷۳.

نوشته‌ی حاضر، همان‌طور که در متن این جزوه آمده، در جواب به «طرح تحقیقی درباره‌ی بورژوازی ملی ایران»<sup>۱</sup> (از چریک‌های فدائی خلق)، تهیه شده بود. «طرح تحقیقی...» در اواخر زمستان ۵۲ به دست ما رسید و جواب حاضر در بهار ۵۳ در اختیار سازمان قرار گرفت. بهتر این بود که ما در ابتدا کل طرح را آورده و سپس نقد خود را چاپ می‌کردیم. معه‌ذا در این امر اشکالی دیدیم که عبارت بود از این‌که در «طرح»، رفقای سازمان مخاطب قرار می‌گیرند و بنابراین شاید باید آن را نوشته‌ی داخلی تلقی کرد. با این‌که در هیچ‌جا داخلی - بودن طرح تصریح نشده است و نیز با این‌که مطالب آن ربطی به مسائل امنیتی ندارد، معه‌ذا ما در حال حاضر تشخیص می‌دهیم که انتشار آن از جانب ما ممکن است تخطی به ملاحظات سازمانی دیگر - سازمان چریک‌های فدائی خلق - تلقی گردد و این ایراد گرفته شود که ما نوشته‌ی را که برای چاپ نبوده و یا در تبادل نظر با ما نوشته نشده بوده است، بدون توافق طرفین منتشر کرده‌ایم. باین‌همه تصور می‌کنیم که نقد ما تا اندازه‌ی زیادی گویای محتوای طرح باشد و اشکال اساسی در تفهیم مطالب ایجاد نکند.

\* \* \*

در این طرح و نیز در نوشته‌های دیگر سازمان {سچفخا}، گاه مسئله‌ی

۱. در طول نگارش کتاب حاضر متن «طرح تحقیقی...» سچفخا را پیدا نکردیم.

بورژوازی به صورتی مطرح می‌شود که ناروشنی‌هایی دارد. تذکراتی در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد.

۱ - در تحلیل طبقاتی، مهم‌ترین امر تحلیل روابط (مناسبات) تولیدی یا پایه اقتصادی است. روبنای جامعه برخاسته از زیربنا یعنی روابط تولیدی است. متها چون آثار روبنای گذشته تا مدت‌های مدید باقی می‌ماند و نیز تظاهراتی از روابط آینده اثرات خود را در روبنای موجود می‌گذارد، علی‌هذا دو جامعه‌ی مختلف با یک پایه‌ی اقتصادی واحد می‌توانند روبناهایی داشته باشند که تفاوت‌های بسیار با هم دارند. معها آن‌ها هر دو در یک مقوله‌ی تاریخی می‌گنجند. مجموعه‌ی نظام اقتصادی و روبنا، صورت‌بندی (فرماسیون) اجتماعی یک جامعه را تشکیل می‌دهند. در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری پیشرفته محتوای روبنا می‌تواند دموکراتیک (دموکراسی سرمایه‌داری) و یا فاشیستی باشد. صورت‌بندی اجتماعی آلمان نازی (و اسپانیای کنونی) یا سوئد، گرچه هر دو بر پایه‌ی یک نظام اقتصادی واحد به وجود آمده‌اند، بسیار با هم متفاوت هستند، گو که از نظر تاریخی در یک مقوله‌ی نظام تولیدی می‌گنجند.

در جوامعی که نظام تولیدی سرمایه‌داری (کاپیتالیستی) است، صورت‌بندی اجتماعی بورژوازی است. سرمایه‌داری و بورژوازی کلمات مترادف نیستند، گو این که بدون تردید به هم وابسته‌اند. یکی حاکی از روابط اقتصادی محض است و دیگری حاکی از کل روابطی که در جامعه وجود دارد (روابط اجتماعی). بنابراین هنگامی که صحبت از یک کارخانه‌دار در رابطه‌ی خاص اقتصادی و روابط تولیدی می‌کنیم، باید بگوییم سرمایه‌دار. هنگامی که صحبت از عمل‌کرد او در جامعه به‌طور کلی می‌کنیم باید بگوییم بورژوا. خصوصیات بورژوایی چون روبنا را هم در بر می‌گیرد، قابل انتقال است. یعنی یک فرد می‌تواند سرمایه‌دار نباشد ولی بورژواصفت (یا خرده‌بورژوا) باشد. یک پینه‌دوز سرمایه‌دار نیست، خرده‌سرمایه‌دار هم نیست. او از بقایای اصناف فئودالی است، ولی در جامعه‌ی فعلی چون روابط تولیدی سرمایه‌داری غالب شده است و روبنای این رابطه بر جامعه مسلط است و تولید او را دگرگون کرده، او یک خرده‌بورژوا است. الزاماً او سرمایه‌دار نیست، ارزش‌های اضافی انباشت نمی‌کند و سرمایه (کاپیتال) نمی‌اندوزد ولی بورژواست، خرده‌بورژواست. همین‌طور یک کارمند

دولت با وجود آن‌که به‌طریق غیرمستقیم در استثماری کارگران شرکت دارد، معهداً نمی‌تواند سرمایه‌دار یا خرده‌سرمایه‌دار خطاب شود، گو این‌که بدون تردید خرده‌بورژواست. کارگرانی که تحت تأثیر فرهنگ بورژوازی قرار می‌گیرند خصوصیات خرده‌بورژوازی پیدا می‌کنند نه خرده سرمایه‌داری.

۲ - یک نوع روابط تولیدی سرمایه‌داری بیش‌تر وجود ندارد. سرمایه‌داری یعنی نظام اقتصادی که مبنی بر انباشت ارزش اضافی است. هر جا ارزش اضافی وجود داشت، سرمایه‌داری است و هر جا وجود نداشت سرمایه‌داری نیست. هیچ نوع مناسبات تولیدی به نام مناسبات تولیدی سرمایه‌داری کمپرادور یا مناسبات تولیدی سرمایه‌داری وابسته (و همین‌طور مستقل) وجود ندارد. مناسبات تولیدی، یعنی مناسبات انسان - شیء - انسان. مناسباتی که سرمایه‌دار با کارگرش دارد بر مبنای خرید نیروی کار او، استثماری او از طریق انباشت ارزش اضافی و مناسبات هر دو با ابزار، وسائل و محصول کار است: بر مبنای تولید گسترده‌ی کالایی و مالکیت خصوصی ابزار تولید است. این خصوصیات چه شخص سرمایه‌دار وابسته باشد و چه نباشد، در سیستم سرمایه‌داری وجود دارد. پس مناسبات تولیدی، همیشه مناسبات تولیدی سرمایه‌داری است، گو این‌که شخص سرمایه‌دار می‌تواند وابسته یا کمپرادور یا مستقل باشد. البته کشوری که سرمایه‌دارهای اش وابسته هستند کشور سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم است و آن‌که مستقل است مستقل (اگر چنین چیزی وجود داشته باشد!). مناسبات تولیدی همه‌جا یکی است و آن هم سرمایه‌داری است.

وقتی در محدوده‌ی یک کشور صحبت می‌کنیم، سرمایه‌داران جهان (و من جمله آن کشور) به دو گروه تقسیم می‌شوند: یا انباشت سرمایه‌ی آن‌ها عمدتاً در خارج کشور است که می‌گوییم سرمایه‌دار خارجی هستند و یا در داخل کشور، که می‌گوییم سرمایه‌دار داخلی (کشوری) هستند. واژه‌های خارجی و داخلی فقط و فقط نشان‌دهنده‌ی محل انباشت سرمایه است، به ملیت و علائق آن‌ها بستگی ندارد. وقتی نزاعی در آمریکا بود او یک سرمایه‌دار خارجی بود (هنوز هم هست). برعکس اگر یک خارجی مقیم ایران شود، در ایران سرمایه می‌اندوزد و سرمایه‌دار داخلی است. بنابراین خارجی به معنای غیرهم‌وطن،

و داخلی به معنای هم‌وطن نیست.

مسئله‌ی دیگر جهت انباشت سرمایه است. سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم یک سیستم جهانی است. سرمایه‌داری که در مرحله‌ی رقابت آزاد مرزهای کشوری را به وجود آورد، در مرحله‌ی امپریالیسم این مرزها را می‌شکند و تمام سرمایه‌های محلی (داخلی) را به تدریج در خود جذب می‌کند (ادغام سرمایه).

البته این عمل ناگهان انجام نمی‌شود و قدم‌به‌قدم انجام می‌گیرد. هر قدر جامعه دورافتاده‌تر (از نظر ارتباط با امپریالیسم) باشد، سرمایه‌اش کم‌تر ادغام شده است و برعکس هر قدر جامعه بیش‌تر تحت تسلط امپریالیسم قرار گیرد سرمایه‌ی داخلی‌اش بیش‌تر با سرمایه‌ی جهانی ادغام می‌شود. محرک سرمایه‌دار در حرکت در جهت پیوند دادن سرمایه‌اش به سرمایه‌ی جهانی مانند هر اقدام دیگر سرمایه‌دار مبنی بر سود بیش‌تر است. هر وقت این جهت سودمندتر بود او به راه خواهد افتاد. عرق و علائق کشوری، ملی، مذهبی و غیره، تعیین‌کننده‌ی جهت حرکت سرمایه‌دار به‌طور کلی نیست. حال باید دید چرا برای یک سرمایه‌دار از ابتدا چنین حرکتی صرف می‌کند و برای دیگری نمی‌کند و یا به عبارت دیگر یک سرمایه‌دار داخلی از چه طریقی با امپریالیسم مربوط می‌شود. وحدت و تضاد سرمایه‌ی او با سرمایه‌ی جهانی در چیست؟

استعمارگران کهن وقتی به جامعه‌ی بی‌که هنوز تحت تسلط کامل آن‌ها بود می‌رفتند، برای ارتباط خود با مردم بومی کسانی را استخدام می‌کردند که دلال آن‌ها بودند. این افراد را کمپرادور می‌خواندند. این دلال‌ها از برکت وجود (و گاه شراکت مستقیم با) استعمارگران ثروتمند می‌اندوختند. علت وجودی آن‌ها، ثروت آن‌ها، وجود بیگانگان بود. در قرون اخیر استعمارگران از جوامع سرمایه‌داری بودند، کمپرادورهای آنان را از این جهت سرمایه‌دار کمپرادور می‌خواندند. طبیعی است که اینان چیزی جز مباشران استعمار (یا بهتر بگوییم امپریالیسم) نبوده و نیستند. سایر ثروتمندان جامعه که ثروشان مورد مصادره‌ی استعمارگران قرار می‌گرفت یا از آن‌ها مالیات سنگینی گرفته می‌شد و یا خود را در معرض رقابت ناعادلانه می‌یافتند، ضد نفوذ خارجی می‌شدند. این‌ها ثروتمندان داخلی (کشوری) بودند که چون در مرحله‌ی ابتدای انکشاف سرمایه‌داری قرار داشتند می‌خواستند اعتبار مرزهای کشوری را (از نظر حفظ

منافع خود) حفظ کنند. آن‌ها مایل به ایجاد ملت به مفهوم سرمایه‌داری بودند و لهذا در این دوران آن‌ها را «ملی» می‌شد خواند. ملی به معنای داخلی، غیرشریک با امپریالیسم و طرفدار تشکیل یا استحکام یک ملت بر مبنای سرمایه‌داری.

لازم است به عنوان معترضه توضیح مختصری در مورد واژه «ملی» داد. ملی ترجمه‌ی معادل National است و معنای درست آن کشوری، سراسر - کشوری است؛ در مقابل محلی Local. مؤسسه یا تجارتي که در یک نقطه فعالیت دارد «محلی» است، وقتی به سراسر کشور گسترده شد «ملی» می‌شود و وقتی از آن هم گسترده‌تر شد بین‌المللی می‌شود. «ملی» به معنای National همیشه Nationalist (ملی‌گرا) نیست. یعنی ملی ماهیتاً ضد امپریالیست نیست، گو که در مراحل این خصیصه را می‌تواند داشته باشد. سرمایه‌دار داخلی بر حسب درجه‌ی رشد خود، جهت رشد خود، وجود و قدرت امپریالیسم، منافع و مضاری که وجود نفوذ امپریالیسم می‌تواند برایش داشته باشد، می‌تواند در مراحل ضد نفوذ امپریالیسم باشد و یا برعکس طرفدار نفوذ آن. مخالفت با نفوذ امپریالیسم جزء ماهیت سرمایه‌دار داخلی نیست، یک خصوصیت و یک صفت است که می‌تواند عوض شود. در مراحل ابتدایی تکامل سرمایه‌داری در جوامع، چون هنوز سرمایه‌داران تضادشان با نفوذ امپریالیسم بر وحدتشان غلبه دارد، و سرمایه‌داران داخلی ملی عمدتاً ضد نفوذ امپریالیسم هستند این دو واژه در اذهان مترادف می‌شود و چنین تصور می‌شود که چیزی که ماهیتاً سرمایه‌دار ملی (ضد امپریالیست) باشد وجود خارجی دارد که البته درست نیست. در ایران تا سال‌های {دهه‌ی ۳۰} جامعه در مناسباتش چنان بود که سرمایه‌ی داخلی (ملی) ضد نفوذ بیگانگان بود. به عبارت دیگر سرمایه‌دار داخلی (ملی)، ضد نفوذ امپریالیسم بود ولی اکنون با تغییر مناسبات جامعه، اگر نه همه، لاقلاً عمده‌ی سرمایه‌داران داخلی (ملی) طرفدار نفوذ امپریالیسم هستند. یعنی سرمایه‌دار (بورژوا) ملی National، Native Indigenous، دیگر Nationalist نیست بل که طرفدار امپریالیسم است.

البته خرده‌بورژوازی هم در این خلط مباحث نقشی داشته است. چون تا سال‌های {دهه‌ی ۳۰} بورژوازی ملی رهبری جنبش‌های توده‌یی را به دست داشته است و چون آن جنبش‌ها ضد نفوذ امپریالیسم بوده‌اند، بورژوازی بی‌میل

هم نبوده است که واژه ملی معادل واژه‌ی ملت‌گرا یعنی ضدامپریالیسم تلقی شود. به این ترتیب که هرکس که می‌خواست مبارزه‌ی ضدامپریالیستی کند «ملی» خطاب شود، یعنی به وضوح زیر پرچم مبارزات «ملی»، یعنی بورژوازی ملی قرار گیرد. و این اشتباه آن‌قدر جا افتاده است که نه تنها در گذشته، بل که امروز نیز عده‌ی شخص وطن‌پرست را «ملی» می‌خوانند. به عبارت دیگر واژه‌ی وطن‌پرست Patriot معادل «ملی» و (ملت‌گرا) Nationalist شده است. بنابراین گرچه ممکن است این توضیح در ظاهر ملائطقی بودن را مجسم کند ولی در واقع چنین نیست، تنها هشدار می‌دهد که کمونیست‌هاست که الفاظی را که بورژوازی در گذشته به معانی خاص مصطلح کرده بوده است به دور بیندازند و آن‌ها را فقط در معنای علمی (کمونیستی) آن‌ها به کار برند.

به هر حال هم‌زمان با گسترش عمل‌کرد امپریالیسم از مرحله‌ی غارت منابع (و به طور فرعی صدور کالا) به مرحله‌ی توسعه‌ی صدور کالا، بازاریابی و سرمایه‌گذاری، تأثیر نفوذ امپریالیسم در نحوه‌ی تقسیم ثروت جامعه، در محدوده‌ی کار سرمایه‌داران کمپرادور باقی نمی‌ماند. اقشار وسیعی از سرمایه‌داران داخلی دیگر هم رشد سریع می‌یابند، از وجود امپریالیسم و تغییر سریع مناسبات تولیدی که در اثر نفوذ آن ایجاد می‌شود متمتع می‌شوند، برای رشد خود وابسته به امپریالیسم و برنامه‌های آن می‌شوند. این‌ها را سرمایه‌داران وابسته Dependant می‌خوانند. این‌ها کمپرادور نیستند (گو که به غلط عده‌ی کمپرادور را وابسته ترجمه کرده‌اند). این‌ها مستقیماً شریک یا مباشر امپریالیسم نیستند، معهذاً رشد خود را مدیون آن هستند و به طور غیرمستقیم هم به امپریالیسم خدمت می‌کنند. هر یک از رفقا ده‌ها نمونه از آن‌ها را می‌شناسند. این‌ها گو که به هر حال تضادی هم با بعضی از جنبه‌های نفوذ سرمایه‌ی خارجی (به عنوان رقیب قوی‌تر) دارند ولی وحدت‌شان بر تضادشان می‌چربد و در جمع، طرفدار گسترش نفوذ امپریالیسم هستند. (نمونه‌ی کامل این‌ها ایروانی صاحب کارخانجات کفش «ملی» است).

بدون تردید در جامعه، سرمایه‌داران عقب‌افتاده‌ی یافت می‌شوند که یا هنوز به مزیت کمپرادور و یا وابسته‌شدن پی نبرده‌اند، یا آن‌ها را به بازی نگرفته‌اند (چون ابزار تولیدشان مدرن نیست و به درد سرمایه‌ی پرانرژی

خارجی نمی‌خورد)، بنابراین احتمالاً تضادشان با سرمایه‌ی خارجی بیش از وحدتشان (به عنوان مجموعه‌یی از سرمایه‌ی جهانی) با آن است.

رباخواران و کسانی مانند شرخرها و یا بعضی از بازاری‌ها در این زمره‌اند. شاید حتی کسانی مانند کازرونی را تا چند سال پیش می‌شد در این مقوله گنجانند (از وضع کنونی او اطلاع دقیقی نیست). این‌ها (حتی کازرونی‌ها) سرمایه‌شان در قیاس با سرمایه‌های دیگر در حکم هیچ است. نیروی مادی اجتماعی‌شان از آن هم کم‌تر. یعنی در هیچ مورد، حرکت اقتصادی جامعه را آن‌ها معین نمی‌کنند. نقش تبعی و دنباله‌رو (به‌زور یا به‌میل) را دارند. نیروی درحال‌زوال‌ومرگ‌اند. بورژوازی ملی غیرکمپرادور غیروابسته اگر به عنوان یک نیروی مادی اجتماعی نمرده باشد به مرگش چیزی نمانده است. ولی این جنازه اگر از نظر مادی مرده است از لحاظ دیگر هنوز زنده است. ایدئولوژی آن نمرده است. وجود این ایدئولوژی در این مرحله باید از طرف کمونیست‌ها تشخیص داده شود و گرنه به چپ‌گرایی و ذهنی‌گری درمی‌غلطیم.

بورژوازی داخلی ملی ضد نفوذ امپریالیسم، در دوران حکومت مصدق برای تسلط بلامنازع خود بر جامعه کوشش بسیار کرد، رهبری مبارزات ضد - امپریالیستی را به دست گرفت ولی خودش و خلق هر دو شکست خوردند. در سال‌های ۳۹ - ۴۲ تلاش مذبححانه‌یی کرد و بالاخره در ۱۵ خرداد ۴۲ مرد و ناکام شد. خلق نیز که رهبری خود را در بورژوازی ملی جست‌وجو می‌کرد به یاس و استیصال دچار شد. عناصر پیشرو خلق به‌زودی درک کردند که نه‌تنها از مرده انتظار معجزه نمی‌توان داشت بل که تا آن موقع هم، خلق به‌نادرست زیر پرچم بورژوازی ملی بوده است (به‌غلط ولی شاید از نظر تاریخی اجتناب‌ناپذیر). بنابراین کوشش برای کشاندن مبارزات خلق در زیر رهبری طبقه‌یی شکوفا و پرقدرت و از نظر تاریخی روبه‌رشد آغاز شد. این را پیش‌گامان خلق فهمیدند ولی نه همه‌ی خلق. بسیاری از اقشار خلقی هنوز تحت توهم انتظار معجزه از مرده هستند. خرده‌بورژوازی سستی در رأس آنان است. خرده‌بورژوازی اگر به حال خود گذاشته شود همیشه رهبر و چراغ راهنمای خود را در بورژوازی بزرگ جست‌وجو می‌کند. باور نمی‌کنند که رهبر مرده است. آخر بورژوازی بزرگ آرمان، خواست، ایدئولوژی و آینده‌ی او

بود. نه! حتماً نمرده است، بی‌هوش شده است. باید پرچم او را به دست گرفت، به راه او ادامه داد، به او آمپول تقویت زد، حتماً زنده خواهد شد. این‌ها برای زنده کردن او کوشش عظیمی دارند و به این‌زودی‌ها هم متوجه قضیه نخواهند شد، یک کمونیست این‌ها را می‌بیند. می‌داند با جنازه‌ی مرده روبه‌روست و می‌داند گرچه ممکن است سلول‌هایی پس از مرگ جنازه هنوز زنده باشند ولی می‌داند که آن‌ها هم خواهند مرد. ولی این را نیز می‌داند که این جنازه بعد از مرگش هم برای عده‌ی (که جزو خلق‌اند) کشش و جذابیت دارد و به همین جهت به آن توجه خواهند کرد.

این وجود پس از مرگ، همان قدر که می‌تواند در مبارزات ضدامپریالیستی مؤثر واقع شود و اقشاری را بسیج کند (و این البته جنبه‌ی مفید آن است)، همان قدر هم می‌تواند به عنوان رقیب ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر، اقشاری از خرده‌بورژوازی و عناصر خلقی را منحرف کند و از گرویدن آن‌ها به دور پرچم طبقه‌ی کارگر جلوگیری کند. ما این وضع را به‌رای‌العین در ایران مشاهده می‌کنیم و باید دقیقاً مواظب آن باشیم.

البته اکنون که تمام خلق هنوز بسیج نشده است، و چون مبارزه ضد - امپریالیستی جزو لایتنج‌های مبارزات طبقاتی ماست، باید از قدرت بسیج این ایدئولوژی استفاده شود، ولی به آن رونق داده نشود.

باید گفت که این ایدئولوژی که در گذشته می‌توانست مقداری هم روی قدرت مادی واقعی خود حساب کند، با ازدست‌دادن این حربه حتی بیش‌تر از سابق جنبه‌ی غیرمادی و انتزاعی پیدا کرده و حالت «اعتقاد» و «مذهب» را به خود گرفته است. از طرفی چون تشیع در ایران اصولاً نهضتی ضد نفوذ بیگانگان بود، ایدئولوژی بورژوازی ملی که اکنون انتزاعی و مذهب‌وار شده است، زمینه‌ی بسیار مساعدی در تشیع یافته است و از این‌روست که می‌بینیم سازمان‌های خرده‌بورژوازی فعال در ایران نسبت به سازمان‌های خرده‌بورژوازی گذشته خیلی بیش‌تر مذهبی هستند و از واقعیات و قدرت مادی به‌دور و بیش‌ازپیش متکی به عوامل ذهنی و اعتقادی (مقایسه‌ی جبهه‌ی ملی در زمان مصدق و سازمان مجاهدین کنونی).

توجه سازمان {سچفخا} به بررسی بقایای بورژوازی داخلی «ملی» ضد -



امپریالیسم — یا سلول‌های زنده‌ی این ارگانیسم مرده — بسیار به‌جا و ارزش‌مند است و نشان می‌دهد که کمونیست‌ها با حفظ اعتقادات ایدئولوژیک خود می‌توانند و باید به مسائلی که برای دیگر اقشار مطرح است توجه کنند. اما توضیحی که در پایین صفحه‌ی ۳ و ابتدای صفحه ۴ آمده است، کاملاً ذهنی (و اشتباه) است و ناشی از جدا کردن مبارزات ضدامپریالیستی و مبارزات طبقاتی است. کمونیست‌ها برای انجام مبارزه‌ی طبقاتی سازمان‌دهی و انقلاب می‌کنند. این انقلاب طبقاتی در مرحله‌ی فعلی و در عصر فعلی خصیصه‌ی ضدامپریالیستی هم دارد. یعنی نمی‌توان بدون مبارزه با امپریالیسم مبارزه‌ی طبقاتی کرد. در عین حال بدون انجام مبارزه‌ی طبقاتی هم مبارزه‌ی ضدامپریالیستی ممکن نیست. خرده‌بورژوازی انقلابی به این جمله‌ی اخیر معتقد نیست. آن‌ها می‌گویند اول باید با امپریالیسم جنگید و بعد مبارزه‌ی طبقاتی کرد. نمونه‌ی آن‌ها انقلاب الجزیره است. ولی این توهمی بیش نیست، آن‌جا هم مبارزه‌ی طبقاتی وجود داشت ولی به رهبری خرده‌بورژوازی بود. چرا؟ برای این‌که روابط اجتماعی همان بود که خرده‌بورژوازی می‌خواست. برای این‌که مالکیت خصوصی وجود داشت. مبارزه در جهت استحکام مبانی خرده — بورژوازی (بورژوازی) بود. در جهت تثبیت رهبری آن (تا آن حد که برای عده‌ی امری طبیعی جلوه می‌کند) و همین هم شد و بالاخره در ادامه‌ی خود به استحکام مبانی سرمایه‌داری کشید. پس مبارزه‌ی طبقاتی و تفوق بورژوازی بر کارگران وجود داشته است و جز این هم نمی‌توانست باشد.

تمام رهبران مارکسیسم در لزوم تلفیق مبارزه‌ی طبقاتی و مبارزه‌ی آزادی — بخش (ضد امپریالیستی) تأکید کرده‌اند و این امر پایه و اساس مارکسیسم است. مبارزه‌ی طبقاتی در همه‌چیز و همه‌جا. ممکن است در مرحله‌ی خاصی از یک انقلاب درازمدت، اقدامات خاصی در جهت مبارزه‌ی طبقاتی، موقتاً به تعویق افتد. در انقلاب چین که زمین‌ها را بین دهقانان تقسیم می‌کردند، گاه برحسب ضرورت این کار را نمی‌کردند و حتی در یکی دو مورد زمین‌ها را پس دادند. ولی جهت عمده تقسیم زمین بود. اگر جز این بود طبقه‌ی دهقان بسیج نمی‌شد. طبقه‌ی دهقان را که با وعده‌و وعید نمی‌شود بسیج کرد. نمی‌شود گفت اول مبارزه ضد امپریالیستی می‌کنیم (که برای او بجز در صورت وجود سرباز

خارجی ملموس نیست) بعد که کشور آزاد شد (که باز هم برایش ملموس نیست) حساب اربابان را می‌رسیم. او زمین می‌خواهد، اگر به او بدهی می‌آید و اگر ندهی نمی‌آید (البته توجه شود که ما از قشر یا طبقه‌ی دهقان صحبت می‌کنیم نه از دهقانانی که آگاه شده‌اند و می‌توانند به‌طور انتزاعی نیز مفهوم امپریالیسم را بفهمند). همین امر در مورد کارگران و بورژوازی صادق است. آیا ممکن است طبقه‌ی کارگر بدون مبارزه‌ی طبقاتی علیه بورژوازی، با امپریالیسم مبارزه کند؟ اصلاً طبقه‌ی کارگر کاری جز مبارزه‌ی طبقاتی و از طریق مبارزه‌ی طبقاتی نمی‌تواند بکند. رفقا باید توجه داشته باشند که جنبش‌های بخش‌ی‌بخش صرف در مورد استعمار کهن مصداق دارد و معنای واقعی آن مبارزه با امپریالیسم نیست. چون عمل کرد امپریالیسم از عمل کرد استعمار کهن متفاوت است. هنگامی که نیروهای خارجی کشوری را تحت اشغال دارند، همه، چه آن‌ها که آگاهی طبقاتی دارند و چه آن‌ها که ندارند، آن را به‌رای‌العین می‌بینند و علیه آن بسیج می‌شوند. ولی امپریالیسم در عصر حاضر از طریق طبقات حاکم کشور عمل می‌کند و به‌همین دلیل مبارزه با امپریالیسم بدون مبارزه با طبقات حاکم کشور یعنی نفی مبارزه، یعنی یک امر غیرممکن. اگر بخواهیم معنای آزادی‌بخش را کش بدهیم البته می‌توانیم بگوییم، حال هم کشور ما تحت اشغال نامرئی (یا نیمه‌مرئی است)، ولی این درحقیقت بازی با کلمات است. انقلاب‌های چین و ویتنام مشخصاً آزادی‌بخش بودند ولی مهم‌ترین صفت مشخص انقلاب کوبا را انقلاب آزادیبخش نباید خواند. آیا این به معنای آن است که کوبا تحت تسلط امپریالیسم نبود؟ البته که بود و البته که از آن آزاد شد. ولی فرق است بین انقلابی که صرفاً ادعای آزادی‌بخشی کند و انقلابی که در حین تغییر مناسبات تولیدی، آزادی‌بخش باشد. به نظر می‌رسد که به‌کاربردن اتوماتیک واژه‌ی آزادی‌بخش ناشی از تأثیر ادبیات مارکسیستی چین و ویتنام در ایران باشد، بدون در نظر گرفتن شرایط متفاوت ایران با آن کشورها. به‌هرحال دلیلی که رفقا در پایان صفحه‌ی ۳ و آغاز صفحه‌ی ۴ ارائه می‌دهند مبنی بر این‌که وجود بورژوازی پس از انقلاب یا در مناطق آزاد لازم است، به‌کلی اشتباه است. ابتدا چنین چیزی لازم نیست. دولتی که پس از انقلاب تشکیل می‌شود، یا بهتر بگوییم دولت موقتی که در مناطق آزاد تشکیل

می‌شود قادر به تجارت هم خواهد بود و احتیاج به توسل به بورژوازی نخواهد داشت. یک لحظه تصور آن را بکنید که منطقه‌یی آزاد شده باشد. صاحب کارخانه هنوز «تولید و توزیع» و البته استثمار را به عهده داشته باشد. آیا توقع داریم کارگران آن منطقه هم‌چنان به مبارزه ادامه دهند؟ اشتباه نشود. گاهی ممکن است حتی پس از انقلاب از کاردانی بعضی از سرمایه‌داران به‌ندرت استفاده شود (مانند چین)، چون هنوز کادر ورزیده در تمام رشته‌های تخصصی وجود ندارد. این امر مطلوبی نیست ولی گاه چاره‌یی هم نیست. ولی این امر به‌کلی با آنچه رفقا می‌گویند «پس باید به بورژوازی ملی کمک کنیم تا قسمت عمده‌ی تولید و توزیع منطقه‌ی آزاد شده و تجارت با مناطق تحت سلطه دشمن را به عهده گیرد» متفاوت است. حتی در چین و ویتنام که در مراحل بسیار عقب‌تری از نظر روابط تولیدی و مرحله‌ی انقلابی از ایران قرار داشتند نیز امر به این صورت که رفقا می‌گویند نبوده است چه رسد به ایران که به تصدیق خود رفقا عنصر سوسیالیستی انقلاب دائما در حال رشد است.

۳ - مسئله‌ی دیگر که در مورد اشاره به خرده‌بورژوازی و مترادف گذاشتن آن با بورژوازی باید توضیح داده شود این است که باید خرده‌بورژوازی را در کشورهایی مانند ایران از نقطه نظر موضع آن‌ها در تولید، و لهذا موضع آن‌ها در مورد مسائل سیاسی و انقلابی، به دو بخش تقسیم کرد.

الف - خرده‌بورژوازی سستی که همان بقایای (تغییرشکل‌یافته‌ی) اصناف فئودالی هستند و بنابراین در تضاد شدید با روابط سرمایه‌داری که آن‌ها را ورشکست و تبدیل به پرولتر می‌کند قرار دارند. خرده‌بورژواهایی هم که در ابتدای روابط سرمایه‌داری در حد عقب‌افتاده به وجود آمده‌اند جزء همین دسته‌اند.

ب - خرده‌بورژوازی تازه‌پا که در اثر توسعه‌ی روابط سرمایه‌داری به وجود آمده است، وجود و گسترش خود را مدیون آن است (به قول معروف پیکان - سواران تازه‌پا). این‌ها نه‌تنها در جهت انقلاب نیستند، نه‌تنها به دنبال «مذهب» بورژوازی ملی نیستند بل که آرمان و ایدئولوژی آن‌ها، در جهت وابستگی روزافزون به امپریالیسم و گسترش نفوذ آن است. آن‌ها به‌شدت ضدانقلابی هستند و بالاخره یا به دایره‌ی بورژوازی صعود می‌کنند و یا با تشکیل انحصارات (در مرحله‌ی امپریالیستی) قسمتی از آن‌ها به صورت کارمندان

انحصارات درمی‌آیند و قسمتی دیگر پرولتریزه می‌شوند.

۴ - رفقا کولاک‌ها را چه‌گونه جزء بورژوازی ملی یعنی در تضاد با امپریالیسم و در جهت انقلاب طبقه‌بندی کرده‌اند. کدام تجربه‌ی تاریخی و یا تحلیل از شرایط ایران موید آن است؟

۵ - صفحه‌ی ۷، سطر ۷؛ «رابطه‌ی او با بازار یا به عبارت ساده‌تر رابطه‌ی اقتصادی او با کارگران و کارمندان» یعنی چه؟ آیا منظور رابطه‌ی (مناسبات) تولیدی است؟ اگر چنین است رابطه‌ی او با بازار دنباله‌ی روابط او با کارگران و کارمندان است نه یکی به معنای دیگری.

## پیوست ۸

### پلاتفرمی برای شرکت در تدارک انقلاب و ارائه‌ی آلت‌رناتیو چپ

به نقل از: بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ،  
آذر ۱۳۵۶، صص ۶۱-۷۲

#### وظایف نیروهای مترقی

ما در صفحات پیشین مسئله‌ی ضرورت توجه و درگیری در مبارزات دموکراتیک به‌طورکلی، برای نیروهای مترقی و بالتبع برای کمونیست‌ها را مطرح کردیم. در این جا ضروری است که قدری مسئله را بشکافیم و حدود و ثغور آن را مشخص کنیم.

می‌گوییم کمونیست‌ها علاوه بر درگیری در مبارزات طبقاتی، در مبارزات دموکراتیک نیز باید شرکت کنند. از این حکم نباید چنین نتیجه گرفته شود که مبارزات دموکراتیک چیزی مجزا از مبارزات طبقاتی است و جزء آن نیست. چنین نیست. در هر دوران خاص، مبارزات دموکراتیک بخشی از مبارزه‌ی طبقه است که با خواست اقشار و طبقات مبارز دیگر قرابت دارد و یا با آن‌ها در تناقض نیست. مبارزات دموکراتیک بدین دلیل به مسائل روبنایی می‌پردازد و نه به مناسبات تولیدی. به خاطر وقوف به این امر است که کمونیست‌ها اولاً شرکت در مبارزات دموکراتیک را، که جزئی از مبارزه‌ی طبقاتی به‌طورکلی است، ضروری می‌شمرند، و ثانیاً — و مهم‌تر آن‌که — مبارزه‌ی خود را محدود به آن نمی‌کنند. کمونیست‌ها می‌دانند که انجام یک بخش از وظیفه و تغافل از انجام بخش مهم‌تر — یعنی مبارزاتی که مناسبات تولیدی را هدف قرار می‌دهد — سقوطیافتن به حد یک «دموکرات» است. کمونیستی که حرکتش

به مبارزات دموکراتیک محدود می‌شود، علی‌رغم همه‌ی ادعاها صرفاً یک «دموکرات» است، و اگر در این کار اصرار ورزد و دیگران را به دام این محدودیت فرو کشد، یک منحرف مرتد است. یک کمونیست همواره در تلاش آن است که کوشش خود را وقف آن بخش از مبارزه‌ی طبقاتی کند که با خواست‌های مشخص و ویژه‌ی طبقه‌ی کارگر مرتبط است.

اما مشخص کردن مبارزات دموکراتیک از مبارزات مشخص طبقاتی نباید موجب شود که تصور کنیم میان همه‌ی مبارزات دموکراتیک و همه‌ی مبارزات طبقاتی ویژه، سد سکندر یا مرز مشخص وجود دارد، چنین نیست. از آن‌جاکه مبارزات دموکراتیک به روبنا می‌پردازد و مبارزات طبقاتی ویژه، مناسبات تولیدی و زیربنا را هدف قرار می‌دهد، و باز از آن‌جاکه روبنا و زیربنا مقولات جامع نامرتبب نبوده و در رابطه‌ی دیالکتیکی با هم قرار دارند، چنین مرز بندی‌هایی نباید مطلق و ثابت تصور شوند.

در مشاهده‌ی حرکت واقعی اجتماع به پدیده‌هایی برخورد می‌کنیم که تمیز «دموکراتیک یا طبقاتی ویژه» بی‌بودن آن‌ها دشوار و در مواردی غیرممکن است و کوشش جهت این تمایز، بی‌ثمر، غیرضروری و حتی در مواردی انحرافی است. مثال‌های متعددی در این زمینه می‌توان ارائه داد: ملی‌کردن صنایع نفت، حق اعتصاب، آزادی تشکیل سندیکاها. می‌توان ماه‌ها جدل کرد که این خواست‌ها دموکراتیک هستند یا نه. تنها کسانی تن به این جدل می‌دهند که اساس مسئله، غیرقابل تمایز بودن بسیاری از پدیده‌ها، فقدان مرزبندی‌های تصنعی جامد را نفهمیده باشند. در همین مقوله به دو نکته‌ی دیگر نیز باید اشاره کرد.

اول آن‌که پاره‌یی مبارزات برای یک طبقه دموکراتیک هستند و برای طبقه یا قشر دیگر خواست طبقاتی ویژه را ارائه می‌دهند. مثلاً محدودیت خرید سلاح‌های بی‌مصرف که تنها کمک به مجتمع نظامی - صنعتی آمریکا است خواست طبقاتی ویژه‌ی بخش خصوصی ایران (و آن هم نه همه‌ی آن) و سرمایه‌دار این بخش است چون او برای مصرف این پول در همین سیستم سرمایه‌داری راه‌های دیگری در مد نظر دارد. اما همین خواست به صورت ممنوعیت خرید سلاح برای طبقه‌ی کارگر یک خواست دموکراتیک است، ضروری ولی روبنایی است. این مسئله، مناسبات او را با ابزار تولید و یا

انسان‌های دیگر در پروسه‌ی تولید مستقیماً هدف قرار نمی‌دهد، این خواست ضروری برای او یک خواست دموکراتیک است.

**نکته‌ی دوم** این است که یک خواست مشخص واحد در دوران‌های متفاوت می‌تواند جزء مبارزات دموکراتیک و یا بر عکس، طبقاتی ویژه، مقوله‌بندی شود. سرنگونی رژیم پهلوی دیرزمانی است که یک خواست دموکراتیک برای همه‌ی نیروهای مترقی و مبارز می‌باشد. ولی همیشه سطح رشد جنبش و یا سطح رشد همه‌ی نیروهای مبارز به این حد نبوده است.

بدین ترتیب خواست‌های هر طبقه و هر قشر، هر نیروی اجتماعی، در هر دوران مشخص، به‌طور غیرمتحجر مقوله‌بندی می‌شود، و هر مقوله از این خواست‌ها، یک کلیت را تشکیل می‌دهند که قابل تجزیه به اجزای خود نیستند. برای روشن شدن این مسئله مثالی می‌زنیم.

خواست‌های دموکراتیک کارگران در این مرحله شامل الف و ب و ج و ... است. برای طبقه‌ی کارگر حصول «الف» بدون «ب» بی‌نتیجه است و حاضر نخواهد بود که صرفاً برای کسب «الف» مبارزه کند. چنین نوع مبارزه‌یی که اجزای خواست‌های دموکراتیک او را متترع کند، از هم بگسلد، او را به انحراف خواهد کشاند. هم‌کاری با نیروی دیگری که فقط طالب «الف» باشد او را به زیر پرچم آن نیرو خواهد کشاند و منحرفش خواهد کرد.

در مثال مشخص، کارگران و زحمتکشان ایران یکی از خواست‌های مهم خود را ممنوعیت خرید تسلیحات نظامی می‌دانند. این یکی از اجزای خواست‌های آن‌ها — الف — است. اما بجز کارگران و زحمتکشان نیروهای دیگری هم هستند که به دلائل مختلف همین ممنوعیت یا محدودیت خرید را می‌طلبند. از این جمله‌اند بخش خصوصی و حامیان امپریالیست آن‌ها — صنایع غیرنظامی آمریکا. مضحک خواهد بود که طبقه‌ی کارگر ایران بدون در نظر گرفتن کلیت خواست‌های دموکراتیک خود، صرفاً بر مبنای توافق با یکی از اجزای آن، با این نیروها اتحاد کند.

اما چنین اتحادی، چنین نوع حرکتی با همه‌ی مضحک‌بودن طرفدارانی دارد. کسانی که اتحاد بر مبنای این یا آن خواست دموکراتیک را تبلیغ می‌کنند، پاره‌یی پوشیده و پاره‌یی علناً و پاره‌یی نادانسته این نوع اتحاد را می‌طلبند و این

نظر را تبلیغ می‌کنند که باید با همه‌ی نیروها — چه مترقی و چه مرتجع — برای کسب فلان خواست دموکراتیک متحد شد. جبهه‌ی واحد ضدفاشیست و نظائر آن نیز همه در همین ردیف‌اند و ما اشاره‌ی مختصر به آن‌ها کرده‌ایم. با این توضیحات هنگامی که ما خواست‌های دموکراتیک را برمی‌شماریم روشن است که علاوه بر اجزا، به کلیت آن‌ها نظر داریم. به عبارت روشن، هر نیرویی که حتی با یکی از اجزایی که حداقل خواست زحمت‌کشان است، توافق نداشته باشد، که آن‌ها را مخالف خواست طبقاتی و دموکراتیک خود بداند، نیرویی راست است و بنابراین غیرقابل‌اتحاد. در مقابل، نیروهایی که این خواست‌ها را دارند، و حاضرند برای تحقق آن‌ها کوشش کنند، وظیفه دارند که با یک‌دیگر در تفاهم قرار گیرند. این‌ها نیروهای چپ جامعه را تشکیل می‌دهند.<sup>۱</sup> این که حدود و ثغور این تفاهم و هم‌کاری چه خواهد بود از

۱. درباره‌ی اصطلاح چپ و راست، و محتوای چپ و راست تصورات نادرستی در بعضی محافل وجود دارد که موجب سوءتعبیر می‌شود. تقسیم‌بندی چپ و راست از نظر تاریخی روشن است و مربوط به دو جناحی است که در قسمت چپ و قسمت راست کنوانسیون فرانسه پس از انقلاب کبیر می‌نشستند. در قسمت چپ نیروهای مردمی آن زمان، بورگرها، زحمت‌کشان، اصناف و غیره قرار داشتند و در قسمت راست نمایندگان اشراف و فئودال‌ها و انواع آن‌ها. اما پس از کامل‌شدن سلطه‌ی بورژوازی، و تقسیم‌بندی جدید جامعه، راست عبارت است از بورژوازی (و بقایای فئودالیت در جاهایی که موجود باشد)، و چپ سایر توده‌های خلق را تشکیل می‌دهد. در ایران به دلایل مختلف این تقسیم‌بندی ناروشن و غلط به کار می‌رود. در نزد عده‌ی، چپ مترادف کمونیست است، و مذهبی مترادف ملی و نظائر آن. البته چنین نیست. منظور از چپ، تمام نیروهای مقابل بورژوازی و امپریالیسم است. کسانی که در چپ بورژوازی قرار می‌گیرند، کسانی که از نظر خود مدافع نظامی سرمایه‌داری نیستند و مناسبات مترقی‌تری را طالبند. این مسئله که برقراری این یا آن نظام مورد نظر آن‌ها به جای سرمایه‌داری چه‌قدر علمی یا میسر است در ماهیت چپ‌بودن این نیروها تأثیری نمی‌گذارد. کمونیست‌ها بالطبع معتقدند که تنها نظام مترقی ممکن بعد از سرمایه‌داری کمونیسم است ولی آتارشیست‌ها، سوسیالیست‌های تخیلی، مذهبی‌های رادیکال، ناسیونالیست‌های ناصریست و همه‌ی انواع گرایش‌های خرده‌بورژوازی رادیکال، اعتقادات دیگری در مورد ماهیت جامعه‌ی نوین و یا راه حصول به آن دارند که مخالف با نظر کمونیست‌هاست. ولی از آن‌جا، و تا آن‌جا، که آن‌ها مطابق برداشت خود مخالف سرمایه‌داری هستند، و این مخالفت از جهت چپ است، جزء نیروهای چپ محسوب می‌شوند. (به جز اشتباه فوق در ←



اکنون نمی‌توان مشخص کرد. حداقل این است که تشخیص داد نیروهای معتقد به این اجزا، و این کلیت، طیف چپ جامعه را تشکیل می‌دهند. جنبش چپ ایران این نیروها را در بر می‌گیرد و در مقابل جنبش راست که سعی در تحمیل مردم دارد، آلترناتیو مترقی خود را ارائه می‌دهد. آلترناتیوی که نه ملهم از خواست‌های «بخش خصوصی» و «جناح کارتر» و سایر نیروهای راست و یا اپورتونیست‌های چپ‌نماست، بل که ملهم از خواست‌های زحمت‌کشان، ناشی از نیازمندی‌های مرحله‌ی جنبش انقلابی و ضروریات اجتماعی و تاریخی جامعه‌ی ماست.

نیروهای چپ وظیفه دارند با اعلام مواضع سیاسی و شرکت فعال در پراتیک مبارزه‌ی اجتماعی، و دامن‌زدن به بحران سیاسی، حد فاصل و تمایز خود را با نیروهای راست و اپورتونیست برای زحمت‌کشان روشن سازند. درحالی‌که طبقه‌ی کارگر حتی از داشتن سندیکا محروم است، درحالی‌که سازمان‌های سیاسی مرتبط با این طبقه و سایر زحمت‌کشان وجود ندارد، و با توجه به ضعف و انحراف و تشتت جنبش کمونیستی و انقلابی به‌طورعام، مسئولیت و نقش همه‌ی عناصر و تشکل‌های چپ، جبران این کمبودها، کمک به کارگران برای کسب حقوق خود، کوشش جهت گسترش و اعتلای سطح مبارزات زحمت‌کشان و دامن‌زدن به یک پلمیک سالم و یک تفاهم در میان نیروهای انقلابی است. طبیعی است که تا زمانی‌که حتی وحدت نظر نسبی بین اکثریت کمونیست‌ها و سایر نیروهای مترقی به وجود نیامده است، کوشش جهت انجام همین امور، علی‌رغم نامکفی بودن آن، مغتنم بوده و حرکت و جنبش چپی را درمجموع به وجود خواهد آورد. گرایش‌های مختلف چپ، صرف‌نظر از اختلافات نظر و اختلاف در سبک و اسلوب کار و شیوه‌ی مبارزه — اعم از معتقدان به مبارزه‌ی مسلحانه و کسانی که معتقدند راه‌های دیگری برای مبارزه و پیوند با طبقه‌ی کارگر مقدم است و برای آن کار و فعالیت

→ مترادف دانستن چپ و کمونیسم، در بعضی محافل، لیبرالیسم و چپ مترادف معرفی می‌شوند. آقای اشمیت صدر اعظم مرتجع آلمان غربی، در مصاحبه‌ی با خبرنگاران فرانسوی که در مورد خطر چپ در آلمان سؤال می‌کردند به آنان اعتراض کرد و گفت «خطر تروریسم وجود دارد و نه خطر چپ. من خود عضو یک حزب چپ هستم.»

می‌کنند<sup>۱</sup> — در این زمینه وظیفه‌ی دارند که غفلت از انجام آن غیرقابل جبران است. این نیروها بر سر هر مسئله‌ی که اختلاف نظر داشته باشند، لاقلاً در این مورد توافق داشته باشند که خطر انحرافی عمده، به‌خصوص در این مرحله‌ی قطبی‌شدن جامعه، گرایش‌های راست بورژواالیبرالی، سوسیال‌دموکراتیک و انواع و اقسام رفورمیسم‌های شناخته‌شده و نشده است. می‌گوییم در این مرحله، چون امروزه رشد آرزوها و تمنیات رفورمیست‌ها مقارن با دوران ضربت به جنبش انقلابی شده است. جنبش انقلابی مسلحانه‌ی ایران به مدت هفت سال وسیع‌ترین و گسترده‌ترین **تغییرات ممکن** را در شرایط ایران به نفع نیروهای مرفقی به وجود آورد. این جنبش علی‌رغم همه‌ی کمبودها، نقصان‌ها و انحرافات‌ی که در مسیرش قرار گرفت، آلت‌رناتیو اصلی چپ موجود در برابر نیروهای راست بود و این پرچم را حمل می‌کرد.

امروز، هم معتقدین به این شیوه و هم سایر نیروهای مرفقی وظیفه‌ی دشوارتر از گذشته را در پیش دارند. از یک جانب لبه‌ی تیز ضربات رژیم که متوجه چپ بوده است امکانات آن‌ها را بیش از هر نیروی دیگری محدود کرده است، و از جانب دیگر نیروهای رفورمیست به علل مختلفی که برشمردیم حیات تازه‌ی یافته‌اند. در این شرایط که بسیاری از اپورتونیست‌ها یک‌شبه اردو عوض می‌کنند، در این شرایط که خلق دردمند و زحمت‌کش، خلقی که به خاطر وجود خفقان و سرکوب ممتد، هم از کسب تجربیات سیاسی تا اندازه‌ی زیادی محروم مانده است و هم این‌که شدت رنج و ستم او را متمایل می‌کند که از باز شدن هر روزنه‌ی استقبال کند — ولو روزنه‌ی که به قول نیما: به

۱. نگفته پیداست که شیوه‌ی مبارزه مضمون آن را معین نمی‌کند. می‌توان راست بود و معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه، و برعکس می‌توان چپ بود و در دوران خاصی توسل به مبارزه‌ی مسلحانه را نادرست شمرد. در ایران از آن‌جا که تاکنون بخش عمده‌ی نیروهای معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه چپ بوده‌اند، هر بار ضروری نیست که به خاطر رعایت تمایز توضیح غیرضروری داد. هم‌چنین طبیعی است که اعتقاد یا عدم اعتقاد به مبارزه‌ی مسلحانه تنها وجه تمایز درونی نیروهای چپ نیست، بل که دید از جامعه‌ی ایران، انقلاب ایران و دورنمای آن و برداشت از سوسیالیسم علمی، و وجه تمایز اساسی را می‌سازد و یک تقسیم‌بندی جامع باید این مضامین را اساس قرار داده و شیوه‌ی مبارزه را در رابطه با این تقسیم‌بندی در نظر گیرد.

جای هوا، زنبور از آن به درون اتاق آید — در شرایطی که هرکس که امکان تبلیغ بیش‌تر داشته باشد (و این امکان را به یمن مرحمت آقای کارتر، رفورمیست‌ها موقتاً اکنون بیش‌تر از انقلابیون دارند) امکان بسیج اقشاری از توده برایش فراهم‌تر است... در این شرایط، وظیفه‌ی نیروهای مبارز چپ در تشدید فعالیت خود، تشدید حرکت چپ، جنبش چپ، بسیار مبرم‌تر می‌شود. این نیروها موظفند که علی‌رغم و در کنار اختلافات خود، در عین مبارزه برای تبلیغ نظرات خود، در عین کوشش برای نشان‌دادن نقاط ضعف نظرات دیگر، لاقلاً این نکته را فراموش نکنند که امروز جامعه‌ی ایران بر سر دوراهی است و بسیار و بسیار مردم ستم‌دیده و توده‌ی زحمت‌کش، اگر جنبش و آلترناتیو چپی در مقابل خود نیابند، به‌ناچار به زیر پرچم رفورمیسم خواهند رفت.

نگاهی به تاریخ، نگاهی به تجارب مشخص جوامعی مانند یونان و اسپانیا<sup>۱</sup> برای کسانی که ایده‌آلشان در کارامانیس و سوارش تجسم نمی‌یابد، باید عبرت‌انگیز باشد. این جنبش چپ طبعاً با گسترده‌تر شدن امکانات نیروهای چپ، با حرکت تدریجی ولی روزافزون زحمت‌کشان به طرف آن، با ایجاد دیالوگ سالم در درون نیروهای چپ، با به‌وجودآوردن امکان بحث و تبادل نظر سالم به جای سیاست‌بازی و فرقه‌گرایی، و بالاخره با افشای بیش‌ازپیش نیروهای راست، روزبه‌روز قدرت‌مندتر خواهد شد. این جنبش، نه حزب است، نه جبهه است و نه هیچ نوع سازمانی است. این یک جنبش است، یک تفاهم مشترک بر اساس درک یک ضرورت، و ضرورت یک درک است. درک قطبی شدن جامعه، درک راست‌شدن بخشی از خرده‌بورژوازی، درک و مشاهده‌ی کوشش راست برای به‌راست‌کشیدن توده، و بنابراین درک ضرورت کوشش نیروهای چپ برای ارائه‌ی آلترناتیو، برای خط‌کشی با راست و جلوگیری از جای‌گزین‌شدن رفورمیسم به جای مشی انقلابی است! این یک قرارداد و

۱. اشاره به شرایط یونان و اسپانیا را فقط برای نشان‌دادن ایده‌آل رفورمیست‌ها مجاز دانستیم و نه از نظر امکان وقوع آن در ایران. در این مورد در صفحات پیش سخن گفته‌ایم و تکرار نمی‌کنیم. در شرایط ایران، رفورمیست‌ها بخشی از نیروی خلق را تحمیق می‌کنند، به زیر پرچم رفورمیسم می‌کشاند و حتی «یونان نشده» آن‌ها را رها می‌کنند. بنابراین خطر نه‌تنها تسلط رفورمیسم، بل که شکست به خاطر رفورمیسم است.

میثاق اجتماعی است در خدمت قاطع تر شدن، تداوم یافتن و تشدید مبارزه علیه رژیم پهلوی و امپریالیسم، علیه سرمایه‌داری. و نکته پیداست که دامن زدن به چنین جنبشی کاری نیست که در مدت کوتاهی پایان پذیرد. این کاری است دشوار و طولانی. و امروز حتی چه بسیار پیش شرط‌های آن نیز فراهم آوردنش محتاج به تقلا و کوشش بسیار است. نوشته‌ی حاضر آغازی است نمودار درک این ضرورت در میان جمع ما و مشاهده‌ی احساس آن در میان بسیاری از نیروهای چپ که از غلبه‌ی رفورمیسم و تحمیق توده‌ها نگرانند.

قطعی شدن جامعه، بورژوازی «ملی» و بخشی از خرده‌بورژوازی را به راست رانده است. آن‌ها آلترناتیو خود را ارائه داده‌اند. در این جا چپ نیز وظیفه دارد که آلترناتیو خود را ارائه دهد و نگذارد که بخشی دیگر از خرده‌بورژوازی به راست کشیده شود و کارگران را نیز به دنبال اوها م رفورمیستی بکشاند. تنها افشای حرکت راست کافی نیست. باید آلترناتیو داشت و آلترناتیو ارائه داد.

ما تکرار می‌کنیم که این آلترناتیو در اتاق مذاکره به دست نمی‌آید. این عرصه‌ی مبارزه است که تعیین‌کننده است، زمانی که هر نیروی چپ بر مبنای شعارهایی که درست می‌شمارد تبلیغ و حرکت کند، در یک دیالوگ علنی و سالم با سایر نیروها قرار گیرد، آلترناتیو چپ به وجود آمده و تقویت می‌شود. مجموعه‌ی حرکات نیروهای چپ، جنبش چپ را می‌سازد و نه تشکیل یک سازمان — اسمش هر چه می‌خواهد باشد — که متصوراً انواع و اقسام سازمان‌ها را در بر گیرد.

شعارهایی که در زیر پیشنهاد می‌شود ضرورتاً جامع نیستند و باید توسط انتقاد و سازنده‌گی سایر نیروهای چپ تکمیل شوند. کوشش شده است که به جای شمارش هزاران خواست دموکراتیک — که همه برحق و به جا هستند — به خواست‌های کلیدی تکیه شود، یعنی خواست‌هایی که تحقق آن‌ها راه را برای حصول خواست‌های دیگر در همان زمینه می‌گشاید و زنجیروار مسائل جدیدی را به میان می‌کشد. اهم این‌ها عبارتند از:

## ۱ - تأسیس سندیکا‌های کارگری

در این خواست مبارزاتی، الغای سندیکا‌های کارگری موجود مستتر است. ایضاً افزایش دست‌مزد کارگران، بیمه، لغو کلیه قوانین ضدکارگری، ضدمردمی و ضداشتراکی؛ حق تظاهرات و اعتصاب و ترک اشتغال و جلوگیری از اخراج نا عادلانه و انواع دیگر از خواست‌هایی که **سندیکا‌های کارگری** ابزار مناسب مبارزه برای تحقق آن هستند. (شعارهایی مانند واگذاری کارخانه‌ها به کارگران<sup>۱</sup> و نظائر آن خواست **دموکراتیک** نیستند. این‌ها شعارهای طبقاتی ویژه طبقه کارگر و خواست نهایی آن هستند. این‌ها شعارهای حزب کمونیست در دوران وجود شرایط انقلابی و بعد از آن است تا زمانی که با استقرار سوسیالیسم این شعارها محقق شوند.)

## ۲ - تشکیل اتحادیه‌های دهقانان

الغای وام‌های دهقانان زحمت‌کش به بانک‌ها و دولت و شرکت‌های خصوصی و استرداد اقساط پرداخت‌شده و گرفتن کمک‌های مالی و فنی از اولین خواست‌های این اتحادیه‌ها خواهد بود. مصادره‌ی املاک زمین‌داران، واگذاری زمین به دهقانان برای استفاده از محصول خود، تجدید سازمان‌دهی شرکت‌های تعاونی، کوتاه‌کردن دست زمین‌داران از آن، لایروبی بقایای نظام ماقبل - سرمایه‌داری و صدها خواست دیگر در همین زمینه را اتحادیه‌های دهقانان نمایندگی خواهند کرد.

## ۳ - مبارزه با انحصارات

و لغو کلیه قوانین ستمگرانه‌یی که برای تسریع **تصنعی** تلاشی خرده‌بورژوازی

۱. بخشی از سرمایه‌داری نیز با واگذاری کارخانه‌ها به کارگران موافق است منتها به یک مفهوم خاص. واگذاری مدیریت کارخانه‌ها و نه مالکیت آن‌ها. در بسیاری از احزاب رفورمیست، خاصه در اروپا، جناح‌هایی از سرمایه‌داری مدافع این تز - خودگردانی (اوتوژستسیون) - هستند. از نظر کمونیست‌ها بدیهی است که این تزها صرفاً تدابیری است مشابه سهمیه‌کردن کارگران در سود کارخانه‌ها و نظائر آن برای بالا بردن بازده کار و ازدیاد آهنگ انباشت ارزش اضافی.

و اسارت آن در چنگال انحصارات وضع شده است. در این زمینه مبارزه با تورم، مصادره‌ی اموالی که به قیمت ورشکستگی مصنوعی خرده‌بورژوازی در دست انحصارات و نظامیان و بوروکرات‌ها متراکم شده است (و به‌ویژه اموال باند پهلوی)، آزادی تشکیل اصناف و لغو اصناف قلابی موجود و... قرار می‌گیرد (ما در این زمینه، تعمداً مبارزه با انحصارات را در مقابل آزادی تشکیل اصناف به عنوان ماده‌ی کلیدی گذاشته‌ایم، چون مبارزه با انحصارات فراتر از صرفاً خواست خرده‌بورژوازی است و مورد نظر زحمت‌کشان نیز هست).

#### ۴ - خروج نیروهای اشغال‌گر ایران از خلیج فارس و عمان، اخراج مستشاران نظامی از ایران

اشغال نظامی خلیج فارس برنامه‌ی اساسی حفظ منافع امپریالیسم است. این خواست همراه با اخراج کلیه‌ی مستشاران نظامی از ایران، خود مقدمه و مکمله‌ی خواست‌هایی مانند خروج ایران از کلیه‌ی پیمان‌های نظامی، ممنوعیت خرید تسلیحات، فراخواندن افسران و درجه‌داران ایرانی از کشورهای امپریالیستی و مرتجع، انحلال سازمان نیروهای نظامی و شبه‌نظامی و محدودیت به حفظ قابلیت دفاعی توده‌یی و غیره، می‌باشد.

#### ۵ - انحلال ساواک

«کمیته» و نظائر آن و ممنوعیت تشکیل مجدد آن‌ها تحت عناوین دیگر. در همین زمینه‌ی سیاسی، آزادی بیان و قلم، آزادی اجتماعات، آزادی تشکیل احزاب، انحلال حزب فاشیستی و فرمایشی رستاخیز، آزادی کلیه‌ی زندانیان سیاسی، محاکمه‌ی کلیه‌ی کسانی که در سلب آزادی‌های دموکراتیک نقش داشته‌اند و به‌ویژه باند پهلوی و الغای بساط سلطنت به‌طورکلی.

#### ۶ - لغو کلیه‌ی قراردادهای اسارت‌بار اقتصادی با امپریالیسم، به‌ویژه قرارداد خائنانه‌ی نفت

اخراج سایر مستشاران سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و پلیسی امپریالیسم، لغو کلیه‌ی قراردادهای سری و علنی پلیسی با سایر کشورها، مصادره‌ی اموال

امپریالیستی، لغو قراردادهای خرید راکتورهای اتمی،<sup>۱</sup> الغای کاپیتولاسیون و غیره.

## ۷- آزادی زنان

لغو همه‌ی قوانین تبعیض‌گرا در مورد زنان، انحلال تمام سازمان‌ها و مجامع قلابی و نمایشی موجود که به نام آزادی زن کوشش در جهت تحمیق و فریب می‌کنند، تساوی کامل حقوق زن و مرد. (گرچه بدیهی است که این حداکثر، تساوی حقوقی است. تساوی واقعی زن و مرد در محدوده‌ی دموکراتیک غیرممکن است. تقسیم‌کار موجود که از خصوصیات نظام سرمایه‌داری است و اساس ستم بر زنان است فقط با امحای این نظام از بین می‌رود).

## ۸- به رسمیت شناختن حقوق ملیت‌های ایران

این حقوق، از آزادی‌های دموکراتیک خلق‌ها — آزادی زبان و فرهنگ و تجمع ملی — آغاز می‌شود و در مسیر خود بر مبنا و جهت انطباق با انقلاب اجتماعی ایران، گسترش می‌یابد. تعیین حدود این گسترش نیز مانند مورد کارگران، فراتر از خواست دموکراتیک است. معهدا سازمان‌های مترقی وظیفه دارند که در برنامه‌ی خاص خود، نظرات خویش را در مورد حق تعیین سرنوشت دقیق کنند و به حد دموکراتیک بسنده نکنند و یا بدون تحلیل از مرحله‌ی انقلاب ایران با ابراز شعارهای کلی مسئله را خاتمه یافته تلقی نمایند.

احتمالاً ضروری است که به مواد کلیدی ۸ گانه‌ی فوق و یا اجزای دیگر، مطالبی افزوده شود اما آنچه که احتیاج به تأکید دارد این است که هر نیرویی که حتی با یکی از این اجزا موافقت نداشته باشد به‌طور قطع نیرویی راست یا مرتجع است. نیرویی که با یکی از مواد آزادی تأسیس سندیکاها

۱. ایراد راکتورها فقط ایجاد آلودگی نیست. این یک توطئه‌ی خائنه برای ساختن سلاح هسته‌یی است. ایران در ماه نوامبر {۱۹۷۷} با خرید چهار راکتور اتمی دیگر از آلمان (که فضولات آن — پلوتونیوم — ماده‌ی آماده‌یی برای ساختن سلاح اتمی به دست می‌دهد و مقررات غیرجدی آن، آن را «مرغوب‌تر» از راکتورهای دیگر می‌کند) میزان خرید خود را به رقم سراسم آور ۲۸ میلیارد دلار رساند. (خبر از نیوزویک ۲۱ نوامبر).

کارگری، اتحادیه‌های دهقانی، خروج نیروهای نظامی ایران از عمان و خلیج فارس، اخراج مستشاران نظامی و غیرنظامی، لغو قرارداد نفت و انحلال ساواک، آزادی زنان و به رسمیت شناختن حقوق ملیت‌ها موافق نباشد راست است و قابل هیچ‌گونه هم‌کاری نیست.<sup>۱</sup> ما بر حفظ کلیت این خواست‌ها اصرار می‌ورزیم و آن‌ها را جزء به جزء در نظر نمی‌گیریم.

طبیعی است که انجام این خواست‌ها جز با **سرنگونی رژیم پهلوی و قطع نفوذ امپریالیسم میسر نیست** و خواست دموکراتیک اساسی ما و همه نیروهای چپ نیز همین است.

\* \* \*

در خاتمه باید مجدداً تأکید کنیم که مواد ۸ گانه‌ی فوق حداقل خواست‌های دموکراتیک کمونیست‌ها را در این مرحله تشکیل می‌دهد، درحالی‌که برای برخی از نیروها این برنامه‌ی حداقلی است. این خواست‌ها ملزم به سرنگونی رژیم شاه، قطع نفوذ امپریالیسم و برقراری روابطی کمابیش مانند جمهوری‌های دموکراتیک<sup>۲</sup> است و طبیعی است که چنین روابطی برای کمونیست‌ها حداقل است. کسانی که از نظر ایدئولوژیک چنین روابطی آن‌ها را کاملاً ارضا می‌کند، طبعاً کمونیست نیستند، معهداً کمونیست‌ها با چنین افرادی، با چنین نیروهایی می‌توانند هم‌کاری کنند. این امر که خواست این افراد که کمابیش معادل

۱. طبیعی است که عدم هم‌کاری به منزله‌ی عدم دفاع از حقوق دموکراتیک آن‌ها در مقابل رژیم نیست. ما با خفقان رژیم به‌طور مطلق مخالفیم. هر جا که این خفقان اعمال شود، چه بر نیروهای مترقی و چه بر نیروهای رفورمیست، با آن مخالفیم. با آن مبارزه کرده و رژیم را افشا می‌کنیم. هر حق دموکراتیکی پایمال شود باید مورد دفاع قرار گیرد. کسانی که به خاطر مخالفت با برنامه‌ی رفورمیست‌ها، هنگام تخطی رژیم به حقوق دموکراتیک آن‌ها سکوت می‌کنند، با این سکوت سکتاریستی در واقع رژیم شاه را تقویت می‌نمایند.

۲. ما در این‌جا وارد بحث جمهوری دموکراتیک «بورژوایی» و «حلقی» و نظائر آن نمی‌شویم چه این رشته سر دراز دارد و محتاج به توضیح بسیار است. اجمالاً می‌گوییم که این‌ها صرف‌نظر از اسم، تان‌جا که مناسبات تولیدی سوسیالیستی را در بر ندارند از نظر کمونیست‌ها در محدوده‌ی مناسبات سرمایه‌داری قرار دارند، گرچه پاره‌ی تحت توهم مناسبات تولیدی دیگری که «نه سوسیالیستی است و نه کاپیتالیستی»، قرار دارند.



بازگشت به روابط زمان دکتر مصدق<sup>۱</sup> است چه قدر از نظر تاریخی میسر است مربوط به ایدئولوژی آنهاست. کمونیست‌ها چنین توهمی ندارند. کمونیست‌ها سرمایه‌داری ایران را ادغام‌شده در سرمایه‌داری جهانی می‌دانند و تصور موفق - شدن مبارزه‌ی ضدامپریالیستی در جدایی از مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری را ندارند. ولی آن‌ها که چنین امری را قابل قبول می‌دانند و درخواست ضدامپریالیستی خود پیگیر هستند، آن‌ها که برای سرنگونی شاه می‌کوشند و خواست‌شان محدود به ترک استبداد از طرف اعلی‌حضرت همایون نیست، و خلاصه آن‌ها که مواد ۸ گانه‌ی فوق را قبول دارند، متحداً جنبش چپ ایران را تشکیل می‌دهند. آن‌ها باید خط فاصل خود را با راست روشن کنند، آن‌ها را افشا کنند، درعین حال که مانع مبارزه‌ی آن‌ها با رژیم نمی‌شوند معهداً از کشیده شدن زحمت‌کشان به دور آنان و فریب مردم جلوگیری کنند، و با تشدید مبارزات مردم با طرح شعارهای رادیکال، امر مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع را قاطعانه به پیش برند.

قبل از پایان مطلب ضروری است به نکته‌ی دیگر اشاره رود. در محافلی صحبت از الغای سلطنت، برقراری جمهوری، تشکیل مجلس مؤسسان و غیره رفته است. کمونیست‌ها می‌دانند که این‌ها همه صور و شکل‌هایی هستند که بدون در نظر گرفتن محتوا فاقد هر نوع اعتبارند. پس از این همه روشنگری‌های کلاسیک‌های گذشته، پس از این همه تجربه‌ی تاریخ، توسل به این اشکال، گویی مفهوم مضمونی به خودی خود دارند، انحرافی است. توسل به شکل بدون بیان محتوی حتی می‌تواند خطرناک باشد چون ممکن است عده‌ی ساده‌لوح را بفریبد و آن‌ها را به دنبال پرچم‌های کذایی بکشاند. بدیهه‌گویی است که تکرار شود نیروهای مترقی با سلطنت و امپراتوری و شاهنشاهی مخالفند! البته که اینان نه تنها مخالفند بل که دشمن آشتی‌ناپذیر آن هستند. اما تکیه بر بدیهیات، تنها مقدمه‌ی برای سفسطه‌ی بعدی می‌تواند بشود برای کشاندن مردم به دنبال شکل دیگری از همین مناسبات استعمارگرانه و

۱. در زمان حکومت مصدق گرچه عملاً بسیاری از آزادی‌های دموکراتیک وجود داشت ولی به‌هیچ‌وجه کافی نبود. مقایسه‌ی روابط آن زمان با مواد هشت‌گانه‌ی فوق، می‌تواند نمایش‌گر این واقعیت باشد.

ارتجاعی. نیروهای مترقی درعین حال که الغای سلطنت را درحالی و هر شکل، و الغای همه‌ی اشکال تسلط بورژوازی را می‌طلبند، از کشیده‌شدن مردم به زیر پرچم‌های توهم‌انگیز بی‌محتوا جلوگیری می‌کنند. درگیر شدن در انتخاب بین جمهوری آقای کارتر و سلطنت بانو الیزابت، جمهوری آقای سوهارتو و سلطنت محمدرضاشاه، بدون روشن کردن محتوای آن، برای کسانی مناسب است که مایل به ادامه‌ی روابط موجود تحت اشکال دیگرند. در همین روال است شعارهای دیگر مانند تشکیل مجلس مؤسسان (بر مبنای قانون اساسی!) و نظائر آن. امروز، روز تبلیغ محتوای مبارزات در میان توده‌های زحمت‌کش است. امروز، روز بالابردن سطح آگاهی مردم است. و این توده‌ها هستند که در جریان اعتلای مبارزات خود، سرنگونی رژیم شاه، قطع نفوذ امپریالیسم، شکل حکومت و دولت آینده و راه وصول به آن را معین می‌کنند. از راه‌های تجربه‌شده می‌آموزند و اشکال نوین ارائه می‌دهند. کسانی که امروز به جای تأکید بر محتوا، شکل حکومت را معین می‌کنند، تجربه‌ی تاریخ را فراموش کرده‌اند.

ما یک‌بار دیگر درحالی که بر ضرورت تقویت جنبه‌های رادیکال مبارزات دموکراتیک توده‌یی، بر لزوم افشای حرکت راست و تقویت جنبش تأکید می‌کنیم، باز هم هشدار خود را تکرار می‌کنیم که این‌ها همه بخشی از حرکت نیروهای کمونیست را می‌سازد. نیروهای کمونیست به شرطی که شایسته‌ی این نام باشند، قسمت عمده‌ی فعالیت و مبارزه‌ی خود را در جهت درگیر شدن در مبارزات حاد طبقاتی و پیوند با زحمتکشان اختصاص می‌دهند. ما در این زمینه در دفتر مرحله‌ی تدارک انقلابی سخن گفته‌ایم و خواننده‌گان را برای آگاهی بیشتر از نظرات خود بدان ارجاع می‌دهیم. ایمان داریم که کمونیست‌ها و سایر نیروهای ضدامپریالیست، با تشدید مبارزات خود در عرصه‌ی طبقاتی و دموکراتیک و تلفیق متناسب آن‌ها با هم، قادر خواهند شد که در مرحله‌ی تدارک انقلابی به فراهم آوردن پیش شرط‌های ذهنی اعتلای مبارزات طبقه‌ی کارگر و سایر زحمت‌کشان کمک کنند و از غلبه‌ی رفورمیسم و رویزیونیسم بر جنبش جلو گیرند.

## پیوست ۹

### ادامه و تشدید انحراف: تزه‌های بیژن جزنی درباره‌ی جبهه‌ی ضد دیکتاتوری

به نقل از: مقاله‌ی «پیرامون جبهه‌ی ضد دیکتاتوری»، رهائی شماره‌ی ۲،  
دوره‌ی اول، شهریور ۱۳۵۷، صص ۲۶-۴۰

پس از آشنایی با سابقه‌ی تزه‌های ارائه‌شده از طرف حزب توده، توضیح مختصر و سریعی برای بیان مواضع کنونی آن کافی به نظر می‌رسد. نظریات حزب توده در این مورد طی سال‌های اخیر در چندین نوشته بیان شده و خصوصیات شکل مورد نظر ذکر شده است. اساس تز حزب توده به قرار زیر است:

«نزدیک ۷۰ سال است که مرحله‌ی انقلاب ایران و در نتیجه هدف‌های استراتژیک جنبش انقلابی ایران در واقع اساساً تغییری نکرده است.» (دنیا، آبان ۵۳).

یعنی

«به نظر حزب توده‌ی ایران انقلاب ایران در مرحله‌ی ملی و دموکراتیک است.» (دنیا، تیر ۵۴).

ولی

«توده‌ی مردم هنوز بیداری و آمادگی و تشکل لازم را جهت انجام انقلاب ملی و دموکراتیک ندارند.» (ویژه‌نامه‌ی دنیا ۵۴).

بنابراین

«نیروهای ملی و دموکراتیک نه به‌تنهایی و نه در مجموع قادر به

سرنگون ساختن این رژیم نیستند»

و ابلهانی که تصور می‌کنند

«تنها با کوشش نیروهای انقلابی ایران می‌توان زحمت‌کشان را به

میدان مبارزات انقلابی کشید و نظام اجتماعی - اقتصادی حاکم کنونی

را برانداخت و انقلاب دموکراتیک ملی را عملی نمود» (همان‌جا)

کلاً بیهوده می‌گویند.

پس باید با

«عناصر دوربین‌تر طبقات حاکمه» هم‌کاری کرد. (اردیبهشت ۵۵).

اما

«عناصر دوربین طبقات حاکمه»، «به سبب وابستگی یا انگیزه‌ی سیاسی

مشخص جبهه واحد خلق را نفی می‌کنند!» (دنیا، تیر ۵۵).

بنابراین، باز ما باید کوتاه بیایم. متأسفانه مردم «بیداری و آماده‌گی» ندارند.

«عناصر دوربین طبقات حاکمه» هم نمی‌خواهند، پس حزب «طبقه‌ی کارگر»

به‌ناچار! کوتاه می‌آید، از تشکیل جبهه‌ی واحد خلق به منظور انجام انقلاب

دموکراتیک صرف‌نظر می‌کند، صرفاً طرفدار تشکیل جبهه‌ی ضددیکتاتوری

می‌شود و قناعت می‌کند به این‌که «انتقال قدرت از یک جناح طبقه‌ی حاکمه

به جناح دیگر» (دنیا، مهر ۵۴) انجام پذیرد و در این زمینه به قدری دامن از

دست می‌دهد که اظهار می‌دارد:

«از نظر ما این مسئله آن‌قدر مهم است که ما می‌توانیم این نوع انتقال

قدرت را به یک شعار تاکتیکی روز بدل کنیم.» (همان‌جا)

و نه تنها چنین شعار شکوه‌مندی بدهیم بل که از حرف‌ها و شعارهایی که «عناصر

دوربین طبقات حاکمه» را نگران می‌کند بگذریم و «جبهه‌یی» بسازیم که کاری

به «سیستم سرمایه‌داری» نداشته باشد تا آن‌که:

«کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهری، روشن‌فکران و بورژوازی ملی»

«نه تنها همه‌ی این طبقات و اقشار اجتماعی بل که عناصر، گروه‌ها و در شرایط مشخصی قشرهایی از طبقات حاکمه با انگیزه‌های به کلی - گوناگون نیز در آن شرکت جویند.» (ویژه‌نامه‌ی دنیا، اسفند ۵۴)

و این‌ها مجموعاً نه برای امری که مانند انقلاب دموکراتیک ملی ناممکن است بل که برای امری ممکن بکوشند چه:

«کاملاً ممکن است حکومت فردی شاه و رژیم پلیسی او از بین برود ولی خود سلطنت هم‌چنان تا مدتی باقی بماند.» (بهمین ۵۴).  
 {و} «انتقال قدرت از یک جناح طبقه‌ی حاکمه به جناح دیگر»

انجام پذیرد و

«جناح سالم‌تر و واقع‌بین‌تر هیئت حاکمه زمام امور را به دست داشته باشد.» (دنیا، مهر ۵۴)

و البته همواره باید دانست که رسیدن به این هدف مقدس انتقال قدرت:

«مستلزم آن‌است که این گفت‌وگوها و مبارزات در چارچوب و با لحنی (!) انجام گیرد که امکان هم‌کاری همه‌ی نیروها را... غیرممکن یا حتی دشوار نسازد.» (ویژه‌نامه‌ی دنیا اسفند ۵۴)

به عبارت بسیار ساده: همگی از خر شیطان پایین بیاییم. مردم آماده‌گی ندارند، انقلاب شدنی نیست و دنبال نخود سیاه نباید رفت. خاصه آن‌که بخش «سالم و واقع‌بین» طبقه‌ی حاکمه حاضر است که اگر ما کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی و... را طوری ردیف کنیم که بسیار مؤدب باشند و با «لحنی» سخن گویند که ایشان را خوش آید، آن‌ها کاری کنند که شاه دیگر دیکتاتوری نکند. دشمنی با شاه و یا سلطنت و یا سرمایه‌داری مطرح نیست. مسئله این است که شاه سلطنت کند و نه حکومت.

زینهار که به «حزب طبقه‌ی کارگر» نباید خرده گرفت که چنین همت کوتاهی دارد. «حزب» معتقد است که «۷۰ سال است انقلاب ایران در مرحله‌ی

ملی و دموکراتیک است» ولی «توده‌ی مردم هنوز بیداری... ندارند» و البته این توده‌یی هم که در ماه‌های گذشته طغیان کرد و کشته داد و سنگ بر سنگ دوایر دولتی باقی نگذاشت و شعار سرنگونی رژیم و سلطنت را داد توده‌ی مردم نبود. به قول ایشان عده‌ای «ماجراجو» و «ساواکی» و «شیشه‌شکن» بودند که «تحریک» شده بودند و با لحنی سخن نمی‌گفتند که دیگران را خوش آید.

مرحوم شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری بر طبق چنین نسخه‌یی انتقال قدرت از جناحی به جناح دیگر طبقه‌ی حاکمه را تأیید کرد و چند صباحی رضاخان قلدر را تأیید نمود تا آن‌که بعدها متوجه شد که این «انتقال قدرت» چندان هم مساعد نبوده است و مایوس از آن پایه‌گذار حزب توده شد. هواداران و من‌جمله فرزند رشید ایشان بنا بر همین نسخه سر از کابینه‌ی قوام درآوردند و بالاخره در ادامه‌ی همین شیوه‌ی مرضیه سعی کردند ژنرال تیمور بختیار را در دعوایش با شاه یاری رسانند و علاوه بر پند و اندرزهای آقای رادمنش، شایدهایی مانند ژنرال پناهیان و مراد رزم‌آور را برای هم‌کاری با او اعزام دارند. مسئله‌ی اساسی همان‌طورکه می‌دانیم «انتقال قدرت» از جناحی به جناح دیگر است و «به‌همین جهت حزب ما استفاده از تضادها و شکاف‌های داخل پایگاه اجتماعی (!) رژیم را نیز در جهت نیل به هدف مشترک (!) مورد توجه قرار می‌دهد.»

با این سابقه‌ی طولانی از درایت انقلابی، چنین راه «واقع‌بینانه‌یی» که موجب شده است حزب توده ایران به قدری موفق باشد که در آستانه‌ی آزاد کردن «طبقه‌ی کارگر» باشد و فقط من‌باب احتیاط دست تکدی به جانب بخش «دوراندیش طبقه‌ی حاکمه» دراز کند، امروز به دیگران هم توصیه می‌شود، و چه پشتوانه‌یی بهتر از این می‌تواند وجود داشته باشد که حزب توده خود چنین موفقیت‌های درخشانی داشته «بدون این‌که حتی گرهی از مواضع اصولی خود دور [شود] و یا هدف‌های دورتر انقلابی خود را از دست [دهد].» (همان‌جا). و این‌ها همه آن‌قدر مسلم و روشن است که با قاطعیت می‌توان گفت که «بدون حزب توده‌ی ایران نمی‌توان جنبش ضدامپریالیستی ایران را به پیروزی رساند.» اما این‌همه خواب و خیال شیرین یک اشکال کوچک دارد و آن این است که «جناح واقع‌بین و دوراندیش و سالم‌تر طبقه‌ی حاکمه» بنا

بر **دلایل خودشان** اعلام کرده‌اند که حاضر به همکاری با حزب توده نیستند. سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی نیز که هم سوابق حزب توده را می‌دانند و هم نمونه‌های احزاب «کمونیست» ایتالیا و اسپانیا و فرانسه و... را در پیش چشم دارند، حاضر به همکاری با حزب توده نیستند. چنین می‌نماید که داستان عروسی ملانصرالدین و ۵۰ درصدش در حال تکرار است. چنین می‌نماید که زحمت‌کشان سرتقی می‌کنند. بدون اجازه و برخلاف توصیه‌های «حزب» در خیابان‌ها کوکتل مولوتوف می‌سازند، شیشه می‌شکنند و ساختمان خراب می‌کنند و ابداً «لحن» مؤدبی ندارند. چه می‌شد اگر همه‌ی این‌ها کابوس بود و در عالم واقع همه گوش به اندرز «حزب طبقه‌ی کارگر» می‌دادند و می‌گذاشتند که آقای اسکندری به نیابت آن‌ها با «لحنی» که سرمایه‌داران می‌پسندند با آن‌ها گفت‌وگو کند؟

### تزه‌ای جزئی: آحاد جبهه‌ی ضد دیکتاتوری

برخورد به نقطه‌نظرهای جزئی در این مورد کمی دشوار است چون برخلاف تزه‌ای حزب توده که در تبلیغ سازش طبقاتی انسجام و یک‌دستی دارد — و این به یمن سابقه‌ی طولانی کار و آموزش «احزاب برادر» میسر شده است — بسیاری از نقطه‌نظرهای جزئی در مورد مسائل مختلف نه در آحاد و نه در کلیات با هم نمی‌خوانند و یک سیستم منسجم را به دست نمی‌دهند.<sup>۱</sup> معهداً بررسی این تزه‌ها، خاصه از آن‌جا که کلاً توسط سازمان چریک‌های فدائی خلق پذیرفته شده و بنابراین فعلیت یافته‌اند، از هر جهت ضروری است و ما سهم خود را در آینده در بررسی نکات مختلف آن ادا خواهیم کرد. در نوشته‌ی حاضر کوشش می‌کنیم که به نکات اساسی دید او که حاوی آحاد اساسی تزه‌ی جبهه‌ی ضد دیکتاتوری — بدون ارائه‌ی صریح تزه‌ی فوق — است، اشاره کنیم. جزئی دید منحصر به فردی از انقلاب ایران دارد. اسم و ماهیت انقلاب

۱. همان‌طور که قبلاً اشاره شد احتمال بسیار می‌رود که برخی از تناقضات مربوط به متفاوت بودن مؤلفین تزه‌هایی باشد که به نام رفیق جزئی شناخته شده است. معهداً از آن‌جا که هنگام انتشار آن‌ها تمایزی صورت نگرفته است و ما نیز بیش از آن چه گفته‌ایم اطلاعی نداریم، ضرورتاً همه‌ی آن‌ها را تحت نام تزه‌ای جزئی بررسی می‌کنیم.

در فصول مختلف نوشته‌های او متفاوت و قراردادهای دائماً در حال تغییر است، به گفته‌ی او:

«سرمایه‌داری وابسته سیستمی است که نتیجه‌ی ضروری تکامل سیستم فئودال کمپرادور در جامعه به شمار می‌رود. این که جنبش‌های بخش در مرحله‌ی که طی نیم قرن پیمود نتوانست به انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد و در نتیجه سلطه‌ی امپریالیست‌ها و حاکمیت فئودال‌ها و کمپرادورها در ایران ادامه یافت، نمی‌توانست به این معنی باشد که جامعه‌ی تحت سلطه‌ی ما از رشد و تکامل بازماند. در این جا تکامل اجتماعی در مسیری ویژه ادامه یافته و جنبش انقلابی علی‌رغم ناکامی خود در جانشین ساختن سیستمی پیش‌رفته و آزاد که می‌تواند حاصل یک انقلاب باشد، اثر تکامل‌دهنده‌ی خود را در جامعه بر جا گذاشته است. به این ترتیب تحولاتی که با انقلاب مشروطه‌ی ایران آغاز می‌شود، در یک پروسه‌ی طولانی و پرفرازونشیب به مرحله‌ی فرم و الغای روابط فئودالی می‌رسد.» (مبهم‌ترین مسائل جنبش انقلابی، صص ۱-۲).

مطابق نظر فوق در نیم‌قرن اخیر، جنبش ایران جنبش‌های بخش بوده است - رهایی از سلطه‌ی امپریالیسم - چون گویا در جوامعی که سلطه‌ی امپریالیسم وجود دارد (و این شامل قسمت اعظم جهان می‌شود) صفت عمده‌ی جنبش آن جوامع، رهایی بخش بودن آن است. این یک قرارداد و نوآفرینی است که البته رفیق جزنی می‌توانست به کار برد به شرطی که در ابتدا مشخص می‌کرد که بررسی طبقاتی جنبش‌ها و انقلاب‌ها را مد نظر ندارد که البته در این صورت مثلاً کودتای اخیر افغانستان هم مطابق تعریف او رهایی بخش می‌شود و همان خصوصیت انقلاب ویتنام را پیدا می‌کند. اما جمله‌ی دوم نقل قول فوق: «جنبش‌های بخش... نتوانست به انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد،» به کلی حتی همین مفهوم قراردادی را نیز بی‌معنی می‌کند. چرا جنبش‌های بخش باید بتواند به انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد؟ انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک در این جا به چه معنی است؟ آیا منظور انقلابی است که



منجر به تغییر روابط تولیدی یا تغییر طبقه‌ی حاکمه (از فئودال به بورژوا) می‌شود و یا هر دو؟ در ایران مطابق نظر خود جزئی هر دو انجام گرفته است و به قول خود او «جنبش انقلابی... اثر تکامل‌دهنده‌ی خود را در تکامل جامعه بر جا گذاشته است» و «روابط فئودالی ملغا شده» و «سیستم حاکم بر ایران را می‌توان سرمایه‌داری وابسته نامید» و در ایران «دیکتاتوری سرمایه‌داری وابسته» حکم فرماست. پس انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک اگر این نیست، چیست؟ از یک جانب معلوم نشد چرا جنبش **رهایی‌بخش** باید انقلاب بورژوا - دموکراتیک پیروز کند و از جانب دیگر مفهوم نشد که رفیقی که خود مدعی است در ایران سرمایه‌داری حاکم است و فئودالیسم ملغا شده چرا از پیروزمندشدن انقلاب بورژوا - دموکراتیک سخن می‌گوید. مگر «انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک» در این عصر جز این می‌کند که طی نیم‌قرن گذشته در ایران به گفته‌ی خود جزئی واقع شده است؟

ادامه دهیم. جزئی پس از آن که خصوصیات وابستگی سرمایه‌داری ایران را، درست و نادرست، برمی‌شمارد، به این حکم می‌رسد که:

«به این ترتیب این تنها بورژوازی کمپرادور به مثابه‌ی یک عنصر داخلی نیست که مردم را استثمار می‌کند بل که سرمایه‌های خارجی این استثمار را دوچندان ساخته و در مناسبات تولیدی و ساخت اقتصادی جامعه‌ی ما نقش تعیین‌کننده‌ی بازی می‌کنند. از این جاست که خلق ما و از جمله طبقه‌ی کارگر تنها در برابر «بورژوازی» قرار ندارد و با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور - هر دو به عنوان عوامل استثمارگر - روبه‌روست. هم‌چنین نه تنها زحمت‌کشان و آن‌ها که در زیر سلطه‌ی استثمار خارجی و داخلی قرار دارند، بل که بقایای بورژوازی ملی که اساساً در بخش بورژوازی کوچک به حیات روبه نابودی خود ادامه می‌دهد، در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب در سیستم سرمایه‌داری وابسته تضاد اساسی (basic) سیستم، تضاد کار با سرمایه به‌طور مطلق نیست بل که تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی

ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است. هم در این جاست که جامعه‌ی ما در مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی قرار نمی‌گیرد و خصلت رهایی‌بخش انقلاب، آن را نهایتاً در مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک توده‌یی قرار می‌دهد.» (صص ۷-۶، همان جزوه).

بسیار مشکل خواهد بود که متوجه شویم که رفیق چه می‌گوید: «این تنها بورژوازی کمپرادور به‌مثابه‌ی یک عنصر داخلی (!؟) نیست که مردم را استثمار می‌کند، بل که سرمایه‌های خارجی این استثمار را دوچندان ساخته» است. معانی «بل که» و «دوچندان» در این جا چیست؟ بورژوازی کمپرادور مگر جدا از امپریالیسم هم هست؟ مگر کمپرادور غیر کمپرادور هم داریم؟ مگر سرمایه‌ی خارجی و سرمایه‌ی داخلی (!؟) کمپرادور با هم قرار می‌گذارند که یک‌بار این یکی استثمار کند و یک‌بار آن یک، و این می‌شود «دوچندان»؟ مگر این‌ها دوتا هستند. مگر کمپرادور بجز مباشر، شریک، دلال معنی دیگری هم می‌دهد؟ مگر در جایی سرمایه‌ی کمپرادور به‌تنهایی استثمار می‌کند که خلق زبان‌بسته‌ی ما «با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور — هر دو به عنوان عوامل استثمارگر — روبه‌رو باشد؟ اما قضیه ادامه دارد: «سرمایه‌ی خارجی... در مناسبات تولیدی... جامعه‌ی ما نقش تعیین‌کننده‌ی بازی می‌کند.» مگر مناسبات تولیدی مورد نظر «بورژوازی ملی» با «بورژوازی کمپرادور» و به قول رفیق «سرمایه‌ی خارجی» مناسبات تولیدی متفاوتی است؟ مناسبات تولیدی یعنی مناسبات انسان — شیء — انسان. این مناسبات در سرمایه‌داری بیان وجود مالکیت خصوصی، انباشت ارزش اضافی و از خود بیگانگی است. از این نظر — از نظر مناسبات تولیدی — سیستم وابسته و غیروابسته نداریم. سرمایه‌ی داخلی و خارجی نداریم که ببینیم کدام «تعیین‌کننده» است. شاید منظور نوشته، مناسبات اجتماعی بوده باشد، شاید غرض فرماسیون اجتماعی بوده است و شاید‌های دیگر.

ادامه می‌دهیم:

«بقایای بورژوازی ملی که اساساً در بخش بورژوازی کوچک به حیات روبه‌نابودی خود ادامه می‌دهد، در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل می‌دهد.»

منظور از «سیستم خارجی» روشن نیست؛ سرمایه‌ی خارجی است، امپریالیسم است یا چیز دیگری. در بهترین حالت منظور امپریالیسم است که به این نکته بعداً خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چه قدر درک از امپریالیسم باید مغلوط باشد که از آن به منزله‌ی «سیستمی خارجی» نام برده شود. به هر حال مطابق این نظر هرکس که متصوراً در مقابل «سیستم خارجی» قرار می‌گیرد جزء خلق است. یعنی انقلاب ما به قول رفیق انقلاب ضد «سیستم خارجی» است و به همین جهت است که گفته می‌شود «هم از این جاست که جامعه‌ی ما در مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی قرار نمی‌گیرد [گویا انقلاب سوسیالیستی ضد «سیستم خارجی» نیست!] و خصلت رهایی‌بخش انقلاب آن را نهایتاً در مرحله‌ی انقلاب دمکراتیک توده‌یی قرار می‌دهد.»

سر رشته به کلی از دست رفت. اگر انقلاب «ضد سیستم خارجی» است، حتی اگر بپذیریم منظور ضد امپریالیسم است، انقلاب دمکراتیک توده‌یی از کجا ناگهان پیدا می‌شود؟ مگر در صفحات قبل سخن از انقلاب بورژوا - دمکراتیک نمی‌شد و ناکامی آن طی نیم قرن مورد حسرت نبود؟ فرض کنیم حال که چنین نشده می‌خواهیم انقلاب بورژوا دمکراتیک را با انقلاب ضد امپریالیستی یک‌جا بکنیم. این تازه می‌شود انقلاب دمکراتیک ملی، انقلاب دمکراتیک توده‌یی از کجا آمد؟ جزئی جای دیگر انقلاب دمکراتیک توده‌یی را همان انقلاب «بورژوا - دمکراتیک نوین» (ص ۲۶) می‌شمارد و خواننده را در تحیر زائد مبنی بر این که چه می‌خواهد باقی می‌گذارد. اما این سردرگمی‌ها بی‌ارتباط به مسئله‌ی چسبیدن به افسانه‌ی «بورژوازی ملی» نیست. این «بورژوازی ملی» که حتی به گفته‌ی جزئی «حیات روبه‌نابودی دارد»، این بورژوازی «ملی» که ایدئولوگ‌هایش مانند آقای شاپور بختیار رئیس یک کنسرسیوم فرانسوی - ایرانی از آب درمی‌آیند (!) این نیروی مفلوک که به گفته‌ی خود او «اساساً در بخش بورژوازی کوچک» قرار دارد معلوم نیست که چه قدر جذابیت و توان دارد که «جامعه‌ی ما» را از قرار گرفتن «در مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی» جلو گیرد؟ جزئی به بیان صریح می‌گوید برای این که بورژوازی ملی روبه‌نابودی را با خود داشته باشیم نباید مستقیماً برای انقلاب سوسیالیستی بکشیم. به قول خود او «از این جاست که جامعه‌ی ما در مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی قرار

نمی‌گیرد» چون «خصلت رهایی‌بخش انقلاب آن را نهایتاً در مرحله‌ی انقلاب دمکراتیک توده‌یی قرار می‌دهد»!

درحقیقت باید گفت که این قدرت «بورژوازی ملی روبه‌نابودی» نیست که ما را وادار به عبور از هفت‌خوان انقلاب بورژوا دمکراتیک، انقلاب رهایی‌بخش، انقلاب دمکراتیک توده‌یی، انقلاب بورژوا دمکراتیک نوین... می‌کند. باید دید که این قدرت ایدئولوژی این طبقه است که متأسفانه در انقلابیون ما نیز خود می‌نمایاند. بورژوازی ملی نابود شده است ولی آحاد ایدئولوژیک آن به حیات خود ادامه می‌دهند.

هنگامی که حزب توده از انقلاب دمکراتیک ملی سخن می‌گوید به‌صراحت — هم در عمل هم در نظر — خواست سازش طبقاتی خود، آرزوی وزارت در کابینه‌های بورژوازی را بیان می‌کند. رفیقی مانند جزنی که مبارزه‌اش با رژیم رویاروی و خونین بود و هرگز چنین نمی‌اندیشید بدون افتادن در دام تئوری‌های «تمام‌خلقی» نمی‌توانست چنین سخن گوید. و این جاست که می‌توان دید که تئوری‌های مغلوط، علی‌رغم خواست و شخصیت انقلابی مبارزین، آن‌ها را وادار به چه موضع‌گیری‌های وخیمی می‌کند و «خلق» را علی‌رغم خواست آن‌ها به کجا می‌کشاند.

این‌ها اما هنوز اساسی‌ترین اشتباهات رفیق نیست. اشتباه اساسی او در عدم درک پدیده‌ی امپریالیسم، جهانی‌بودن سرمایه و پایان عصر انقلابی‌گری بورژوازی است. او هنوز وجود شرایطی را ممکن می‌شمارد که در آن انقلاب بورژوا دمکراتیک «پیروزمند» شده باشد. او سرمایه‌داری در هر یک از آحادش را نه جزیی از سرمایه‌داری جهانی، بل که پدیده‌های جدا می‌انگارد. سرمایه‌داری را نه یک هستی جهان‌شمول، بل که مجموعه‌یی از هستی‌های مجزا می‌فهمد. امپریالیسم را یک «سیستم خارجی» می‌بیند. تضاد محتمل سرمایه‌داری بومی یک جامعه با امپریالیسم را نه حداکثر تضاد جزء و کل بل که تضاد هستی‌های متقابل — داخلی و خارجی — می‌پندارد و از این جاست که به این حکم شگفت‌انگیز می‌رسد که:

«در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم، رژیم، و سرمایه‌داران قرار دارند.

این هر سه یک جبهه‌ی ضدخلق را تشکیل می‌دهند اما در شرایط معین ممکن است<sup>۱</sup> هر سه عامل به‌طور مساوی نقش داشته باشند.» (ص ۲۴، همان‌جا).

به نظر او امپریالیسم و رژیم و سرمایه‌داران سه عامل هستند که در یک جبهه علیه خلق موضع گرفته‌اند. امپریالیسم «سیستم خارجی» است. رژیم و سرمایه‌داران (و من جمله کمپرادورها) سیستم داخلی هستند، این‌ها گاه به‌طور مساوی نقش دارند ولی گاه «در شرایط معین یکی از آن‌ها بر دو دیگر نقش مسلط داشته و عامل عمده به شمار می‌رود.» «در این شرایط مبارزه با عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است.» امپریالیسم عاملی است خارجی سوای سرمایه‌داران، سوای سرمایه‌داری. رژیم «عاملی» است داخلی که با امپریالیسم و سرمایه‌داران صرفاً «وحدت ارگانیک» دارد اما در «شرایط معین» بر آن دو دیگر مسلط می‌شود... و به‌همین جهت است که در «جامعه‌ی ما نه در گذشته و نه امروز تضاد عمده تضاد طبقه‌ی کارگر و بورژوازی نبوده است» (ص ۱۴) و «از آن‌جاکه در حال حاضر سلطه و استثمار خارجی به‌طور - غیرمستقیم یعنی از طریق رژیم و سرمایه‌های وابسته عمل می‌کند ما با یک تجاوز مستقیم امپریالیسم روبه‌رو نیستیم.» «در این شرایط عمده‌ترین مسئله‌ی که سد راه جنبش‌رهای بخش شده دیکتاتوری شاه است.»

باز سر رشته از دست رفت. به گفته‌ی جزنی سه عامل داشتیم: امپریالیسم، سرمایه‌داری، رژیم. عامل اول یعنی امپریالیسم عمده نبود (به قول او فرعی بود). فرض کنیم چنین باشد (که باز معلوم نمی‌شود چرا هنوز از جنبش

۱. این مطلب از مبهم‌ترین مسائل جنبش انقلابی در لحظه‌ی کنونی (نوشته‌ی بیژن جزنی) در ۱۹ بهمن تئوریک شماره‌ی ۳، مرداد ۱۳۵۵، نقل شده است طی نگارش کتاب حاضر، به‌طور اتفاقی متوجه شدیم که در نسخه‌ی تازه‌تایپ‌شده‌ی همان نوشته به جای واژه‌ی «است» در این جمله «نیست» تایپ شده و مفهوم اصلی تغییر یافته است! با مراجعه به اصل تصویری ۱۹ بهمن تئوریک شماره‌ی ۳ مشخص می‌شود که نقل‌قول بالا درست است و نسخه‌ی تایپی اشتباه. روشن نیست که چه کسی یا کسانی چنین تغییری را در نوشته‌ی بیژن جزنی وارد کرده‌اند و با چه منظوری. نسخه‌ی تایپی مورد اشاره و اصل تصویری ۱۹ بهمن تئوریک شماره‌ی ۳ هر دو در آرشیو اسناد/پوزیسیون/ایران قابل دسترسی است. این توضیح در این کتاب افزوده شده است.

رهایی‌بخش سخن می‌رود). سرمایه‌داری هم عامل عمده نیست. چرایش روشن نشده. فرض کنیم چنین باشد، قاعدتاً باید عامل سوم یعنی رژیم عامل عمده باشد.<sup>۱</sup> ولی ابداً چنین نیست، چند سطر بعد معنای رژیم به این حد تقلیل می‌یابد:

«از آن جاکه رژیم (دیکتاتوری شاه) [پرانتر از جزئی است] تمام تربیون‌ها و اهرم‌های قدرت را در دست دارد مبارزه با ارتجاع داخلی [مبارزه با امپریالیسم چه شد؟] تنها از راه مبارزه با رژیم ممکن است. در این شرایط عمده‌ترین مسئله‌ی که سد راه جنبش رهایی‌بخش شده دیکتاتوری شاه است.» (ص ۲۴).

ملاحظه می‌کنیم که دو عامل سرمایه‌داری و امپریالیسم به کنار رانده شدند تا «رژیم» عمده شود و سپس «رژیم» نیز ناگهان به «دیکتاتوری شاه» تقلیل یافت! و این یک اشتباه تأسفانگیز قلمی نیست. این ریشه در بینش رفیق دارد و برای اثبات آن، برای تقلیل مبارزات طبقاتی به مبارزه‌ی ضد دیکتاتوری در چند صفحه‌ی بعد اظهار می‌دارد که «مبارزات دهه‌ی اخیر... اساساً ضد دیکتاتوری» بوده است. ولی نه تنها اعتراض روحانیون و قشرهای مذهبی و روشن‌فکران بل که مبارزات «جریان‌های وابسته به ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر» و «مبارزه‌ی مسلحانه» را اساساً ضد دیکتاتوری می‌داند و به این نتیجه می‌رسد که:

«در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دموکراتیک نمی‌تواند خلق را زیر رهبری طبقه‌ی کارگر متحد سازد.»

و

«کشور ما از اوائل قرن در مرحله‌ی انقلاب بورژوا دموکراتیک قرار داشته است.» (ص ۲۶).

۱. ما در نوشته‌های دیگر به جنبه‌ی دیگر این تفکیک، به مسئله‌ی جدادیدن رژیم از سرمایه‌داری، و مستقل شمردن آن به عنوان یک عامل که ناشی از عدم درک مسئله‌ی دولت و نمونه‌ی از تحلیل‌های «ماقبل» یا «مافوق» طبقاتی است خواهیم پرداخت.

«طبقات و قشرهایی که عمده‌ترین نیروهای انقلاب دموکراتیک توده‌یی هستند... هنوز بسیج نشده‌اند.»

بنابراین

«تدارک انقلاب، بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی، از راه مبارزه‌ی دموکراتیک ضد دیکتاتوری قابل‌وصول است.»

پس

«به نظر ما جنبش حاضر که مرحله‌یی است از جنبش رهایی‌بخش خلق با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص می‌شود.» (ص ۲۵).

و بدین ترتیب است که مشاهده می‌کنیم که پس از عبور از پیچ‌وخم یک دالان طویل، آن‌جا که می‌توان سررشته را گرفت موبه‌مو استدلال‌ات حزب توده تکرار می‌شود و به همان نتایج رسیده می‌شود. قرابت و تشابه این استدلال‌ات را در جمع‌بندی این نظرات حتی بهتر می‌توان مشاهده کرد:

### جزئی

از اوائل قرن جنبش ما در مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک قرار داشته است.

### حزب توده

۷۰ سال است جنبش ما در مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک ملی قرار داشته.

### ولی

طبقات و قشرهایی که عمده‌ترین نیروهای انقلاب دموکراتیک توده‌یی هستند هنوز بسیج نشده‌اند.

توده‌ی مردم هنوز بیداری و آماده‌گی و تشکل لازم را جهت انجام انقلاب ملی و دموکراتیک ندارند.

### چون

در حال حاضر مطرح کردن شعارهای

نیروهای ملی و دموکراتیک نه

انقلاب دموکراتیک نمی‌تواند  
خلق را زیر رهبری طبقه‌ی کارگر  
متحد سازد.

به‌تنهایی و نه در مجموع قادر  
به سرنگون ساختن این رژیم  
نیستند.

#### پس

جنبش حاضر با شعار استراتژیک  
مبارزه با دیکتاتوری شاه  
مشخص می‌شود.

مبارزه با دیکتاتوری را به یک  
شعار تاکتیکی روز بدل کنیم.

تنها تفاوتی که بین این دو تز می‌توان یافت در این است که حزب توده مبارزه با دیکتاتوری را شعار تاکتیکی می‌شمارد و جزئی آن را شعار استراتژیک می‌نامد! به‌دشواری می‌توان بجز اشتباهات فاحش مفهومی و متدولوژیک جزئی نقطه‌ی تمایز دیگری بین این نظرات یافت و بیهوده نیست که جزئی دقیقاً به همان نتیجه‌ی دهشتناکی می‌رسد که «حزب» رسیده بود و آن این است که:

«باید از روشن‌فکران و خرده‌بورژوازی همراه با هر عامل دیگر ضد - دیکتاتوری، خواه مترقی، خواه مرتجع، برای بسیج زحمت‌کشان یعنی نیروی عمده‌ی انقلاب دموکراتیک توده‌یی استفاده کنیم.»<sup>۱</sup>  
(ص ۱۵۵ - { ۱۹ بهمن تئوریک شماره‌ی } ۶، تأکید از ماست).<sup>۲</sup>

ملاحظه می‌کنید که چرا می‌گویند جاده‌ی جهنم را با «حسن نیت» مفروش

۱. در نوشته‌ی دیگری از نوشته‌های منتشر شده به جزئی نیاز هم‌کاری با مرتجعین رد شده است. این تناقضی که در یک نوشته به‌صراحت ضرورت آن تأیید می‌شود و در نوشته‌ی دیگر نیاز به آن رد می‌شود بلا توضیح می‌ماند. در هر صورت نتیجه‌ی منطقی استدلالاتی که در فوق بدان‌ها اشاره رفت همین حکم است به‌ویژه که در آخرین نوشته هم آمده است و منطبق با کل تز عمده‌کردن تضاد با دیکتاتوری در مقابل سایر تضادهای اجتماعی است.

۲. این جمله از وقایع سی‌ساله‌ی اخیر ایران منتشر شده در ۱۹ بهمن تئوریک شماره‌ی ۶ (۱۳۵۵) نقل شده بود. ۱۹ بهمن تئوریک شماره‌ی ۶ به آن شکل سال ۱۳۵۵ در اینترنت در دسترس نیست. اما وقایع سی‌ساله‌ی اخیر ایران را می‌توان در آرشیو اسناد پوزیسیون ایران یافت. نقل قول بالا نیز در ص ۱۵۵ دیده می‌شود. این پانویس در مقاله‌ی رهائی شماره‌ی ۲ وجود ندارد و در این کتاب افزوده شده است.



کرده‌اند. انقلابی راستینی که زندگی و جان خود را در راه انقلاب گذاشت، ریفیقی که نه تنها حماسی زیست بل که موجد پیدایش حماسه‌هایی از مقاومت و پی‌گیری شد، بدین‌گونه با فاصله‌گرفتن از برخورد علمی طبقاتی با افتادن در دام تزه‌های التقاطی «تمام‌خلقی»، «دوستان ما و دشمنان ما» بدون تحلیل طبقاتی، با تمسک به مفاهیم وارداتی در مارکسیسم، پس از درگیرشدن در کلاف سردرگم اشتباهاتی که به شمارش نمی‌آید، آن‌همه نکات جالب و مضامین انقلابی نوشته‌هایش را مخدوش می‌کند و علی‌رغم شیوه‌ی زندگی خود راهی می‌نمایاند که رویزونیست‌های سازش‌کاری چون انواع قلم‌زنان حزب توده و مرتدین دیگر تبلیغ می‌کنند. نه تنها هم‌کاری با مرتجعین را مجاز می‌شمارد بل که می‌خواهد از آن‌ها برای «بسیج زحمت‌کشان یعنی نیروی عمده انقلاب» مدد جوید.

\* \* \*

اکنون روی سخن را با چریک‌های فدائی خلق و سایر کسانی داریم که تزه‌های جزئی را «رکن رهنمون» فعالیت‌های خود می‌دانند. این وظیفه‌ی آنان است که نقطه‌نظرات خود را در این موارد به‌دقت روشن کنند و بیش از این به سردرگمی اپوزیسیون دامن نزنند. چریک‌های فدائی خلق در جزوه‌یی به نام «جبهه‌ی واحد ضددیکتاتوری و دارودسته‌ی حزب توده» به حزب توده حمله کرده و جبهه را رد می‌کنند. اما این نوشته نه تنها هیچ‌گونه انسجامی ندارد، نه تنها هیچ بحث و استدلالی ندارد و صرفاً به ابراز نظرهایی ناپی‌گیر قناعت می‌نماید، بل که به‌نحوی غیراصولی صرفاً با نقطه‌نظرهای حزب توده جدل کرده و اساساً این مسئله را طرح نمی‌کند که جزئی نیز در این موارد نظر کاملاً مشابهی داشته است. جزوه به نقطه‌نظر حزب توده در مورد عمده‌کردن تاکتیکی مسئله‌ی دیکتاتوری شدیدترین حملات را می‌کند، آن‌ها را خواهان دموکراسی بورژوازی و جمهوری دموکراتیک بورژوازی می‌شمارد و... ولی اساساً فراموش می‌کند که جزئی نه تنها مسئله‌ی دیکتاتوری را به‌همان‌حدت حزب توده مطرح می‌کند، بل که مبارزه با دیکتاتوری شاه را استراتژی — و حتی نه تاکتیک! — جنبش می‌شمارد. چریک‌های فدائی چه‌گونه توقع دارند مردم

این نحوه‌ی برخورد و بحث را جدی تلقی کنند؟ چه‌گونه آن‌ها این حق را به خود می‌دهند که به حزب توده حمله کنند چون هم‌کاری با جناحی از هیئت حاکمه را مجاز می‌شمارد ولی در مورد جزنی که می‌خواهد از همه حتی از مرتجعین برای بسیج زحمت‌کشان (مبارزه با دیکتاتوری که جای خود دارد) کمک بگیرد مطلقاً سکوت کنند؟ اگر تزی مطرود است باید صافانه به آن برخورد کرد و تمام زویا و آحاد آن را مورد نقد قرار داد و محکوم نمود و‌گرنه نه تنها قضیه‌یی را روشن نکرده‌ایم بل که همان‌طور که گفته شد به سردرگمی دامن زده‌ایم. میزان نادرستی برخورد چریک‌ها حتی زمانی بیش‌تر روشن می‌شود که ببینیم آن‌ها به خود حق می‌دهند از همین جزوات جزنی به‌طور غیرمنتقدانه نقل‌قول‌هایی آورده و به‌اصطلاح آن را تطهیر کنند. از یک جانب از جزوه‌ی «نبرد با دیکتاتوری» (مبرم‌ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه‌ی کنونی) نقل‌قول به‌تأیید می‌آورند — این خود یک انحراف — از جانب دیگر در مورد تمام آن نظرات نادرست جزنی، در همان جزوه و در سایر جزوات، که تمام آحاد تز جبهه‌ی ضد دیکتاتوری را در بر دارد مطلقاً سکوت می‌کنند. بدون تردید چنین برخوردی نه موجب ازدیاد احترام و باور به بی‌غرضی و حقیقت‌جویی چریک‌ها می‌شود و نه این‌که ذی‌روحمی را از گمراهی بیرون می‌آورد. آیا این نحو «تعلق خاطر» به این یا آن اتوریته از خصائص کمونیستی است؟ و آیا بدین ترتیب «به خلق» رهنمود داده‌ایم و یا این‌که آن را با دوگویی‌های خود گیج‌تر کرده‌ایم؟

## پیوست ۱۰

### فهرست کتاب‌ها، کتابچه‌ها و نشریه‌ها

در این فهرست کتاب‌ها و مقاله‌های ترجمه‌شده (به فارسی یا از فارسی) به ترتیب در خانه‌های با پس‌زمینه‌ی خاکستری روشن و تیره مشخص شده‌اند.

گروه ستاره / جبهه‌ی ملی ایران در آمریکا	
۱۳۴۸	پاره‌ای از اسرار سازمان امنیت
۱۳۴۸	عصیان سیاه‌پوستان
۱۳۴۸	خاطرات چه گوارا

گروه ستاره / سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران - بخش خاورمیانه	
	کمک‌های اولیه برای مبارزان رمزنویسی
شهریور ۱۳۴۹ - دی ۱۳۵۵	باختر امروز دوره‌ی چهارم (۷۷ شماره)
	ایران‌الثوره شماره‌های ۱۱ تا ۱۶ (شماره مخصوص) و ۱۷
۱۳۵۰	مبارزه‌ی مسلحانه - هم‌استراتژی، هم تاکتیک (مسعود احمدزاده)
۱۳۵۰	ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه و رد تئوری بقا (امیر پرویز پویان)
۱۳۵۵-۱۳۵۲	بازتکثیر کلیه‌ی کتاب‌ها، ترجمه‌ها و نشریه‌های سچفخا <sup>۱</sup>
۱۳۵۵ - ۱۳۵۲	عصر عمل (۷ شماره) [چاپ و پخش]
آبان ۱۳۵۵	پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران
اردیبهشت ۱۳۵۶	مسائل حاد مجاهدین یا «مسائل حاد جنبش ما»

۱. رفقای گروه ستاره طی دوره‌ی پروسه‌ی تجانس‌شماری از کتاب‌های کلاسیک و غیرکلاسیک مارکسیستی را ترجمه و به نام سچفخا منتشر کردند.

۱۳۴۹	راهنمای جنگ چریکی شهری (کارلوس ماریگلا)
مهر ۱۳۵۲	زندگی و مبارزه‌ی هوشی مین - سخن‌رانی فام وان دونگ
تابستان ۱۳۵۳	فرماسیون‌های اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری (کارل مارکس)
آذر ۱۳۵۳	ما توپاماروها: تجربیات جنگ چریکی شهری - ۲ جلد (توپاماروها با مقدمه‌ی رژی دبره)
۱۳۵۴	منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت (فریدریک انگلس)
۱۳۵۵	اقتصاد سیاسی - درس کوتاه (ال. لینتیف)
	رشد سرمایه‌داری در روسیه (لنین)
	ضدشورش و جنگ انقلابی (پابلو تورس)
	رشد اقتصادی و کشورهای توسعه نیافته (موریس داب)
۱۳۵۴	«مبارزات درون ایران»، ترجمه‌ی انگلیسی ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا (امیر پرویز پویان)
۱۳۵۶	«مبارزات درون ایران»، ترجمه‌ی انگلیسی مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک (مسعود احمدزاده)
	ترجمه‌ی عربی ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا (امیر پرویز پویان) - از طریق انتشارات جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین
	ترجمه‌ی عربی مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک (مسعود احمدزاده)
	ترجمه‌ی عربی پاره‌یی از تجربیات جنگ چریکی در ایران - از طریق انتشارات جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین (فرماندهی عمومی)
	در هم‌بستگی با انقلاب ایران - به عربی
	ترجمه‌ی عربی خاطرات یک چریک در زندان - سازمان چریک‌های فدائی خلق
	ترجمه‌ی عربی آن‌چه یک انقلابی باید بداند (علی اکبر صفایی فراهانی)
	ترجمه‌ی عربی سه سند از سازمان چریک‌های فدائی خلق
۱۳۵۴-۱۳۵۶	«مبارزات مردم ایران» از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۷، ۱۰ شماره، انگلیسی از انتشارات کمیته‌ی حمایت از مبارزات مردم ایران (اسکیپس)

### بی‌نام

تابستان ۵۲	پنهان‌کاری، پنهان‌پژوهی و براندازی - بخش یکم
آذر ۱۳۵۷	قانون اساسی یا شمشیر چوبین مبارزه (د. بهروزی [فریدون ایل‌بیگی اصلی])

انتشارات خسروی اردبیلی	
۱۳۵۵	سوسیال فئودال‌ها، خشمناک از امپریالیسم، ترسان از انقلاب

گروه اتحاد کمونیستی	
بهار ۱۳۵۶	نکاتی درباره‌ی پروسه‌ی تجانس [و ترجمه‌ی عربی آن]
بهار ۱۳۵۶	پروسه‌ی تجانس / تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی - دفتر اول
بهار ۱۳۵۶	استالینیسیم / تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی - دفتر دوم
تابستان ۱۳۵۶	اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و سیاست خارجی چین / تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی - دفتر سوم
تابستان ۱۳۵۶	مرحله‌ی تدارک انقلابی
پاییز ۱۳۵۶	مشکلات و مسائل جنبش (درباره‌ی بخشی از تجارب با سازمان مجاهدین خلق)
اردیبهشت - آذر ۱۳۵۷	نشریه‌ی رهائی دوره‌ی نخست (شماره‌های ۱، ۲ و ۳)
آذر ۱۳۵۶	بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ
بهمن ۱۳۵۶	چه نباید کرد؟ نقدی برگزیده و رهنمودی برای آینده
زمستان ۱۳۵۶	انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک
آذر ۱۳۵۷	در تدارک انقلاب سوسیالیستی
	درباره‌ی تکامل مادی تاریخ - دو رساله (مارکس و انگلس)

انتشارات رهائی کار <sup>۱</sup>	
پاییز ۱۳۵۶	مدخلی بر اقتصاد سیاسی (پیر سالاما / والیه)
بهار ۱۳۵۷	آنتی‌دورینگ / آقای دورینگ علم را دگرگون می‌سازد - دفتر اول

۱. در مقدمه‌ی نخستین کتاب از این سری آمده بود: «گروه اتحاد کمونیستی مطالبی را که برای آموزش مقولات اساسی سوسیالیسم علمی و یا مسایل مربوط به انقلاب‌های جهان مفید تشخیص می‌دهد تحت سری انتشارات رهائی کار در دسترس خواننده‌گان فارسی‌زبان قرار می‌دهد.»

	(فردریک انگلس)
تابستان ۱۳۵۷	مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریک انگلس (ریزانف)

### گروه اتحاد کمونیستی و جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین

بهار ۱۳۵۷	جنگ لبنان خاطرات یک رفیق کارگر در جنگ لبنان (خاطرات ابو شاهین)
-----------	--

### سازمان وحدت کمونیستی

فروردین ۱۳۵۸	نشریه‌ی رهائی دوره‌ی نخست (شماره‌ی ۴)
تیر ۱۳۵۸ - بهمن ۱۳۶۰	نشریه‌ی رهائی دوره‌ی دوم (۱۱۱ شماره)
دی ۱۳۵۸ - تیر ۱۳۶۰	نشریه‌ی ۱۱ / اردیبهشت - خبرنامه‌ی کارگری
اسفند ۱۳۵۸	تروتسکیسم، سقط دیالکتیک لنینی
تیر ۱۳۵۹	خطوطی پیرامون مسئله‌ی امپریالیسم - سه مقاله [یاختر امروز و رهائی شماره‌ی ۲ دوره‌ی اول]
تیر ۱۳۵۹	راه رشد غیر سرمایه‌داری: سراب یا واقعیت؟ (نقدی بر راه رشد غیر سرمایه‌داری، نوشته‌ی اولیانفسکی)
پاییز ۱۳۶۱	نقد نظرات اتحاد مبارزان کمونیست - پیرامون تئوری انقلاب
دی ۱۳۶۱ - آبان ۱۳۶۸	نشریه‌ی رهائی دوره‌ی سوم (۱۸ شماره)
اردیبهشت ۱۳۶۲	دو پیش در حزب کمونیست ایران
اسفند ۱۳۶۲ - اسفند ۱۳۶۷	اندیشه‌ی رهائی - نشریه‌ی خارج کشور سازمان وحدت کمونیستی (۹ شماره)
تابستان ۱۳۵۸	مکاتبات مارکس و انگلس در باب ماتریالیسم تاریخی (مارکس و انگلس)
بهمن ۱۳۵۸	مارکسیسم و حزب (جان مالدینو)
دی ۱۳۵۹	درباره‌ی جنگ (کارل مارکس)
	انقلاب سوسیالیستی و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش - تزها (لنین) - از نشریه‌ی رهائی، دوره‌ی دوم
۱۳۶۰-۱۳۶۱	«از ایران»، ترجمه‌ی انگلیسی مقاله‌هایی از رهائی ۱۹۸۱-۱۹۸۲، ۴ شماره، از انتشارات کمیته حمایت از مبارزات مردم ایران (اسکیپس)

انجمن رهائی زن	
۱۳۵۸ - اردیبهشت ۱۳۶۰	رهائی زن

هواداران <sup>۱</sup> گروه اتحاد کمونیستی / سازمان وحدت کمونیستی	
دی ۱۳۵۸	سیاست حزب توده (قبل از انقلاب و بعد از انقلاب)
بهار ۱۳۵۸	درباره‌ی شوراها (هواداران در ایالت آرگان - آمریکا سال ۱۳۵۷)
۱۳۶۰	نقدی بر درباره‌ی تضاد اثر مائو تسه‌دون - پلاتفرم چپ (۱۳۵۷)
شهریور ۱۳۶۱	«انقلاب مرحله‌یی» یا «انقلاب» در انقلاب پاسخی به انتقادات سچفخا از نظرات سازمان وحدت کمونیستی [هواداران اروپا]
مهر ۱۳۶۱	پلاتفرم هواداران [هواداران در اروپا]
اسفند ۱۳۶۴	زنان در رژیم ولایت فقیه کارنامه‌ی هفت سال ستم
	دفاع از دموکراسی به شیوه‌ی پیکار [هواداران در بوکان]
۱۳۶۷	در نفی اعدام [هواداران در اروپا]
	راه رهائی (نشریه، اصفهان) - پس از انقلاب
	نوید رهائی (نشریه، تهران) - پس از انقلاب
	نشریه‌ی کارگری (تهران) - پس از انقلاب
	جرس (نشریه، همد) - پیش از انقلاب
	گاهنامه (نشریه، اروپا) - پس از انقلاب
	پلاتفرم چپ (نشریه، آمریکا) - پیش از انقلاب
۱۳۶۰	دوران گذار پس از انقلاب (تیم ولفورت) - پلاتفرم چپ
۱۳۶۰	مبارزات طبقاتی در لهستان (پل کاستلو)
	خطابیه‌ی شورای مرکزی به اتحادیه‌ی کمونیست‌ها (مارکس و انگلس)
	سیمون دوبوار سخن می‌گوید (آلیس شوارتس)
	نقدی بر مبارزه‌ی طبقاتی در شوروی اثر شارل بتلهایم (پل سوئیزی)
	مبارزات طبقاتی در السالوادور (هرالد یونگ)

۱. هواداران گروه اتحاد کمونیستی و سازمان وحدت کمونیستی نشریات دیگری نیز منتشر کرده‌اند که متأسفانه اطلاعات کامل درباره‌ی آن‌ها در دسترس نیست.

آرشیو سازمان وحدت کمونیستی (برخی از مقاله‌های رهائی)	
مرداد ۱۳۵۸	درباره‌ی «سازمان انقلابی»
پاییز ۱۳۵۸	سخنی با مجاهدین خلق
دی ۱۳۵۸	نقدی بر نظریات حزب توده‌ی ایران
زمستان ۱۳۵۸	نقدی بر نظرات راه کارگر
تیر ۱۳۵۹	بحثی پیرامون تئوری انقلاب: نقدی بر نظرات سازمان رزمندگان آزادی طبقه‌ی کارگر
مرداد ۱۳۵۹	کمونیست‌ها و مسئله‌ی تصفیه: محاکمه‌ی تقی شهرام و برخورد نیروهای مختلف
تابستان ۱۳۵۹	برخوردی به تفکر و مشی سازمان چریک‌های فدائی خلق
پاییز ۱۳۵۹	جنگ ایران و عراق و مواضع نیروهای چپ
زمستان ۱۳۵۹	فصاض و مقررات آن
خرداد ۱۳۶۰	نقد نظرات کومله، قطع‌نامه‌ی کنگره‌ی دوم
تابستان ۱۳۶۰	نقد نظرات پیکار
تابستان ۱۳۶۰	تحریرالوسیله
تابستان ۱۳۶۰	«میثاق آزادی» بنی‌صدر، توهم جدید
فوریه‌ی ۱۹۸۲	فدائیان اسلام؛ سیر مشروعه‌طلبی در ایران؛ تحریرالوسیله
	درباره‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران
	کمیسون سه‌جانبه: نهاد برنامه‌ریز امپریالیسم (جف فریدن)

آرشیو سازمان وحدت کمونیستی (برخی از مقاله‌های اندیشه‌ی رهائی)	
	شورای ملی مقاومت، تنها ال‌ترناتیو دمکراتیک؟
	«انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین: روانشناسی اجتماعی توتالیتاریسم و مذهب - میهمانی اشباح
	ملاحظات دربار‌ی انترناسیونال سوم و مسئله‌ی شرق
	در افشای ماهیت دین، ادای سهم نسبت به مسیحیان اولیه (فردریک انگلس)
	«کتاب مکاشفه»، تحقیق دیگری دربار‌ی مسیحیت اولیه (فردریک انگلس)
	پرونو بائر و مسیحیت، نقد دین (فردریک انگلس)



	نقد فلسفه‌ی حقوق هگل (کارل مارکس)
	مصاحبه با یک توپامارو (رائول سندیک)
	سقوط بورس (ارنست مندل)
	ملاحظاتی درباره‌ی انقلاب ایران (جیمز پتراس)
	انقلاب آینده‌ی ایتالیا و حزب سوسیالیست (فردریک انگلس)
	بخشی از نامه‌ی انگلس به ژوزف بلانک آیا عامل اقتصادی تنها عامل تعیین‌کننده است؟ (فردریک انگلس)
	مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه‌ی شوروی (سویزی، مندل و دیگران)



## نمایه‌ی نام‌ها

- ابو هانی ← حداد، دکتر ودیع  
 ابو یحیی، ۶۰، ۱۱۴، ۱۵۰-۱
- اتحادیه‌ی دانش‌جویان فلسطینی ۲۸۴  
 اتحادیه‌ی کمونیست‌ها ۴۱
- اتحادیه‌ی میهنی کردستان ۴۷، ۱۱۰، ۱۴۹  
 احمدزاده، مجید ۵۱
- احمدزاده، مسعود ۲۰، ۴۸، ۵۲، ۵۶، ۷۰، ۷۴  
 ۸۱، ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۸۴
- ۲۰۵۶، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۸۱  
 ارانی، دکتر تقی ۱۶۰
- ارتش آزادی‌بخش فلسطین ۸-۳۲۷  
 ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه ۵۳، ۵۸، ۶۱  
 ۲۷۹، ۲۸۰
- ارمغانی، بهروز ۶۰-۱۵۹، ۴-۱۸۳، ۱۸۸، ۲۴۴  
 از فیضیه تا بیکار - خاطرات و نوشته‌ها  
 (تراب حق‌شناس) ۵۵
- ازهارى، ارتشید غلام‌رضا ۲۶۰، ۲۶۶  
 استالین، جوزف ۸۵، ۲۰۵، ۲۲۵، ۴۳-۲۳۶،  
 ۲۸۱، ۲۹۴، ۳۳۲-۳۴۷
- استالینسیم / تبادل نظر بین سازمان  
 چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد  
 کمونیستی - دفتر دوم ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۳،  
 ۳۴۱، ۳۹۵
- اسحاق، علی ۲۸۴  
 اسد، حافظ ۲۷۳
- ۱۱ اردیبهشت (نشریه‌ی کارگری سازمان  
 وحدت کمونیستی) ۲۹۷، ۳۹۶
- ۱۹ بهمن تئوریک [نشریه] ۹۰-۳۸۷  
 آررش [مجله] ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹
- آرشیو سازمان وحدت کمونیستی [وب‌گاه]  
 ۳۰۱، ۳۹۸، ۱۱
- آزادی [نشریه] ۳۰۱  
 آقاباخنجری، ابوالقاسم ۱۲، ۳۰۸  
 آقازمانی، عباس (ابو شریف - ابوالحسنین)  
 ۴۳، ۶۱، ۶۳، ۲۷۵، ۳۴۱
- آموزگار، جمشید ۲۶۰  
 آنتی‌دورینگ / آقای دورینگ علم را دگرگون  
 می‌سازد - دفتر اول (فردریک انگلس)  
 ۳۹۵
- آن‌چه یک انقلابی باید بداند (علی اکبر  
 صفایی فراهانی) ترجمه‌ی عربی ۳۹۴
- ابو ایاد ← خلف، صلاح  
 ابو جهاد ← الوزیر، خلیل  
 ابو سعید ۱۰۳، ۱۱۶-۱۱۵، ۱۱۶، ۲۷۸
- ابو شاهین ← مرتضی سید اسماعیل  
 ابو شریف ← آقازمانی، عباس  
 ابو شنب ۶۷
- ابو علی ایاد ← نمر، ولید احمد  
 ابو نضال ← البنا، صبری خلیل

۴۰۲ ☆ از ستاره تا س.و.ک.

- اسدیان، سیامک (اسکندر) ۱۳۶  
اسکندری، شاهزاده سلیمان میرزا ۳۸۰  
اسکویی، مرضیه ۱۴۵  
اسماعیل، عبدالفتاح ۱۱۹  
اشرف، حمید ۱۶، ۸۵، ۸۸-۹۰، ۱۰۶، ۱۲۷-۳۳، ۱۴۲-۵، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۷۹-۸۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۸۰، ۳۴۳  
اشرفزاده کرمانی، محبوبه ۱۲، ۳۱۱  
اشرفزاده کرمانی، منیژه ۳۱۱  
اصلان، یوسف ۵۸  
اعدام انقلابی عباس شهریاری، مرد هزار  
چهره ساواک، بزرگترین جاسوس و  
مشاور عالی سازمان امنیت ایران  
به وسیلهی سازمان چریکهای فدایی  
خلق، و پاسخ به بقایای رهبران حزب  
توده ۲۲، ۱۵۷-۸، ۱۶۲-۳، ۱۷۳-۴، ۳۳۵  
اعلامیهی الجزایر، ۳۴، ۱۴۶، ۱۸۷  
افراز، رفعت ۱۲۰  
افراز، محبوبه ۲۰-۱۱۹  
اقتصاد سیاسی - درس کوتاه (ال. لیتیف)،  
۳۹۴  
البکر، حسن ۴۰، ۲۷۳  
البنّا، صبری خلیل (ابو نضال) ۴۹، ۶۲، ۱۱۵-۱۶، ۲۷۸، ۲۸۶  
الزاید، محمود ۱۰۴، ۲۸۳-۴، ۲۹۰  
الصاعقه [سازمان] ۳۲۷-۸  
الفتح [سازمان] ۲۰، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۴۸، ۵۵، ۵۹، ۶۰-۸، ۱۰۴، ۱۰۶-۱۵، ۱۵۱، ۲۰۳، ۲۷۵-۸، ۲۸۳، ۲۸۵-۷، ۳۲۸
- الوزیر، خلیل (ابو جهاد) ۶۰، ۶۲، ۱۰۴-۵، ۱۰۸-۱۱۶، ۲۷۷-۸، ۲۸۶  
امینی نژاد، محسن ۱۲، ۳۱۱  
انتشارات رهائی کار ۳۹۵  
انجمن رهائی زن ۷-۲۹۶  
اندیشهی رهائی (نشریهی خارج از کشور  
سازمان وحدت کمونیستی) ۸۲، ۱۰۴، ۱۳۲، ۲۸۴، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۹۶، ۳۹۸  
اندیشهی مائو تسه دون و سیاست خارجی  
چین (تبادل نظر بین سازمان چریکهای  
فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی -  
دفتر سوم) ۲۴۴، ۳۱۶، ۳۴۱، ۳۹۵  
انقلاب سوسیالیستی و حق ملل در تعیین  
سرنوشت خویش - ترزا (لنین) - از  
نشریهی رهائی، دوره دوم ۳۹۶  
انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک (گروه  
اتحاد کمونیستی) ۸۲، ۳۳۳-۲۲۸، ۳۹۵  
«انقلاب مرحلهی» یا «انقلاب» در انقلاب  
پاسخی به انتقادات سببخا از نظرات  
سازمان وحدت کمونیستی (هوادران  
س.و.ک در اروپا) ۳۹۷  
اوزترک، نورالدین (احمد) ۲۸۰  
ایران الثورة (نشریه سازمانهای جبهه ملی  
ایران در خاورمیانه) ۳۵، ۹۷-۸، ۹۷-۴، ۳۹۳  
ایران آزاد (ارگان جبهه ملی ایران در اروپا)  
۲۶  
ایروانی، محمدرحیم متقی ۳۵۶  
ایل بیگی اصلی، فریدون (بهرام) ۱۲، ۳۲، ۲۶۳-۵، ۲۹۵، ۳۱۲  
باختر امروز (ارگان سازمانهای جبهه ملی

- ایران) ۱۵، ۱۸، ۲۵، ۳۵-۴۴، ۴۷-۸، ۵۱، ۵۷، ۶۴-۷، ۷۳، ۹۷-۱۰۰، ۱۱۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۳۳-۴، ۲۹۴، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۱۹
- ~ دوره‌ی اول ۲۷۳
- ~ دوره‌ی دوم ۲۷۳
- ~ دوره‌ی سوم (ارگان جبهه‌ی ملی ایران در خارج از کشور - بخش آمریکا) ۲۷۳-۴
- ~ سوم (ارگان جبهه‌ی ملی در تبعید) ۲۷۳
- ~ دوره چهارم (ارگان سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه) ۲۷۴، ۲۹۵، ۲۹۳
- بازرانی، ملا مصطفی ۳۳، ۴۶
- بازرگان، پوران ۱۲۰
- بازرگان، هایده (حوری) ۱۲۰
- باکری، رضا ۴۲
- باکری، علی ۴۲
- بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ (گروه اتحاد کمونیستی) ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۵۲-۴، ۲۵۷-۸، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۹۵
- بختیار، تیمسار تیمور ۳۶، ۴۰-۱، ۴۷، ۳۸۰
- بختیار، شاپور ۲۱۸
- بدرهای ماندگار - خاطراتی از مبارزات چریک‌های فدائی خلق و نقد برخی ایده‌ها (اشرف دهقانی) ۱۴۵
- بعث [حزب] فراملی ۳۳-۴، ۳۹، ۲۷۳
- ~ سوریه ۳۹، ۲۷۳، ۳۲۸
- ~ عراق ۴۶، ۵۴
- بن بلا، احمد ۲۶
- بنی‌صدر، ابوالحسن ۲۷۵
- بوخارین، نیکلای ۸۴، ۲۴۰
- بومدین، هواری ۱۷۱
- بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران (محمدتقی شهرام) ۲۲۶
- پاره‌یی از اسرار سازمان امنیت (گروه ستاره / جبهه‌ی ملی - بخش آمریکا) ۳۹۳
- پاره‌یی از تجربیات جنگ چریکی در ایران، ترجمه‌ی عربی ۳۹۴
- پاک‌نژاد، شکرالله ۴۰
- پرواز بر فراز خلیج (محسن نجات حسینی) ۴۲
- پروسه‌ی تجانس: تبادل نظر بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی، دفتر اول ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۷، ۳۹۵
- پلاتفرم چپ [نشریه] ۲۹۸، ۳۹۷
- پلاتفرم چپ ← کنفدراسیون جهانی محصلین و دانش‌جویان ایرانی پلاتفرم هواداران [هواداران س.و.ک در اروپا] ۳۹۷
- پلاتفرمی برای شرکت در تدارک انقلاب و ارائه‌ی آلترناتیو چپ ۲۲۸-۹، ۲۳۴
- پلخائف، گئورگی ۲۸
- پناهیان / رزم‌آور (باند) ۱۸، ۴۰، ۴۷
- پناهیان، ژنرال محمود ۴۰، ۴۲، ۵۴، ۴۷-۸، ۳۸۰
- پنجه‌شاهی، عبدالله (حیدر) ۱۳۶
- پنهان‌کاری، پنهان‌پروهی و براندازی - بخش

- یکم (بی نام) ۳۹۴  
 پولادی، کمال ۱۵۶  
 پویان، امیر پرویز ۱۸، ۲۰، ۳۷، ۴۸، ۵۱-۲، ۵۶، ۷۰، ۷۴، ۸۸-۹۰، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۶، ۲۰۵-۶، ۱۶۶  
 پهلوی، محمدرضا شاه ۳۴، ۳۶، ۵۷، ۸۸، ۱۲۱، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۱۸، ۲۵۴، ۲۶۱-۴، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۸۲، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۱، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۷  
 پهلوی نیا، شهرام ۴۰  
 پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران (گروه ستاره / جبهه ملی ایران بخش خاورمیانه) ۲۳۶، ۳۹۳  
 پیرامون جبهه ضد دیکتاتور: درباره‌ی نظریات بیژن جزنی ۸۰، ۲۶۰-۲، ۳۷۷  
 تبریزی، حیدر ۱۶-۱۳، ۲۱، ۲۳، ۳۳، ۳۹، ۴۶، ۵۴، ۹۰، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۲-۷، ۱۳۰-۱، ۱۴۲-۳، ۱۴۷-۸، ۱۵۷، ۱۶۳-۴، ۱۷۵-۲۰۲، ۲۶۴  
 تروتسکی، لئون ۸۴  
 تروتسکیسم، سقط دیالکتیک لنینی (س.و.ک) ۲۳۵، ۳۹۶  
 تسه دون، مائو ۲۸، ۴۷، ۶۲، ۸۹، ۱۶۱-۲، ۲۰۵-۶، ۲۳۸-۹، ۲۴۵-۷، ۲۸۱، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۴۳، ۳۳۵  
 تفنگ‌های ننه کارار (برتولد برشت، ترجمه‌ی فریدون ایل بیگی) ۳۱۲  
 تهرانی، آقابزرگ ۳۴  
 ثابت، ادنا ۱۳۶  
 ثابتی، پرویز ۴۱، ۱۷۲  
 جانالی، اسعد ۱۲، ۳۰۵  
 جانالی، عمر ۱۲، ۳۰۶  
 جبرئیل، احمد ۲۷۵، ۲۸۳  
 جبهه‌ی آزادی‌بخش بلوچستان ۴۶  
 جبهه‌ی آزادی‌بخش ظفار ۱۲۱، ۲۸۲  
 جبهه‌ی آزادی‌بخش عربستان (خوزستان) ۴۶  
 جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین ۴۵، ۲۷۵، ۲۸۴، ۳۰۳، ۳۹۶  
 جبهه‌ی خلق برای آزادی خلیج عربی ۲۸۲  
 جبهه‌ی خلق برای آزادی عمان ۹۸، ۲۸۲، ۳۲۲  
 جبهه‌ی خلق برای آزادی عمان و خلیج عربی ۲۸۲  
 جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین ۶۴، ۲۸۳  
 جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی عمومی ۶۲، ۱۰۳، ۲۷۵، ۲۸۴  
 جبهه‌ی رهایی‌بخش ملی ویتنام ۲۸۸  
 جبهه‌ی ملی خلق‌های ایران ۴۰  
 جبهه‌ی ملی در تبعید ۳۱۷  
 جبهه‌ی نبرد فلسطین (ایرج سپهری) ۱۰۳  
 جرس، ۲۹۸، ۳۹۷  
 جزنی [گروه] ۲۷، ۷۴  
 جزنی، بیژن ۳-۲۲، ۴۰، ۸۰، ۸۹-۹۰، ۱۲۲-۳، ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۵۶-۶۲، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۸-۸۱، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۴۴، ۲۶۱-۲، ۳۷۷-۹۲  
 جعفری، علی اکبر (فریدون) ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۸۴



- زکری (ترجمه‌ی عربی ۳۹۴  
خاموشی، سید محسن ۱۲۱  
خاموشی، مرتضی (اسماعیل) ۵۶، ۱۲۰  
خبرنامه‌ی روحانیت مبارز ۴۴  
خراطپور، غلام‌علی ۱۲۸  
خسروی اردبیلی، محمدعلی (داداشی) ۲۱،  
۹۴، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲-۵،  
۱۳۸، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۰۳، ۲۰۷-۸،  
۳۴۴  
خطابیه‌ی شورای مرکزی به اتحادیه‌ی  
کمونیست‌ها (مارکس و انگلس) ۳۹۷  
خطوطی پیرامون مسئله‌ی امپریالیسم - سه  
مقاله ۳۹۶  
خلف، صلاح (ابو ایاد)، ۲۸۷  
خلیق، بهروز ۱۵۹  
خمینی، آیت‌الله روح‌الله ۳۴، ۴۳-۴، ۲۳۵،  
۲۷۵، ۲۶۳-۹  
خمینی، حجت‌الاسلام مصطفی ۴۴  
خوانساری، محمدعلی ۱۲، ۳۱۱، ۳۱۴  
داداشی ← محمدعلی خسروی اردبیلی  
دانش، ساسان (عموحسن) ۱۲، ۳۰۷  
در تبارک انقلاب سوسیالیستی (گروه اتحاد  
کمونیستی) ۳۹۵  
در نفی اعدام (هواداران س.و.ک در اروپا)  
۱۴۰، ۳۹۷  
درباره‌ی انقلاب (گروه ستاره) ۵۲، ۷۰،  
۵-۷۴، ۷۹، ۹۱، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱،  
۲۳۲، ۲۳۳، ۳۳۶، ۳۴۹  
درباره‌ی تکامل مادی تاریخ - دو رساله  
(مارکس و انگلس) ۳۹۵
- درباره‌ی جنگ (کارل مارکس) ۳۹۶  
درباره‌ی سوراها (هواداران س.و.ک در ایالت  
اُرگان) ۳۹۷  
دستنبو، منوچهر (مرتضی) ۱۲، ۳-۳۰۳  
دعایی، محمود ۴-۴۳  
دفاع از دموکراسی به شیوه‌ی بیکار (هواداران  
س.و.ک در بوکان) ۳۹۷  
دنیا (نشریه‌ی حزب توده‌ی ایران) ۹-۳۷۷  
دو پیش در حزب کمونیست ایران  
(س.و.ک) ۳۹۶  
دوران گذار پس از انقلاب (تیم ولفورت)،  
۳۹۷  
دهقانی، اشرف (اخگر، نگار) ۳-۲۱، ۷۳، ۹۳،  
۱۰۱، ۱۱۲، ۱۲۲-۶، ۱۳۰-۴، ۱۳۷،  
۱۴۲-۸، ۱۵۲-۳، ۱۵۷-۸، ۱۶۴-۵، ۱۷۲،  
۱۷۵-۸۰، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶-۷،  
۲۰۰-۴، ۲۰۸، ۲۴۷، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۴۴  
رادمنش، رضا ۱۷۲، ۳۸۰  
رادیو سروش، ۱۹، ۵۵-۶، ۱۰۵، ۲۹۴  
رادیو صدای انقلابیون ۱۹، ۵۴-۵  
رادیو صدای آزادی ۴۶، ۵۴  
رادیو میهن پرستان ۱۹، ۵۴-۶، ۵۴-۶، ۱۰۵-۶،  
۱۱۸، ۱۹۵، ۲۹۴، ۳۱۴  
راه رشد غیرسرمایه‌داری: سراب یا واقعیت؟  
- تقلدی بر راه رشد غیرسرمایه‌داری،  
نوشته‌ی اولیانفسکی (س.و.ک) ۳۹۶  
راه رهایی (نشریه‌ی هواداران س.و.ک در  
اصفهان) ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۹۷  
راهنمای جنگ چریکی شهری (کارلوس  
ماریگلا) ۳۵، ۳۸، ۵۲، ۸۹، ۳۹۴



- ربیع علی، سالم ۱۱۹  
 رزم‌آور، مراد ۴۰، ۴۲، ۴۷، ۳۸۰  
 رشد اقتصادی و کشورهای توسعه نیافته  
 (موریس داب) ۳۹۴  
 رشد سرمایه‌داری در روسیه (لنین) ۳۹۴  
 رفیق (؟) جمشیدی ۱۲۹  
 رفیق انور (؟) ۴۶  
 رفیق حسن (؟) ۲۰۴  
 رفیق قاسم (پیک علی سچفخا) ۱۱۸، ۱۹۶  
 رمزنویسی ۳۹۳  
 روابط برون مرزی سازمان چریک‌های فدائی  
 خلق ایران تا بهمن ۱۳۵۷ (حیدر تبریزی)  
 ۱۳  
 روحانی، حمید (حمید حسینی - زیارتی)  
 ۴۳  
 روزبه، خسرو ۱۵۸، ۱۶۰  
 روستا، کامبیز ۱۲، ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۴۵، ۳۱۶  
 رهائی (نشریه‌ی گروه اتحاد کمونیستی و  
 سازمان وحدت کمونیستی) ۲۱۶، ۲۲۲،  
 ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۶-۱، ۲۹۶-۱،  
 ۳۰۱-۹، ۳۱۳  
 ~ دوره‌ی نخست ۲۱۶، ۲۵۸، ۲۹۶،  
 ۳۹۵-۶  
 ~ دوره‌ی دوم ۲۳۵-۶، ۲۹۶، ۳۹۶  
 ~ دوره‌ی سوم ۲۹۶، ۳۹۶  
 رهائی زن (نشریه‌ی انجمن رهائی زن) ۲۹۶،  
 ۳۱۲، ۳۹۷  
 ریاحی، حسین ۵۴  
 زنان در رژیم ولایت فقیه کارنامه‌ی هفت  
 سال ستم (هوادران س.و.ک) ۳۹۷  
 زندگی و مبارزه‌ی هوشی مین (سخن‌رانی  
 فام وان دونگ) ۳۹۴  
 زینوویف، گریگوری ۸۴، ۲۴۰  
 سادات، انور ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۱  
 سازمان انقلابی حزب توده ۲۶  
 سازمان آزادی‌بخش فلسطین ۶۵، ۶۹، ۹۶،  
 ۱۰۴، ۱۵۰، ۲۰۴، ۲۷۷، ۲۸۴  
 سازمان تدارکات انقلابی دانش‌جویان (ستاد)  
 ۲۶  
 سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران  
 (سچفخا) ۱۱-۱۶، ۱۹-۲۴، ۳۱-۲، ۳۶،  
 ۳۹، ۴۳، ۴۷، ۵۲-۶، ۵۶، ۶۴، ۶۹-۷۶،  
 ۷۹-۸۲، ۸۵-۹۸، ۱۰۱-۳، ۱۰۶-۷،  
 ۱۱۱-۱۸، ۱۲۱-۳۸، ۱۴۱-۷۴، ۱۷۸،  
 ۲۱۱-۱۸۰، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۵-۱،  
 ۲۳۵-۴۱، ۲۴۷-۸، ۲۵۲، ۲۵۹-۶۳، ۲۸۰،  
 ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۱۵-۱۸، ۳۲۲،  
 ۳۳۲-۵، ۳۳۳-۹، ۳۴۰-۹، ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۸۱،  
 ۳۹۱، ۳۹۳  
 سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت ۱۲۷،  
 ۱۳۶-۷، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۱۹  
 سازمان مجاهدین خلق ایران (م - ل) ۱۶،  
 ۲۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰-۱، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۰۲،  
 ۲۲۶-۷، ۲۳۱، ۲۳۶-۷، ۲۵۹، ۳۴۹  
 سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۹، ۴۱-۲،  
 ۵۳-۶، ۶۰-۱، ۸۷، ۹۸، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۴۸،  
 ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۱۰-۱۱، ۲۵۲،  
 ۳۳۸، ۳۵۸، ۳۹۴، ۳۲۲، ۳۹۵  
 سازمان نوید حزب توده، ۲۲، ۱۶۴  
 سازمان وحدت کمونیستی (س.و.ک)  
 بیش‌ترصفحات  
 سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران ۱۵، ۱۸-۱۷،

- سوسیال فتودال‌ها، خشمناک از امپریالیسم،  
ترسان از انقلاب ۱۲۱، ۳۹۵  
سوهارتو، ۳۷۶  
سوئیزی، پل ۲۸  
سه سند از سازمان چریک‌های فدائیان خلق  
(؟) ترجمه‌ی عربی ۳۹۴  
سیاست حزب توده (قبل از انقلاب و بعد از  
انقلاب) ۳۹۷  
سیداسماعیل، مرتضی (ابو شاهین / کاک  
فؤاد / فؤاد عرب) ۱۲، ۴۵، ۶۲، ۶۷، ۱۰۳،  
۱۰۸، ۱۱۷، ۲۰۴، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۵  
سی‌زینف و مرگ (ترجمه‌ی فریدون  
ایل‌بیگی و احمد شاملو) ۳۱۲  
سیمون دوبوار سخن می‌گوید (آلیس  
شوارتسر) ۳۹۷  
شامخی، محمود (ابو علی) ۶۱  
شایگان شیرازی، احمد (حامد) ۱۲، ۱۴-۱۳۳  
شبلی العیثمی، ۳۳، ۲۷۳  
شکل‌گیری چریک‌های فدائیان خلق و نقد  
تاریخ جعلی (اشرف دهقانی) ۱۴۷  
شورای انقلابی فتح (گروه ابو نضال) ۲۸۷  
شورای متحده‌ی مرکزی کارگران و  
زحمت‌کشان وابسته به حزب توده ۴۸  
شهرام، محمدتقی ۱۸۸، ۲۲۶، ۲۳۷  
شهریاری، عباس‌علی ۱۳، ۲۲، ۱۲۳، ۱۴۷،  
۱۵۷-۹، ۱۷۰-۳  
شیبانی، حماد ۱۱۴، ۱۲۲  
صادقی (روحانی مقیم نجف) ۳۴  
صالحی، ابوالفضل (علی) ۱۲، ۳-۴، ۳۰۳  
صدام حسین، ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۷۳،  
۲۳، ۴۶-۲۶، ۵۱، ۷۳-۴، ۸۱، ۹۸، ۱۰۲،  
۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۸۵-۹۱، ۲۱۲-۱۳،  
۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۹۳،  
۳۱۱، ۳۱۳-۱۵، ۳۲۲، ۳۴۹  
~ اول ۲۱۸، ۲۵۲، ۳۵۸  
~ به رهبری کریم سنجابی ۳۰، ۲۱۰،  
۲۱۲، ۲۵۲، ۲۶۴  
سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در خارج از  
کشور ۱۱، ۱۳، ۲۰، ۲۵، ۳۲، ۱۴۵، ۱۷۲،  
۲۰۶، ۲۱۰-۱۲، ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۹۵، ۳۰۲  
~ بخش آمریکا ۲۱۲، ۳۱۷، ۳۹۳  
~ بخش اروپا ۱۸۲، ۲۱۲، ۳۰۲، ۳۱۶  
~ بخش اروپا و آمریکا ۱۷  
~ بخش خاورمیانه ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۸-۲۰،  
۴۴-۸، ۵۴-۵، ۶۵، ۶۹، ۱۰۰-۲، ۱۲۱،  
۱۵۳، ۱۷۱، ۱۸۷-۹، ۲۱۰-۱۲، ۲۲۶، ۲۳۶،  
۲۹۳-۵، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۹۳  
سپهری، ایرج (ابو سعید الایرانی) ۶۲، ۱۰۳  
سپهری، فرهاد ۱۲۱  
سپهری‌ها ۲۰۷  
سجفخا ← سازمان چریک‌های فدائیان خلق  
ایران  
سراج (محمدامین سراجی اقدام؟) (ناشر  
نشریه‌ی کوردستان) ۴۶  
سرکیس، الیاس ۳۲۷  
سعد صایل (ابو الولید) ۲۷۹  
سقراط مجروح (ترجمه‌ی فریدون ایل‌بیگی)  
۳۱۲  
سلطان قابوس ۱۰۰، ۱۲۱، ۲۸۲  
سنجری، فریبرز ۱۳۲  
سوارش، ۳۶۹

- ۲۸۷  
 صفاری آشتیانی، محمد ۳۳، ۴۰، ۴۷  
 صفایی فراهانی، علی اکبر ۳۳، ۴۰، ۴۷  
 ضدشورش و جنگ انقلابی (پابلو تورس)،  
 ۳۹۴  
 ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه و رد تئوری بقا  
 (امیرپرویز پویان) ۲۰، ۴۸، ۳۹۳  
 ~ ترجمه‌ی انگلیسی ۳۹۴  
 ~ ترجمه‌ی عربی ۳۹۴  
 طالبانی، جلال (مام جلال) ۷-۴۶، ۱۴۹  
 طالقانی، مجتبی ۱۲۰  
 طرح تحقیقی درباره‌ی بورژوازی ملی ایران  
 (سجفخا) ۳۵۱  
 عارف، عبدالرحمان ۲۷۳  
 عبدالرحیم پور، قربان‌علی (مجید) ۳-۱۴۲،  
 ۱۸۴، ۱۶۱-۲  
 عبدالناصر، جمال ۱۸۸  
 عتیقه‌فروشی شاهین ۱۰۹، ۲۸۴  
 عرفات، یاسر ۵۹، ۲۷۷  
 عصر عمل [نشریه] ۳۲، ۲۶۳، ۵-۲۹۴، ۳۱۳،  
 ۳۹۳  
 عسبان سیاه‌پوستان (گروه ستاره / جبهه‌ی  
 ملی ایران - بخش آمریکا) ۲۷۴، ۳۹۳  
 عفلق، میشل ۲۷۳  
 علی اکبر هدایتی ← هدایت تبار نخ‌کلایی،  
 علی اکبر (اسد) / هدایتی تبار  
 عمار، کلنل نزار ۲۰۳  
 عهدنامه‌ی الجزایر ۳۴، ۱۴۹، ۱۸۷  
 غلامیان لنگرودی، احمد (هادی)، ۱۳۶  
 فاتح یزدی، محمدمصدق ۱۵۴  
 فارسی، جلال‌الدین ۴۲  
 فاطمی، دکر سید حسین ۲۷۳  
 فتاپور، مهدی ۱۳۶  
 فدائیان ← سازمان چریک‌های فدائی خلق  
 ایران  
 فدراسیون جوانان انقلابی ترکیه یا «دوکنج»  
 ۲۷۹  
 فزازهایی از تاریخ چریک‌های فدائی خلق  
 ایران (اشرف دهقانی) ۱۷۸  
 فرقه‌ی دموکرات آذربایجان ۴۰  
 فرماسیون‌های اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری  
 (کارل مارکس) ۳۹۴  
 فروهر، داریوش ۲۶۸  
 فرهنگ آزاد، سیما ۱۲، ۳۱۰  
 فورده، جرالد ۲۵۴  
 قاسم، عبدالکریم ۳۴  
 قاسملو، عبدالرحمان ۴۶  
 قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه،  
 جلد اول - پیش‌گفتار (د. بهروزی -  
 [فریدون ایل‌بیگی اصلی]) ۲۲۲، ۲۴۸،  
 ۴-۲۶۳، ۳۹۴  
 قائدی، جواد ۱۸۸  
 قدر، منصور ۱۲۱  
 قذافی، معمر ۱۰۶، ۱۸۸  
 قشقایی، خسرو ۲۷۳  
 قلیچ‌خانی، پرویز ۱۳۹  
 کابلی، عباس ۱۲۷  
 کادرها (کنفدراسیون جهانی محصلین و  
 دانش‌جویان ایرانی) ۱۶۱، ۲۰۲  
 کارامانلیس، ۳۶۹

۴۱۰ ☆ از ستاره تا س.و.ک.

- گروه پاک‌نژاد ۴۰  
گروه ستاره بیش ترصفحات  
گروه فلسطین ۱۹، ۱-۴۰  
گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدائی  
خلق ۱۶۲، ۷-۱۶۴، ۲۴۴، ۲۵۹  
گروه مهندسين ← گروه بهروز ارمغانی  
گروه نوزده بهمن ۲۱، ۱۲۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱  
گزمیش، دنیز ۵۸  
ل تام مدرن [نشریه] ۲۷  
لنگوری، حسن جان ۱۲۸  
لوکزامبورگ، ژزا ۲۸  
ما تو یاماروها: تجربیات جنگ چریکی  
شهری - ۲ جلد، ۳۹۴  
مارکسیسم و حزب (جان مالینیو) ۳۹۶  
ماریگلا، ۱۸، ۳۸  
ماسالی، حسن ۱۳، ۲۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۱،  
۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۵-۱۳۰، ۵۳-۱۴۲، ۱۶۳،  
۱۶۹-۷۳، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۹-۹۰، ۲۱۷-۱۸،  
۳۴۰-۹  
مام جلال ← جلال طالبانی  
مانتلی ریویو [نشریه] ۲۷  
ماهی سیاه کوچولو (صمد بهرنگی) ۶۰  
ماثو ← تسه‌دون، ماثو  
مبارزات طبقاتی در السالوادور (هرالد یونگ)  
۳۹۷  
مبارزات طبقاتی در لهستان ۳۹۷  
مبارزه‌ی مسلحانه - هم استراتژی، هم  
تاکتیک (مسعود احمدزاده) ۲۰، ۴۸، ۸۱  
۳۹۳  
مبارزه‌ی مسلحانه - هم استراتژی، هم
- کارتز، جیمی ۲۵۰، ۳۷۶  
کاک فواد ← مرتضی سید اسماعیل  
کامنف، لئو ۸۴، ۲۴۰  
کتاب هفته [نشریه] ۳۱۲  
کروبی، حسن ۴۳  
کریمی، بهزاد ۱۶۰  
کلاتتری، منوچهر ۱۷۸  
کرمک‌های اولیه برای مبارزان (گروه ستاره /  
جبهه‌ی ملی ایران - بخش آمریکا) ۳۹۳  
کمسیون امور دانش‌جویی جبهه‌ی ملی  
(کاد) ۵۳  
کندی، جان اف. ۲۵۰  
کنفدراسیون جهانی محصلین و دانش‌جویان  
ایرانی (اتحادیه‌ی ملی) ۱۳، ۲۵، ۳-۳۲،  
۴۶، ۱۰۰، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۰۶، ۱۱-۲۱۰،  
۲۱۵، ۲۷۵، ۲۸۸، ۳۰۲، ۱۰-۳۰۹، ۳۱۳،  
۱۶-۳۱۵، ۲۹۳  
کنفدراسیون جهانی محصلین و دانش‌جویان  
ایرانی (پلاتفرم چپ) ۳۹۷  
کنفرانس سه قاره (سازمان همبستگی  
خلق‌های آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین)،  
۳۲  
کنکرت [نشریه] ۲۷  
کیروف، سرگئی ۲۴۰  
کمیسنجر، هنری ۳۲۵-۶  
گاهنامه ۲۹۸، ۳۹۷  
گروندرریسه (مارکس) ۲۹  
گروه اتحاد کمونیستی بیش تر صفحات  
گروه احمدزاده - پویان ۱۱، ۲۷، ۵۱، ۷۴  
گروه بهروز ارمغانی ۲-۱۶۰، ۱۸۲، ۲۹۳

- ۳۹۶ تاکتیک (مسعود احمدزاده) ترجمه‌ی  
انگلیسی ۳۹۴ / ترجمه‌ی عربی ۳۹۴  
میرم‌ترین مسائل جنبش انقلابی ۳۸۷، ۳۸۲،  
محسن، سعید ۴۲  
مداخلی بر اقتصادی سیاسی (پیر سالاما /  
والیه) ۳۹۵  
مداخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و  
فردریک انگلس (ریازانف) ۳۹۶  
مدرسه‌ی جدید پژوهش‌های اجتماعی ۲۷  
مدیر شانه‌چی، زهره ۱۸۳  
مراد، دکتر؟ ۴۶، ۵۴  
مرحله‌ی تدارک انقلابی (گروه اتحاد  
کمونیستی) ۱۷، ۸۲، ۳۱-۲۲۷، ۳۴۱، ۳۷۶،  
۳۹۵  
مرحله‌ی تدارک و نقش مبارزه‌ی مسلحانه  
در این مرحله (گروه ستاره) ۳۳۶  
مردم، (ارگان حزب توده‌ی ایران) ۱۷۳  
مسائل حاد جنبش ما (سازمان مجاهدین  
خلق ایران - م. ل) ۱۷۲، ۲۲۶، ۳۹۳  
مسائل حاد مجاهدین! یا «مسائل حاد جنبش  
ما» (گروه اتحاد کمونیستی) ۲۳۶  
مشکلات و مسائل جنبش (گروه اتحاد  
کمونیستی) ۲۱۱، ۲۳۶  
مصاحبه‌نیا، بیژن ۱۲، ۲۶، ۳۱۸  
مصدق، دکتر محمد ۲۸۹، ۱۶۸، ۱۸۸، ۲۷۳،  
۳۵۷، ۳۷۵  
معاضد، شیرین ۱۴۴-۵  
مفتاحی، عباس ۱۲۹  
مکاتبات مارکس و انگلس در باب  
مانترالیسم تاریخی (مارکس و انگلس)
- ۳۹۶ ملاحظاتی درباره‌ی «درباره‌ی انقلاب»  
(حمید مؤمنی) ۱۲-۱۷، ۲۳۷-۸، ۳۳۴  
ملکی، سهراب ۱۲، ۳۰۹  
منتظری، محمد ۴۳  
منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت  
(فردریک انگلس) ۲۸۹، ۳۹۴  
مؤمنی، حمید (م. بیدسرخ) ۱۶، ۷۴، ۷۹،  
۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۱۴۴، ۱۵۶-۷،  
۱۷۵-۶، ۱۷۹-۸۶، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۴۴-۷،  
۲۸۰  
میثمی، لطف‌الله ۴۲  
میرسپاسی، علی‌رضا ۱۲۱  
نادری، محمود ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۶،  
۱۸۳-۴  
نبرد خلق (ارگان سازمان چریک‌های فدائی  
خلق) ۹۱-۸۹، ۹۷-۸، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۶،  
۱۵۴-۷، ۱۹۴، ۲۳۸-۹، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۸۱،  
۳۳۴-۵  
نجف‌زاده، محمد ۴۳  
نجفی شوشتری، منصور (مهدی) ۱۲، ۳۰۹  
نشریه‌ی کارگری (نشریه‌ی هواداران  
س. و. ک در تهران) ۲۹۷-۸، ۳۹۷  
نظری نقادانه بر (ملاحظاتی درباره‌ی  
«جزوه‌ی درباره‌ی انقلاب») (گروه ستاره)  
۳۳۴-۵  
نظم‌نوین [نشریه] ۳۱۸  
نعمه، ماجد ۶۰، ۲۷۸  
نقد نظرات اتحاد مبارزان کمونیست -  
پیرامون تئوری انقلاب ۳۰۱، ۳۹۶، ۳۰۵-۶

۴۱۲ ☆ از ستاره تا س.و.ک.

- نیکسون، ریچارد ۲۵۴  
نیولفت ریویو [نشریه] ۲۷  
واکیم، نجاح ۳۲۸  
وحدتی، سهیلا ۱۳۶  
وزیر، آرکاداش ۱۱۷، ۲۸۷  
وفایی کیش، شهرام ۱۲، ۱۲۱، ۳۱۵  
وقایع سی ساله‌ی اخیر ایران (بیژن جزینی)  
۳۹۰  
ولی زاده، ابراهیم ۱۲، ۳۰۶-۷  
هدایت تبار نخ‌کلایی، علی اکبر (اسد) ۹۴  
۱۲۵۸، ۱۳۱۸، ۲۰۷۸، ۳۲۳  
همراه با انقلابیون عمانی - یادداشت‌های  
جنگ ظفار (محبوبه و رفعت افراز) ۱۱۹  
هیئت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی ۴۲  
یوسفی، یوسف ۱۲، ۳۰۴
- تقدی بر درباره‌ی تضاد اثر مائو تسه دون  
۳۹۷ (پلانفرم چپ)  
تقدی بر مبارزه‌ی طبقاتی در شوروی اثر  
شارل بتلهایم (پل سوئیزی)، ۳۹۷  
نکاتی درباره‌ی پروسه تجانس (گروه اتحاد  
کمونستی) ۶۵، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۹۰، ۱۹۶-۷  
۲۱۱، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۹۵  
نمرو، ولید احمد (ابو علی ایاد) ۳۳، ۳۰۲  
نوایی، سرهنگ؟ ۴۸، ۵۴  
نوربخش، محسن (چنگیز) ۲۱، ۴۷، ۹۴،  
۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۵-۶، ۱۲۸،  
۱۳۲-۵، ۱۳۸، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۰۳،  
۲۰۷-۸، ۳۴۴  
نوشیروان پور، ابراهیم ۱۳۶  
نوید رهامی (نشریه‌ی هواداران س.و.ک در  
تهران) ۲۹۸، ۳۹۷

Fedaii; An End to the Merger Process; The Formation of the Communist Alliance Group (CAG) and its Views.

Appendices include: A Brief History of the Organization of Communist Unity; Biographies of Deceased Comrades; The Joint Platform of the Star Group and Representatives of the People's Fedayeen Guerrillas Organization- 1976; A Joint Statement of Four Organizations in the Middle East (People's Front for the Liberation of Oman, People's Fedayeen Guerrillas Organization, People's Mujahedin Organization of Iran, and Organizations of the Iranian National Front), February 1975; "Common Territory of the Revolutionary War of the Region's Peoples" (a 1976 editorial in one of the Group's journals *Bakhtar Emrooz*); "A Platform for Participation in Preparations for the Revolution and a Left Alternative" proposed by the CAG in 1976; "Continuation and Worsening of Deviation: Bijan Jazani's Theses on the Anti-Dictatorship Front" (CAG's journal *Rahai*, 1978); and an extensive appendix listing books, pamphlets, and journals, authored, translated, and published in Persian, Arabic, English and French.

**Abstract:**

This book examines the beginning, growth, and demise of armed struggle in Iran (1971-1979) by focusing on the Star Group, the most important anti-authoritarian Iranian organization active in the Middle East during the volatile 70s. The authors, founders, and former activists from the organization trace the emergence of the Group from within the left-leaning wing of the liberal Iranian National Front Abroad in the late 1960s, and its subsequent transformation to the Communist Alliance Group (CAG), and then on the eve of 1979 Revolution, to the Organization of Communist Unity (OCU). This book discusses the Group's history, from its roots in the student movements in Europe and America during the 'long sixties' to its development as an organization of revolutionary activists. It is a journey to a period in the past when the Group's activists lived through what they saw as a 'regional revolution' in the Middle East.

Included in this history is an account of the relations between the Group and the People's Fedayeen Guerrillas Organization (the Fedaii). This narrative traces the impact of the Group's origins and views on its evolution and transformation through revolutionary praxis.

The Group, critical of Stalinism, Maoism and Trotskyism, was primarily active in the Middle East, while the Fedaii, inspired by a mix of Maoism and Russian Marxism, initiated the armed struggle in Iran in 1971. This book examines the relationship between the two, discussing their initial understanding and the background to their eventual parting.

By contextualizing the creation of the OCU within the political history of Iran and the Middle East since the 1960s, the authors contribute to the formation of an independent critical left in Iran. Moreover, their collective effort to explore a common past not only covers the important political debates and issues within the Iranian left movement but also provides access to rich discussions and reminiscences from activists of the Group and OCU. Against the backdrop of these uncertain times in Iran, the Middle East, and elsewhere, this critical but positive journey enables current and future generations to better contemplate the evolution of an emancipatory, humanitarian, democratic and radical socialist orientation.

Written in Persian, the book comprises six chapters and 10 appendices. The six chapters are: The Star Group and the Launch of Activities in the Middle East; The Star Group and Iranians Living in Iraq; The Beginning of Armed Struggle; The Process of Merging with the





*FROM THE STAR GROUP TO THE  
ORGANIZATION OF COMMUNIST UNITY*

*A ROAD TO EMANCIPATION*

*REVISITING AN EXPERIENCE WITHIN THE ARMED  
STRUGGLE MOVEMENT IN IRAN*

SOME ACTIVISTS OF THE STAR GROUP / COMMUNIST ALLIANCE GROUP

ISBN: 978-3-9505152-0-6



RahaBooks

Ketabe Raha  
Postfach 0016  
1190 Wien  
Austria

ketabe.raha@gmail.com



آنچه گروه ستاره، گروه اتحاد کمونیستی و سپس سازمان وحدت کمونیستی نامیده شد از جمع کسانی شکل گرفت که پیش‌تر در سازمان‌های جبهه‌ی ملی ایران در داخل و خارج از کشور، جنبش دانش‌جویی خارج از کشور (کنفدراسیون)، جنبش ضدجنگ ویتنام، جنبش جوانان و ضدآتوریته در اروپا و آمریکا فعال بودند و سودای مبارزه‌ی گسترده‌تر با رژیم شاه در سر داشتند و جهانی متفاوت را می‌جستند.

مشارکت نزدیک در مباحث نظری با مارکسیست‌های غربی، پیگیری مستمر نظریات چپ‌نو، دخالت و مشارکت در مبارزه‌ی سیاسی و نظامی در منطقه‌ی خاورمیانه، تجربه‌ی کوتاه اما غنی «پروسه‌ی تجانس» با سازمان چریک‌های فدائی خلق بر مسیری که این جمع پیمود تأثیر گذاشت و از دل این تجارب نحوه‌ی تفکری پدید آمد که پیش از آن که «ایدئولوژیک» — به معنای دنبال کردن ملزومات منطقی یک دستگاه فکری یا الگویی از قطب و اردوگاه بین‌المللی و رسیدن به نتیجه‌ها و پاسخ‌های از پیش تعیین‌شده — باشد، ناشی از قضاوت‌های ارزشی درونی‌شده‌ی فعالانش بود.

کتاب حاضر مروری است بر شکل‌گیری و تکوین این مجموعه از نگاه شماری از فعالان و بنیان‌گذاران اولیه‌ی آن.

## From the Star Group to the Organization of Communist Unity



چاپ‌خس: نشر باران